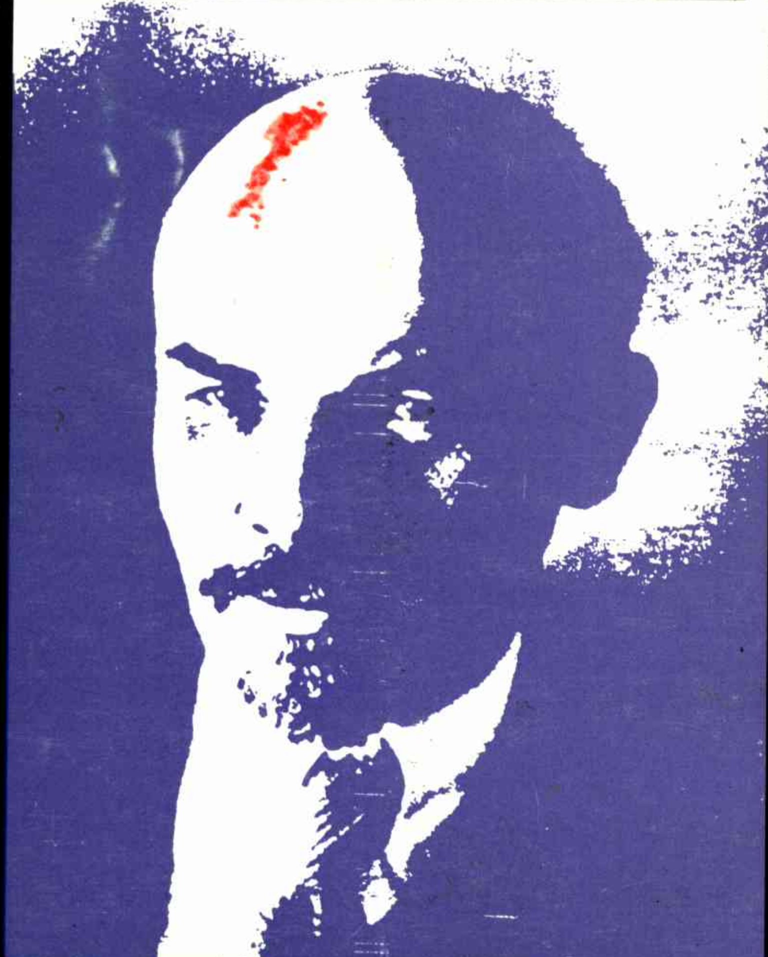
تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

دومین انقلاب سوسیالیستی

استراتژی نوین

تاتیانا زاسلاوسکایا

ترجمهٔ: مصطفی دلشاد تهرانی



بسم الله الرحمن الرحيم

دومین انقلاب سوسیالیستی

استراتژی نوین

نویسنده: تاتیانا زاسلاوسکایا
مترجم: مصطفی دلشاد تهرانی

سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دومین انقلاب سوسیالیستی

استراتژی نوین

نویسنده: تاتیانا زاسلاوسکایا

مترجم: مصطفی دلشاد تهرانی

چاپ اوّل: تابستان ۱۳۷۱، تعداد ۵۰۰۰ نسخه

توزیع: تهران ـ میدان حسن آباد ـ خیابان استخر ـ شماره ۳

تلفن: ۶۷۲۶۰۶ و ۶۷۵۸۸۲ و ۶۷۱۴۵۹ ص. پ ۱۵۸۱۵/۱۳۱۱

فهرست مطالب

مقدمه

موضوع کتاب حاضر، مانند اغلب آثاری که انتشارات جهان دوم*(۱) منتشر می‌کند در باره نوسازی (۲) اجتماعی در اتحاد جماهیر شوروی است.

علاقه خوانندگان غربی به این تحول قابل درك است. واژهٔ پرسترویکا[1] ـ نوسازی ـ تقریباً اصطلاحی متداول گشته و بر سر زبانها افتاده‌است و امروزه توجه همه جهانیان معطوف تحولاتی است که در اتحادشوروی در حال روی‌دادن است. مبالغه نیست اگر عنوان شود که نه تنها سرنوشت تاریخی شوروی، بلکه از جهات بسیاری مناسبات و روابط جهان آینده، بستگی تام به نتایج و پیامدهای این تحول دارد. نوسازی متضمن مجموعه‌ای گسترده از تحولات بنیادی و تغییرات اساسی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی در جامعه شوروی است؛ بنابراین با در نظر گرفتن ابعاد تحولات ناشی از تغییرات کیفی این رویداد، به حق باید آن را یك «انقلاب» نامید. این تحول از یك سو، نوید دهنده زندگی جدیدی، سرشار از عدالت و رفاه است، و از سوی دیگر ما را در مقابل تکالیف سنگین امروزمان قرار می‌دهد که دارای پیچیدگیها و ابهاماتی است.

نوسازی اجتماعی همزمان مستلزم دو امر است، اول برنامه‌ای دارای قابلیت

---

* توضیحات مربوط به شماره‌های میان دو هلال، در پی نوشتهای انتهای کتاب آمده است.

1. Perestroika – Restruing

تحقق، و دوم نیاز به فعالیت جدّی سیاسی از جانب تودهٔ مردم جهت حل مجموعه‌ای از مشکلات که منافع حیاتی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پیش از پرداختن به جزئیات این مسایل، مایلم مطالبی را پیرامون خودم و نحوه تلقی‌ام از نوسازی در میان بگذارم، زیرا داستانهای زیادی در بارهٔ من در غرب مطرح شده است.

دست سرنوشت سالهاقبل ازظهور واژهٔپرسترویکا مرابه‌عنوان یکی ازحامیان نوسازی مطرح ساخت. مدتها پیش از آنکه گورباچف دبیرکل حزب کمونیست شود، و قبل از آنکه برنامه سیاسی خود را ارائه دهد، در نظرات وی سهیم گردیدم.

پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی‌ام، به مدت ۳۰ سال در مؤسسات اقتصادی وابسته به فرهنگستان علوم شوروی کار کردم؛ ابتدا در مسکو و سپس در نووسیبیرسک[2]. پس از آن مشکلات اقتصاد سوسیالیستی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و آنها را برای دانشجویان تدریس کردم؛ مقالات و کتابهایی در این باب منتشر نموده و در همین رابطه نشانهای علمی چندی دریافت نمودم. در سال ۱۹۶۸ به عنوان عضو رسمی حزب انتخاب شدم و در ۱۹۸۱ به عضویت فرهنگستان علوم شوروی درآمدم. باید در نظر داشت که در میان ۲۲۰ عضو فرهنگستان علوم تنها ۵ زن وجود داشت، که البته این امر به معنای خودستایی نیست.

من غالباً سفرهایی به خارج از کشور داشتم، در کنفرانسهای بین‌المللی و کنگره‌ها شرکت می‌کردم و ارتباط خودم را با همکاران متخصص در بسیاری از کشورها حفظ می‌کردم، و البته به عنوان یکی از صد متخصص، در خارج از شوروی شناخته شده بودم.

با گذشت زمان دامنهٔ علایق من گسترش یافت، اما مسایلی را که مطالعه می‌کردم نه تنها لاینحل باقی ماند بلکه حادتر نیز می‌شد. مکانیزم اجتماعی لازم جهت توسعه بخش کشاورزی اقتصاد شوروی، مرا واداشت تا به مسئله عمومی‌تر و پیچیده‌تری بپردازم. این امر دوسال کار گروهی را به خود اختصاص داد و نهایتاً

---

2. Novosibirsk

پروژه تحقیق تنظیم شد. اواخر سال ۱۹۸۲ محققان پروژه تصمیم گرفتند آن را جهت بحث در اختیار یك گروه برجسته اقتصاددان، حقوقدان، و جامعه‌شناس قرار دهند که در حال مطالعه مشکلات اجتماعی بودند.

این پروژه به منظور بحثهای اولیه در اختیار ده مؤسسه علمی قرار گرفت و من خلاصه‌ای از مطالب اساسی آن را تهیه کردم که در سمیناری ارائه گردید و به عنوان بحثی نو، زنده، و خلاق مورد استقبال قرار گرفت. بحثها و استدلالها حتی در اتاقهای هتل و مکانهای استراحت همکاران نیز تا پایان شب ادامه یافت. از آنجا که کل بحث در چند نسخهٔ محدود تکثیر شده بود، مطالب را دستنویس کردند و هنگام عزیمت همکاران، برخی از آنان از مقالهٔ ارائه شده کپی گرفتند و با خود بردند. به طور تصادفی، و شاید هم حساب شده، دو نسخه از این مقاله بدون ذکر نام نویسنده به دست روزنامه‌نگاران خارجی افتاد و در مطبوعات غربی تحت عنوان «بیانیه نووسیبیرسك» منتشر شد. در این زمان، در حالی که پنجاه و هفت سال را پشت سرگذاشته و سی‌وسه‌سال از عمر فعالیتهای علمی‌ام می‌گذشت، ناگهان مورد توجه بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی قرار گرفتم، و جالب آنکه این اقبال ناگهانی در طی پنج سال گذشته مدام افزایش و شدت یافته است.

اکنون به راحتی می‌توان عنوان کرد که «بیانیه نووسیبیرسك» گام نخستین نوسازی بوده است. پروازی بلند در فضایی منجمد. نظراتی را که من در سال ۱۹۸۳ مطرح ساختم، شامل مشترکات زیادی است که گورباچف جهت اصلاحات ارائه کرده است. البته این بدان معنا نیست که یکی از ما مطالب را از دیگری اخذ کرده، بلکه شاید از آن رو باشد که هر دوی ما در یك دانشگاه و تقریباً همزمان تحصیل کرده‌ایم؛ و هر دو اقتصاد کشاورزی را مورد مطالعه قرار داده و راههای رشد قابلیتهای آن را به خصوص با در نظر گرفتن عنصر نیروی انسانی مورد جستجو قرار داده‌ایم؛ یعنی راه غلبه بر از خودبیگانگی[3] کارگران که ناشی از شرایط کار است.

3. Alienation

اولین ملاقات ما در آوریل ۱۹۸۲ صورت گرفت، زمانی که میخاییل گورباچف یکی از اعضای دفتر سیاسی(۳) و دبیر کشاورزی در کمیته مرکزی حزب ـ کمونیست بود، و من هم یکی از اعضای بخش اقتصاد فرهنگستان علوم بودم. به عقیده من، ما خیلی سریع به این نتیجه رسیدیم که هر دو به یك نحو در مورد مسایل اساسی می اندیشیدیم.

مطبوعات غرب، اغلب مرا مشاور خصوصی گورباچف می نامند، که البته این حقیقت ندارد. در شش سال گذشته و پیشتر، در کل دورانی که ما یکدیگر را می شناسیم، بیش از ۵ یا ۶ بار یگدیگر را ملاقات نکرده‌ایم، آن هم همیشه در حضور دیگران. مع هذا ارزیابی هر دوی ما در اغلب مسایل کلیدی یکی بوده است. البته من اظهارات گورباچف پیرامون مسایل اقتصادی ـ اجتماعی را با دقت تمام مطالعه می کنم و معتقدم وی نیز نسبت به کارهای من بی توجه نیست، و این فی نفسه مهم است، زیرا بر اساس تحقیقات متخصصین توسعه اجتماعی، تقاضای نوسازی بنیادی مدام در حال افزایش است، و جهت پاسخگویی به این تقاضا، روش آزمایش و خطا[۴] نه تنها غیرمفید بلکه ناممکن است.

آنچه اکنون مورد نیاز است، یافتن یك روش علمی بر مبنای انتخاب راههایی است که قبلاً هموار گردیده، و تبیین وضعیت کنونی توسعه و اهداف دراز مدت اجتماعی و طرق نیل به آنها.

به همین دلیل، گورباچف و همفکران نزدیکش، اهمیتی خاص برای ایجاد نزدیکی و ارتباط با محافل علمی دنیا و اعتماد کردن به متخصصین و شنیدن نظرات آنها قایلند، و به نظر می‌رسد این تنها راه درست نایل شدن به مقصد باشد. متأسفانه جو موجود حاکم بر تحقیقات در شوروی پاسخگوی این نیازها نیست.

تاریخ، اقتصاد سیاسی، حقوق، جامعه‌شناسی، و مطالعات سیاسی ما هنوز توانایی پاسخگویی به بسیاری از مسایل عرضه شده به آنها را ندارند، بنابراین نمی‌توانند کمك مؤثر و مفیدی در تحقق نوسازی بکنند. این مشکل نتیجه

---

4. Trial and error

اجتناب ناپذیر بوروکراسی است که طی دهها سال بر مؤسسات علمی ـ تحقیقاتی حاکم بوده است. بر کسی پوشیده نیست که طی یك دوران طولانی، تنها نقشی که رهبری حزب برای متخصصین قایل گردیده این بوده است که ثناگوی تصمیماتی باشند که از پیش اتخاذ شده است.

بدین ترتیب ابتکار در پاسخگویی به مشکلات، اندیشه‌های نو، و راههای اصیل جهت تحقیق مسایل نه تنها مورد حمایت قرار نمی‌گرفت بلکه گاهی نیز توسط نظام اداری و اجرایی حاکم سرکوب می‌گردید. هر قدر نتایج تحقیقی، مبتکرانه‌تر و ابداعیتر بود کمتر مورد توجه و نشر قرار می‌گرفت. در شرایطی که متخصصین با استعداد، جهت ادامه حیات خویش مجبور بودند در پشت صحنه تن به مشاغل عادی بدهند، اقشار متوسط در همه جا بر سرکار آمدند. البته، هیچ نظام بوروکراتیکی قادر نیست جلوی تفکر را بگیرد و به طور کامل روشنفکران را از اندیشهٔ خلاق بازدارد. این افراد، به تحقیقات خویش، تحت همین شرایط ادامه دادند، با این امید که سرانجام روزی نسبت به کار آنها اقبال شود و از آنها خواسته شود تا این کار را به انجام رسانند، نه اینکه داستانهای خوشایند در باره ترقی روزافزون جهانی و خوشبختی به هم ببافند؛ بلکه حقیقت را روشن کنند، تماماً؛ و به چیزی جز حقیقت نپردازند.

اکنون زمان موعود فرا رسیده است و کارهای انجام شده بر اساس روشهای نو و ارائه نتایج جدید در حال منتشر شدن است. نیاز به زمان است تا جامعه خود را با اندیشه‌هایی مخالف آنچه تاکنون پذیرفته، وفق دهد، آنها را در خود جذب نماید و به صورت یك تصویر کلی واقعیتهای دنیای امروز را تکمیل سازد. البته مهمترین کار، اجرای تحقیق در همان راستایی که تنظیم گردیده و بر مبنای درکی کامل از نوسازی به عنوان دورنمای مشخص توسعه جامعه شوروی است.

امروزه تمام قدرت فکری جامعه باید حول راههای هموار نشده متمرکز گردد، در شکل دادن تصمیمات نوین شرکت کند، استراتژی و تاکتیکهای نوسازی را پی‌ریزی کرده و راه پیشرفت آن را هموار سازد.

وظیفه علمای علوم اجتماعی آن است که همزمان چند کار را انجام دهند، هم

تناقضات و مشکلات را به وضوح آشکار سازند، هم اشتباهاتی را که دولت در حین اجرای برنامه ممکن است مرتکب شود نشان دهند، و هم مراقبت کنند که آنها در اسرع وقت اصلاح گردند. در ضمن، بحث آزاد پیرامون هر مشکل اجرایی، یکی از شرایط اساسی و واجب جهت رشد آگاهی است. هر چند که در اصل این مسئله از امور ابتدایی است، اما در اتحاد شوروی ایجاد یك فضای بحث آزاد امری است که هنوز باید برای آن مبارزه کرد، زیرا در برابر آن موانع متعددی وجود دارد که عبارتند از: ۱ـ نظام اجرایی و قدرتهای کنترل کننده و جبر حاکم بر بحثهای علمی و خود دانشمندان ۲ـ ناتوانی ذاتی آنها در اندیشیدن و خود سانسوری ریشه‌دار ۳ـ قدرت جز میتهای ایدئولوژیك و آمادگی اجابت دستورات از بالا. علاوه بر همه اینها، اگر قرار باشد دانش اجتماعی ما آزادانه رشد نماید، یك جوهره انسانی نو نیاز است، و همچنین تولد دوباره محافل علمی و علما، و برداشتن کوله‌بار سنگینی که چاره‌ای جز برداشتن آن وجود ندارد. امافرصت آن نیست تامنتظر گردیم که‌این حادثه خود به خود رخ دهد. باید از خودمان آغاز کنیم، و البته باید برای رهایی از رسوبات فکری خویش، دست به مبارزه‌ای اساسی بزنیم. این چیزی است که من تلاش می‌کنم تا به آن جامهٔ عمل بپوشانم تا زمانی که مسایل این کتاب به مرحله آزمون درآید.

چند سالی است که از آوریل ۱۹۸۵، زمانی که میخاییل گورباچف رهبر کشور ما گردید، می‌گذرد. از نظر تاریخ، این مدت، زمان قابل توجهی نیست، اما در مقیاس حیات بشری، همین مدت شایان توجه است. در طول این زمان، مفهوم پرسترویکا در زندگی دهها میلیون انسان وارد شده است. این واژه مدام در صفحات مطبوعات یا بر صفحهٔ تلویزیونها منعکس است؛ در قطارهای زیرزمینی و در مغازه‌ها شنیده می‌شود، و موضوع بحثهای خانوادگی و صحبت همکاران است. اما با این وجود آیا استنباط افراد از این واژه یکسان است؟ تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که چنین نیست.

در پاسخ به این پرسش که نوسازی چیست، اکثر مردم، یا به طور تصادفی شکل معینی از صورتهای عصر حاضر را مطرح می‌کنند، یا شعارهای حزبی مشخصی را

تکرار می نمایند. (برای مثال، افزایش قدرت تولید یا فراهم شدن دموکراسی.)

به نظر می‌رسد که مردم قادر به تعریف ماهیت تغییراتی که در حال روی‌دادن است نمی باشند. یکی از دلایل ابهام در درك ماهیت نوسازی، این واقعیت است که طی چهار سال گذشته مواضع سیاستمداران و متفکرین در قبال این مسئله به صورتهای گوناگون مطرح شده است. اولین هدف پیشنهادی آن بوده است که سرعت توسعه اجتماعی ـ اقتصادی افزون گردد تا در عمل موجب سرعت گرفتن مصرف طبیعی، تولید و منابع انسانی، و همچنین علنی شدن تضادها گردد. کاملاً طبیعی به نظر می آمد که این هدف می بایست در اولین مرحله کار قرار می گرفت، اما خیلی زود محدودیتهایی که در عمل وجود داشت درك شد.

روشن شد که توسعه اقتصادی سریعتر، نیازمند تغییرات در ساختار مدیریت اقتصاد است، عملکرد عوامل اجتماعی، و پایان بخشیدن به از خود بیگانگی کارگران از ابزار تولید و بازده نهایی کارشان است.

به این ترتیب در سطح رسمی درکی عمیق‌تر نسبت به اهداف و ماهیت برنامه طراحی شده جهت اصلاحات حاصل شد. نتیجه آن بود که ضرورت اصلاحات اقتصادی بنیادی وجود دارد، زیرا هم موجب افزایش آهنگ رشد[5] می گردید، و هم اقتصادی را متناسب با پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی می‌ساخت؛ یعنی اقتصادی معقول، انعطاف‌پذیر و مدرن.

بدین ترتیب مقصد اصلی اصلاحات عبارت بود از: نوسازی مکانیسم مدیریت اقتصادی؛ یعنی تحول در روشهای حاکمیت نظام اجرایی به سوی اقتصادی نوین و توسعه اجتماعی منظم بر اساس روابط بازار. این حرکت گامی بلند در جهت درك وظایفی بود که می بایست عهده‌دار گردید.

اکنون جای تردید وجود نداشت که جهت حرکتی که جامعه شوروی از دهه‌های گذشته در آن مسیر حرکت می کرد می بایست تصحیح می شد.

حرکت بعد، درك این ضرورت بود که تغییرات بنیادی نه تنها در اقتصاد بلکه در

5. Growth rate

همه زمینه‌ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و غیره می بایست صورت گیرد. این امر ناشی از این واقعیت است که جنبه‌های گوناگون روابط اقتصادی ـ اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیك اند، به خصوص که ساختار اجتماعی بیش از هر چیز متأثر از روابط اقتصادی است و رفتار اقتصادی مردم ریشه در روابط بین طبقات و گروههای اجتماعی دارد. بنابراین هر گونه تغییر جدی در مکانیسمهای اقتصادی معادل تغییر در ساختار اجتماعی است. همچنین توسعه و رشد برخی طبقات، موجب محدودیت و محو سایرین است و بالطبع موجد تغییراتی درروابط آنها با یکدیگر می شود.

بنابر تعریف، نوسازی بنیادی روابط اقتصادی باید امری فراتر وپیچیده‌تر بوده به نحوی که شاخصهای اجتماعی را دچار تغییرات و تحولات کیفی نماید. با علم به این حقیقت، به تعریف مجددی از ماهیت و اهداف نوسازی نیاز است. اعضای فرهنگستان علوم و سیاستمداران شعار توسعه و ترقی سوسیالیسم، تعمیم عدالت اجتماعی[6] وفراهم‌ساختن دموکراسی را پیشاپیش مطرح کردند؛ هر چند که درهم و نامنظم بود و منجر به یك سیستم کامل نمی گردید. اما کار اساسی آن بود که مفاد عمده برنامه تحول روابط اجتماعی مشخص گردد، و اینکه چه کسانی از آن منتفع شده و چه کسانی متضرر می شوند، و چه نسبتی میان ماهیت نوسازی و توسعه سوسیالیسم وجود دارد. به هر حال، نوسازی با گامهایی آرامتر پیش می‌رفت در حالی که با مشکلاتی بزرگتر از آنچه پیش‌بینی می شد روبرو بود. از یك سو با محافظه‌کاری و سستی حاکم بر بخشی از توده کارگر و از سوی دیگر با نظرات مخالف جناحی از حزب کمونیست که دارای تعلق به نظم گذشته بودند مواجه بود.

مشکلات رو در روی نوسازی را در ناسازگاری و تناقض قوانین جدید با مجموعه‌ای از دستورالعملها می توان مشاهده کرد، به نحوی که نتیجه، چیزی جز نقش برآب شدن و گم شدن مقصود قانونگذار نبود. ضمناً ضعفی آشکار درتحقق تصمیمات اتخاذ شده در مرکز وجود داشته است که عمدتاً ناشی از ابقای روشهای

6. Social Justice

آمرانه اداری جهت مدیریت اقتصاد و سایر عرصه‌ها بود. یك نمونه بارز در این مورد تماسهای تلفنی از طرف دفاتر حزب یا شوراها بوده تا همان نفوذ و اعتبار سابق خود را حفظ کنند و همچنان اعتبار بیشتری نسبت به منافع اجتماعی طبقه کارگر و یا بنگاههای اقتصادی[۷] داشته باشند.

به تدریج آشکار شد که مادامی که همین حاکمیت سیاسی وجود دارد اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی نتایج مثبتی نخواهد داشت؛ و اینکه کلیه موفقیتها در چهارچوب مسایل اقتصادی نیست بلکه در اختیار مدیریت حزب و جامعه و اقتصاد می باشد. برای آنکه نوسازی اقتصادی و اجتماعی موفقیت آمیز باشد باید ساختار سیاسی دگرگون شود و مجدداً قدرت میان نهادهای سیاسی ـ اجتماعی و سازمانهای اجرایی و گروههای اجتمای توزیع شود.

بر اساس این زمینه‌ها بود که میخاییل گورباچف این اندیشه را مورد طرح و بحث قرار داد که با در نظر داشتن پیچیدگیها و نتایج دوردست نوسازی روابط اجتماعی، این تحول به صورت یك انقلاب اجتماعی نمایانگر می شود. از کتاب دبیر کل روشن است که وی مفهوم انقلاب را به همان سادگی استعمال نمی کند که یك تعبیر استعاره‌ای طراحی شده جهت تأکید بر ماهیت بنیادی تغییراتی که در حال شکل گیری است، بلکه در همان معنای همه فهم کلمه استعمال می کند. این اندیشه نشان دهنده یك جهش کیفی در بیان مفهوم نوسازی اجتماعی است. به هر حال این کاری است که هنوز توسط سیاستمداران و محافل علمی شوروی انجام نشده است، و با وجود نو بودن این تغییرات اساسی، به نظر می‌رسد که از طرف مطبوعات مورد بی توجهی قرار گرفته است، که باید بر این امر دلیلی وجود داشته باشد. به نظر می‌آید که اکثر مردم آمادگی پذیرش این اندیشه را ندارند، زیرا استدلالی ندارند تا نظر خود را له یا علیه آن اظهار کنند، آنها ترجیح می‌دهند که از اظهار عقیده اجتناب کنند.

تحولی که اکنون در حال شکل‌گیری است، غالباً در مطبوعات و کلام

---

7. Economic enterprises

متخصصین؛ گاه با عنوان نوسازی (بدون توضیح پیرامون این اصطلاح) و اغلب با عنوان اصلاحات، و بسیار نادر به نام انقلاب مورد اشاره قرار می گیرد. البته با طرح مفهوم نوسازی به عنوان یك انقلاب پرسشهای بسیار مهمی مطرح می شود. اینکه اولاً ـ چه زمینه‌هایی برای عنوان کردن نوسازی به اسم انقلاب و نه اصلاح وجود دارد؟ ثانیاً ـ آیا این تحول در حقیقت یك انقلاب بوده است یا اینکه در طی رشد خویش به یك انقلاب بدل خواهد شد؟ ثالثاً ـ ماهیت اجتماعی این انقلاب چگونه است؟ و در جهت یا عکس منافع چه کسانی هدایت می شود؟ و در آخر اینکه آیا یك تحول انقلابی در روابط اجتماعی می تواند با ابزار آرام نتیجه دهد یا اینکه حتماً باید عنصر خشونت در آن دخیل باشد؟

این پرسشها نه تنها در ادبیات شوروی بی پاسخ مانده و به طور گسترده مورد بحث واقع نشده است، بلکه در اکثر نوشته‌هایی که پیرامون نوسازی منتشر شده نیز مورد بی عنایتی قرار گرفته است. به نظر من این پرسشها واقعاً مهم هستند و لازم است که به وضوح مورد کنکاش قرار گیرند.

روشن است که انقلاب و اصلاح[8] دو مقولهٔ کاملاً متفاوت می باشند. رادیکالترین اصلاحات معمولاً از بالا تحقق می یابد، هر چند که این گونه تحولات نتیجه فشارهایی از پایین است. این گونه تحول مقوله قدرت را به طور بنیادی دگرگون نمی سازد و تغییری در ماهیت اصلی آن ایجاد نمی کند. در واقع اقدامات اصلاحی موجب تجدد می گردد و ساختار اداری و اجتماعی غیرمتداول و از مدافتاده را با مقتضیات و شرایط جدید همسو می سازد. موارد زیر نمونه‌هایی از این گونه اقدامات اصلاحی است.

اصلاحات ۱۸۶۱ در روسیه که برده‌داری را لغو و زمینهٔ توسعه سرمایه‌داری را فراهم کرد(۴)، اصلاحات استولی پین[9] در ۱۹۰۶ـ۱۹۰۷ که بطور اساسی روابط ارضی را تغییر داد(۵)، و اصلاحات کاسیگین[10] در ۱۹۶۵ که برای نخستین بار از

---

8. Reform
9. Stolypin
10. Kosygin

عهده تغییر روشهای آمرانه مدیریت اقتصادی در اتحاد شوروی برآمد(۶).

در مقابل این گونه اصلاحات، مسئلهٔ قدرت است که قطعاً دگرگونی در آن بستگی به انقلاب دارد. البته معمولاً انقلاب از پایین و توسط نیروی گروههای اجتماعی مترقی تحقق می‌یابد که موفق می شوند مخالفین خود را که بر سر قدرت هستند و حامیان محافظه‌کار[۱۱] و مرتجع[۱۲] آنها را درهم شکسته و سرنگون سازند. از این رو انقلاب فوریه ۱۹۱۷ قدرت استبدادی تزار و گروه حاکمه او را سرنگون کرد و به جای نظام سلطنتی یك جمهوری بورژوا دموکراتیك را جایگزین ساخت، در حالی که انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ نیروهای متحد کارگر و کشاورز را به قدرت رسانید.

شرایط امروز تا اندازه‌ای با آنچه در سال ۱۹۱۷ روی داد وجه مشترك دارد. البته ما در شرایط انقلابی آن سالها قرار نداریم، زیرا بر اساس تعاریف لنین نیروهای حاکم نباید به حاکمیت پیشین خود ادامه دهند، و توده‌ها نیز هرگز نباید حکومت را به آنان واگذارند.

البته آنچنان که من درك می کنم اصطلاح انقلاب سوسیالیستی بیانگر وضعیت امروز جامعه نیست، بلکه نوسازی جهت‌داری است که بر مبنای پتانسیل اجتماعی ـ سیاسی قرار است تحقق یابد.

براساس چهارچوبهای کلاسیك، اصطلاح نوسازی غالباً به تدریج و در طول زمان انجام می شود و نمی تواند به اهداف تعیین شده خود نایل آید. آنچه در عمل صورت می‌پذیرد اصلاحاتی همه جانبه و بنیادی نمی‌باشد بلکه اصلاحاتی متناقض، لرزان و رو به زوال است که موجب مخالفت آشکار و پیوسته از جانب کلیه انحصارات قدرتمند، وزارتخانه‌ها، و بخشهای دولتی می گردد.

در این باب مثالهای فراوانی می توان یافت. وزارت منابع آب که فعالیت اصلی آن ایجاد کانالهای پر هزینه بوده است به دلیل تخریب و نابودی محیط زیست و طبیعت، طی چند سال گذشته توسط مطبوعات مدام محکوم شده است. اعتراضات

---

11. Conservative

12. Reactionary

گسترده‌ای که تاکنون نسبت به عملکرد این وزارتخانه بوده در مطبوعات منعکس شده و موجبات خشم بسیاری از مردم را برانگیخته است. خواست عمومی آن است که این قبیل فعالیتها متوقف شود و یا حداقل امکانات گستردهٔ آن جهت ساختن جاده و یا سایر پروژه‌های مفید مصرف گردد. با این همه، این وزارتخانه با دو میلیون نیروی کار قوی، در کمال آرامش، و در جهت منافع خود به هدر دادن دهها هزار روبل پول مردم ادامه می‌دهد! و مردم هم هیچ کاری از دستشان بر نمی آید.

وزارتخانه‌های صنایع، درمقابل تحول به سوی بنگاههای مستقل مالی و خودگردان کارشکنی می کنند و با پیچاندن و غرق کردن آنها در دستورالعملهای اجباری دولت مشکلتراشی می نمایند.

وزارت ارتباطات در سال ۱۹۸۸، اشتراك دهها روزنامه و مجله عمومی را محدود ساخت ـ در حالی که اکثر آنها به عنوان سخنگویان نوسازی مطرح هستند ـ طی ۶ هفته پس از این موضوع، درصد پذیرش مشترك از میان متقاضیان به صورت زیر بوده است: اگونیك[13] ۲۷ درصد، زنامیا[14] ۳۹ درصد، نووی میر[15] ۴۵ درصد، و لیترا تورنایا گاتزتا[16] ۴۹ درصد. این محدودیتهای شدید درست نقطه مقابل سیاست فضای بازسیاسی[17] بود و موجب شد تا موج اعتراض عمومی علیه این کار به راه افتد و سیل نامه‌های بی‌پایان از طرف خوانندگان عادی و مشترکین به دفاتر مختلف و روزنامه‌ها و مجلات سرازیر گردد. علی‌رغم این مسایل بیشتر از دو ماه این مبارزه سخت طول کشید تا محدودیتها برداشته شد.

این نمونه‌ها به قدر کافی گویا هستند تا روشن کنند که چهارچوب اصلاحاتی که منحصراً از بالا، بخواهد اجرا شود، چهارچوب بسیار تنگی برای اهداف تعیین شده می باشد.

---

13. Ogonek
14. Znamya
15. Novyimir
16. Literoturnaya gazeta
17. (Glasnost) oppeness

اهداف بزرگ اجتماعی ابزار مناسب خود را جهت حصول به آن اهداف می‌طلبد. به طور مشخص، هدفی که حصول به آن از طریق اصلاحات رفورمیستی، ممکن نبوده است، ممکن است به وسیله راههای انقلابی رادیکالتری در نتیجه نوسازی سیستم سیاسی حاصل شود. جهت گیریهای مشخص این نوسازی در کنفرانس نوزدهم حزب به تصویب رسید و طی سلسله بحثهای طبقات کارگر توسعه بیشتری یافت و در اجلاس فوق‌العاده شورای عالی در دسامبر ۱۹۸۸ به صورت تصمیماتِ تنظیم شده‌ای اعلام شد. در این اجلاس قوانین زیر به تصویب رسید:

۱ـ اصلاحات و اضافاتی در قانون اساسی شوروی.

۲ـ برگزاری انتخابات کنگره نمایندگان مردم شوروی.

اینها نمایانگر اولین گامهای عملی در تحقق برنامه جامع ایجاد دموکراسی در جامعه شوروی است. این برنامه شامل چند چیز بود:

تعیین مرز وظایف حزب و حوزه‌های مدیریت دولتی به طور روشن و استوار؛ دگرگون کردن شوراها به وسیله انتخابات دموکراتیك که نمایندگان آن از قدرت کافی در تصمیم‌گیری پیرامون موضوعات اساسی اجتماعی برخوردار باشند؛ تحول در وظایف حزب به گونه‌ای که از صورت مدیریت مستقیم جامعه خارج شده و تمام توان و تلاش آن در موضوعات سیاسی و ایدئولوژیك متمرکز گردد؛ و همچنین نوسازی بنیادی روابط حزب و سیستم شورایی بر اساس حاکمیت دموکراسی.

تحقق نوسازی در ساخت سیاسی کشور، انتقال بخش قابل ملاحظه‌ای از اختیارات و قدرت سازمانهای حزب به شوراها، و انتقال اختیارات و قدرت دولت مرکزی به جمهوریها و مسئولین محلی و اختیارات و قدرت منتصبین را به منتخبین در برخواهد داشت. از نظرگاه اجتماعی این تحول بدان معناست که قدرت طبقهٔ نسبتاً محدود کارکنان ممتاز و بوروکرات که توسط دستگاه حزب منصوب شده‌اند به مردمی که به طور دموکراتیك نمایندگان خود را انتخاب و فعالیت آنان را کنترل می‌کنند واگذار شود.

سمتگیری اجتماعی ـ سیاسی این دگرگونی در شعار انقلاب اکتبر که اخیراً محبوبیت تازه‌ای یافته است منعکس می‌باشد:

«همه قدرتها از آن شوراها»

اکثریت قاطع انقلابها یا ماهیت ملی لیبرالی و یا اجتماعی، طبقاتی داشته‌اند. این مسئله، این سئوال را به ذهن متبادر می‌سازد که آیا طبقه‌ای که در برگیرنده حزب و کارکنان شوراهای منصوب به وسیله دستگاه حزب است واقعاً یك طبقه را تشکیل می‌دهد؟

لنین در تعریف خود از طبقه، گروههای وسیع مردم را به وسیله مختصات زیر مشخص می‌کند:

«بر حسب مناسباتشان با ابزار تولید و نقششان در سازمان اجتماعی کار و حجم و ترکیب میزان ثروت اجتماعی که به خود اختصاص داده‌اند و ارتباط آن گروهها با یکدیگر بر اساس روابط استثماری.»(۷)

زمانی طولانی دانشمندان علوم اجتماعی شوروی بر این باور بوده‌اند که انقلاب اکتبر برای همیشه به استثمار انسان از انسان پایان بخشیده است و اکنون کلیه طبقات جامعه بر اساس رابطه همکاری رفاقت‌آمیز و یاری متقابل یکی شده‌اند. در این بین هیچ توجهی به واقعیتهای آشکار و عریان جامعه صورت نگرفته است، همچون خارج کردن سالانه هزاران میلیون روبل از حومه شهرها و مصرف آن برای توسعه شهری، پرداختهای بسیار پایین در ازای کارفکری نسبت به کار فیزیکی، یا رشد فزاینده فاصله میان سطح زندگی مردم و مسئولین. به هر حال، آنچه را که در نوشته‌های تئوریك نادیده انگاشته‌اند، مردم با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند. علی‌رغم ادعاهای ایدئولوژیستهای رسمی در مورد تضادها، این کارگران صنعتی و کشاورزان اشتراکی نبودند که دچار درگیری گروهی بودند، و این کارگران ساده و روشنفکران نبودند که نزاع طبقاتی داشتند، بلکه این مردم و مسئولین بودند که تقابل داشتند، کارگران و کارفرمایان بودند که مقابل هم قرار گرفته بودند؛ یعنی گروههای اجتماعی اساساً به سبب جایگاه خود در ساختار قدرت سیاسی و سیستم توزیع تولید اجتماعی و بالطبع نوع زندگی، حوزه‌های

اجتماعی، سیستم ارزشی، و منافعشان از یکدیگر تفکیك شده‌اند.

طی تحقیقاتی که در سیبری انجام شد، ما کشف کردیم که همان طور که در دهه هفتاد ملاحظه شده بود، یك گرایش به سمت تمایزِ اجتماعی میان کارگران و کارفرمایان از هر دو طرف وجود دارد: آنها کاملاً خود را از یکدیگر جدا می‌دانستند. وقتی که کارگران به مدیران اشاره می‌کردند و زمانی که مدیران از کارگران یاد می‌نمودند با لفظ «آنها» و به گونه‌ای بیگانه از یکدیگر تعبیر می‌کردند. این مسئله گویای بیگانگی کارگران از قدرت و بیگانگی آنها که قدرت را در دست داشتند نسبت به آنهایی که تحت اداره‌شان بودند، می‌باشد. من فکر می‌کنم که آگاهی طبقاتی مردم بسیار سریعتر از مدیران جامعه شکل گرفته بود، چرا که مدیران بیشتر تحت تأثیر ایدئولوژی رسمی قرار داشتند. به هر حال تمایل شدید منصوبین حزب در ایجاد یك طبقه انحصار طلب کاملاً آشکار بود. البته این اندیشه (که عموماً پذیرفته شده بود و آن قدر تکرار شده بود که بر ذهن ما حك گردیده بود) که جامعه ما کلیه صور استثمار اقتصادی برخی گروهها به وسیله گروههای دیگر را به‌طور کامل محو ساخته است، باعث شده است که از ارزیابی درست روابطی که عملاً حاکم بوده است اجتناب شود.

در هر صورت، طی دوره نوسازی و فضای باز سیاسی ما حقایق بیشتری را در باره گذشته و حال جامعه‌مان، بیشتر از هر زمان، آموخته‌ایم. مردم با صحنه‌های ننگ‌آور و بی‌شرمانهٔ دزدی اموال عمومی به وسیله طبقه حاکمه، قاچاقهای کلان، سوءاستفاده‌از شغل به منظور بستن بار خویش و ثروتمند شدن به عنوان یك امر مسلم در سیستم، اندوختن میلیونها روبل با استفاده از موقعیت خانوادگی، و کسب امتیازات و مزایای ناحق و غیرقانونی روبرو بوده‌اند. اغلب اوقات مکانیسم اجتماعی کلیهٔ این فعالیتها در پیوند با حزب و دستگاه دولتی بود که عواملی در بازار سایه‌ای[۱۸] (۸) و شبکه جنایت جهانی داشتند. باید دانست که تنها منبع ثروتمند شدن گروههای حاکمه و عاملانشان دخل و تصرف درمصارف عمومی و

18. Shadow market

پایین آوردن سطح زندگی مردم بوده است. مشکل است که این سیستم روابط گسترش یافته را چیزی جز «استثمار» نامید. نتیجه همه این بحثها به این جمعبندی منتهی می‌شود که طبقه اجتماعی فاسد، یعنی مجموعهٔ منصوبین دستگاه حزب علاقه‌ای مفرط در تبدیل خود به طبقه حاکمه‌ای که باقی مردم را تحت استثمار خود بگیرند داشتند.

اکنون نوسازی به این تمایل پایان بخشیده است و تا اندازه‌ای این فرایند را بازگردانده است. تعداد زیادی از افراد تشکیلات مافیایی، رشوه‌گیران و دزدها افشا و محکوم شده‌اند، در حالی که افشای باقی آنها و انفصالشان از حزب و پیگرد جزایی آنها ادامه دارد؛ اموالی را که مخفی نکرده بودند، توسط دولت در حال ضبط و مصادره است. رسیدگی و بازجویی در مورد قاچاق پنبه در ازبکستان که صدها کارمند ارشد دولت و حزب در آن دست داشته‌اند اکنون پنجمین سال خود را می گذراند. امتیازات کارکنان دستگاه حزب به طور منظم در حال کاهش و حذف است. کانالهای خاص تهیه مواد غذایی و سایر کالاها برای آنها در حال تعطیل شدن است. تعدادی از درمانگاهها و استراحتگاهها، که قبلاً به طور اختصاصی در اختیار بخش منصوبین دستگاه حزب قرار داشت، به حالت نخست درآمده و در اختیار سربازانی که از افغانستان برگشته‌اند و یا اتحادیه‌های کارگری، گذاشته شده است.

اقداماتی نیز در دست انجام است تا پلی میان فاصله روحی کارکنان دستگاه رهبری و توده‌ها زده شود. نسل جدید رهبران که اداره کنندگان نوسازی می باشند، در تماس منظم با طبقه کارگرند، در موضوعات مهم در جلسات عمومی شرکت می کنند و مدام در گفتگوی مستقیم با توده‌های مردم قرار دارند. همه اینها از اهمیت بی اندازه‌ای برخوردارند. هر چند که این اقدامات لازم است اما برای دگرگون ساختن بنیادی شرایط کافی نیست؛ باید قدرت سیاسی در عمل و نه در شعار، دگرگون شود و به نمایندگان طبقه-کارگر انتقال یابد؛ با این هدف که کارکنان دستگاه، جایگاه اجتماعی را اشغال نمایند که مناسب اهمیت نقششان در جامعه باشد، نه اینکه از موقعیتهای استثنایی برخوردار باشند. به نظر من چنین دگرگونی

در ساختار قدرت واقعاً یك انقلاب اجتماعی بنیادی است. با توجه به این مسئله که جامعه ما دو انقلاب بورژوا دموکراتیك و سوسیالیستی را تجربه کرده، روشن است که در شرایط امروز، ما تنها می‌توانیم از یك انقلاب سوسیالیستی دوم سخن بگوییم.

ممکن است این امر به نظر عجیب آید، اما عملاً جای هیچ شگفتی نیست. انتقال از نظام فئودالی به بورژوازی دهها سال به طول انجامید و در تعدادی از کشورها چندین انقلاب بورژوازی رخ داده است. مبارزات اجتماعی و طبقاتی پدیده‌ای ساده نمی‌باشد. طبقات انقلابی همیشه پیروز نمی‌گردند، بلکه دچار شکست هم می‌شوند. وقتی که چنین اتفاق می‌افتد، آنها زمانی را به جمع کردن نیروهای جدید پرداخته و به موضع تهاجمی برمی‌گردند تا دگرگونی را کامل سازند و همه عرصه‌ها را برای توسعه اجتماعی فراهم کنند. بنابراین یك انقلاب دوم سوسیالیستی که هدفش کامل کردن کاری است که توسط انقلاب اول شروع شده است، از نظر تاریخی نه تنها کاملاً ممکن بلکه کاملاً بجا و به حق می‌باشد. به هر حال قبل از آنکه کسی نوسازی را ولو از نظر هدف، یك انقلاب دوم سوسیالیستی بخواند، باید یك تحلیل جدی از مسیری که جامعهٔ ما قبلاً طی کرده است، صورت پذیرد. باید به روشنی دانست که در چه مقطعی این جامعه به سمت اهداف سوسیالیستی درحرکت بوده و در کدام مقطع زمانی دچار چرخش شده است؟

تاریخ‌دانان شوروی به شدت مشغول بررسی برای پاسخگویی به این پرسش می‌باشند. مجموعه‌ای از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان در کنار هم در حال مطالعه و بررسی زمینه‌های اجتماعی این تحولات و شناخت این نقاط عطف هستند، از جمله کمونیسم جنگی(۹)، سیاست جدید اقتصادی(۱۰)، استالینیسم، عصر خروشچف[۱۹] و ذوب شدن یخها[۲۰]، عصر برژنف[۲۱] و سکون[۲۲].

جایگاه تاریخی و میزان توسعه سوسیالیستی که جامعه ما در حال حاضر بدان

---

19. Khruchchev
20. Thaw
21. Brezhnev
22. Stagnation

دست یافته است نیز مورد مطالعه است. اکثر تاریخ‌دانان توافق دارند که یك جریان ضدانقلابی به صورت یك کودتای خزنده در نیمه دوم دهه ۱۹۲۰ صورت گرفته است که نتیجه آن بی‌هویت شدن روابط سوسیالیستی بوده که در ابتدای انقلاب آغاز شده بود. در عصر استالینیسم سرکوب توده‌ها و اعدام و نابود کردن میلیونها نفر از مردم تحت پوشش تحقق اهداف و ارزشهای سوسیالیستی به عنوان ابزار مؤثری جهت کنترل رفتار طبقه کارگر انجام گرفت. اما این تنها برگ انجیری بود برای پوشاندن ماهیت واقعی رژیم.

دوره کوتاه خروشچف که عنوان «ذوب شدن یخها» را به خود گرفته است، عصر تلاشی خام و ناپایدار جهت بازگرداندن کشور به جادهٔ ساختار سوسیالیستی بود. از نظر تاریخی، زمینه‌ها آماده نبود و امکان موفقیت بسیار کم بود؛ هر چند که می‌توان گفت بدون آن امروز نوسازی معنا نداشت.

دوره سکون در پی آن، بازگشت علنی به مسیر قبلی بی‌هویتی سوسیالیسم بود. تبلیغات پر سروصدایی که در تأیید این دوره در نیمه دهه ۱۹۷۰ برپا شده بود، دم از «جامعه توسعه‌یافته سوسیالیستی» می‌زد و این تبلیغات به همان اندازه تو خالی و عاری از حقیقت بود که نظریه‌های استالین در جهت بنای سوسیالیسم در نیمه دهه ۱۹۳۰.

نوسازی در ۱۹۸۵ آغاز شد؛ این جریان دومین و قاطعترین تلاش برای بازگرداندن جامعه شوروی به جاده توسعه سوسیالیستی است که به سبب انحرافات پیش آمده، فاصله زیادی از آن پیدا کرده است. دقیقاً به همین دلیل، جهت به‌انجام رساندن وظایفی که سوسیالیسم به عهده دارد، باید نوسازی به یك انقلاب دوم سوسیالیستی تبدیل بشود. اگر چه واضح است که برنامه طراحی شده برای نوسازی و تغییرات جاری ماهیتی سوسیالیستی دارند اما در جلسات عمومی، درنامه‌های خوانندگان و گاهی در مطبوعات دو نوع اعتراض و ایراد نسبت به این نگرش عنوان می‌شود. نخستین اعتراض معمولاً از جانب مردمی است که هنوز به ایدئولوژی سنتی وفادارند، و دومین اعتراض از جانب روشنفکرانی که بدون ارائه دلیل قانع کننده هیچ تمایلی در اعتماد به این جریان از خود نشان نمی‌دهند.

نمایندگان گروه اول نظرشان بر این است که اگر اندیشه‌های نوسازی تحقق یابد نه تنها جامعه به جاده سوسیالیسم نزدیکتر نخواهد شد بلکه از آن دورتر نیز خواهد گردید. آنها در استدلال خود آنچه را که مارکس و انگلس در باب آشتی ناپذیری سوسیالیسم و بازار و ذات بورژوایی فعالیتهای سرمایه‌گذاری و غیره گفته‌اند، مطرح می سازند. آنها عنوان می کنند که هدف افزایش کارآیی اقتصادی تولید و بالا بردن انگیزه‌های مادی درکار با ارزشهای سوسیالیستی مانند مساوات اجتماعی کلیه آحاد جامعه و ایجاد ضمانتهای اجتماعی برای مردمی که توانایی محدود دارند، منافات دارد. آنها به طور قاطع اظهار می‌دارند که معرفی اشکال جدید سازماندهی تولید مانند مقاطعه‌کاری، شرکتهای خانوادگی، اجاره‌دادن مؤسسات دولتی به گروههای کارگری، به خصوصی شدن مالکیت اجتماعی ابزار تولید منجر می‌شود و این مساوی است با نفی کامل سوسیالیسم.

در برخورد با روشنفکران، آنان گرایشهای فکری خود را چنین عنوان می کنند: چنانچه جامعه ما قبلاً ندانسته از جاده سوسیالیسم منحرف شده است، چه ضمانتی وجود دارد که در دوره دیگری ـ کسی به ما نخواهد گفت که نوسازی نیز اشتباه بوده است و مسیر درست به سوی سوسیالیسم درجهت کاملاً متفاوتی است؟

در برخورد با اینگونه استدلالات نمی‌توان صرفاً آنها را کنار گذاشت، این سخنان در خور توجه و پاسخ است. این واقعیت که تردیدها و اشکالاتی که در باب صحت نظرگاههای رسمی عنوان می‌شود به طور جدی مورد بحث و توضیح قرار می‌گیرد، کلاً پدیده جدیدی است و به طور غیرمستقیم توسعه نوسازی و فضای بازسیاسی را استحکام می‌بخشد و موجب رشد مردم در نتیجه‌گیریهایشان می‌گردد. به منظور روشن ساختن ماهیت سوسیالیستی نوسازی، باید به این پرسش اساسی پرداخت که سوسیالیسم چیست؟ تنها چند سال قبل هر دانشجوی شوروی در رویارویی با این پرسش به راحتی پاسخ می‌داد که: سوسیالیسم یعنی قدرت کارگران؛ سوسیالیسم یعنی مالکیت ابزار تولید و مدیریت برنامه‌ریزی شده اقتصاد ملی؛ سوسیالیسم به معنای محو استثمار و بیکاری است؛ سوسیالیسم، ممنوعیت و محدودیت نظام بازار و توزیع درآمدها بر مبنای کمیت و کیفیت کار

انجام شده و تأمین همه جانبه ضمانتهای اجتماعی است. و بر اساس همه اینها ایجاد مسیری پیشرفته برای زندگی و شرایط مناسب برای توسعه و رشد همه جانبه کلیه آحاد کشور.

تعریف سوسیالیسم در اکثر متون علوم اجتماعی تقریباً مانند همین بوده است. به هر حال، تحت شرایط نوین، اوضاع رضایت بخش نیست، چرا که جنبه‌های اصلی و اهدافی که جهت ایجاد یك سوسیالیسم مترقی و دارای جاذبه‌های اجتماعی طراحی شده با جنبه‌های اجرایی که این اطمینان را ایجاد می کند که اهداف مورد نظر حاصل خواهد شد، از هم تفکیك نشده‌اند. مع‌هذا، آنچه در شرایط امروز در حال تحقق است، همان جنبه‌های اساسی سوسیالیسم می باشد، همان چیزهایی است که پدران و اجداد ما به خاطر آن در میدانهای نبرد داخلی رشادتها و ایثارها کردند و این همان چیزهایی است که سوسیالیسم را پیشرفته‌تر از نظام سرمایه‌داری می‌سازد و ما به سوی آن آینده در حال حرکت هستیم.

اصلیترین و کلیترین جنبه‌هایی که هویت سوسیالیسم را مشخص می سازد، آن نیست که حداکثر سود یا توسعه سریعتر اقتصادی حاصل شود، بلکه سعادت بهینه، شرایط خوب زندگی و ترقی شخصیت انسانی است. در این رابطه باید خاطرنشان شود که لنین به سوسیالیسم صرفاً به عنوان سازمان برنامه‌ریزی شده تولید اجتماعی، بدون در نظر گرفتن ماهیت اجتماعی آن، توجه نمی کرد؛ او تأکید داشت که سازمان برنامه‌ریزی شده تولید سوسیالیستی باید هدفش حصول به سطح بالای زندگی و آزادی و رشد همه جانبه کلیّه آحاد جامعه باشد. در نظر لنین تنها سوسیالیسم است که با به خدمت گرفتن واقعی تولید اجتماعی و توزیع محصول بر اساس جهات علمی، تا سر حد امکان سهلترین شرایط زندگی و بهترین امکانات زیست را برای طبقه کارگر فراهم می‌سازد(۱۱).

بدون آنکه ادعا شود این تعریفی جامع است، مایلم جنبه‌های اساسی و اهداف سوسیالیسم را فهرست نمایم:

ـ محو هرگونه اقدامی که به استثمار گروههای اجتماعی توسط سایر گروهها منجر می گردد؛ کاهش درآمدهای کار نکرده به حداقل؛ توزیع درست و عادلانه

درآمدها و کالاهای مصرفی براساس کار انجام شده.

ـ افزایش مدام سطح زندگی و محو فقر.

ـ قدرت سیاسی کارگران، امکان آزادی بیان و حمایت از منافع کلیه گروههای اجتماعی؛ سطح بالایی از دموکراسی و توسعه شدید کلیه اشکال خودگردانی.

ـ مساوات سیاسی و فرهنگی میان ملتها، غلبه بر شوونیسم(۱۲) و ناسیونالیسم و ایجاد ماهیت انترناسیونالیستی در روابط مردم.

ـ حقوق انسانی تثبیت شده و غیر قابل تغییر؛ رعایت دقیق قانون؛ اعمال و اجرای منصفانه و غیرقابل تحریف عدالت.

ـ سطح بالای اخلاق؛ انسانیت در روابط اجتماعی، ایجاد شرایط مناسب برای رشد شخصیت انسانی.

چنانچه در روند توسعه اجتماعی، این جنبه‌ها محکمتر گردد، آنگاه می توان سخن از تحکیم سوسیالیسم‌زده و چنانچه‌این جنبه‌ها تضعیف شود و یا نقطه مقابل آنها تحقق یابد، روشن است که سوسیالیسم توسعه نمی‌یابد و منحرف و تباه می گردد. اما مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، تسلط روابط اقتصادی برنامه‌ریزی شده بر روابط بازار و غیره در کجای این جنبه‌های کلی و پذیرفته شده سوسیالیسم جای دارد؟ به نظر من اینها جنبه‌های مهمی هستند اما نه به خودی خود، بلکه به عنوان ابزاری مناسب جهت تحقق ماهیت واقعی سوسیالیسم. چنانچه مالکیت خصوصی ابزار تولید محو نشده باشد (یا حداقل محدود نگشته باشد) ممکن نیست که بتوان به استثمار پایان بخشید. البته مالکیت جامعه (یا دقیقتر بگوییم دولت) بر ابزار تولید نیز به خودی خود ضمانت لازم جهت برپایی سوسیالیسم را در بر ندارد و متأسفانه در چنین سیستمی نه فقر به طور کامل زدوده می شود و نه محرومیت مردم از زندگی فعال سیاسی مردود، و نه حتی اعدامهای دسته‌جمعی انسانها محکوم می شود.

همه اینها انسان را به این نتیجه می‌رساند که بسیار بعید می نماید که سوسیالیسم در کشور ما پای بگیرد. در این مورد من کاملاً با نظرات یوری آفاناسف درمقاله‌اش تحت عنوان «پاسخی به تاریخ‌دانان» که در تاریخ ۱۸ ژوئیهٔ

۱۹۸۸ در پراودا به چاپ رسیده است، موافقم. وظایفی که اکنون بر عهده رهبری حزب گذاشته شده است حفظ تمام عیار جنبه‌های اساسی سوسیالیسم می‌باشد. این سخن به معنای دفاع از ماهیت سوسیالیستی نوسازی است. به هر حال نوسازی بدین معنا نیست که ساختمان سوسیالیسم کامل شده است. این فرایندی است که به طول خواهد انجامید، شاید چندین دهه زمان نیاز داشته باشد.

آن طور که من می‌فهمم نوسازی پدیده‌ای برجسته است، چرا که جامعه را در مسیر حرکت به سوی کعبه سوسیالیسم رهنمون می‌سازد. نوسازی پرداختن دوباره به نیروهای اجتماعی و توزیع مجدد قدرت، ثروت اجتماعی، حقوق و آزادیها در میان طبقات و گروههای اجتماعی است که البته این اقدامات به تنهایی ساختمان سوسیالیسم را مشخص نمی‌سازد، بلکه زمینه‌های لازم برای تحقق آن را فراهم می‌نماید. بر اساس چنین درکی از مفهوم نوسازی، باید آن را واقعاً یك پدیده انقلابی دانست.

آنچه غیرعادی است، آن است که این انقلاب در حال تحقق از بالاست، آن هم با ابتکار و پیشگامی حزب حاکم. البته این امر نکته مثبتی است، چرا که تا حد زیادی درگیری میان آنان که قدرت کسب می‌کنند و آنان که از دست می‌دهند را فرو می‌نشاند. مراتب بالا اقتدار و قدرت خود را حفظ می‌کنند و این تنها موقعیت حلقه‌های میانی و پایینتر دستگاه است که دگرگون می‌شود.

اگر چه پیشگامی از بالا شرط مناسبی برای تحول انقلابی به شمار می‌رود اما به هر حال به خودی خود کافی نیست. بدون حمایت قدرتمندانه از پایین دگرگونیها نمی‌تواند از مرز اصلاحات رفورمیستی فراتر برود؛ یعنی شرط اصلی برای تحول نوسازی به سمت یك انقلاب اجتماعی، شرکت فعال و گستردهٔ توده‌های مردم است. هم چنانکه نیروهای اجتماعی به هم می‌پیوندند و سازمان می‌یابند، توان بیشتری در ارزیابی منافع خود و دنبال کردن آن پیدا خواهند کرد، آنگاه نتیجه نوسازی به صورت فعالیت آگاهانه و عزم راسخ آنها در جهت ادامه این روند تا نقطه نهایی تجلی خواهد نمود. در رویارویی با چنین عزم و ثباتی، هر گونه تلاشی به وسیله سیاستمداران در جهت منحرف ساختن مسیر انتخاب شده و بازگرداندن

اوضاع به روشهای قبلی اداره کشور، چنان عکس‌العملی را از جانب بخش وسیعی از توده‌های مردم برخواهد انگیخت که یقین حاصل خواهد شد که دگرگونیها قابل برگشت نیست.

ممکن است تصور شود که اصلاحاتی که توسط گورباچف آغاز شده، موفق نبوده است، چرا که اصلاحاتی از جانب پشت میزنشینان بوده و قادر نیست به یك انقلاب اجتماعی با حمایت توده‌ای تبدیل شود. و چگونه ممکن است مردمی را که دهها سال با روحیه ترس و اطاعت خو گرفته‌اند و عادت کرده‌اند که مجری بدون چون و چرای فرامین از بالا باشند، به صحنه آورد و از آنها انتظار فعالیت سیاسی شدید داشت.

ریاکاری در تمام ارکان و اجزای حیات جامعه نفوذ کرده بود، به همین دلیل متفکرترین و پرانرژی‌ترین آحاد ملت از ارزشهای اجتماعی بیگانه گشته، غرق در زندگی شخصی خود شدند و در مال اندوزی سرآمد گشتند و در جستجوی هر چه بیشتر تنوع در زندگی و سفرهای خارج و غیره برآمدند.

اکنون، جامعه ما باید بهای این دو قطبی شدن را که خود راهش را هموار کرده است، سالهای سال بپردازد. بخش عمده‌ای از مردم تنها این فرصت را داشته‌اند که در زندگی اجتماعی سهیم باشند و تلاش کنند و هیچ عجله‌ای هم نبوده است که آنها از مزایای آن بهره‌مند شوند. در این بین مدام قولهای اغوا کننده‌ای داده شده که هرگز عملی نگشته است؛ آنها در طول زندگی خود شاهد تغییرات زیادی بودند اما هرگز بهبودی قابل توجهی در زندگی شخصی خود احساس نمی‌کردند، و حتی اکنون نیز نمی‌توانند بهبودی چندانی در وضع زندگی خود مشاهده کنند. در بسیاری مناطق سطح زندگی مردم به جای آنکه بهبود یابد تنزل یافته است و شوق و ذوق درونی آنها و هواداری جدیشان رنگ باخته است. مردم می‌گویند: جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمرند.

ما با یك دور باطل روبرو هستیم. به منظور افزایش کارآیی نوسازی، باید توده‌های وسیع مردم در آن شرکت نمایند؛ اما قبل از آن، آنها باید عملاً متقاعد شوند که نوسازی موجب بهبود و اصلاح اوضاع آنها خواهد شد. آیا راهی خارج

از این دور باطل وجود دارد؟

به نظر من وجود دارد، و آن عبارت است از: فراهم ساختن دموکراسی در روابط اجتماعی، توسعه فضای باز سیاسی، صداقت و بی‌پردگی در موضوعات اجتماعی، دسترسی به همه کانالهای اطلاعاتی، بحثهای عمومی در باب مسایل مهم در مطبوعات و تلویزیون و افشای کلیه اسرار رسمی که به منافع عمومی مربوط می‌گردد. اگر چه فضای باز سیاسی هنوز حاصل نشده است، اما در حال قوت گرفتن است، در حال رشد و ایجاد زمینه‌های جدید است. تنها یك سال پیش، بسیاری از مردم حتی فکر آنچه را که امروز در کنفرانسها و در مطبوعات منعکس می‌شود را هم نمی‌کردند. در نتیجه مردم از نظر سیاسی در حال فعال شدن هستند. هزاران سازمان غیر رسمی، جنبشهای اجتماعی و اتحادیه در حال ظهور و شروع به فعالیت هستند، بسیاری از آنان با وجهه سیاسی در جمهوریهای بالتیك، جمهوری فدرال روسیه، مسکو، لنین گراد و در بسیاری از سایر شهرهای روسیه، پا به عرصه گذاشته‌اند؛ جریانهای سیاسی در حمایت از نوسازی در حال شکل گیری و ارائه برنامه می‌باشند. تجمع، راهپیمایی وتظاهرات سیاسی بیش از هر زمان دیگر شکل می‌گیرد و شرکت مردم در آنها در حدی است که هرگز دیده نشده است.

در گذشته مشکلات ملی، زیست‌محیطی، و اجتماعی به زیرزمین رانده می‌شد، ولی اکنون به طور گسترده و همه جانبه مورد بحث قرار می‌گیرد. در کنار این مسایل برخی از طبقه کارگر جهت مبارزه به منظور رسیدن به خواسته‌ها و بیان نظراتشان از روشهای حاد گوناگون، مانند کناره‌گیری از کار، اعتصاب غذای سیاسی و حتی خودکشی بهره می‌گیرند. کلیه این امور نشان دهندهٔ بیداری اجتماعی، آگاهی سیاسی، رشد فزاینده، میل به استقلال، و شرکت مستقیم در تحولات اجتماعی است. اکثر جنبشهای اجتماعی که از نوسازی حمایت می‌کنند مواضعشان رادیکالتر از دولت است. آنها از موضع چپ، عملکرد مسئولین را مورد انتقاد قرار می‌دهند. آنها به اجرای اصلاحات معترضند که چرا به اندازه کافی استوار و جامع نیست؛ و این مواضع تا اندازه‌ای انتقادهای از موضع راست محافظه‌کاران را به تعادل می‌کشد. اگر چه اکثر جنبشهای اجتماعی هنوز اولین گامهای عملی خود را

برمی‌دارند اما نشان داده‌اند که می‌توان روی توانایی و نیروی آنها حساب باز کرد.

رشد فزاینده عضویت و شرکت توده‌ها در این جنبشها، بلوغ در حال رشد اجتماعی وسیاسی و اصول‌گرایی آنها نشانه آن است که افکار عمومی مترقی به سطحی از گستردگی و کمال رسیده است که حتی ممکن است بر تحرك رهبران سیاسی در برخورد با نوسازی چیره گشته و بر آنها پیشی گیرد. بدین ترتیب وظایف رهبری سیاسی در برخورد با این اوضاع چنین خواهد بود:

۱ـ ارائه یك استراتژی کلی جهت نوسازی، هم از نظر تئوریك و هم عملی.

۲ـ تحقق بخشیدن به این استراتژی به وسیله ابزار سیاسی و حقوقی (تصویب قوانین لازم، تصمیمات مقتضی و غیره).

۳ـ هدایت گفتگوهای زنده با جنبشهای مختلف اجتماعی به منظور ایجاد سهولت در اتحاد آنها و عملکرد مشترکشان. و اینکه به عنوان یك میانجی و حَکَم، در صورت درگیریهای اجتماعی میان گروههای مختلف با منافع گوناگون، عمل نماید. سئوالی که در اینجا مطرح است این است که توسعه نوسازی که از بالا شروع شده است و به یك انقلاب اجتماعی از پایین منجر می‌شود، آیا موجب افزایش حاد تنشهای اجتماعی و درگیریهای شدید میان گروههای اجتماعی به صورت قهرآمیز نخواهد شد؟ و آیا چنین خطری پیامد طبیعی واژه انقلاب نیست؟ من فکر می‌کنم که چنین نیست. تاریخ، هم انقلابهای سرخ و هم انقلابهای سفید را به یاد دارد. به عنوان مثال انقلاب فوریه ۱۹۱۷ انقلابی سرخ بود؛ چرا که در آن زمان تزار به طور کامل حمایت اجتماعی را از دست داده بود. به عقیده من امروز هیچ یك ازگروههای اجتماعی‌عمده، خواهان نوسازی به مفهوم ایجاد دموکراسی و بهبود سطح زندگی بر اساس اشکال خطرناك و خشونت بار و قهرآمیز نیستند. مردم هنوز خاطرات خونهای ریخته شده در دوره قبل را از یاد نبرده‌اند. دومین انقلاب سوسیالیستی کشور ما باید یك انقلاب سفید باشد. عوامل متعددی وجود دارد که امکان تحقق این تحول را فراهم می‌سازد: اولاً ـ این واقعیت که پیشگامی برای تحول انقلابی در ساخت سیاسی از بالا آغاز شده و همین مسئله ضرورت

برخورد قهرآمیز و مسلحانه از جانب نیروهای مترقی اجتماعی را منتفی می سازد. ثانیاً ـ تمرکز غیر عادلانه قدرت، حقوق و امتیازات در دستهای منصوبین دستگاه حزب، خلاف قانون اساسی است و البته وظیفه انقلاب آن است که عملکرد سیاسی را به مسیری هدایت کند که کاملاً مطابق قانون اساسی و قوانین مصوب باشد. ثالثاً ـ طبقه منصوبین دستگاه حزب از حمایت توده‌ای برخوردار نیستند و چنانچه مردم محکم بایستند، آنها عقب‌نشینی می کنند. به تعبیر لنین «هیچ بوروکراسی قادر نیست در مقابل اتحاد رهبران سیاسی و طبقات مترقی مردم ایستادگی نماید».

البته امکان اینکه درگیریهای اجتماعی، سیاسی وملی افزایش یابد را نباید از نظر دور داشت. بالأخره این مسئله روشن است که تنشهای اجتماعی در حال افزایش است، و مراکز تنش فقط جمهوریهای بالتیك و ترانسکاکازیا[۲۳] نیست، بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ روسیه، مانند سوردلوفسك[۲۴]، کازان[۲۵]، اوفا[۲۶]، ایرکوتسك[۲۷] نیز همین شرایط وجود دارد.

نخستین گامها در فراهم ساختن دموکراسی که با فضای باز سیاسی بیشتر و حقوق انسانی و آزادیهای گسترده‌تر همراه بوده است؛ نه تنها به جنبشهای دموکراتیك میدان عمل داده است بلکه به ظهور و بروز جنبشهای شوونیستی، ناسیونالیستی، ضدسوسیالیستی و حتی فاشیستی منجر شده است. رهبران این جنبشها نه تنها هواداران و پیروان خود را به خشونت تحریك می کنند بلکه عملاً مرتکب آن می شوند. این جریانها خسارات اخلاقی عظیمی بر نوسازی به عنوان روندی که موجب شکل گیری آنها شده وارد می سازد. صحت دارد که انجمن رسوایی به نام پامیات[۲۸](حافظه) در اعلامیه‌ها ونشریات خود روسها را علیه یهودیان تحریك می کند؛ و صحت دارد که گروههای ناسیونالیستی که در

23. Transcaucasia
24. Sverdlovsk
25. Kasan
26. Ufa
27. Irkutsk
28. Pamyat

سومگیت[۲۹] راه افتاده‌اند، دستشان به جنایات متعددی علیه ارمنیان آلوده است؛ و صحت دارد که جنبشهای جوانان نیمه جنایتکاری در کازان تشکیل شده است که علیه کودکان و نوجوانان دست به اعمال خشونت‌بار می‌زنند.

این سازمانها و جنبشها مانند غولی هستند که قبلاً در بطری بوده و اکنون خارج شده‌اند و می‌توانند خسارات عظیمی به بار آورند. به عقیده من عوامل زیر موجبات اصلی ظهور چنین پدیده‌هایی است:

سطح پایین آگاهی و فعالیت سیاسی، فقدان سنتهای دموکراتیك، ناپختگی فکری مردم به طوری که اندیشه آنها مملو از تعصب و جزمیت است، نارسایی افکار عمومی در برخورد با بسیاری از مسایل و سطح پایین اخلاق اجتماعی، این آخرین مورد، به خصوص، نیاز به زحمت فراوان جهت اصلاح دارد.

طی سالهای سال ریاکاری همه چیز رنگ ریا گرفته و یك دوگانگی اخلاقی سراسر کشور را تحت نفوذ خود درآورده است. نصیحتهای آب و تاب‌دار از جانب کسانی به طبقه کارگر می‌شده است که وقتی پای خودشان به میان می‌آمد، اخلاق و رفتاری کاملاً مغایر با آن حرفها اعمال می‌کردند. در چنین فضای مسمومی حرکتها و جنبشهای معترضانه غالباً صورت غیراخلاقی و غیرقانونی به خود می‌گیرد. تمسك به اصول زیر به‌عنوان دستاویزها و توجیهات شایع مطرح بود:

وقتی رؤسا و مقامات می‌دزدند چرا ما ندزدیم. وقتی آنها از حقوق ما می‌زنند ما هم از کار می‌زنیم. و موارد متعدد از این قبیل.

تباهی اخلاقی بی‌اندازه عمق یافته بود. مرز میان خوبی و بدی، رحمت و قساوت، و نیز مرز میان احساسات انسانی و بیگانگی مردم نسبت به یك دیگر، بتدریج از ذهن مردم محو می‌گردید. برای از میان برداشتن این گونه پدیده‌ها نیاز به زمان و تلاش فراوان است. در حال حاضر ما راهی نداریم جز آنکه براساس آنچه در توان داریم حرکت را ادامه دهیم؛ یعنی اولاً ـ نیاز به کنترل حزب و دولت بر فعالیت جنبشهای مختلف وجود دارد تا این اطمینان حاصل گردد که آنها

---

29. Sumgait

درچهارچوب قانون می‌مانند؛ و ثانیاً ـ نیاز به سیاستی است که هم متضمن توسعه فعالیت سیاسی توده‌ای بوده و هم متضمن حفظ نظم اجتماعی در گسترده‌ترین مفهوم کلمه باشد.

نوسازی فرصتی حیاتی برای مردم ما است؛ وظایفی که بر عهده آحاد مردم گذاشته شده بسیار سنگین و پیچیده است و مسیر آن مسیری ناهموار و پرمانع است. تحقق بخشیدن به نوسازی نیاز به طراحی استراتژیها و تاکتیکهای پرزحمتی دارد، اما زمان زیادی برای طراحی وجود ندارد؛ بیشتر از آنکه سخن بگوییم باید عمل کنیم. موقعیت کنونی با توجه به سرعت روند حوادث، موقعیت ساده‌ای نیست؛ با این همه باید گفت: هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد.

چه در داخل کشور و چه در خارج صدها متخصص مسایل اقتصادی، حقوقی، تاریخ و جامعه‌شناسی سخت مشغول مطالعه مشکلات نوسازی هستند. من شخصاً به جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی آن، که سخت به‌هم پیچیده‌اند علاقه‌مند هستم و در برخورد با این جنبه پرسشهای زیر به عنوان نمونه مطرح می‌باشد:

ـ کدام شاخصه‌های اصلی (اشکال سیاسی، اقتصادی، سیاست اجتماعی، سطح زندگی، انواع تضادهای اجتماعی، و سطوح آگاهیهای اجتماعی) نقش تعیین کننده‌ای در مطرح شدن نوسازی در عرصه توسعه جامعه شوروی داشته است؟

ـ کدام فرآیندهای اجتماعی ـ اقتصادی به طور عمده زمینه‌ساز نوسازی بوده و آن را امری لازم و غیرقابل اجتناب ساخته‌است؟

ـ تفاوتهای اجتماعی میان روشهای سابق مدیریت اقتصادی و روشهای کنونی چیست؟ و تغییر در این مکانیسم چه تأثیراتی بر موقعیت گروههای مختلف اجتماعی می گذارد؟

ـ پیامدهای اجتماعی محتمل نوسازی روابط اقتصادی چیست؟ چه مشکلات اجتماعی را موجب خواهد شد و با آن مشکلات چه باید کرد؟

ـ مبانی معرفتی سیاست اجتماعی جدید چیست؟ این سیاست چه مسایل خاصی را عنوان می سازد و متضمن چه اموری است و چگونه قابل تحقق می باشد؟

ـ چه نسبتی میان رفع مشکلات فوری اقتصادی و اهداف تحکیم عدالت اجتماعی وجود دارد؟ اصل عدالت اجتماعی شامل چه چیزهایی می شود؟ نسبت میان عدالت اجتماعی و سوسیالیسم چگونه نسبتی است؟ و براساس کدام محتوا می توانیم در باره عدالت سوسیالیستی سخن بگوییم؟

ـ سیاست توزیع درآمدها، روشهای تنظیم بازار مصرف و سیستم حمایتهای اجتماعی که بر اساس نوسازی در حال دگرگونی می باشند چگونه است؟ آیا اساساً نوسازی راه نوینی برای حل این مشکلات دیرپای دارد؟

ـ تمرکز و توزیع نیروهای اجتماعی حول نوسازی به چه نحو است؟ کدامیك از آن حمایت می کنند و کدامیك با تحقق آن بهمخالفت برمی خیزند و چرا؟

ـ با کدام استراتژی حرکت نوسازی سریعتر و تأثیر آن بیشتر می شود و تعداد حامیانش افزوده و مخالفینش کاسته می گردد؟

این پرسشها و پرسشهایی نظیر اینها در پنج فصل این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند. فصل اول سیری مختصر در صحنه‌های تاریخ شوروی است که زمینه‌های نوسازی را فراهم ساخته‌اند. ترجیح داده‌ام به جای فهرست کردن ساده وقایع تاریخی، بر صحنه‌های اساسی که زمینه‌ساز و توسعه‌دهنده این تحول بوده‌اند بپردازم.

در فصل دوم جنبه‌های اجتماعی نوسازی اقتصاد شوروی مورد بررسی قرار گرفته، مکانیسم اقتصادی پیشین توضیح داده شده و دلایل عدم کارآیی آن مورد تحلیل قرار گرفته است. منظور اصلی این فصل نشان دادن ماهیت اجتماعی تغییراتی است که در عرصه اقتصادی در حال تحقق است، و بررسی نتایج احتمالی آن.

در فصل سوم به سیاست اجتماعی که در نوسازی اتخاذ شده پرداخته شده است. هدف اصلی از این سیاست تحکیم عدالت سوسیالیستی عنوان شده است. تلاش نموده‌ام که نشان دهم این مسئله در عمل در عرصه‌های گوناگون مانند اشتغال، آموزش، توزیع درآمدها، تأمین مسکن، بازار مصرف و غیره چگونه است.

در فصل چهارم نوسازی را از زاویه یك فرایند اجتماعی که در آن گروههای

مختلف اجتماعی با علایق و منافع گوناگون و بعضاً متضاد وجود دارند مورد بررسی قرار داده‌ام. اینکه گروههای مختلف اجتماعی چه تلقی و برخوردی با نوسازی داشته و این برخوردها ناشی از کدام مختصات گروهها است، و چه سیاستی باید اتخاذ گردد تا رفتار مردم اصلاح و تعدیل گردد.

فصل پنجم در باب فراهم ساختن دموکراسی در زندگی سیاسی است؛ این امر اساسیترین ضمانت برای ادامه بی‌بازگشت تحولات مثبت می‌باشد. ابزار لازم برای تحقق دموکراسی مانند توسعه بیشتر فضای باز سیاسی، نوسازی نهادهای سیاسی، گسترش حقوق انسانی و توسعه یك جنبش جدید اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. دراین زمینه، هم اقداماتی که تحقق یافته و هم وظایفی که باید عمل شود مورد توجه قرار گرفته است.

کتاب با ضمیمه‌ای در باره سال استثنایی ۱۹۸۹ پایان می‌پذیرد؛ یعنی نخستین سال نوسازی بنیادی و سالی که در آن شدت بحرانهای جامعه و اقتصاد ما به طور کامل ظاهر شد. البته در یك کتاب نه امکان آن هست که کلیه حلقه‌های مسایل اجتماعی مربوط به نوسازی مورد بحث قرار گیرد و نه چنین کاری از عهده من برمی‌آید.

متواضعانه عرض کنم که هدف این کتاب شریك شدن با خوانندگان در جهت درك فرایندهای امیدوار کننده، و تنشهای مهمی است که در اتحاد شوروی در حال روی دادن است.

فصل اول

خلاصهٔ زمینهٔ تاریخی

استالینیسم

جنگ جهانی دوم، ۱۴۱۸ روز چیزی کمتر از ۴ سال به طول انجامید. تلفات ارتش، اعزام نیرو به آلمان اشغال شده جهت استقرار در مناطق تصرف شده و مرگ شهروندان، جمعیت را ۲۷ میلیون کاهش داد. به هر حال در یك نبرد سخت و ناباورانه، مردم پایداری کردند و به پیروزی رسیدند؛ یك زندگی آرام در پیش بود. من ۱۸ سال سن داشتم و در سال دوم دانشگاه بودم، همان احساسی را داشتم که سایر مردم داشتند، در اندوه تلفات جبران ناپذیر جنگ (من مادرم را در بمباران مسکو از دست دادم) و در امید آنکه زندگی آسوده‌تر گردد.

زندگی بسیار سخت می‌گذشت، مواد غذایی جیره‌بندی شده بود و اکثر خانواده‌ها نیمه گرسنه بودند. برای تأمین خودم، ناچار بودم تحصیلاتم را با کار در یکی از آزمایشگاههای دانشگاه بیامیزم. همه در انتظار بهبود سریع اوضاع اقتصادی بودند و این آمادگی را داشتند که در ضمن کار شخصی خود در بازسازی اقتصادی نیز شرکت نمایند. مصیبتها و فجایع نیمهٔ دهه ۱۹۳۰ و شکستهای ابتدای جنگ به تدریج رنگ می‌باخت. مردم دست به دست یکدیگر دادند تا در مشکلات توسعه کشور و موقعیت پیچیده بین‌المللی و ضرورت آمادگی برای جنگ شرکت داشته باشند. آنها معتقد بودند که گذشته دیگر باز نمی‌گردد.

سرافرازی ناشی از پیروزی در جنگ زمینهٔ قدرت نامحدود استالین را فراهم کرد. او به عنوان چهرهٔ اصلی ـ هر چند نه تنها چهره ـ و معمار پیروزی، رهبر، پدر و

معلم توده‌ها که بهترین جنبه‌های حیات را مرهون او هستیم معرفی شد. سیستم مدیریت اقتصادی در این دوره درست به‌همان شکل کاملاً متمرکز زمان جنگ باقی ماند. برنامه‌ای که از بالا به بنگاههای اقتصادی داده شده بود، اختیار هرکاری را به اسم قانون به آنها می‌داد، بدون آنکه هیچ مسئولیت سیاسی و جنایی در قبال رفتارشان با کارگران داشته باشند. برای حفظ سطح تولید، دیسیپلین بسیار سختی اعمال می‌شد؛ مسایل کوچکی مانند دیرکرد یا طولانی کردن فرصت ناهار، تنبیهات سختی به صورت زندان و یا تبعید به اردوی کار را در پی داشت؛ تا چه رسد به بردن هر نوع محصول ناقص از سرکار به خانه!

در این زمان بهبود نسبی اقتصاد پس از جنگ این امر را ممکن ساخت که زندگی مردم را بتوان بهبود بخشید، اما دولت از فرصت حاصله در این جهت بهره چندانی نگرفت. همه تبلیغات درجهت متمرکز ساختن تلاشها برای بازسازی صنایع قرار گرفته بود و عنوان می‌شد که محکم بستن کمربندها و جز به کار به چیز دیگری نیندیشیدن ادامه داشته باشد. این امر با درك نسبتاً خوبی از جانب نسل جوان روبه‌رو بود. گرسنگی مدام، کمبود پوشاك و امکانات نامناسب تحمل می‌شد؛ ما آماده بودیم تا با ناملایمات زندگی صبورانه بسازیم و رضایت حاصل از تأمین نیازهای اساسی شخصی‌مان را در درجه دوم اهمیت قرار دهیم، تا زمانی که مسایل ملتمان درکل حل شود. موتور رشد اقتصادی از یك سو عبارت بود از باور توده‌ها در ضرورت اصلاح هر چه سریعتر اقتصاد و از سوی دیگر ترس از مجازات به سبب کوچکترین انحراف از مرزهای تعیین شده.

اکثریت مسئولین اقتصاد و مدیران معتقد به ادامه شرایط دوران جنگ بودند، کار ۱۴ ـ ۱۵ ساعت در روز حفظ گردید و تلاش شد به هر قیمت ممکن برنامه تحقق یابد. میزان کار در هفته ۶ روز یا ۴۸ ساعت تعیین شده بود اما در واقع، کار بسیار بیش از این صورت می‌گرفت. براساس ارقام مرکز آمار شوروی، علی‌رغم تمام مشکلات، برنامه‌ها صددرصد به مرحله اجرا درآمده بود حتی بیشتر از سطح پیش‌بینی شده، و این امر، درستی و تغییرناپذیری تفکر برنامه‌ریزی متمرکز و دستوری را قوت می‌بخشید. هنوز عمر حیات انقلابی ما به چند دهه نرسیده بود که

این چنین نتایج تسلی بخشی به دست آمده بود؛ و اینها همه با قلم قرمز شخص استالین تنظیم شده بود.

اما هنوز سطح زندگی[1] اکثریت مردم در حد بسیار پایینی قرار داشت. در طی جنگ اکثر داراییهای مردم از دست رفته یا نابود شده بود، ذخیره مواد غذایی بکلی مصرف شده بود، لباسها فرسوده و وسایل زندگی برای سوخت شکسته شده و از بین رفته بود. به خصوص وضع مسکن بسیار خراب بود. بخش عمده‌ای از خانه‌های موجود قبل از جنگ از بین رفته و باقیماندهٔ خانه‌ها بدون تعمیر افتاده بودند. کار خانه‌سازی به‌خصوص در مناطقی که از اشغال دشمن خارج شده بود بسیار کند پیش می‌رفت. در نتیجهٔ این اوضاع، ازدحام بی‌اندازه جمعیت توأم با شرایط زندگی غیربهداشتی شده بود. ایجاد اماکن عمومی به منظور پاسخگویی به نیازهای اجتماعی یا فرهنگی وضع وخیمتری داشت و فقط به بازسازی یا تعمیر مدارس پرداخته می‌شد. البته این بدان معنانیست که همه گروهها در جامعهٔ شوروی به‌طور یکسان در همین شرایط بد بسر می‌بردند.

کشاورزان مزارع اشتراکی[2](۱۳) در سخت‌ترین شرایط بسر می‌بردند و عملاً چیزی جهت تولید جمعی دریافت نمی‌کردند. در دورهٔ استالین؛ قیمت محصولات کشاورزی حتی هزینه تحویل محصول به مراکز جمع‌آوری را نیز تأمین نمی‌کرد، در نتیجه، مزارع اشتراکی توان مالی افزایش تولید و حتی پرداخت حقوق اعضایشان را نداشتند. منبع اصلی معاش خانواده‌های کشاورز عبارت بود از دارایی شخصی‌شان که شامل یك قطعه‌زمین و چندرأس چهارپا می‌شد. اما برای همین دارایی ناچیز آن‌قدر مالیات گرفته می‌شد که در مواردی خانواده‌ها مجبور می‌شدند عملاً تمام محصول خود را تسلیم کنند. در سال ۱۹۵۱، زمانی که گزارش سالانه مربوط به مزارع اشتراکی یکی از نواحی کیرژیزیا[3] را بررسی می‌کردم متوجه شدم که به‌طور متوسط هر کشاورز این مجتمعها در ازای هر روز کار فقط

---

1. Living standard
2. Collective farms
3. Kirghizia

یك کوپك[۴](۱۴) دریافت می کرده است؛ و در ازاء یك سال کار حدود۲ روبل سابق که امروز تقریباً معادل ۲۰ کوپك (بهای یك کیلوگرم نان) است.

من در مقابل پرسشی معماگونه قرار گرفته بودم، اینکه آنها با این وضع چگونه ادامهٔ زندگی می‌دادند؟ پاسخی که یافتم این بود که اکثر آن خانواده‌ها یك گلهٔ کوچك گوسفند و بز داشتند که پنهان از چشم مأموران مالیات در کوهها می‌چریده‌اند. بنابراین من به عنوان یك فارغ‌التحصیل دانشگاه وقتی در مقابل این پرسش قرار می گرفتم که فواید توزیع درآمد سوسیالیستی چیست، نخستین چیزی که به‌عنوان واقعیت برایم مطرح می شد این بود که به یك طبقه اجتماعی که حدود ۴۰ درصد جامعه روستایی را در برمی گرفت عملاً چیزی در قبال کارکردش پرداخت نمی شد(۱۵). در واقع منابع آنها جهت بازسازی صنایع و توسعهٔ شهرها به‌زور گرفته می شد.

زندگی در روستا به‌مراتب مشکلتر از شهر بود. تنها راه ممکن ترك مزرعه بود که آن هم نیاز به اجازهٔ مجمع کارگران مزرعهٔ اشتراکی داشت و به آنها دستور داده شده بود که چنین اجازه‌ای را صادر نکنند. به علاوه مهاجرت از بخشی به بخش دیگر کشور تنها برای کسانی میسر بود که دارای پاسپورت داخلی بودند که هویت آنان را مشخص می کرد و اکثریت قریب به اتفاق کارگران مزارع اشتراکی فاقد چنین پاسپورتی بودند. در نتیجه آنها خود را در تنگنایی می یافتند که نه امکان ادامه حیات در روستا برایشان وجود داشت و نه امکان مهاجرت به شهر.

زندگی در شهرها بتدریج برای کارگران نسبت به دهقانان رو به بهبود می رفت. آنها از دستمزد پولی منظم، ولو مختصر، برخوردار بودند؛ با کارت سهمیه‌بندی کالا دریافت می کردند و از خدمات درمانی و مدارس بهتر بهره‌مند بودند. البته کارشان بسیار سخت بود، طول هفتهٔ کاری آنها از کار در مزارع اشتراکی بیشتر بود و غذایشان نسبتاً کم و ناقص، زیرا فاقد هرگونه درآمد شخصی بودند. سطح دستمزد کارگران صنعتی خیلی کند بالا می‌رفت. مردم حتی مجبور می شدند که از دولت

4. Kopek یك صدم روبل

وامهای سالیانه دریافت کنند که در قبال آن ناچار بودند دستمزد یك تا دوماه خود را بپردازند.

ممتازترین طبقه جامعه سوسیالیستی پس از جنگ، افسران ارشد، اعضای بالای حزب و دولت، مدیران کارخانه‌ها، اساتید، نویسندگان، هنرپیشگان، آهنگسازان، و کارکنان رسانه‌ها بودند. سطح زندگی این افراد چندین برابر مردم عادی بود. آنها دارای آپارتمانهای راحت و ویلاهای خارج از شهر بودند؛ ماشین دولتی و راننده شخصی، درآمدهای کلان، درمانگاههای اختصاصی، استراحتگاه، و مکانهای تفریح داشتند. آنها مواد غذایی و کالاهای مصرفی خود را از کانالهای خاص خارج از سیستم دولتی خرده‌فروشی تهیه می کردند. به طور آشکار یك طبقه ممتاز[5] شامل نیروهای حزبی و دولتی حتی قبل از جنگ هم وجود داشت، اما مردم از نوع زندگی آنها چندان خبری نداشتند. پس از جنگ محدوده این طبقه ممتاز به‌طور جدی گسترش یافت و فرق آشکار سطح زندگی آنها با دیگر طبقات اجتماعی، برجسته و آشکار شد.

به‌نظر من شکل‌گیری یك طبقه ممتاز ـ با این تفاوت طبقاتی با اتکا به موقعیتشان ـ عمدتاً به شرایط پس از جنگ مربوط می شود؛ با ظهور این طبقه یك موقعیت جدید اجتماعی پدید آمد. اولاً ـ تفاوت بیش از اندازه سطح مصرف و سبك زندگی طبقهٔ ممتاز و توده مردم به‌نحوی بود که امکان نداشت بتوان آن را با اختلاف در کیفیت کار آنها توجیه کرد. ثانیاً ـ این واقعیت ـ که کانالهای خاص تدارك شده بود تا طبقه ممتاز را بوسیله کالاهایی با بهترین کیفیت و نازلترین قیمت تأمین کند ـ موجب گردید تا تعلق خاطر این طبقه به توسعه اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی در کل کاهش یابد. بدین ترتیب موقعیت اشخاصی که مسئولیتهای خاص جهت توسعه موفق اجتماعی داشتند رو به بهبود رفت، در حالی که شرایط زندگی مردم عادی وخیمتر شد. البته عملاً سطح زندگی مردم، مختصری بهبود یافته بود.

در اولین سالهای پس از جنگ یك پدیده تجارتی جهت فروش کالاهای

---

5. Elite

سهمیه‌بندی اما با قیمتهای بسیار بالاتر گسترش یافت، سیستمی که در اواخر جنگ پدید آمده بود. البته کالا همیشه در این فروشگاههای تجاری موجود نبود و هر کسی نیز قدرت خرید آنها را نداشت اما با این حال قدری شرایط را سهلتر می‌ساخت.

در دسامبر ۱۹۴۷ اصلاحی در پول رایج همراه با لغو سهمیه‌بندی مواد غذایی و افزایش بهای خرده‌فروشی موادغذایی صورت گرفت. پولهای قدیمی با پولهای جدید به نسبت ده به یك تعویض شد و از آنجایی که دادن صورت ثروتهای نامشروع به مسئولین مالی کار خطرناکی بود، به‌سادگی سروته‌قضیه هم‌آورده شد. لغو سهمیه‌بندی مواد غذایی با شوق و علاقه زیاد استقبال گردید، و اصلاح پول رایج و افزایش قیمتها با درك عمومی روبرو شد. سرانجام برای مردم فرصت خرید مواد غذایی، که البته گرانتر از سابق بود، فراهم شد؛ اما میزان کالا و تنوع آن را خود انتخاب می‌کردند. سقف قیمتهای خرده‌فروشی در ۱۹۴۷ تثبیت گردید که زمینهٔ کاهش قیمتها را برای مدتی بعد فراهم کرد. در باقیماندهٔ دوران حیات استالین چندین بار قیمتها کاهش یافت، که در واقع موجب افزایش درآمد واقعی توده‌ها به میزان ۳ تا ۵ درصد گردید.

در بُعد سیاسی، شرایط به نسبت پیچیده‌تر بود. خط ایدئولوژیك استالین که در دوران جنگ به آرامی فروکش کرده بود، بلافاصله پس از پیروزی شروع به شدت گرفتن نمود. پرده آهنین که به‌دنبال اعزام ارتش شوروی به مناطق آزاد شده در جنگ قدری بالا رفته بود مجدداً پایین کشیده شد. جامعه سوسیالیستی مجدداً در حصار و انزوای خویش قرار گرفت و ارتباطش با سایر جهان قطع شد. گوش دادن به رادیوهای بیگانه ـ بدون توجه به انگیزه افراد در گسترش اطلاعات و اخبار خویش ـ جرم محسوب می‌گردید و مجازاتهای سخت به دنبال داشت. اخبار خارج به‌سبب وجود فیلتر خبری به‌طور نهانی فقط به مطمئنترین مردم می‌رسید. تهاجم علیه هرگونه آزاد اندیشی با شدت و خشونت هرچه بیشتر شکل گرفت. هرگونه تحقیقات خلاق، هرنوع دوری از جزمیتها و سنتهای حزبی به منزلهٔ تحت تأثیر افکار بورژوازی قرار گرفتن تلقی می‌شد. حتی احساس صادقانهٔ عشق به دانستن

تاریخ حزب، فلسفه یا اقتصاد سیاسی اغلب به عنوان رفتار محرك عنوان می شد و موجب تنبیه می گردید و حتی به اخراج از موسسهٔ آموزش عالی یا دانشگاه می انجامید.

هرساله برنامه‌ها و تصمیمات دولت به‌عنوان نمایشی در مقابل انتقادات سخت گروههای معینی از روشنفکران منتشر می شد. آثار شاعرانی چون آناآخماتوا[۶] و نویسندگانی چون میخاییل زوشچنکو[۷] انتقاد مخرب و توهین آمیز تلقی می شد و آهنگسازانی چون مرادلی[۸] و شوستاکوویچ[۹] به‌خاطر تصنیف موسیقی «مردم نباید بدانند» مورد اتهام قرار گرفتند. دانشمندان منقاد شده بودند که فورانهای انتقاد را خاموش کنند. در ۱۹۴۷ بحثهای فلسفی هدایت شده‌ای مطرح گردید و در ۱۹۴۸ مباحث رسوای زیست‌شناسی، ژنتیك شوروی را بی‌اعتبار کرده، به باد داد؛ بسیاری از ژنتیك‌دانان بازداشت شدند و بقیه از کلیهٔ امکانات ادامهٔ کار تحقیقاتی محروم شدند؛ چرا که علم می باید آن‌چنان باشد که سران می‌پسندند. در این اوضاع عالم نمایی چون لیزنکو[۱۰] ظاهر شد و موفقیتهای علمی او در بوق تبلیغات قرار گرفت؛ او که توسط استالین بالا آمده بود، در حقیقت مأموریت داشت که، هم زیست‌شناسی را تخریب کند و هم شخصیت دانشمندان را. سیبرنتیك[۱۱]، جامعه‌شناسی، سمیوتیك[۱۲] و موارد دیگری از علوم به‌عنوان علوم دروغین بورژوازی معرفی شدند؛ چرا که در جامعه سوسیالیستی نه جایگاهی داشتند و نه می توانستند داشته باشند. در کنار این زمینه‌سازیهای ایدئولوژیك، موج جدیدی از سرکوب در اواخر دهه ۱۹۴۰ آغاز شد، هدف آن بود که از بازگشت صدها هزار نفر مردمی که در دهه ۱۹۳۰ به ده‌سال حبس مجدد محکوم شده‌بودند، جلوگیری شود؛ اما این هدف محرمانه حفظ گردید. عمده‌ترین مواردی که موجب بازداشت می شد

---

6. Anna Akhmatova
7. Mikhail Zoshchenko
8. Muradeli
9. Shostakovich
10. Lysenko
11. Cybernetic
12. Semiotic

عبارت بود از: نقل یك داستان بر خلاف میل حکومت، اشتباهی غیرعمد در بارهٔ صحت اصول ایدئولوژیك، مخفی کردن یکی از جزئیات تاریخچه زندگی مانند ملیت، کتمان اینکه در سرزمینهای اشغالی بوده، و یا ارتباط خانوادگی با کسانی که به‌عنوان دشمن خلق معرفی شده بودند. یکی از دوستان ما به سیبری تبعید گردید و در همانجا به سبب سل درگذشت، جرمش آن بود که اشعار مارینا تسوتایوا[13] را نشر داده بود(۱۶).

در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ تهاجم جدیدی با عنوان مبارزه علیه بی‌وطنی[14] آغاز شد. منظور واقعی این جریان ترویج رسمی ضدیت باسامی‌ها و اخراج یهودیان از مشاغل دولتی، صنایع دفاع، و تحصیلات بالا بود. در پاییز ۱۹۵۲ قضیه معروف پزشکان یهودی سازمان‌دهی شد. آنان متهم به نابود کردن برنامه‌ریزی شدهٔ مردم اسلاو، و نیز اقداماتی بودند که موجب می شد بچه‌های روسی مرده یا ناقص الخلقه متولد شوند. درهمان دوران که بیماران ساعتها در صفهای طولانی جهت معاینه توسط پزشکان روسی منتظر می‌شدند، از پزشکان یهودی آن‌سان که از جنایتکاران پرهیز می کنند، دوری می شد. البته احساسات مردم که به‌هیچ وجه در این ماجراها مقصر نبودند قابل تصور و درك است.

وضعیت جامعهٔ شوروی اندکی پیش از مرگ استالین چنین بود. اما اینکه مردم در این روند چقدر دخیل بودند و چهارچوب افکار عمومی چگونه بود، باید گفت حالت متناقضی وجود داشت. از یك طرف به‌دنبال دهها سال القائات تدریجی به مردم، هنوز بسیاری از توده‌ها به استالین با تمام وجود ایمان و اعتقاد داشتند، و کاهش منظم قیمتها این اعتقاد را زنده و محکم، حفظ می کرد. زندگی رو به بهبود می‌رفت و امکانات رفاهی بیشتر مردم رو به افزایش گذارده بود. براساس تهاجمات ایدئولوژیك، دیگر کسی یارای مقابله نداشت، عده‌ای کنار زده و حذف شدند و بقیه که ماندند جای خود را یافتند و زندگی موفقی پیدا کردند. مبارزه علیه بی‌وطنی در این راستا مؤثر واقع شد، چرا که هزاران پست جذاب را برای مردم

---

13. Marina Tsvetayeva   14. Cosmopolitanism

خالی ساخت و اشتغال را بالا برد. مردمی که این همه اقدامات مفید را از حکومت می‌دیدند، خالصانه خود را وقف سیستمی می کردند که برای آن ساخته شده بودند و این سیستم به آنها اعتبار و رفعت بخشیده بود. از طرف دیگر روز به روز برای مردم صادق مشکلتر می شد که بفهمند اوضاع به کدام سمت می رود، ریشه‌های اجتماعی پدیده‌هایی که حزب علیه آنها مبارزه می کرد برای مردم روشن نبود؛ دلایل ممنوعیت افراد قابل توجیه نبود؛ بسیاری از مردم از خود می پرسیدند که چرا علیرغم تلاش قهرمانانه در میدان کار، آهنگ بهبود زندگی آنقدر کند است؛ و چرا در شرایط صلح و آرامش، سبك مدیریت نظامی در اقتصاد و تبعیت سخت در کار، هنوز مورد تأکید است. اینها همه موجب تهییج و تحریك برخی از روشنفکران می شد، اما در عمل مخالفت با استالین بسیار ضعیف بود. به اعتقاد من بخش عمدهٔ روشنفکران سردرگم و مبهوت بودند و ماهیت اجتماعی روند حاکمیت را نمی شناختند و آنان که می شناختند ترجیح می‌دادند خاموش بمانند، زیرا اظهار عقیده به منزلهٔ سرکوب شدن و محرومیت از زندگی اجتماعی بود. در نتیجه، سکوت مرگباری همه جا را گرفته بود، سکوتی که به‌وضوح در شعر چاردوفسکی[۱۵] تحت عنوان «تیورکین در دنیای دیگر» و در داستان بوندارف با نام «سکوت» تصویر گردیده بود.

سیمایی که از استالینیسم ارائه کردم، قضاوت در باب اینکه در آن دوره، جامعه سوسیالیستی در کدام مسیر و به‌کدام سمت حرکت می کرد را آسان می سازد. در عرصه سیاسی به‌جای مدیریت دموکراتیك و باز که جزء لاینفك سوسیالیسم است، تمرکز مستبدانه قدرت در چنگ استالین و رفقای نزدیکش قرار داشت. قوانین مستبدانه و دلبخواه، عدم توضیح به مردم در هیچ مورد، ممنوعیتهای شدید، و اعمال قدرت نامحدود نه تنها علیه کسانی که تصمیم به‌عملی مخالف داشتند، بلکه علیه کسانی که فقط از اوضاع شگفت‌زده شده بودند(۱۷)، شاخصه‌های سیاسی این دوران بود.

---

15. Tvardovsky

در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به‌جای توزیع درست و مناسب درآمدها براساس کار انجام شده، استثمار آشکار حومه شهرها به‌وسیله شهرها، شهرهای کوچك توسط شهرهای بزرگ، مناطق دور از مرکز به‌وسیله مناطق مرکزی، و کشاورزان مزارع اشتراکی به وسیله کارگران بخش تولیدی و غیره وجود داشت.

درعرصه سیاست ملی، در عوض ترکیبی هماهنگ از علایق ملتها و ملیتها، شوونیسم روسی با ترکیبی از ضدیت با نژاد سامی حکمفرما بود، که به‌وسیله دولت تقدیس می شد، و در کنار این مسئله ممنوعیتهای شدید نسبت به مردم. بالأخره در عرصه فرهنگی و اخلاقی به‌جای انسانی کردن جامعه و رشد دادن به‌انسان و اعتبار بخشیدن به هویت انسانی به‌عنوان اساس جامعهٔ انسانی، با مردم به صورت ابزار نیروی کار جهت فراهم کردن شاهکارهای بزرگ عصر معامله می‌شد و هیچ توجهی به ارزشهای فردی آنان نمی‌شد. خبرچینها، خوش خدمتها و بله قربان گوها تشویق می شدند، در حالی که متفکرین و هنرمندان صاحب اندیشه و دارای استقلال طرد می‌شدند و مورد تنبیه قرار می گرفتند. بدین ترتیب شئون اخلاقی در خانواده و میان دوستان و نزدیکان، پایبندی به اصول اخلاقی، صداقت و پاکی جداً مذموم شمرده می شد.

کلیهٔ این اجزاء به‌هم پیوسته تشکیل تصویری کامل از سیستمی را می‌دهد که به‌عنوان استالینیسم شناخته شده است. اساس آن بر مالکیت دولتی ابزار تولید بود که در واقع دراختیار گروه نسبتاً اندکی از رؤسای سطح بالا بود، که به‌هیچ وجه مورد علاقه مردم نبودند. در دوره استالین ارکان روابط سوسیالیستی در جامعه شوروی رو به انحراف، تحریف و تباهی گذاشت و همین جریان زمینه اصلاح و تجدید نظر در سیستم را فراهم ساخت.

مرگ استالین اولین ضربه به استالینیسم بود. البته درست است که تلقی اکثر مردم از مرگ استالین آن بود که این حادثه، فاجعه‌ای بزرگ بوده است و موجب اغتشاش و حیرانی می گردد؛ بسیاری از مردم صادقانه معتقد بودند که چگونه ممکن است کشور بدون آموزگار و رفیق کبیر خویش ادامه حیات دهد. در مراسم وداع با پیکر او مردان مغموم و گرفته بودند و زنان غالباً می گریستند. من نیز گریه

می کردم، هر چند که در همان زمان تردیدهای من نسبت به درستی خط استالین بیشتر از اعتقادم در درست عمل کردن او بود. ممکن است این امر مسئله‌ای جزئی و ناچیز باشد، اما طرح آن از این جهت مهم است که می تواند تصویر کننده عدم رشد افکار عمومی در آن زمان باشد. در آن روز تنها انسانهای بسیار دوراندیش می پنداشتند که مرگ استالین موجب تغییرات مثبتی در توسعه جامعه شود و راه توسعهٔ روابط سوسیالیستی را بگشاید. اما علنی کردن این مطالب کار بسیار خطرناکی بود.

ذوب شدن یخها

هنوز مردم شوروی از امواج شوك ناشی از مرگ استالین بخود نیامده بودند که شوك دیگری با افشاگری غیرمنتظرهٔ بریا[۱۶] رئیس کا. گ. ب، وارد شد. وی به عنوان مسبب اصلی بازداشتهای غیرعادلانهٔ دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ معرفی گردید و به همین خاطر دستگیر، محکوم و تیرباران شد. رهبران جدید بر مصدر قدرت قرار گرفتند: مالنکوف[۱۷]، خروشچف، کاسیگین، برژنف و سایرین. هر چند که توسعهٔ جامعه شوروی در این دوره توسط نویسنده‌ای بنام ایلیا ارنبورگ[۱۸] به درستی «ذوب شدن یخها» نامیده شد، اما پایان این دوره مانند آغازش نبود که بعداً به آن خواهیم پرداخت. بیستمین کنگره حزب به افشای چیزی که عنوان «پرستش شخصیت استالین» به خود گرفت، رأی داد. این مسئله حادثهٔ محوری دورهٔ ذوب شدن یخها گردید. «پرستش شخصیت استالین» حسن تعبیری بود جهت تبیین مفهوم استالینیسم به عنوان یك سیستم جامع سوسیالیستی. پس از تحلیل اشتباهات انجام شده در دوره حاکمیت استالین و افشای ماهیت آن دوران به عنوان یك جریان ضدمردمی و ضد سوسیالیستی، حزب زمینهٔ ایجاد دموکراسی در روابط اجتماعی را آماده کرد. حتی قبل از کنگره بیستم، خروشچف به ترمیم

16. Beria
17. Malenkov
18. Ilya Ehrenburg

وضعیت کسانی که به سبب بازداشتهای غیرعادلانه آسیب دیده بودند، پرداخته بود. به دنبال یك تجدید نظر قضایی سیستماتیك، تعداد اندکی از کسانی که قبلاً محکوم شده بودند، گناهکار شناخته شدند. اکثریت مطلق زندانیان زنده، از زندان آزاد و تحت بازپروری قرار گرفتند. تنها زمانی که این دسته از مردم به خانه‌های خویش بازگشتند و به بیان وضعیتی که در آن بسر برده بودند پرداختند، پرده‌ها بالا رفت؛ نسل جوان برای نخستین بار به حقیقت وسعت بی‌قانونی و قساوتهای بیرحمانهٔ عصر وحشت استالین پی بردند. در کنگره بیستم اثرات نامطلوب و ماندگار این محدودیتها و فشارها بر روحیه مردم مورد بحث قرار گرفت.

افشای «پرستش شخصیت استالین» ضربه روحی برای مردم بود و شکافی را در روح آنان ایجاد کرد. مردمی که استالین در نظرشان رفیقی همدم و بانی خیر و برکت و معمار پیروزیها و موفقیتها در صلح و جنگ بود، ناباورانه در جلوی چشمان خویش چهره‌ای جنایتکار را می‌یافتند که میلیونها انسان را به ناحق کشته بود. تحمل این حقیقت آسان نبود. البته برای جوانترها ساده‌تر بود، اکثریت آنان حقایق جدید را مشتاقانه پذیرفته و با نظرگاههای رهبری جدید همراه شده بودند، اما این مسئله برای انسانهایی که ۳۰ تا ۴۰ سال از عمرشان می‌گذشت، و من نیز یکی از آنها بودم بسیار دشوار بود. این نسل از دوره بلوغ خود در عصر حاکمیت استالین زندگی کرده بودند و اکنون می‌بایست دوباره اعمال و نظریات خود را ارزیابی کنند و صادقانه پاسخگوی وجدان خود باشند که از چه زمانی و چگونه به ندای وجدان خویش پشت کرده و همسویی غیرقابل بخششی با استالینیسم نشان داده بودند. گذشته از تلخی این امتحان سخت، نسل من رشد یافته‌تر شد و توان خود انتقاد بیشتری پیدا کرد و همزمان انتقاد بیشتری نسبت به رهبری جدید کشور ابراز می‌کرد. استالین که زمانی به عنوان «قهرمان همهٔ زمانها» پیشاپیش مردم قرار داده شده بود، اکنون به یك جنایتکار مبدل شده بود، و مردمی که جای او را گرفته بودند آدمهای بسیار عادی، با تواناییها و صفات و تجربیات معمولی زندگی بودند؛ پس دیگر دلیلی وجود نداشت تا به تصمیمات آنان همانند وحی مُنزل توجه کرد. مسنترها که در تمام زندگی به اندیشه‌ها و عملکرد استالین رأی مثبت داده بودند،

اکنون بسیاری شان نمی توانستند حقایقی را که در بارهٔ او مطرح شده بود درك کنند و تأیید نمایند. آنها افشای «پرستش شخصیت استالین» را تهمت و بد نام کردن «بزرگْ مرد انقلاب» تلقی می کردند و به نظرات و اندیشه‌های او تا واپسین روزهای عمر خویش وفادار ماندند. من بسیاری از این گونه افراد را می شناختم، هنوز برخی از آنان در قید حیاتند. آنها باور ندارند که روند دموکراسی جامعه، یا ضروری است و یا فوریت دارد، و هنوز سرسختانه بر فرامین آهنین عصر استالین پافشاری می کنند. متقاعد ساختن آنها کار ناممکنی است(۱۸).

از جنبه‌های مهم دوران «ذوب شدن یخها» پایان یافتن انزوای شوروی و عدم رابطه‌اش با کشورهای سرمایه‌داری بود. روابط سیاسی با سایر کشورها برقرار شد، روابط تجاری متقابل توسعه یافت، رهبران کشور سفرهایی به خارج برای تبادل تجربیات کردند، همکاریهای فرهنگی توسعه یافت و ... مطبوعات، رادیو و تلویزیون (که تازه راه‌اندازی شده بود) به طور گسترده این سفرها را منعکس می کردند و تلاش می شد که مردم شوروی با زندگی در غرب بیشتر آشنا شوند. برنامه‌ریزی سفرهای توریستی به خارج آغاز شد. اولین مسافرت من به خارج از کشور در این زمان به سوئد (در ۱۹۵۷) صورت گرفت. این سفر تأثیر عمیقی بر من گذاشت، من رویاروی خویش دنیای دیگری را مشاهده می کردم؛ مسیر دیگری برای زندگی، مردمانی با ارزشهای متفاوت، و نیازها، نظرات و راههای متفاوتی در سازماندهی اقتصاد و حل مسایل اجتماعی. این تجربه نه تنها چشم اندازذهنی مرا گسترش بخشید بلکه روشن بینی مضاعفی در من نسبت به مسایل و مشکلات داخلیمان ایجاد کرد. این تصور در من که زندگی کارگران در غرب عمدتاً در رنج و سختی است نقش بر آب شد. ما مشاهده کردیم که کشورهای غربی در بسیاری از موارد از ما پیش افتاده‌اند، در حالی که ما هنوز در بحثهای داغی بسر می بردیم که چگونه بر ضعفهای خویش فایق آییم. بدین ترتیب بحثهای شورانگیز اقتصادی و سیاسی شکل گرفت و مردم و متخصصین میدان یافتند که آزادانه فکر کنند. تخفیف سانسور مطبوعات نیز زمینه را مساعدتر ساخت. با طرح ایجاد دموکراسی در روابط اجتماعی، معیارهایی جهت رفع تبعیض و حذف امتیازهای برخی گروهها

نسبت به مردم تدوین گردید؛ تحویل پاسپورتهای داخلی به مردم محلی طی یك دهه (از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰) گامی بلند در جهت تأمین حقوق اجتماعی سکنه روستایی و ایجاد حقوق مساوی با شهرنشینان بود؛ حق آزادی جابه جا شدن از یك نقطه کشور به نقطه دیگر، در واقع بازگرداندن حقوق از دست رفتهٔ آنها بود. از جمله کارهای دیگر در این راستا، بازگشت داغستانیها، چیچنها، اینگوشها و سایر قومیتهایی که در طول جنگ تبعید شده بودند، به سرزمین قبلی‌شان بود(۱۹). بدین ترتیب جامعه به تدریج به سمت تعادل بیشتری پیش می‌رفت.

در مورد اقتصاد، رهبری جدید، اقدامهای منظمی را در جهت بهبود اوضاع سازمان داد از جمله حسابرسی اقتصادی(۲۰)، تنظیم دستمزدها و افزایش مشوقهای مادی برای کارگران. این اقدامها در عرصهٔ کشاورزی آغاز شد، که به محصولات آن نیازی شدید وجود داشت. در سال ۱۹۵۳ بهای محصولات کشاورزی افزایش اساسی یافت و روابط اقتصادی میان مزارع اشتراکی و ایستگاههای ماشین و تراکتور (۲۱)ـ که قبلاً جهت اجرای برنامه‌های کشت مکانیزه هزینه‌ای فوق‌العاده دریافت می‌کردند ـ حالت طبیعی یافت. در ۱۹۵۸ ایستگاههای ماشین و تراکتور کلاً منسوخ گردیدند و تراکتورها و ماشینهای کشاورزی به کشاورزان مزارع اشتراکی فروخته شد که برای اولین بار می‌توانستند مستقلاً محصول خویش را سازماندهی کنند. افزایش اساسی در قیمت محصولات کشاورزی، و هماهنگ کردن آن با هزینه‌های اجتماعی، کار در مزارع اشتراکی را سودمند گردانید و موجب افزایش انگیزه آنها در جهت افزایش محصول و بهبود کیفیت بازده کار شد. در سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ آهنگ رشد بازده کشاورزی به ۸ تا ۹ درصد در سال رسید که از زمان پا به عرصه گذاشتن مزارع اشتراکی بی‌سابقه بود. این آهنگ بالای رشد بعداً به وسیله توسعهٔ زمینهای بکر و کاشت نشده در قزاقستان، جنوب اورال و سیبری ادامه یافت.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ دستور سازماندهی مجدد مدیریت صنعتی صادر شد. کل صنعت در این زمان تحت سازماندهی جدید قرار گرفت، آن هم بر اساس ایجاد

مناطق برجسته صنعتی. بسیاری از وزارتخانه‌های مربوط به صنایع تعطیل شدند و وظایف آنها به شوراهای اقتصادی[19]، در مناطق اصلی کشور واگذار گردید. بنگاهها استقلال اقتصادی بیشتری نسبت به قبل پیدا کردند و در نتیجه قدرت ابتکار عمل بیشتری یافتند. همهٔ اینها نتایج کاملاً مثبتی داشت. در سالهای «ذوب شدن یخها» آهنگ رشد بازده صنعتی و درآمد ملی بالاترین میزان را پس از جنگ پیدا کرد. گامهای پیشرفت علمی و تکنولوژیکی نیز سرعت بیشتری یافت. تصادفی نیست که در سال ۱۹۵۷ اسپوتنیك[20] ـ نخستین قمر مصنوعی ـ در مدار قرار گرفت و در ۱۹۶۱ اولین فضانورد به فضا فرستاده شد.

در این دوره نه تنها صنایع سنگین بلکه صنایع سبك از جمله صنایع غذایی آهنگ رشد بالایی، که غیرمعمول بود، نشان داد. کالاها به سرعت متنوع شدند و خریداران ناشی اغلب مجبور می‌شدند از فروشنده سئوال کنند که فلان کالا یا بهمان کالا چه مصرفی دارد. گسترش انتخاب در کالاهای مصرفی از یك‌سو مورد توجه و علاقه هر کس واقع شد، اما از سوی دیگر موجب نگرانی آنها می‌شد، حتی شگفتی حاصل موجب بهم خوردن تعادل آنها می‌گردید. به خاطر دارم که در آن ایام روزی وارد فروشگاهی شدم که در آنجا صدها نوع مختلف پارچه فروخته می‌شد، من بدون آنکه چیزی بخرم خارج شدم و حقیقتاً احساس ناراحتی می‌کردم، چرا که قادر به انتخاب یك نوع کالا نشده بودم. بعد از سالها کمیابی، اکثریت ما عادت نداشتیم در شرایطی زندگی کنیم که این چنین میدان انتخاب وسیعی از میان کالاهای متنوع در مقابل خود داشته باشیم. در این زمان نیازهای مردم به سرعت افزایش یافت. درآمدها بالا رفته بود، بسیاری از مردم صاحب خانه‌های نو شده و آنها را با وسایل وطنی از جمله یخچال، ماشین لباسشویی، تلویزیون، و غیره آراسته بودند. برای ارضای این نیازهای در حال رشد، درآمد بیشتری نیاز بود و بالطبع کار بیشتر و بهتری می‌بایست انجام می‌شد. این امر موجب ظهور انگیزهٔ مادی بالایی جهت کار، فراهم شدن رضایت نسبی و اعتماد به

---

19. Economic councils

20. Sputnik

اقتصاد برنامه‌ریزی شده گردید. توسعهٔ موفق اقتصادی شرایط مطلوبی را جهت حل مشکلات اجتماعی فراهم ساخت. یکی از اولین اقدامات دولت آن بود که جلوی افزایش وامهای اضطراری سالیانه از خزانه عمومی را ـ که درآمدهای واقعی را ۸ تا ۱۰ درصد کاهش داده بود ـ بگیرد. هم زمان دولت ضمانت کرد که وامهای قبلی را به طور کامل در عرض ۲۰ سال بازپرداخت کند. مردم از این اقدام با خاطر آسوده استقبال کردند. رشد اقتصادی سرعت یافته، موجب شد تا اقداماتی در جهت بهبود سیستم دستمزدها صورت گیرد. برای نخستین بار حداقل دستمزد ۶۰ روبل در ماه تثبیت شد، و کارگرانی که دستمزدشان پایین بود از مالیات معاف شدند. دستمزد کارهای پیچیده، خطرناك و سخت افزایش زیادی یافت، و دستمزد کار در نواحی بدآب و هوا و نامناسب ۱۵ تا ۱۰۰ درصد بالا رفت.

در ۱۹۶۵ دستمزدهای ضمانت شده‌ای برای کشاورزان مزارع اشتراکی طراحی شد. در حالی که قبلاً درآمد آنها در پایان سال توزیع می‌شد. مزارع اشتراکی اجازه یافتند که ماهیانه به اعضای خود مساعدهٔ مناسبی بپردازند. به مزارعی که از نظر اقتصادی ضعیف بودند، وامهای دولتی ضروری پرداخت شد تا آن را در درازمدت بازپرداخت نمایند. این اقدامات باعث شد تا سطح درآمد گروههای مختلف مردم به طور قابل توجهی متعادل گردد و جامعه به سمت مساوات اجتماعی بیشتری میل نماید. در همین راستا، ایجاد مقررات بازنشستگی که تا نیمه دهه ۱۹۵۰ در اتحاد شوروی تحقق نیافته بود نقش مؤثری داشت. تا آن زمان افراد مسن یا قسمتی از درآمدشان را برای روز مبادا کنار می‌گذاشتند، یا برای ادامه حیات به فرزندان خود تکیه می‌کردند، و یا مجبور بودند تا آخرین روزهای زندگی خویش کار کنند. بر طبق قانون جدید ۱۹۵۶ مردان در سن شصت سالگی با بیست و پنج سال کار و زنان در سن پنجاه و پنج سالگی، با بیست سال کار در تولید اجتماعی، دارای حق استفاده از حقوق باونشستگی می‌شدند. میزان حقوق بازنشستگی متفاوت بود و بستگی به سالهای کار و میزان دستمزد دریافتی قبل از بازنشستگی داشت. کمك هزینه‌هایی به خانواده‌های بی‌سرپرست و همچنین به خانواده‌های پرجمعیت پرداخت می‌شد. تأمین اجتماعی در ابعاد مختلف گسترش

یافت. ایام کار کارگران و کارمندان از شش روز در هفته به پنج روز کاهش یافت و فرصت دو روز تعطیلات برای آنها بسیار مغتنم بود. آنها می‌توانستند اوضاع داخلی زندگیشان را بهتر سازمان دهند، برنامه‌های فرهنگی خود را افزایش دهند و به طور کلی مسیر زندگی خود را بهبود بخشند. راه افتادن برنامهٔ ایجاد مسکن، رویداد مهمی بود. بعد از جنگ علی‌رغم تمرکز جمعیت بیشتری در شهرها، برنامه تهیهٔ مسکن تا حد زیادی رو به کاهش گذارده بود، به نحوی که قرار دادن یك طبقه آپارتمان در اختیار چند خانواده، با آشپزخانه، حمام و توالت مشترك معمول گشت. این نوع زندگی موجب اصطکاکهایی، نه تنها میان خانواده‌هایی که در همسایگی هم زندگی می‌کردند، بلکه میان اعضای یك خانواده که در یك یا دو اتاق چپانده شده بودند، می‌گردید. برنامه ساختمان سازی تلاش بیش از اندازه‌ای را می‌طلبید: تخصیص سرمایه‌های هنگفت به این امر، ایجاد صنایع تولید مواد ساختمانی، و استخدام یك ارتش کامل کارگران ساختمانی. در دهه ۱۹۶۰ میزان فضای ایجاد شده برای شهرنشینی به بیش از دو برابر رسید. شرایط زندگی برای یك صد میلیون نفر بهبود یافت و حدود نیمی از کلیه خانواده‌ها صاحب خانه مستقل شدند. همزمان با این اقدام، مدارس جدید، مهدهای کودك، بیمارستانها، مراکز فراغت، فروشگاهها، ورزشگاهها، استخرهای شنا، و غیره ساخته شد.

همه اینها موفقیتهای مسلمی بودند اما هنوز مشکلات اجتماعی حل نشدهٔ فراوانی باقی بود. به عنوان مثال شرایط زندگی در مناطق روستایی نسبت به زندگی در شهرها عقب افتاده بود. برای نشان دادن این وضع تنها به ذکر دو مورد قناعت می‌کنم:

الف) بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۶۰ دولت کمتر از ۱۰ درصد از آنچه که در شهرها جهت توسعه زیربنای اجتماعی سرمایه‌گذاری کرده بود به روستاها تخصیص داده بود.

ب) در اوایل دهه ۱۹۶۰ متوسط درآمد کسی که تازه از روستا به شهر می‌آمد، در همان چند ماه اول ورودش به شهر، سه برابر درآمدش در روستا بود. این مقدار زیاد، ناشی از تفاوت درآمد در صنعت و کشاورزی بود.

طبیعتاً به محض دریافت پاسپورت، تودهٔ روستایی ـ بخصوص نسل جوان آن ـ راهی شهر شده و خود را پذیرای هر نوع کار و هر نوع زندگی می‌ساختند. در نتیجه، فقط طی ده سال (۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶) میزان مهاجرت از روستا به شهر بالغ بر هجده میلیون نفر گردید؛ اکثر آنها تحصیل کرده بودند و چشم به راه آینده بهتری دوخته بودند. این روند سه پیامد جدی به دنبال داشت:

اولاً ـ تغییر عمده‌ای در نسبت جمعیت مولد محصولات کشاورزی به جمعیت مصرف کننده محصولات کشاورزی ایجاد کرد. ثانیاً ـ موجب تغییراتی در سن جمعیت روستایی و کاهش جمعیت آنها شد که در نتیجه برخی روستاها کاملاً تخلیه گردیدند و بسیاری از مناطق روستایی ناپدید شدند. ثالثاً ـ با کاهش تعداد کارگرانی که از طبقه کارگر بودند و افزایش کارگرانی که اصالتاً روستایی بودند ـ و در همان نظام ارزشی روستا، با همان نیازها و علایق بسر می بردند ـ تغییرات قابل توجهی در جغرافیای انسانی ساختار جمعیت شهری ایجاد شد. من معتقدم این تغییرات، بر حوادث آتی کم تأثیر نداشت.

تمایل به گسترش دموکراسی در روابط اجتماعی، منجر به آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و در ادامه پیدایش روحیه ابتکار در کار گردید. برای نخستین بار طی چندین دهه، روشنفکران آزادانه به تفکر، بیان، و نوشتن پرداختند(۲۲). این امر در علوم اجتماعی نیز تأثیر گذاشت. در عرصه اقتصاد آثار برجسته‌ای مخالف نظرات رسمی حاکم ارائه گردید، که در آن نقطه نظرهای با ارزشی جهت بحث و بررسی مطرح شده بود. علوم ما وارد صحنه زندگی شد. در همین زمان بود که اولین کتابهای من منتشر شد(۲۳) در دوره استالین حتی تصور چاپ چنین آثاری ممکن نبود. تمام این آثار به حادترین مسایل اجتماعی ـ اقتصادی اختصاص یافته بود و با دیدی واقعگرایانه و نه با نگرش تجریدی به مسایل پرداخته بود؛ هر چند که حتی در این دوره نیز انتشار چنین آثاری به هیچ وجه مسئله ساده‌ای نبود. به عنوان مثال کتابی که من با کمك ام. آی. سیدوروا تحت عنوان «روش شناخت مقایسه‌ای تولید کار کشاورزی در شوروی و آمریکا» نوشتم هرگز چاپ نشد. چراکه بکارـ گیری روشهای غلط در تولید کشاورزی مشخص می شد؛ گو اینکه این کار دو

سال تمام از دوران حیات مرا با کار سخت به خود اختصاص داده بود. و البته تنها کتاب من نبود که چنین بلایی به سرش می‌آمد. اما آنچه در واقع امر در حال تحقق بود، یعنی ذوب شدن یخها، جایی برای ناامیدی و تلخکامی باقی نمی‌گذاشت.

اما باز گردیم به جنبه‌های مثبت توسعه علوم. در اواخر دهه ۱۹۵۰ به ابتکار چند تن از اعضای فرهنگستان علوم، یعنی م. لاورنتیف[۲۱]؛ س. سوبولف[۲۲]، و خریستیانوویچ[۲۳]، بخش سیبریه‌ای آکادمی علوم شوروی جهت توسعه علم در آن منطقه تأسیس شد. بیست مؤسسهٔ وابسته به این واحد جدید در نووسیبیرسك مشغول به کار شدند. یك تیم کامل از اقتصاددانان جوان، متفکر و مبتکر به سرپرستی آبل آگانبگیان[۲۴] به آنجا اعزام شدند که من نیز همراه آنها بودم. مؤسسه جدید مسئولیت تحقیق در عوامل مهاجرت گروهی روستاییان به شهرها را به من سپرد و من به زودی دریافتم که موضوع تحقیق من آن قدر که جنبه جامعه‌شناسی دارد، جنبه اقتصادی ندارد. از آنجا که جامعه‌شناسان حرفه‌ای حاضر نبودند مدتهای طولانی در روستا بسر ببرند، مشتاقان وضعیت جدید می‌بایست کار آنها را نیز بیاموزند و انجام دهند. این دوران، بسیار مفید و جاذب بود. جایی که انسان می‌توانست توده‌های دوست داشتنی را بهتر بشناسد و مقتضیات زمان را بهتر درك کند. زندگی در آنجا کاملاً متفاوت بود، پر از جاذبه و لطافت.

در این دوره علاوه بر جامعه‌شناسی، علوم دیگری مانند ژنتیك، سیبرنتیك و سمیوتیك که قبلاً مورد بی‌مهری واقع شده بودند، میدان رشد یافتند. بحثهای علمی و سیاسی جان تازه‌ای یافت و حیات فرهنگی و معنوی رونق دوباره‌ای گرفت. کنسرتهایی توسط خوانندگان و سرایندگانی چون ولادیمیر ویزوتسکی، بولات اوکودژاوا، الکساندر گالیش، یولی کیم، و بسیاری دیگر اجرا و با اقبال خاصی روبرو شد. آواز آنها منعکس کننده احساسات و آرزوهای طبقه روشنفکر

---

21. M.Lovrentyev
22. S.Sobolev
23. Khristionovich
24. Abel Aganbegyan

مترقی شوروی بود که ارزشهای جاودان، همانند دوستی، عشق. شفقت، و انزجار از دروغ و خیانت را ستایش می کردند. بهترین کنسرتها احساس آزادی معنوی و وحدت به شنوندگان می بخشید. از این باب، آن نسل احساس خوشبختی می کرد. سالهای جوانی و کمال ما با مرحلهٔ تهذیب معنوی جامعه مصادف گردید، اما خاطرات سالهای تاریك ارتجاع زدوده نمی شد.

روی هم رفته، دوران خروشچف، یعنی عصر «ذوب شدن یخها»، برای جامعه شوروی دوره احیا و فراهم شدن دموکراسی، موفقیتهایی در توسعهٔ اقتصادی، سیاست اجتماعی قدرتمند، و رشد آزادی معنوی در میان مردم بود. به هر حال، مشی سیاسی که خروشچف در پیش گرفته بود پایدار نماند. در کنار روند توسعه متعالی جامعه، یك جریان ارتجاعی وجود داشت که موفق گردید جایگزین آن روند شود. روشهای مدیریت اقتصادی جدید، جای خود را به یك سیستم سخت بوروکراتیك داد، توسعه روابط بازار که در همان مدت کوتاه نتایج مؤثری به همراه داشت متوقف شد، داراییهای اندك شخصی روستاییان که در سایه آن روابط حاصل شده بود، با اشتراکی کردن دامهایشان به اجبار از دستشان خارج شد، فضای باز سیاسی جای خود را به یك فضای سانسور سخت، و ایجاد دموکراسی در روابط سیاسی جای خود را به حاکمیت سنگین ایدئولوژیك داد.

کمبودهای اقتصادی در آن دوران نیز ناشی از عدم درك درست اقتصاد بود، به نحوی که سیاستهای اتخاذ شده موجب عدم تعادل می گردید. به طور مشخص در دهه ۱۹۶۰ آهنگ رشد درآمدهای شخصی و قدرت خرید سریعتر از آهنگ عرضه کالا بود. در نتیجه بسیاری از کالاها کمیاب و نایاب شده بود، اما نه به دلیل فقر، بلکه به دلیل افزایش قدرت خرید مردم. این کمبودها ابتدا با کم کاری بخش توزیع توجیه می شد، سپس به وسیله عملکرد کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی، و مدتی طول کشید تا ما متوجه شدیم که این مشکل ریشه در درآمدها و عدم تعادل دارد و نیاز به تلاشی عظیم برای مهار کردن و غلبه بر آن است. فکر می کنم اکثر مردم پی برده بودند که سیاستهای دو پهلو و متناقض خروشچف عمر درازی نخواهد داشت. دیر یا زود جامعه یا رهبری آن می بایست میان دو راه ممکن توسعه یکی را برگزینند: یا

فراهم کردن دموکراسی غیرقابل بازگشت با ایجاد یك مکانیسم سیاسی که قدرت واقعی مردم را در پی داشته باشد، یا بازگشت به پادگان سوسیالیسم استالینیستی. با توجه به آنکه راه سومی وجود نداشت، طبقه روشنفکر سخت نگران هر قدمی بود که از طرف دولت برداشته می شد؛ نه تنها اقدامات علنی دولت مورد تفسیر قرار می گرفت بلکه مقاصد پنهان و غیر آشکار آن نیز مورد تحلیل واقع می شد. به هر حال، سیاست دو پهلو و در حال نوسان و ضد و نقیض آن دوره ادامه یافت. در نتیجه آن بخش از جامعه که چشم انتظار اصلاحات اساسی بود، به شدت سرخورده گردید.

در همان زمان، در میان محافظه‌کارترین طبقه جامعه، نارضایتی در حال افزایش بود. به خصوص در میان کسانی که از جانب دستگاه حزب در حکومت مرکزی کار می کردند. چرا که خروشچف نه تنها دستمزدهایشان را کاسته بود بلکه آنها را از بسیاری مزایای سابقشان مانند استفاده از ماشینهای دولتی و ویلاهای خارج از شهر مجروم ساخته بود. البته این اقدام او فاصله اجتماعی میان کارمندان دستگاه و مردم عادی را کاهش داد. حذف بسیاری از وزارتخانه‌ها و ایجاد شوراهای اقتصاد، تعدادی از کارمندان را وادار می کرد تا از مسکو به شهرهای دور بروند و غالب اوقات تنزل مقام نیز می‌یافتند. سپس در سال ۱۹۶۳ خروشچف اندیشهٔ جدیدی را مطرح ساخت که از نقطه نظر دستگاه حزب بسیار خطرناکتر بود. تبدیل کمیته‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای حزب به کمیته‌های شهری و روستایی، با این هدف که کارآیی مدیریت را افزون سازد. چندی پس از آن، اوضاع دستگاه حزب تغییر یافت و مقاومت خروشچف به پایان رسید. در پاییز ۱۹۶۴ مقام دبیرکلی دفتر مرکزی حزب کمونیست توسط برژنف اشغال شد.

در ابتدا، به نظر می آمد رهبر جدید به فراهم ساختن دموکراسی بیشتر، توسعه روابط سوسیالیستی، و محو آثار و نتایج عملکرد استبدادی که در سالهای آخر حکومت خروشچف ظاهر شده بود، متمایل باشد. بدین ترتیب مقدمات اصلاحاتی بنام «اصلاحات کاسیگین» فراهم شد. هدف این اصلاحات معرفی روشهای مدیریت اقتصادی جدید، افزایش استقلال بنگاههای اقتصادی، افزایش نقش

بهره، و غیره بود. رهبری جدید با شدت روشهای قبلی جهت حل مشکلات را محکوم کرد و اعلام کرد که باید از نظرات متخصصین استفاده بیشتری شود. البته این کار از همان ابتدا هم پا نگرفت. اصلاحات اقتصادی گذشته، این فرصت را نیافت تا واقعیت تمام عیار پیدا کند و نتایج عملی ببار آورد؛ چرا که به بهانه تصحیح و پالایش تصمیمات گذشته، رهبران جدید به اقداماتی جهت دگرگون ساختن آن اصلاحات دست زدند. استقلال بنگاهها کاهش یافت، نظام تنظیم دستمزدها از بالا محکمتر شد و میزان برنامه‌های اجباری افزایش یافت. این بازگشت سریع دلیل اقتصادی نداشت، بلکه ناشی از فضای اجتماعی ـ سیاسی بود. اولین گامهای برداشته شده نشان داده بود که افزایش استقلال بنگاهها، موجب تضعیف مدیریت دولتی و حاکمیت دستگاه حزب گردیده و می بایست اقدامات بیشتر در جهت اصلاحات اقتصادی متوقف گردد. اختلاف آشکار میان قول و عمل در این موضوع مهم و دوری آشکار از مسیر اصلاحات، موجب رنجش و خشم بخشی از طبقه روشنفکر، کارگران و دانشجویان نسبت به خط سیاسی برژنف شد. آزادی نسبی که قبلاً فراهم شده بود این رنجش و خشم را به صورت یك هیجان عمومی درآورد و می رفت که به یك درگیری اجتماعی تبدیل شود. برای جلوگیری از چنین حوادثی، دموکراسی محدود شد و برخوردهایی با مخالفین صورت گرفت. در ۱۹۶۷ دو نویسنده به نامهای سینیاوسکی[۲۵] و دانیل[۲۶] به اتهام تبلیغ علیه سیاستهای حاکم در شوروی، جهت چشم زهر گرفتن، محاکمه شدند. این محاکمه فیلمبرداری می‌شد ولی اکثر خبرنگاران اجازه حضور نداشتند. مقالاتی در روزنامه‌ها ظاهر شد که آنها را متهم به انواع و اقسام گناهان و جرایم می کرد؛ اما بدون هیچ توضیحی بر اینکه آنها چه کرده‌اند و در نوشته‌های خود چه اظهار کرده‌اند. اساتید و مدرسین دانشگاه با عصبانیت خواستار محکومیت این نویسندگان محرك، ضد مردم و ضد شوروی بودند، در حالی که اصلاً نمی‌دانستند ماجرا از چه قرار است. در چنین احوالی بیش از صد نفر از اعضای فرهنگستان

---

25. Sinyavsky   26. Daniel

علوم طی یك تقاضای رسمی از دولت خواستند تا گزارش کاملی از مراحل قضایی تهیه کند، نامه‌ای که از نظر محتوا کاملاً صادقانه تنظیم شده بود. قبل از آنکه نامه به مقصد برسد، متن نامه به همراه لیست امضاکنندگان توسط ایستگاه رادیویی صدای امریکا برای مردم شوروی، پخش شد. این موضوع برای اتهام سیاسی امضاکنندگان نامه کافی بود. جو سیاسی جامعه در جلوی چشمان متحیر ما دگرگون می‌شد.

حوادث چکسلواکی و مجارستان در ۱۹۶۸ این روند را سرعت بخشید. این حوادث، دولت وقت را متوجه ساخت که توسعهٔ واقعی دموکراسی و دادن اطلاعات صادقانه در مورد مسایل اقتصادی و سیاسی کشور و اجازه طرح آن در محافل عمومی، موجب تغییراتی در آگاهی مردم می‌شود و آنها را نسبت به نظام منتقدتر ساخته، تقاضای شرکت در رهبری سیاسی را خواهند کرد که تهدیدی برای تعادل جامعه می‌باشد. نتیجه آن بود که روند ایجاد دموکراسی به طور کامل متوقف گردید و به جای آن کنترل سیاسی و ایدئولوژیکی سخت‌تری بر افکار توده‌ها اعمال شد. روند نسبی و کوتاه‌مدت «ذوب شدن یخها» پایان پذیرفت و زمستان دوباره بازگشت.

بازگشت مجدد استالینیسم یا سکون

نخستین نشانه‌های این دوره جدید، محو فضای باز سیاسی بود؛ نه تنها لغو اجازهٔ انتقاد، بلکه پایان یافتن روند دادن هر گونه اطلاعاتی درمورد مسایل اجتماعی و سیاسی مورد علاقه توده‌های مردم و آزار و تعقیب مجدد هر نوع تفکر خلاق. انواع سانسورها، سخت‌تر از گذشته باب گردید. شورای مطبوعات، فرهنگستان علوم، مجامع هنری و ...؛ از ترس آنکه مبادا به ایدئولوژی حاکم و دستورات از بالا انتقادی وارد شود، هر عبارتی را مورد بررسی و استنطاق قرار می‌دادند و همه چیز را برای یافتن فتنه‌های پنهان جستجو می‌کردند. اختلاف آرا در سیاست، اقتصاد و علم به سرعت ناپدید شد. کلیه مطالب منتشر شده در قالبهای کلیشه‌ای خسته کننده فرو رفت، تنها اندیشه‌هایی با تأکید و اصرار مورد تأیید و توضیح قرار

می‌گرفت که در تحلیلهای کمیته مرکزی حزب یا سخنرانی رهبران سیاسی عرضه می‌شد. مؤسسات علوم اجتماعی از انتشار هرگونه مطلب مستقل ممنوع شدند؛ حتی چاپ محدود رساله‌ها و انتشار مجموعه مقالات در چنان پیچ و خم روند اداری و هزاران شرط و شروط قرار می‌گرفت که هرگز منتشر نشود. در نتیجه اقتصاددانان، فلاسفه، تاریخ‌دانان و جامعه‌شناسان تنها می‌توانستند آثار خود را تحت نظر انتشارات دولتی یا در مجلات تحت نظر مراکز دولتی به چاپ برسانند، که در چنین انتشاراتی هیئت نگارش حتی اجازه نشر یك سر سوزن اندیشه مخالف را نمی‌داد و آن چنان کنترل دقیقی اعمال می‌شد که حتی یك کلمه مخالف از نظرشان نمی‌افتاد. کنترل ایدئولوژیکی نه تنها نسبت به محتوای مطالب گسترش یافت، بلکه نسبت به شکل تبیین مسایل و روشهایی که درمباحث علمی بکار گرفته می‌شد اعمال می‌گردید.

آزادی بخش خصوصی، بنگاهها و نهادها بتدریج محو گردید. هرگونه تظاهرات و تجمع انتقادآمیز ممنوع شد، چرا که قاعدتاً آنها در تجمع و تظاهرات خویش فریاد کشیده یا اعتراض خود را ابراز می‌داشتند. بدین ترتیب قدم به قدم به صورتهای مختلف سکوت سنگینی بر کشور حاکم گردید که ظاهراً یادآور دورهٔ استالین بود. با این وجود حداقل دو تفاوت عمده میان این دو دوره وجود داشت. اول آنکه در طی حکومت برژنف، که مطبوعات ما معمولاً آن را «عصر سکون» می‌نامند، ممنوعیت سیاسی در کل آن چنان که در دوره استالین اعمال می‌شد، وجود نداشت؛ و دوم آنکه بافت جامعه و آگاهیهای سیاسی در کل تغییر یافته بود. قبلاً اشاره کردم که ما با چه مشکلاتی به چهره حقیقی استالین دست یافتیم، فریبی که ما قربانیان آن بودیم؛ و اینها درسهایی نبود که به راحتی فراموش گردد. و از آنجا که کلیه عملکردهای استالین با موضع غیرانتقادی اکثریت مردمی که در این رفتار خود صادق بودند، روبه‌رو شده و نتیجه آن روشن شده بود، لذا دیگر طرز برخورد مردم با خروشچف، کاسیگین و برژنف آن سان نبود. عملکردهای آنان مورد بحث قرار می‌گرفت (هر چند که به صورت علنی نمی‌شد ولی در محافل خانوادگی و دوستانه صورت می‌گرفت) تجزیه و تحلیل می‌شد و اغلب مورد

موافقت قرار نمی‌گرفت. عملاً هیچ حمایت آشکار و از سر اختیار نسبت به اقدامات دولت و ممنوعیت آزادی و انتقاد، در میان آشنایان من وجود نداشت. اکثر روشنفکران آزرده و رنجیده‌خاطر بودند. اما آنها که همهٔ آمالشان در این خلاصه می‌شد که ادامه زندگی بدهند و کار خود را حفظ کنند، ناچار بودند که به طریقی خود را با آن وضع وفق دهند.

پس از آنکه «اصلاحات کاسیگین» تعمداً ناموفق از آب درآمد، مکانیسم اقتصاد بازار به طور کامل منتفی گردید و مدیریت اقتصادی مجدداً حالت بوروکراتیك خود را بازیافت. این اصل که همه چیز باید از مرکز برنامه‌ریزی شود دوباره حاکم شد. قیمتهای ثابت کالاها از مرکز تثبیت شد تا هزینهٔ تولید کالاها را برگرداند. قاعدهٔ تولید محصولات خشن که هزار بار مورد انتقاد واقع شده بود، در سرلوحه اقتصاد قرار گرفت. ترك روشهای مدیریت اقتصادی، لغو استقلال مالی بنگاهها و فقدان رابطه روشن میان کار و دستمزد کارگران، در واقع پشت کردن به واقعیت قوانین اقتصادی بود. همهٔ اینها موجب شد که مردم نسبت به کار خود بیگانه گردند و به ابزاری ساده جهت به دست آوردن لقمه‌ای نان و حفظ موقعیت اجتماعی و شغلی خود تنزل یابند. باید گفت که انحطاط ارزشهای اجتماعی و اخلاقی در کار سخت‌ترین تنبیه برای جامعه‌ای بود که نسبت به قوانین اقتصادی بی‌توجه شده و همرنگ و همراه سیاستهای ارتجاعی رهبری شده بود.

عدم ادامه مکانیسم بازار مدیریت را از داشتن ملاکهای واقعی جهت ارزیابی کارآیی اقتصادی و کاری بی‌بهره ساخت. تفاوت پرداختها بر اساس میزان قدرت و نفوذ بخشهای دولتی، موقعیتهای شخصی و ارتباطات فردی و خانوادگی با رهبران حزبی محلی صورت می‌گرفت. توازن میان کاری که کارگران جهت تولید اجتماعی انجام می‌دادند و درآمدی که دریافت می‌کردند به طور محسوسی بهم خورد، از این رو به همان نسبت انگیزه آنها در کار به شدت کاهش یافت. درنتیجه آهنگ رشد اقتصادی به کندی گرایید. حتی مسئولین مرکز آمار علی‌رغم همه ترفندهایشان در ارائه شاخصهای اقتصادی مورد نیاز، در پنهان ساختن این واقعیات ناتوان بودند. ناکامی حاصل از این شرایط که موجب آسیب دیدن اجرای

برنامه‌های کوتاه‌مدت شده بود، در آمارها بسیار ضعیف منعکس می‌شد، زیرا طرحها در دوره موفق برنامه تا حدودی به اهداف خویش رسیده بود(۲۴). اهداف برنامهٔ پنج ساله در ابتدای دوره پنج ساله در مدارك كنگرهٔ حزب منتشر می‌شد. بنابراین پی بردن به ارقام واقعی رشد اقتصادی، در پایان پنج سال ممکن بود. تحلیل مسایل نشان می‌دهد که کاهش سیستماتیك شدت کار، میزان عدم تحقق کامل هر برنامه را افزایش داده است. این مطلب را با مثالی از کشاورزی روشن سازیم. رشد محصولات کشاورزی در برنامه پنج ساله هشتم (۱۹۶۶ ـ ۱۹۷۱) ۲۵ درصد تعیین شده بود، در برنامه نهم (۱۹۷۱ ـ ۱۹۷۵) ۲۰ درصد و در برنامه دهم (۱۹۷۶ ـ ۱۹۸۰) ۱۶ درصد. اما ارقام عملی رشد کشاورزی در این برنامه‌ها به ترتیب عبارت بود از ۲۱ درصد، ۱۵ و ۹ درصد. بدین ترتیب در برنامه پنج سالهٔ هشتم، ۸۴ درصد رشد مورد نظر و در برنامه نهم ۷۵ درصد و در برنامه دهم ۵۶ درصد رشد تعیین شده حاصل شد. گویا رشد تعیین شده در برنامه و رشد حاصل در این بخش با یکدیگر در رقابت نزولی بودند و همبستگی آنها معکوس بود. البته شاخصهای واقعی با سرعت بیشتری کاهش می‌یافت. در توجیه دلایل عدم موفقیت برنامه‌ها، هر بخش و واحد به مواردی تمسك می‌کرد از جمله ضعف کار ناشی از عدم تحویل امکانات لازم، مانند مواد خام و سایر امکانات فیزیکی، انرژی، بسته‌بندی، و غیره. این مسئله در اساس درست بود، اما از نظر اقتصادی نشانهٔ بیماری سیستم اقتصادی بود.

آهنگ کند رشد اقتصادی، اوضاع را در بخش خانه‌سازی و ساختمانهای عمومی وخیمتر کرد؛ چرا که تقاضا بسیار بالا بود و آهنگ رشد عرضهٔ خانه مدام در کاهش. تعداد خانه‌های ارائه شده از یك برنامه به برنامه بعدی رو به کاستی می‌رفت. کیفیت ساختمان‌سازی نیز در تنزل بود. مردم دسته دسته به خانه‌های واقعاً ناتمام نقل مکان می‌کردند تا خود به تمام کردن آن همت گمارند.

دستمزدها نسبت به بهای کالاهای مصرفی که خیلی کند افزایش می‌یافت، به سرعت بالا رفت. کمیتهای فیزیکی (وزن، طول و غیره) بسیاری از کالاها رو به کاهش گذاشت. در نتیجه کمبود مواد غذایی شدت گرفت و تقاضای کالاها و

خدمات به هیچ وجه تأمین نمی‌گردید. انواع کالاهای مورد نیاز در فروشگاهها نایاب شد؛ ظروف سفالی، چراغ روشنایی، ملحفه، تیغ ریش تراشی، ماشین تایپ، ماشین لباسشویی، وسایل نظافت و بسیاری از کالاهای دیگر ناپدید شدند. با این اوضاع، سخن گفتن از بهبود شرایط زندگی حرف بی‌معنایی بود؛ اما با این وصف مرکز آمار مدام در حال ارائهٔ آماری بود که حاکی از بهبود اوضاع عمومی بود، هر چند که این آمار مثل سابق نبود. از آمار تبلیغاتی بگذریم، در واقع امر، تنزل سطح زندگی اکثریت مردم چگونه ظهوری داشت؟ اولاً ـ در اکثریت بخشها جلو افزایش دستمزدها به شدت گرفته شد. ثانیاً ـ قیمت کالاهای مصرفی پیوسته رو به افزایش گذاشت. کالاهای استاندارد معمولاً با قیمتهای ثابت لایتغیر به فروش می‌رسید، اما کیفیت عملی آنها بتدریج رو به خرابی گذاشت. سپس کالاهایی درست مثل همان کالای اول ظاهر گردید، اما با قیمتهایی بسیار بالاتر. در این زمان مصرف کننده قدرت انتخاب میان دو نوع کالای ارزان و گران را داشت، تا آنکه کالاهای ارزان از فروشگاهها محو شده و کالاهایی از همان نوع با قیمت گران جانشین آن گردید. اگر چه قیمت کالاها رسماً افزایش نیافته بود اما عملاً دچار افزایش گشته بود. ثالثاً ـ کمبودهای مدام و گسترده موجب تنزل تنوع کالاها شد. در نتیجه قدرت انتخاب و توان تهیه کالاهای مختلف مصرفی و خدمات با توجه به بودجه خانوار رو به کاهش گذاشت. کمیابی کالاهای مصرفی تنها پیامدهای اقتصادی نداشت، بلکه در برگیرندهٔ پیامدهای مهم اجتماعی بود. به تدریج دولت به این سمت حرکت کرد که کالاهای مورد تقاضای زیاد و واقعاً نایاب را تأمین نماید. در واقع خرید آنها بر اساس قیمتهای رسمی ممکن نبود، اما دلالان و واسطه‌ها همان کالاها را ۵۰ درصد و یا ۱۰۰ درصد گرانتر می‌فروختند. برخی از این کالاها راه خود را به سوی سیستمهای گوناگون پیدا کرد. توزیع آنها در اختیار بخشهای خاص قرار گرفت یا به مجموعه‌هایی که کار آنها استثنایی بود تعلق می‌گرفت و یا حتی به صورت جایزه توزیع می‌شد.

از موارد دیگر این سیستم توزیع، وجود کانالهای مخصوص برای تأمین کالاها و خدمات طبقه ممتاز بود. یعنی کسانی که در موقعیت بالای سلسله مراتب [۲۷]

اجتماعی قرار داشتند، مانند مسئولین بالای حزب، رؤسای ادارات دولتی، افسران ارشد، اعضای فرهنگستان علوم، نویسندگان، هنرپیشگان، نقاشان، و امثال اینها. هر چند که جایگاه اجتماعی این گروهها با توجه به ارتباط آنها با قدرت سیاسی فرق می کرد، اما همهٔ آنها توسط کانالهای مشابه تأمین می شدند. بدین ترتیب کانالهای خاص جهت تأمین طبقهٔ ممتاز با کالاهای نایاب و قیمتهای ثابت توسعه یافت و موقعیتی را برای آنها فراهم کردند که در عین عرضه انواع کالاها در فروشگاههای خاص، قدرت خرید هر روبل حداقل مساوی با دو برابر قدرت خرید در سایر فروشگاهها بود. در کنار این مسئله تفاوتی چشمگیر در ارائه خدمات به این طبقهٔ ممتاز وجود داشت. درمانگاههای مجهز و بهتر با امکانات عالی و داروهای مؤثرتر، استراحتگاههای مناسب، فروشگاههای مخصوص، آرایشگاهها و چیزهای دیگر برای دولتمردان ارشد ساخته شده بود. این گروهها، همچنین از امتیازات ویژه‌ای در استفاده از کتب ذی قیمت، بلیط تئاتر و کنسرت برخوردار بودند. فرزندان آنها در مدارس خاص تحصیل می کردند که این مدارس سطح آموزشی بسیار بالایی داشتند و حتی برخی دروس به زبان انگلیسی، فرانسه یا آلمانی تدریس می‌شد. در فرودگاهها و ایستگاههای قطار، جایگاههای جداگانه‌ای برای دولتمردان فراهم شده بود تا با توده‌های کارگر شانه به شانه نشوند و یا در سختی سفر با آنان شریك نگردند. پیدایش یك گروه از رهبران سیاسی، به عنوان یك طبقه اجتماعی ممتاز، نه تنها در استفاده از امکانات خاص مصرفی و خدماتی به چشم می خورد، بلکه تمایلی شدید در نزدیکی به هم و تلاش در جهت ازدواج درون گروهی نیز مشاهده می‌شد. به تدریج کار به جایی رسید که ایجاد پیوند خویشاوندی با آنها از طرف گروههای خارج از خودشان غیرقابل قبول گردید.

تحول تدریجی مسئولین بالای حزب و دولت به سوی یك گروه اجتماعی ممتاز، این ضرورت را برای آنها ایجاد کرد که طبقه‌ای از مردم را شکل دهند تا

---

27. Hieaarchy

حافظ این نظم و ساختار باشند، در نظام ارزشی طبقه ممتاز خود را سهیم بدانند، رقابت و تلاش کنند تا به آن طبقه متصل شوند و در آرزوی این امر، تنشها را بخوابانند و دهانها را ببندند. تلاشهایی که در این راستا صورت گرفت، موجب شد تا یك نظام بوروکراتیك دست و پاگیر که دیوار بلندی میان مسئولین و مردم بود، برپا شود. در این نظام اجرایی، بخش عمده‌ای از پستها توسط نوجوانان و جوانان و سایر وابستگان طبقه ممتاز اشغال شد. کار در این نظام نه تنها حقوقهای بالا، امتیازات و تقدمهای اجتماعی را در پی داشت، بلکه شرایط مناسب کار، سفرهای خارج، و غیره را نیز فراهم می‌کرد.

کمبود منابع تولیدی از جمله مواد خام، انرژی، تکنولوژی مناسب، و غیره زمینه را فراهم ساخت تا چیزی به نام «روابط اقتصادی سایه‌ای»، یعنی روابط اقتصادی که در آمارهای رسمی به هیچ وجه ثبت و منعکس نمی‌گردد، شکل گرفته و توسعه یابد. از عوامل عمده گسترش این گونه روابط تلاش مدیریت در جهت اجرای برنامه‌های تولیدی بود که منابع اولیه آن تأمین نشده بود. مسئولین بنگاههای اقتصادی که از برخی مواد مورد نیاز سایر بنگاهها موجودی داشتند، با آنها وارد معامله شدند و بدین ترتیب داد و ستدها و مبادلاتی که هیچ کجا ثبت نمی‌شد شکل گرفت و سایه‌های پیچیده‌تری عملکردها را فراگرفت. جعل اسناد، معاملات پنهان، و بالا کشیدن درآمدها، لوازمی بود که به راحتی پذیرای آن گردیدند. طبیعت چنین معاملاتی اقتضا می‌کرد که یا به هیچ وجه ثبت نشود و یا با اسناد جعلی ثبت گردد. این روابط و مناسبات به عنوان مسایلی اجتناب‌ناپذیر، روز به روز گسترده‌تر می‌شد. در «روابط اقتصادی سایه‌ای» ضوابط و قواعد اخلاقی بسیار سختی رعایت می‌شد. افراد موظف به حفظ کامل مسایل بودند و چنانچه کلمه‌ای از درون روابط به بیرون سرایت می‌کرد، موجب می‌شد که فرد خطاکار به جرم آنکه قابل اعتماد نیست از کار بی‌کار شود. این واقعیت که «معاملات سایه‌ای» توسط شرکای سطح بالا صورت می‌گرفت، زمینه را فراهم ساخت تا بخشی از منافع حاصل، جهت تأمین نیازهای شخصی مورد استفاده قرار گیرد ـ که غالباً هم می‌گرفت. در نتیجه، طبقه‌ای از مدیران و مسئولین اقتصادی شکل یافت که زندگی

دوگانه‌ای داشتند. چهره‌ای در عرصهٔ عادی اقتصاد و چهره‌ای در اقتصاد سایه‌ای. عملکرد آنان در مرز اعمال جنایی و یا در ورای آن بود. ممکن است جامعه‌شناسان در تحلیل این طبقه اظهار کنند که آنها دچار سوءاستفاده از موقعیت شغلی خویش بوده‌اند؛ بدین معنا که امکانات شغلی، نوع زندگی و موقعیت ممتاز فراهم شده برای آنها، آنان را بدین سمت کشانده بود. اما از نظر حقوقی جای آنها پای میز محاکمه و حتی در پشت میله‌های زندان بود.

گروه اجتماعی دیگری با وضعیت مشابه وجود داشت. کارگران بخش توزیع ارزاق عمومی و خدمات که از عوامل عمده کمبود کالاهای مصرفی بودند. ما به تجربه دریافتیم که اقسام حقه‌بازیها، وزنه‌های غلط، کم فروشی، کلاهبرداری و غیره وجود داشته که متأسفانه هنوز نیز وجود دارد. کالاهایی که کم عرضه می‌شد، در زیر پیشخوان با قیمتهای کلان به فروش می‌رسید، بسیاری از کالاها به دست واسطه‌ها سپرده می‌شد، شیر با آب آمیخته می‌گردید و شکر عمداً در شرایط مرطوب نگهداری می‌شد تا وزن آن اضافه شود. سبزیجات و میوه‌های با کیفیت بالا به انبارهای دولتی سرازیر و به جای آن سبزیجات و میوه‌های بدون کیفیت در فروشگاهها عرضه می‌شد؛ سپس این کالاها از انبارها به فروشگاههای مزارع اشتراکی در شهرهای شمالی فرستاده می‌شد تا با قیمتهای بالا فروخته شود. در نتیجهٔ چنین اقداماتی درآمدهای کار نکرده‌ای فراهم می‌شد که میان گروههای مختلف کارگران بخش توزیع به نسبتهای معین تقسیم می‌شد.

در این دوره تغییرات شگفتی در تلقی نسل جوان نسبت به انواع مشاغل پدید آمد. در اواسط دهه ۱۹۶۰ پست‌ترین مشاغل از نظر اعتبار اجتماعی کار در بخش کشاورزی بود و در مرتبه بعد کار در بخشهای توزیع و خدمات. اما در دهه ۱۹۸۰ این وضع دگرگون شد. پس از مشاهده کسانی که به سرعت وضع زندگی‌شان عوض می‌شد و قادر به خرید اتوموبیل، امکانات مدرن زندگی، لباسهای آخرین مد و غیره می‌شدند؛ جمع قابل توجهی از جوانان بیشتر تمایل به کار در بخشهای توزیع و خدمات پیدا کردند تا به کارهایی که به تجربه بیشتر نیاز داشت و درآمد چندانی هم نداشت. به هر حال، شاید خطرناکترین پدیده‌ای که موجب انحطاط و

فلج شدن ساختار جامعه شوروی در دوره سکون گردید، هضم تدریجی کارگزاران نظام در اقتصاد سایه‌ای بود. در این میدان، طبقهٔ ممتاز بخش توزیع، بخش فاسد دولت و دستگاه حزب دستشان در دست هم بود. هر سه گروه به این پیوند محتاج بودند، زیرا دو گروه اول علی رغم آنکه فرصت پرکردن جیبهایشان را داشتند اما در عین حال از قوانین و کنترلهایی که اعمال می شد نیز وحشت داشتند و این گروه سوم بود که می توانست آزادی عمل و راههای قانونی جهت چپاول را برای آنان فراهم سازد؛ در حالی که این گروه از بهترین حقوق و امتیازات اجتماعی برخوردار بود. هنگامی که یك قرارداد سودآور دوطرفه شکل می گرفت، مأمورین دولتی در مقابل اعمال غیرقانونی چشمان خود را می بستند و در کنار آنها همه چیز به راحتی اتفاق می افتاد و به مدیران و مسئولین این فرصت را می دادند تا بدون زحمت جیب خود را پر کنند؛ البته به موقع بخشی از این درآمدهای غیرقانونی به چرب کردن سبیل این مأمورین دولتی اختصاص می یافت. در نتیجه، یك مکانیسم قدرتمند، استوار و در نظر برخی فناناپذیر، بر اساس درآمدهای بادآورده، به قیمت پایمال شدن توده‌های زحمتکش شکل گرفت.

این مکانیسم به عنوان عملکردی جنایتکارانه می بایست به وسیله قانون افشا می شد. سرانجام در مقابل چشمان دهها، صدها و گاهی هزاران نفر از مردمی که از این حقه‌بازان بیزار بودند و آرزوی نابودی آنها را داشتند، و با حضور مردم، عملیات مالی گسترده‌ای به اجرا درآمد. مردم تصور آن را هم نمی کردند که این حقه‌بازان کمك بشوند و سر جنگ با آنها را داشتند؛ پس، برای افشای آنها هر کاری که از دستشان برمی‌آمد کردند، به وکلای دولتی، مسئولین حزبی و روزنامه‌ها متوسل شدند تا مدارك لازم، اقرارنامه و غیره در اختیارشان بگذارند. اما فساد طبقه حزبی به طور اجتناب ناپذیری با فساد دستگاه قضایی پیوند خورده بود که در صورت مخالفت با آنها منافعشان بریده می شد. البته پیگرد قانونی حزب و مافیای تجاری که موارد بی شماری جرم داشتند، غیرقابل اجتناب بود. اما در هر مورد که چنین عمل می شد، بدون تبعیت از قانون مسیر کار طی می شد و نتیجه، یا تبرئه حزبیهای مجرم بود یا به حداقل رساندن جرمشان. حتی اگر این جنایتکاران

محکوم به زندانهای طویل المدت هم می‌شدند، باز به زودی بخشوده و آزاد می‌گشتند و اکثر آنها فقط یك سال یا قدری بیشتر پس از محکومیت به پستهای سابق خود بازمی‌گشتند. و این بار با اختیار کامل جهت پر کردن جیبهای خود با اموال عمومی و دولتی (۲۵).

ظهور این گروههای مافیایی را می‌توان به ظهور سرطان در ساختار جامعه تشبیه کرد. این جریان ابتدا در گرجستان، آذربایجان و ازبکستان ظهور نمود و در عرض چند سال چنان شیوع یافت که سراسر کشور را در بر گرفت. همان طور که در کنگره بیست و هفتم حزب کمونیست خاطرنشان گردید، مناطق عمدهٔ کشور تحت رهبری اعضای مشخص دفتر سیاسی حزب بود، بنابر این دستی از خارج در کار نبود و می‌بایست همهٔ انتقادها متوجه داخل می‌شد. مراجع قانونی سوسیالیستی با این وضعیت کاری نداشتند و امکان نداشت که از این طریق عدالتی حاصل شود. مردمی که تن به خطر عدالت خواهی داده بودند و مصرانه از مسئولین می‌خواستند تا به این امور رسیدگی شود، بارها قربانی مکانیسم ستمگرانه‌ای شدند که خود بر پایش ساخته بودند. امروزه مطبوعات به صدها مورد از این مسایل استشهاد می‌کنند.

اکثریت مردم به راحتی می‌دیدند که چه می‌گذرد، اما دیگر باور نمی‌کردند که امکان تحقق عدالت وجود داشته باشد. پیامد روانی اجتماعی این مسایل آن بود که توده‌های مردم نسبت به اهداف و ارزشهای اجتماعی بیگانه گشتند و یك نوع بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت جامعه و اموال عمومی پیدا شد و آن چنان یأسی مردم را فرا گرفت که در برخورد با این گونه مسایل کاملاً بی‌تفاوت شده و به راحتی می‌گفتند به من چه مربوط است. در نتیجه، دله دزدهایی که هیچ احساس شرمی نمی‌کردند آن قدر زیاد شدند که همه جا را پر کردند. تا حدی که گروهی از مردم هنگام بازگشت از کار به خانه‌های خویش به طور مرتب کالاهایی را جهت استفاده شخصی با خود به خانه می‌بردند. از دامداری شیر و غذای دام، از مزارع کود و محصولات تولید شده، از نانوایی آرد، از کار ساختمانی رنگ، چسب، کاغذ دیواری، و وسایل بهداشتی؛ و خلاصه هر کس از هر جایی که کار می‌کرد کالاهایی

را با خود می برد. اما بدتر و خطرناکتر از این واقعیت، این بود که دیگر دله‌دزدی از نظر اخلاقی مذموم شمرده نمی شد و خیلی عادی تلقی می گردید. به عنوان مثال در پاسخ به این پرسش که چرا بسیاری از کارگران یا کشاورزان اموال دولتی یا عمومی را با خود به خانه می برند؟ پاسخها غالباً چنین بود: زیرا این امکانات در جایی فروخته نمی‌شود. چون قیمتها خیلی بالا است. آنها گاهی از این کارها می کنند. رئیس رؤسا که بیشتر می برند. و امثال اینها.

در این دوره پدیده‌هایی در عرصهٔ اجتماعی و اقتصادی ظهور کرده بود که به وضوح حاکی از انحرافات عمیق در مفاهیم سوسیالیسم و دگرگون شدن آن و تغییر بنیادهای سوسیالیستی بود. روند تحولات اجتماعی در آن دوره از یك وجه منفی برخوردار بود. بنیاد زندگی خانوادگی درحال فروپاشی بود. آمار طلاق نسبت به ازدواج شدیداً رو به افزایش بود. تعداد خانواده‌هایی که یك سرپرست داشتند رو به ازدیاد گذاشت که اکثر آنها خانواده‌هایی بودند که مادر و فرزندان بدون سرپرستی پدر زندگی می کردند. الکلیسم و شرابخواری به تدریج دامن زنها را نیز گرفت. نسل جوان به سوی مواد مخدر کشیده می شد. میزان سقط جنین و کودکانی که مرده به دنیا می آمدند رو به تزاید گذاشته بود. امید زندگی[۲۸] به خصوص در میان مردان کاهش یافت. میزان جنایات بزرگسالان و جرایم جوانان سیر صعودی داشت. آمار بیماریهای روانی و خودکشی روز به روز بیشتر می شد.

ممکن است به ذهن انسان خطور کند که این مسایل می بایست قاعدتاً رهبری جامعه را نگران سازد، اما در واقع صدرنشینها هیچ تلاشی جهت درك حقایقی که در پایین جامعه می گذشت نمی کردند. نیروهای اجرایی دست دوم اکراه داشتند که اخبار بد را به صدرنشینها برسانند بلکه ترجیح می دادند که این احساس را در آنها ایجاد کنند که همه چیز رو به راه است. حجم اطلاعات منتشر شده در باب مسایل اقتصادی و به خصوص آمار مسایل اجتماعی به شدت کاهش یافت. در حالی که اطلاعات مربوط به سرشماری جمعیت کلیه جمهوریها در سال ۱۹۵۹در ۱۲ مجلد

28. Life expectancy

به چاپ رسیده بود، در ۱۹۷۰ به ۵ مجلد و در ۱۹۷۹ فقط به یك مجلدمحدود گردید. آمار مربوط به مرگ و میر هنگام تولد و نرخ امید زندگی از کتابهای مرجع آماری و فرهنگهای تخصصی حذف گردید. اطلاعات مربوط به مهاجرت[۲۹] میان شهر و روستا و جمهوریها و مناطق مختلف امری کاملاً محرمانه گردید. کار بدان‌جا رسیده بود که هر چه کاری در عمل خرابتر انجام می‌گرفت، محرمانه‌تر تلقی می‌شد.

جامعه‌شناسی که در واقع می‌بایست متولی تغذیه ساختار اجرایی و حفظ مدیران باشد و مدام اطلاعات لازم را در مورد روند حوادث و جریانها به دولت بدهد، کاملاً زاید و بی‌فایده بود. به علاوه این گونه کارها خطرناك و ناپسند بود. جامعه‌شناسان که گویا متوجه نبودند که هیچکس علاقه‌مند به دانستن این اطلاعات نیست به تحقیقات خود ادامه می‌دادند و نشان می‌دادند که بسیاری از مسایل حل نشده است و شرایط اجتماعی در کشور رو به وخامت می‌رود و از مسئولین اجرایی تقاضای نشان دادن عکس‌العمل می‌کردند. این دلیل برخی آزارها بود و موجب می‌شد که این منبع اطلاعاتی که در بسیاری از موارد با آمار رسمی در تضاد بود متوقف گردد. آنگاه قرار شد که نتایج تحقیقات عینی اعلام گردد که به قرار زیر بود: «افترا علیه واقعیات شوروی». تلاشهایی نیز صورت گرفت تا ماهیت این گونه اقدامات افشا گردد: «اشتباهات فاحش در روش تحقیق»، «برخورد غیرانتقادی با جامعه‌شناسی بورژوازی» و... بدین ترتیب میدانهای تحقیق بیشتر و بیشتری بر جامعه‌شناسان بسته شد، حتی اجازه تحقیق در موضوعات بی‌ضرر وعادی چون ازدواج و طلاق، میزان تولد، مهاجرت کارگران و امثال اینها داده نمی‌شد.

زندگی در آن شرایط بخصوص برای طبقه روشنفکر و به ویژه آنهایی که اهل خلاقیت بودند آسان نبود، البته زندگی به هیچ وجه تنها برای آنان دشوار نبود. به تدریج این یقین حاصل شد که جامعه مسیر خود را گم کرده و روند همه چیز اشتباه

29. Migration

است و اینکه اوضاع نمی تواند برای مدت طولانی به همین منوال ادامه یابد؛ و این احساس یقین در میان اکثریت جامعه شدت گرفت. همه در انتظار آن بودند که فرجی حاصل شود و زندگی را از وضع موجود به سوی وضع مطلوب سوق دهد. در لحظات افسردگی با خود می گفتیم که احتمال ندارد نسل ما آن قدر زندگی کند تا شاهد طلوع خوشبختی باشد، بلکه بیشتر محتمل است که در تاریکی شاهد مرگ خویش باشد. در لحظات بهتری به این باور می‌رسیدیم که نیروهای سالم جامعه قادر خواهند شد تا مسیر حرکت جامعه را به سمت درست سوق دهند و ما در رؤیاهای خویش می‌دیدیم که جامعه در مسیر نوسازی افتاده و ما در آن نقش داریم. ما کاملاً آماده بودیم تا جهت نزدیکتر شدن این فجر، هر کاری بکنیم و بالطبع سختیها و مشکلات آن را نیز پذیرا بودیم. با این هدف، بهترین نویسندگان، روزنامه‌نگاران و دانشمندان علوم اجتماعی با سختی تمام تلاش کردند تا جامعه را ولو اندك آگاهی بخشند و آنچه را که خود درك کرده و نیاز به تغییرات بنیادی را به مردم نیز منتقل سازند.

مقاله‌ای که من در سمینار نووسیبیرسك، در سال ۱۹۸۳، پیرامون «مکانیسم اجتماعی توسعه اقتصادی» ارائه کردم در همین رابطه بود. (این همان مقاله‌ای بود که از راههایی بدون اطلاع من به دست غربیها افتاد و نام مرا برای آنها مطرح ساخت). این مقاله یك ارزیابی انتقادی از واقعیتهای جامعه و تلاش جهت ارائه راه‌حلهایی به منظور خارج شدن از آن وضع بود(۲۶). در این مقاله من صادقانه تلاش کرده بودم تا عملکرد اقتصادی کشور را مورد ارزیابی قرار داده، زمینه‌های اجتماعی آن را مشخص کرده و برنامه‌ای عملی را ارائه نمایم. سمیناری که در آن حدود صد عضو برجسته و متفکر فرهنگستان علوم حضور داشتند، به یك محفل تضارب آرا و اندیشه‌های خلاق بدل شد. تلقی ما از این حادثه چیزی مانند ظهور یك معجزه بود، واقعاً هم چنین بود، این حرکت به معنای نقطهٔ پایان عصر سکون بود. در حقیقت این سمینار بدین معنا بود که دور جدیدی از توسعه در پشت در منتظر ورود می باشد. ما در آن جمع صاحب نظران موفق شدیم موقعیت جامعه شوروی را به‌خوبی و به‌وضوح بررسی‌کنیم. جمع بندی‌ما از اوضاع بر این محورها استوار است.

۱ـ وجود گروهها و طبقات اجتماعی که نقش انگلی داشتند و منبع حیات آنها استثمار بخش اعظم جامعه بود.

۲ـ توزیع شدیداً نابرابر قدرت سیاسی و شرکت بی‌اندازه اندك توده‌های کارگر در ساختار دولت و اداره کشور.

۳ـ پایین بودن شدید سطح زندگی مردم.

۴ـ وجود روشهای مستبدانه مدیریت در کلیه صحنه‌های زندگی اجتماعی که رشد و توسعه خلاقیتهای انسانی را متوقف می‌ساخت.

۵ـ فشار بی‌اندازه ایدئولوژیکی بر کلیه اشکال روحی و روانی زندگی اجتماعی.

۶ـ شکسته شدن ارزشهای اخلاقی و انحطاط رفتار اجتماعی.

این شاخصه‌ها شواهد زوال سوسیالیسم بود و نه عوامل استحکام آن و نشانه بازگشت کامل به استالینیسم بود. البته تاریخ بعینه هرگز تکرار نمی‌شود، اما با قضاوتی درست نسبت به شرایط اجتماعی که پدید آمده بود، گویا چرخشی کامل به سوی استالینیسم انجام گرفته بود.

آغاز حرکتی درست به سمت سوسیالیسم نیاز به چرخشی کامل داشت. آندروپوف[30] نخستین تلاشها را صورت داد اما آنقدر فرصت نیافت تا آن را به انجام رساند. تنها موفقیت او ایجاد این روحیه در فضای مرده اجتماعی آن روز بود که امید به تغییرات آرمانی عبث نیست و زمینه تنفس در فضای معنوی تازه را فراهم ساخت. چرنینکو[31] پس از اعلام اینکه سیاست آندروپوف را، که با سرعت در میان مردم محبوبیت کسب کرده بود، ادامه خواهد داد، بر اساس اندیشه‌های محافظه کارانه‌اش در همان دوران کوتاه دولت خویش موفق گردید تا حمله دیگری را به دموکراسی تدارك ببیند.

پس از مرگ چرنینکو در بهار ۱۹۸۵ میخاییل گورباچف به عنوان دبیرکل حزب کمونیست انتخاب شد. دو ماه بعد، به دنبال اجلاس عمومی کمیته مرکزی

30. Andropov 31. Chernenko

وی برنامه نوسازی بنیادی روابط اجتماعی در اتحاد شوروی را ارائه کرد. این حرکت بارقهٔ امیدی در دل طبقه روشنفکر بود که من از نزدیك آن را احساس می کردم.

فصل دوم

جامعه‌شناسی اصلاحات اقتصادی

شرایط اجتماعی و تمهیدات اصلاحات

در فصل قبل تصویری از تاریخ شوروی پس از جنگ و تحلیلی پیرامون تحولاتی که زمینه‌ساز نوسازی بنیادی در اساس روابط اجتماعی گردید، ارائه شد. مقدمات و زمینه‌های تحولی که امروز در حال رخ دادن است، نه تنها ریشه در واقعیات تاریخی دارد، بلکه سخت متأثر از فعالیتهای اجتماعی و فرایند توسعه طبیعی جامعه و پیشرفتهای تکنولوژیکی و اجتماعی ـ اقتصادی بوده است. در این روند سه مسئله باید مورد توجه قرار گیرد.

اول توسعه بنیادی تکنولوژی که لازمهٔ این امر رشد کمی و کیفی تکنولوژی کاربردی، فراهم ساختن تکنولوژی پیشرفته و جایگزین سازی آن و سرمایه‌گذاری بیشتر در جهت گسترش سیستمهای تولید اتوماتیك و کامپیوتری است. از آنجا که سرعت پیشرفت تکنولوژی در اقتصاد ما کندتر از روند نیازهای کشور و سرعت حرکت کشورهای کاملاً توسعه‌یافته می‌باشد، طبیعی است که این امور در توسعه اجتماعی ما تأثیرات قابل توجهی بر جای می‌گذارد. البته از مسایل مهم پیشرفت تکنولوژی این واقعیت است که کارآیی تکنولوژی پیشرفته از کارآیی یك کارگر در طول مدت کارش بیشتر است، بطوری که در اغلب بخشهای اقتصادی توسعه‌یافته، ارزش ابزار تولید به طور چشمگیری بیشتر از درآمد همهٔ عمر یك کارگر می‌باشد. علاوه بر این باید در نظر داشت که تخصص یك کارگر، احساس مسئولیت کاری و کیفیت کار، نه تنها بازده کار را تضمین می‌کند بلکه چیزی که

کمتر بدان توجه می شود یعنی کارآیی ابزار و امکانات، عملاً به دست انسان است. خسارات ناشی از انفجار در یك نیروگاه اتمی، یك کشتی درهم شکسته و نابود شدن دهها واگن محموله با ارزش در اثر تصادم قطار، هرگز به جامعه بازنمی گردد، حتی با تلاش فراوان جهت ترمیم از طرف کسانی که با بی‌مبالاتی خویش موجب آن شده‌اند. کافی است متذکر شویم که فقط خسارات اقتصادی ناشی از حادثه نیروگاه اتمی چرنوبیل، که به سبب همین بی‌مبالاتیها بود، بالغ بر ۲۰۰۰ میلیون روبل برآورد شده است؛ در حالی که خسارات انسانی و زیست محیطی آن درمقایسه با خسارات اقتصادی غیرقابل محاسبه می باشد. این حادثه که بسیاری از کشورها را در حیرت فرو برد، یك نمونه قابل توجه در تبیین افزایش نقش عامل انسانی در تولید، در شرایط پیشرفت تکنولوژیکی است.

عامل دیگری که به همان میزان مؤثر است، رشد مدام ساختار پیچیده اقتصاد و افزایش استقلال میان حلقه‌های آن ساختار است. امروزه در اتحاد شوروی بیش از ۱۰۰ میلیون بنگاه[1] مختلف در حال تولید ۲۰ میلیون نوع محصول هستند. خطوط عرضه سر به هزاران میلیون می‌زند، و مهمترین این بنگاهها تحت برنامه‌ریزی مرکزی بوده و سازماندهی و تنظیم برنامه آنها از طرف مرکز است. این بدان معناست که تا میزان قابل توجهی توانایی اقتصاد آینده، بستگی به میزان برنامه‌ریزی دقیق، مطمئن، و تضمین شده و عملکرد مسئولین و دست اندرکاران اقتصادی و میزان انگیزه و علاقه در کار دارد.

سومین عاملی که نباید از نظر دور داشت، افزایش پیچیدگی کنترل بیرونی بر کیفیت کار است. تخصصی شدن فزاینده کار و هر جزء کار به سمتی می‌رود که مهمترین عامل در یك اقتصاد برتر، نقش تیمهای طراحی و تحقیق است. ما دچار این مشکل بوده‌ایم که گویا هیچکس مسئولیت آن را نداشته است که عملکرد خطوط در حال اجرا را تحت کنترل کیفی قرار دهد و صرفاً محصول پس از تولید و هنگام استفاده مورد آزمایش قرار می گرفته است.

---

1. Enterprise

در اصل، کلیه مسایل جامعه بستگی به عملکرد نهاد برنامه‌ریز دارد. به عنوان مثال، به عملکرد یکی از این نهادهای طرح و برنامه اشاره می‌شود. ۲۰ سال قبل ایجاد یك کارخانه کاغذسازی در کنار دریاچه بایکال توسط یکی از این نهادها از نظر ایمنی و اطمینان مورد تأیید قرار گرفت. طراحان و محاسبه‌کنندگان، همه جوانب را با توجه به اهداف برنامه در روی کاغذ بررسی کردند، اما مسئلهٔ آلودگی احتمالی دریاچه نادیده گرفته شد. سالها گذشت، درختها کاشته شد و بهره برداری و تولید کاغذ آغاز گشت. چیزی نگذشت که آلودگی دریاچه خود را نشان داد و بخش قابل توجهی از جانداران آن از بین رفتند. اکنون با هزینه‌ای از دست رفته که بالغ بر دهها میلیون روبل می‌شود، خط تولید عوض شده و تصمیم بر آن شده است که مبلمان تولید شود تا آلودگی متوقف گردد.

وضعیتی مشابه در مورد پروژه انحراف قسمتی از آب رودخانه‌های سیبری به مراکز آسیایی اتفاق افتاد. متخصصین کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی، ناتوانی و نارسایی اقتصاد سوسیالیستی و ضعف تکنولوژیکی آن را آشکار ساختند. روشن گردید که اجرای این طرح، نه تنها خسارات جبران ناپذیری بر طبیعت سیبری وارد می‌کند، بلکه تأثیر چندانی در حل مشکلات جدی منطقه مورد نظر ندارد. ادامه کار به موقع متوقف شد و همه نفس راحتی کشیدند. این بار نیز عامل انسانی بود که می‌رفت یك فاجعه جدی به بار آورد؛ یعنی عدم احساس مسئولیت متخصصین امر که با مشکل نه از زاویهٔ اجتماعی بلکه از موضع علایق خودخواهانه خویش برخورد می‌کردند.

کنترل کیفی بر محصولات صنعتی و کشاورزی با رشد تخصصی کار شدت گرفته است و این روزها یك لشکر کامل بازرس لازم است تا روند عملی کیفیت کار را تحت نظر قرار دهند. اما غالباً از آنجا که بازرسان نیز انسان هستند، طبعاً علایق خاص خویش را دارند و همیشه وظایف خود را به خوبی و کامل انجام نمی‌دهند. بنابر این باید برای آنها نیز بازرسانی گماشت و این تسلسل را همچنان ادامه داد. نتیجهٔ حاصل، یك سیستم اداری گسترده و دست و پا گیر کنترل است که هزینه‌ای سرسام‌آور را در بر داشته و تازه کارآیی نیز نخواهد داشت، چرا که مردم

خود را با وضعیت پیش آمده تطبیق داده و با هوشیاری فراوان کار خود را کرده و مأموران را دور خواهند زد. عجیب نیست که در بسیاری از موارد، درصد کالاهای معیوب بسیار بیشتر از آن چیزی است که حد معمول برآورد شده است. اطلاعات موجود نشان دهنده کیفیت ضعیف کار تکنولوژیستها و طراحان است که نتیجه آن، در عدم کارآیی تکنولوژی جدید منعکس می‌گردد. بارها تحت عنوان دستیابی به تکنولوژی جدید اقداماتی صورت گرفته است که به هیچ وجه جوابگوی توسعه تکنولوژیکی نیست. اعمال یك سیستم کنترل کیفی دولتی بر محصولات بسیاری از بنگاهها در سال ۱۹۸۶ اولین گامهای پیشرفت در بهبود کیفیت کالاها بود. البته این حرکت راه حل اساسی این مشکل نمی‌تواند باشد، بلکه فقط راه حلی موقتی جهت گذراندن دوره انتقال به سوی روشهای جدید مدیریت اقتصادی است. حرکتی اساسی و مبتنی بر آینده‌نگری و چیزی که واقعاً با روح سوسیالیسم سازگاری دارد، آن است که کنترلهای بیرونی بر کار پایان یافته و به جای آن در مرحله اول کنترلهای کیفی اتوماتیك اعمال شود، و در مرحله بعد کنترل ناشی از خود کارگران بر اساس انگیزه‌ها و علایق شخص آنها در جهت کاری با کیفیت بالا. روح سوسیالیسم همین را می‌طلبد. لازمهٔ چنین تحولی افزایش نقش عامل انسانی در اقتصاد است و درك این مسئله بنیادی که: «انسان عامل اساسی است.»

فرآیند بعدی که نقش غیرمستقیم در ایجاد زمینه لازم برای نوسازی اجتماعی دارد، تغییرات تدریجی در کیفیت اخلاقی و روحیات کاری نیروی کار است. برای پیشرفت تکنولوژیکی بر اساس عامل انسانی، باید در نظر داشت که این عامل باید بیش از پیش قابل کنترل، انعطاف‌پذیر، مسئولیت‌پذیر، و دارای نظم و انضباط باشد. اکثر مدیران معتقدند که مردم روز به روز بیشتر به سمتی می‌روند که مدیریت بر آنها دشوارتر می‌گردد. این نظر اکثر مدیران مزارع دولتی و حدود ۹۰ درصد مسئولین مزارع اشتراکی در غرب سیبری در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. این دیدگاه نه تنها در ده سال گذشته عنوان می‌شده است، بلکه حتی در سه سال اخیر به شدت مطرح بوده و عنوان می‌گردیده که اداره نیروهای کار روز به روز دشوارتر می‌شود. این مشکل از کجا ناشی شده است؟ و اساساً چرا چنین وضعی پیش آمده است؟

به نظر می آید در اینجا دو عامل اساسی در بین بوده که باید مورد بحث واقع شوند. اولین عامل، رشد مدام سطح علمی و فرهنگی کارگران و همچنین افزایش اطلاعات آنها در مورد حوادث جاری و پیشرفتهای داخلی و خارجی بوده است. در این مدت خودآگاهی مردم و آگاهی آنها نسبت به حقوق قانونیشان افزایش یافته و روحیه استقلال و دیدگاه انتقادی آنها رشد نموده است. در عین حال کارآیی آنها نیز بالا رفته و ارزشها و نیازهایشان پیچیده‌تر و متنوع‌تر گشته است. آنها دیگر انسانهای سابق نیستند.

تغییرات ذکر شده، ثمرهٔ چنین تحولات بنیادی بوده است و این مسایل موجب بالا رفتن سطح شعور اجتماعی و تحولات مثبت در اخلاق اجتماعی، شغلی و قومی گشته است. سرعت شهرنشینی در اتحاد شوروی و توسعهٔ شبکه ارتباطات جمعی، بخصوص تلویزیون ـ که کارآترین وسیله جهت زیر پوشش قرار دادن همه مردم در ارتباط و تماس با کل شوروی و سایر نقاط جهان است ـ از عوامل عمده این تغییرات است. در ۱۹۳۹ از هر هزار نفر از طبقه کارگر فقط ۱۱۰ نفر تحصیلات متوسطه و ۱۳ نفر تحصیلات عالیه داشتند؛ در حالی که در ۱۹۸۷ ارقام مشابه ۷۶۴ و ۱۲۵ بوده است. در همین دوره، تعداد کارگرانی که دارای تحصیلات ابتدایی بودند از ۸۷۷ به ۱۱۱ در هزار کاهش یافت. جمعیت شهرنشین طی سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۸۶ از ۳۲/۵ درصد به ۶۶/۵ درصد افزایش یافت، یعنی اکثریت جمعیت شوروی که روستایی و کشاورز بودند به جمعیتی شهرنشین و صنعتی تبدیل شده‌اند. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۶ تعداد فرستنده‌های تلویزیونی در کشور از ۲۷۵ به ۴۷۰۱، و تعداد دستگاههای تلویزیون از ۵ میلیون به ۸۵ میلیون، و تعداد رادیو از ۵۹ میلیون به ۱۸۷ میلیون دستگاه افزایش یافت. این ارقام، بیشتر نشان‌دهندهٔ زمینه تغییر کیفی در شرایط اجتماعی ـ فرهنگی است؛ و طبیعی است که این شرایط موجب افزایش قابل توجهی در نیازهای اجتماعی و علایق مردم می گردد. به هر حال توسعه فرهنگی جامعه، در عین حال که بهترین نیروی کار را فراهم می سازد، اما مدیریت آنان را به امری پیچیده و دشوار تبدیل می کند. چنین کارگرانی بر اساس قدرت تشخیص و ارزیابی خویش، با شرایط کار برخوردی

انتقادی داشته، موقعیتها را به خوبی ارزیابی کرده و بر مبنای تشخیص بالا، دست به تصمیم‌گیریهای مستقل، مانند انتخاب راه و ابزار در جهت منافع خویش می‌زنند. چنانچه کار آنها همه جانبه و با شدت از پیش تنظیم شده باشد و هیچ استقلال واقعی در کار نداشته باشند، حتی پیشرفته‌ترینشان از کار بیگانه شده و علاقه و استعداد و نیروی خود را در مسیر دیگری به کار خواهد گرفت.

سومین فرآیندی که تأثیر بسزایی در نوسازی اجتماعی داشته است، کاهش تدریجی فشار وارد بر کارگران در جهت شدت و کارآیی آنها بوده است. این فرآیند موجب آزادی بیشتر فرد در جهت انتخاب شغل و میزان درآمد می گردد. در واقع باید اذعان کرد که در سالهای اول پس از جنگ (بدون درنظر گرفتن مسایل مربوط به جنگ) متوسط سطح دستمزد در کشور ما در حد تأمین معاش نبود. جهت تأمین یك زندگی معمولی ـ زندگی‌ای که در آن افراد از نظر خوراك، پوشاك، سوخت و لوازم منزل تأمین باشند ـ اعضاء یك خانواده اعم از بزرگسالان و حتی جوانان می‌بایست با شدت تمام کار کنند تا چرخ زندگیشان بگردد. تغییر شغل به میل خویش کاری بس بغرنج بود. به‌علاوه تا نیمه دهه ۱۹۵۰ به هیچ وجه حقوق بازنشستگی فراگیر وجود نداشت و مردم ناچار بودند برای دوران پیری و از کار افتادگی خود چیزهایی پس‌انداز کنند. در ۱۹۴۰ تنها ۴ میلیون نفر از مردم از حقوق بازنشستگی دولتی برخوردار بودند و متوسط حقوق بازنشستگی فقط ۷۵ روبل در سال بود. از آن زمان به بعد شرایط به طور بنیادی تغییر یافته است. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۷ متوسط درآمد واقعی هر شاغل ۲/۸ برابر، دستمزد و حقوق ۲/۵ برابر، میزان خرده فروشی کالاها و خدمات ۴ برابر و تعداد افرادی که تحت پوشش حقوق بازنشستگی قرار گرفته‌اند ۲/۷ برابر و در کل، میزان حقوق بازنشستگی ۷ برابر شده است.

درحال حاضر سطح زندگی مردم، هر چند که در حد رضایت بخشی نیست، اما هم از جهات مادی و هم از جهات اجتماعی بسیار بهبود یافته است. هر چند که خدمات دولتی در قبال بازنشستگی، از کار افتادگی، و ناتوانی موقت در کار همچنان نسبتاً در سطح پایینی است، اما این گونه تأمینها، مردم را از اینکه در تمام

مدت زندگی خویش، نگران روزهای مبادا بوده و تلاش کنند تا چیزی برای آن مواقع کنار بگذارند، آزاد می سازد. از عوامل مهم در آزادی عمل اقتصادی نسل جوان، کمکهایی است که از طرف خانواده به آنها می شود. بر اساس تحقیقات ما، حدود دو سوم خانواده‌های روستایی نه تنها به فرزندان خود در شهر کمك مالی می کنند، بلکه با گوشت، کره، سیب‌زمینی، و سایر سبزیجات، میوه، حبوبات، و غیره نیز یاریشان می نمایند. کمتر جوانی است که بدون کمك خانواده بتواند در شهر ادامه زندگی دهد.

فشارهای اقتصادی که موجب می شد افراد سخت کار کنند، کاسته شده است. بیکاری محو گردیده است. بسیاری از مدیران بنگاهها به این نتیجه رسیده‌اند که بهره‌کشی کامل از نیروی کار، در کل موجب کاستیهایی می گردد. بنگاهها برای جذب نیروی کار از عواملی چون پیشنهاد دستمزدهای بالاتر، شرایط اجتماعی و زیستی بهتر، شرایط کاری سهلتر، و غیره بهره می گیرند. رقابت بنگاهها با هم، امکان کسب درآمدهای بهتر را برای کارگران فراهم می سازد. در کنار این مسایل ما با ۱۲۰/۰۰۰ کارگر مازاد در حال انفصال از راه‌آهن روبرو هستیم. به طور متوسط ۱۰ تا ۱۲ درصد از کل کارگران راه‌آهن کاسته شده است و این امر موجب پایین آمدن هزینه حمل و نقل و بلکه موجب فعال شدن مابقی کارگران گشته است. آنها کار بهتر، ابتکار بیشتر و احساس مسئولیت بیشتری از خود نشان می دهند. باید اضافه کرد که طی چندین برنامه پنج ساله اقتصادی درآمدهای پولی با سرعت بیشتری نسبت به تولید کالاهای مصرفی و خدمات افزایش یافت. ثابت نگهداشتن سطح قیمت کالاهای اساسی (نان، گوشت، شیر و برخی کالاهای دیگر) با افزایش کمیابی کالاها و خدمات در هم آمیخت و موجب شد تا رشد سریعی در سپرده‌های مالی بانکها پیدا شود. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۶ میزان سپرده‌های بانکی ۳/۵ برابر افزایش داشت، متوسط مجموع سپرده‌ها تقریباً ۷ برابر و کل ارزش پس‌انداز ۲۵ برابر گشت. امروزه میزان متوسط پول پس‌انداز شده در بانك تقریباً ۷ برابر دستمزد ماهانه کارگران کشاورزی است و کل سپرده‌ها ۸۰ درصد دستمزد سالیانه را در بر می گیرد. بدین ترتیب، تعداد قابل توجهی از مردم قادرند

مدتی طولانی مرخصی گرفته و شاید در جستجوی کار بهتری برآیند.

بالأخره باید اظهار داشت که سیستم دستمزدها که حاصل شرایط تاریخی بوده است، متأسفانه معیار خوبی در جهت عدالت اجتماعی نبوده است. به طوری که در ازای یك نوع کار در بنگاهها، کارخانه‌ها، و نواحی مختلف، دستمزدهای متفاوت پرداخت می شود و از آن طرف در قبال تجربه‌های مختلف، غالباً یك میزان دستمزد پرداخت می شود. این امر موجب می گردد که نیروی کار رغبتی به کارهای سخت و محتاج تخصص نشان ندهد، و صرفاً بدنبال کاری عادی و بی‌دردسر بگردد، مشاغلی که در مجموع چندان نفعی برای جامعه ندارد. دو مسئله باقی می ماند: از یك سو هدف آن است که درآمد ناشی از کارهای سخت و متضمن تخصص بالا به حداکثر ممکن برسد. (مثلاً در بخش کشاورزی، معادن طلا، در بخش ساختمان سازی، کارگران فصلی که به اورال، سیبری و مناطق دور رهسپار می شوند و کارگرانی که ۷ تا ۸ ماه در سال، هفت روز در هفته روزانه ۱۴ ـ ۱۳ ساعت کار می کنند). از سوی دیگر هدف آن است که افراد از وضعیت مطلوب کاری و از فراغت برخوردار شوند. این استراتژی نقش عمده‌ای در بهبود وضع زندگی مردم دارد. البته میان این دو هدف استراتژیك مجموعه‌ای گسترده از اقدامات واسطه‌ای باید صورت گیرد.

در حال حاضر، میزان فشارهای اقتصادی که فرد را وادار به انتخاب کار می کرد قدری کاسته شده است. انتخاب یك شغل خاص با توجه به ماهیت کار و میزان درآمد، در وهله اول بستگی دارد به سیستم ارزشی فرد و به طور مشخص ارزش گذاری که فرد را به انتخاب درآمد بالاتر و یا فراغت بیشتر سوق می‌دهد، اینکه کدام یك برای او با ارزشتر است. تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که برای بسیاری از گروههای اجتماعی در جامعهٔ ما این ارزشها به هم نزدیك و یا برابرند. به عنوان نمونه تحقیقی در مورد کارگران مسکو که به خاطر تولید بالایشان مورد تشویق قرار گرفته بودند انجام شد، از جمله سئوال شده بوده که مشوق آنها در بهبود بخشیدن به کارشان چه بوده است، آنها را از نظر ارزشی درجه‌بندی کنند. بالاترین درجه مربوط بود به پاداشهای مالی. کلیه کارگران اثرات بسیار آن را در

افزایش انگیزه کار خاطرنشان کرده بودند. در مرتبه بعد تعطیلات و فراغت بیشتر مورد تأکید قرار گرفته بود (۸۳ درصد). افزایش متوسط زمان فراغت و تعطیلات بین کار، نشان‌دهنده اهمیت این مسئله است؛ به طوری که در ۱۹۷۰ میانگین ایام فراغت ۲۸ روز و در ۱۹۸۰، ۴۰ روز بوده است.

نکات فوق حاکی از آن است که پیشرفت تکنولوژیکی، تخصصی شدن کارها و همکاری در تولید، به طور قابل توجهی ناشی از نقش کلیدی عامل انسانی در اقتصاد است. رشد سریع اجتماعی و فرهنگی کارگران و کاهش همزمان فشارهای اقتصادی بر آنها، مدیریت انسانی را پیچیده‌تر ساخته است، بدین معنا که مدیریت باید بسیار دقیق عمل نماید و اعمال روشهای اداری و بوروکراتیك در مدیریت کاسته شود. چرا که با اعمال این روشها نه تنها تضادهای فراوان ظهور خواهد کرد، بلکه منجر به کاهش کارآیی اقتصاد می گردد.

تنها سیستم مدیریتی که امروزه می تواند از کارآیی و قدرت بالایی برخوردار باشد، مدیریتی است که متکی بر دانش بوده و ارزشها، نیازها و علایق مردمی را که در فعالیت اقتصادی شرکت دارند به خوبی لحاظ نماید. به عبارت دیگر مدیریتی که قادر باشد انگیزه‌ها و علایق افراد را تحت تأثیر قرار داده و رفتار آنها را بر اساس آن سازماندهی نماید. از آنجا که علایق مردم مناطق مختلف، اعم از ملی و منطقه‌ای، یا از جنبه شغلی و یا گروههای مختلف اجتماعی نه تنها به هیچ وجه یکسان نیست، بلکه دارای میدان تغییرات وسیعی است، سیستم مدیریت اقتصادی باید انعطاف پذیر، قابل جرح و تعدیل، متنوع، حساس نسبت به شرایط گوناگون زندگی کارگران و تغییرات مختلف باشد. انعطاف ناپذیری روشهای پذیرفته‌شدهٔ سابق، مانعی اساسی در تحقق این سیستم جدید مدیریت محسوب می‌شود.

امروزه علایق کارگران بسیار متنوع گردیده، جنبه‌های مختلف دارد. علاوه بر دستمزد کافی، اکثر آنان خواهان کار مفید، جالب و کارهایی هستند که موجب رضایت اخلاقی و احترام اجتماعی آنان را فراهم کند و در عین حال از شرایط کاری سهلی برخوردار باشد. آنان خواستار کار با تکنولوژی پیشرفته و برخورداری از یك برنامهٔ روشن کاری هستند، و همچنین خواهان تعطیلات منظم

هستند تا بتوانند به خوبی از آن بهره‌مند شوند. بسیاری از آنها تمایل دارند که نقش فعالی در مدیریت داشته باشند. علاقه شدیدی در بهره‌مند شدن از امکانات خوب زندگی دارند؛ از جمله خانه دولتی، خدمات درمانی و دارویی خوب، مهد کودك، درمانگاه خوب، استراحتگاههای مجانی برای ایام تعطیلات، سازمانهای قابل اطمینان عرضه مواد غذایی تازه و کالاهای مورد نیاز دیگر، پوشاك مد روز، مبلمان و کالاهای پردوام با قیمتهای بالا. بخش جوانتر جامعه هدفهای بالاتری را دنبال می‌کنند، آنها خواهان بهبود کیفیت کار خود هستند؛ معلومات و تخصص بیشتر، امکانات پیشرفت، تخصصی شدن هر چه بیشتر مدیریت و امثال اینها. البته در آن بنگاههایی که انگیزه‌های پیشنهادی صرفاً مادی است و تنها روبل پیشنهاد می‌گردد، بخش قابل توجهی از علایق مردم دست نایافتنی باقی می‌ماند و تلاشهای مدیریت جهت نیل به اهداف خویش بی‌نتیجه می‌ماند.

سیستم مدیریتی که تا سال ۱۹۸۷ اعمال می‌گردید و هنوز نیز در بسیاری از صحنه‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد، بر چند محور بنیاد شده است: تمرکز بیش از اندازه، سخت‌گیریهای بیش از حد، عدم انعطاف و تطابق نسبت به شرایط مختلف و تغییرات زمان و مکان. هر چند که مسئولین اقتصادی تلاش می‌کردند که با روشهای گوناگون، علیه دستورالعملها و قواعد مرده کاری انجام دهند، اما این مسایل توان اکثریت نیروی کار را غیر مفید ساخته است، در این باب باید به منابع نیروی انسانی، ابزار تولید و منابع طبیعی که هنوز مسرفانه به کار گرفته می‌شوند پرداخت.

ابتدا به نیروی انسانی بپردازیم. اکثر کارگران این واقعیت را خاطرنشان می‌سازند که کار آنها و توان و استعداد فکری و قدرت خلاقیتشان به میزان قابل توجهی هدر می‌رود. بر اساس تحقیقات اجتماعی که در شهرها و روستاهای مناطق مختلف کشور انجام گردیده، مشخص شده است که تنها حدود $\frac{1}{4}$ (و حداکثر $\frac{1}{3}$) افراد در کار خود تمام توان کاری خود را مورد استفاده قرار می‌دهند و مابقی اذعان داشته‌اند که فقط بخشی از توان خود را مورد استفاده قرار می‌دهند که در صورت وجود سازماندهی بهتر تولید و یافتن راههای مناسب جهت افزایش تولید،

استفاده کامل از توان نیروی کار میسر می گردد. به عنوان نمونه، در ۱۹۸۴ در یك نظرخواهی از روستاهای آلتایی[2]، همین مطلب از جانب ۸۰ درصد متخصصین کشاورزی و دامپزشکان، ۷۸ درصد مدیران بخشها و واحدها و ۷۹ درصد کارگران مزارع دولتی و مزارع اشتراکی اظهار شد.

در بهترین مزارع، میزان کارآیی نیروی کار ۸۳ درصد و در مزارع فقیر ۶۸ درصد بود. ملاحظه می شود که هم تفاوت چندان زیاد نیست و هم اینکه کارآیی نیروی کار در بهترین مزارع نیز پایین است. در این تحقیق پاسخ دهندگان عوامل اساسی مانع کیفیت کار و کارآیی را چنین عنوان کرده بودند: سازماندهی ضعیف تولید، فقدان انگیزه لازم برای کار، مدیریت ضعیف، نظارت ابلهانه و بی معنای هیئتهای دولتی و حزبی، و غیره. ما مشاهده کردیم که بخش عمده ای از زمان کار به صورت غیرمولد هدر می رود و علت اساسی آن قوانین دست و پاگیر، نیروهای فاقد دیسیپلین و بوروکراسی حاکم بود. بر اساس چندین تحقیق، تقریباً ۲۰ درصد زمان کار در اقتصاد شوروی به طور غیرمولد مصرف می شود. مطلب زیر نیز بر بهره وری کامل نیروی کار در شوروی دلالت می کند. در تحقیق ذکر شده از مسئولین بخشها، واحدها و مزارع و گروههای کار در مزارع دولتی و اشتراکی در آلتایی این پرسش به عمل آمد که آیا برای کار خویش نیروی کار کافی در اختیار داشته اند. ۶۵ درصد پاسخشان این بود که نیروی کار کافی نداشته اند، ۳۲ درصد پاسخ دادند که نیرویشان کافی بوده است و ۳ درصد اظهار کرده بودند که نیروی موجودشان بیش از حد نیاز بوده است. سپس این پرسش مطرح گردیده بود که اگر به آنها این اختیار داده شود که تعیین میزان دستمزد و کار با خود آنها باشد، تعداد نیروی کار را چگونه برآورد خواهند کرد. ۴۰ درصد اظهار کرده بودند که با این وضع نیز مشکل کمبود نیرو دارند، ۱۸ درصد پاسخشان این بود که در این صورت نیرویشان کافی است، و ۴۲ درصد نظرشان این بود که به این ترتیب ۱۵ تا ۲۰ درصد نیرویشان زاید است.

---

2. Altai

سالهاست که میل طبیعی برخی از گروههای مردم در جهت افزایش درآمد خود با انجام اضافه کار بوده است، اما مع‌هذا باز هم نیروی کار به طور کامل در این اوقات بکار گرفته نمی‌شود. در ۱۹۸۲ در شهرهای غرب سیبری تنها به ۱۸ درصد طالبان، اضافه‌کار داده می‌شد، در حالی که ۲۷ درصد دیگر نیز خواهان کار اضافی بودند. در صنعت نیز کاهش محسوس بازده کار مشاهده می‌شود. شرایط و محدودیتهای قانونی عملاً به مردمی که خواهان کار بیشتر جهت کسب درآمد بیشتر بودند اجازه چنین کاری را نمی‌داد. این مسئله تا اندازه‌ای موجب نگرانی آشکاری در جامعه شوروی در میان مردمی که خواهان درآمد بیشتر به وسیله اضافه‌کار در زندگی خود بودند، گردیده بود، و در نتیجهٔ این احساس، نوعی بریدگی اجتماعی در میان آنها پدید آمده بود؛ چرا که این مسایل را ناشی از عدول از سوسیالیسم و افکاری غیرسوسیالیستی می‌دانستند.

احتمالاً درك این شرایط برای خوانندگان غیرروسی مشکل است. به هر حال، شعار اساسی جامعه سوسیالیستی این بود که: «از هر کس به اندازه توانایی اش و برای هر کس به اندازه کارش». بر این منوال، کلیه آحاد جامعه مصرانه تشویق به کار بیشتر و بهتر می‌شدند و این چنین عنوان می‌شد که در این صورت زندگی بهتری فراروی آنها خواهد بود. اما این وضع به کجا منتهی گردید و نتیجه چه بود؟ عکس‌العمل این روند را می‌توان به خوبی در مقاله‌ای از جی.اس.لیزیچکین[3] که از روزنامه‌نگاران خوشنام است، یافت. مقاله‌ای با عنوان «آیا کسب درآمد بیشتر شرم‌آفرین است؟» که در آن تلاش شده است تا ثابت شود که درآمد بالا داشتن فی نفسه منفور و مذموم نیست، بلکه آنچه موجب شرمندگی است، کسب درآمد از طرق نامشروع و بدون سعی و تلاش است. به نظرم ما در دیدگاههای سوسیالیستی خود دچار انحرافات و اشتباهاتی هستیم، چرا که بسیاری متقاعد شده‌اند که کسی توسط کار شرافتمندانه نمی‌تواند به زندگی خوب و مرفهانه دست یابد و در نتیجه هر کس که خوب و بدون نیاز زندگی می‌کند، قدری حقه‌باز، متقلب و رشوه‌گیر

---

3. G.S.Lisichkin

است و غیر از این امکان دیگری وجود ندارد.

این چنین احساس اجتماعی، که نشانگر وضع روانی جامعه امروز ماست، روند نوسازی روابط اجتماعی را دشوارتر می‌سازد. بسیاری از مردم نه تنها خود اهل تلاش و افزایش کارآیی خویش نیستند، بلکه قضاوت خوبی نسبت به آنان که اهل تلاش و کار و ابتکارند، ندارند و عمدهٔ کارشان آن است که به حرکت آنها اشکال وارد کنند. به عنوان مثال، برخی تیمهای کشاورزی با سازماندهی جالب و تلاش فراوان موفق شدند که کارآیی تولید خود را به طور عمده‌ای افزایش دهند. در تحقیقی نسبت به عملکرد آنان، نظر روستاییان در باره این شیوه سازماندهیِ تولید خواسته شد، ۴۲ درصد مردم روستایی موافق بودند، حدود ۳۰ درصد کاملاً بی‌تفاوت بودند و ۱۱ درصد نظرشان آن بود که آنها صرفاً بر اساس انگیزه فردی و از سر حرص و آز به این موفقیت رسیده‌اند و این پدیده مردم را به سوی منافع شخصی سوق داده و با روحیه اجتماعی سازگاری ندارد. این مسئله بیانگر این واقعیت است که بسیاری از مردم شورِوی داشتن درآمد بالا را، قطع نظر از آنکه آن درآمد ثمره کار و تلاش و جدیت باشد یا خیر، و اینکه آن تلاش موجب رشد جامعه گردد یا نه، پدیده‌ای منفی می‌دانند. اینها بقایای افکار تبلیغ شده در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ است؛ این گونه تلقی از درآمدهای بالا به هیچ وجه با منافع جامعه امروز ما سازگاری ندارد و موجب کندی حرکت و تحلیل رفتن جامعه می گردد و امکان برداشتن گامهای سریعتر در جهت توسعه اجتماعی و اقتصادی را کاهش می‌دهد.

عدم بهره‌وری کامل از خلاقیت، استعداد و به تعبیر من عدم بهره گیری از توان مفید کارگران، زمانی رفع می گردد که در عرصه‌های مختلف کار اعم از انفرادی، گروهی یا اشکال دیگر، میزان پرداخت دستمزد به طور مستقیم وابسته به میزان نتیجه و بازده کار باشد. این گونه تغییر در ساختار اقتصادی موجب تغییرات اساسی در تلقی کارگران از مسئله کار گردیده، خلاقیت و توانایی آنان را در عرصه کار رشد داده و به طور چشمگیری باعث بالا رفتن واقعی تولید می‌شود (اغلب چندین برابر).

زمانی که کار به صورت گروههای خانوادگی صورت می‌پذیرد، درآمد حاصل نصیب مجموعه می‌گردد و عملکرد تولید و تصمیم‌گیریهای مدیریت نیز جمعی است. مطبوعات شوروی با ارائه نمونه‌های فراوان، سطح بالای کارآیی سیستم کار خانوادگی را نشان داده‌اند. نمونه زیر تنها یك مورد از آنهاست (به نقل از روزنامه سووتسکایا روسیا[4] مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۷):

> مجموعه گلوشکوف[5] که به منظور اداره ۱۵۰ مزرعه گاوداری قرار داد بسته، به طور متوسط ۵۲۱۹ کیلوگرم شیر از هر گاو در سال عرضه می‌کند، در حالی که میزان مشابه در مورد مزارع اشتراکی فقط ۳۱۷۵ کیلوگرم می‌باشد. درآمد نهایی آنها در سالهای اخیر به طور متوسط حدود ۱۰۰۰ روبل در ماه بوده است، در حالی که میانگین درآمد مزارع اشتراکی تقریباً نصف آن بوده است.

این مورد، به علاوه نمونه‌های فراوان دیگر، نشان دهنده این واقعیت است که تحت شرایط نامناسب، اکثریت کارگران به طور جدی توانایی و کارآیی خود را بروز نمی‌دهند.

هنگامی که بحث از بهره‌وری پایین استعدادهای جامعه و توانایی تخصصی به میان می‌آید، این نکته را باید خاطرنشان ساخت که شرایط نامناسب موجب گردیده است که تمایل کارگران مجرب و متخصص در این سمت باشد که صرفاً یك کار عادی را انجام دهند و برای آنها مهم نیست که کیفیت کارشان چگونه باشد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ تعداد کارگران با مدرك مهندسی که کار عادی انجام می‌دادند در صنایع نفت و گاز و در بسیاری بخشهای دیگر ۱۰ درصد و حتی در مواردی تا ۱۵ درصد بود. دلیل این امر کاملاً روشن است، زیرا در آن زمان میزان دستمزد کارگران عادی از دستمزد مهندسین بالاتر بود، در عین حال که کار آنها به مراتب ساده‌تر و مسئولیت و دغدغه‌شان نیز کمتر بود. نیروهای کیفی، در وضعیت مشابهی مانند این مهندسین، مدارك خود را در کوزه گذاشته و به کار معمولی قناعت

---

4. Sovetskaya Rossiya　　5. Glushkov

می‌کردند؛ آنها به ندرت موافقت می‌کردند که مسئولیت بپذیرند و تن به کاری بدهند که شایستگی آن را داشتند و از نظر موقعیت هم مهم بود، مانند مسئول یك واحد و یا مهندس یك قسمت. در واقع این تصمیم‌گیریهای خاص دولت بود که باعث شده بود افراد دارای تحصیلات بالا، گرایشی در پذیرش مسئولیتهای بالا نداشته باشند. البته این روند ادامه نیافت و در سال ۱۹۸۷ این گونه تصمیمات متوقف گردید.

کمبود محصولات غذایی و سایر کالاهای مصرفی با کیفیت، مشکل تبدیل درآمدها به کالاها و خدمات مفید، امکان افزایش قابل توجه درآمد شخصی نه به وسیله افزایش بازده کار، بلکه به وسیله تغییر شغل یا محل اقامت، پایین بودن انگیزه‌ها، حاکمیت شیوه‌های غیردموکراتیك، و سیستم مدیریت آمرانه، همه و همه موجب شد تا روحیهٔ فعالیت جدی و کار خلاق به شدت کاسته گردد. اکثریت مردم نسبت به ارزشهای اجتماعی کاملاً بیگانه شده، انگیزه و رغبت به کار سخت و مراقبت از اموال عمومی، همچون اموال شخصی، را از دست داده بودند. یك روحیه بی‌تفاوتی محض نسبت به اموال عمومی پیدا شده بود.

دوران طولانی از خود بیگانگی گذشته، بدون تردید آثار و تبعات فراوانی نه تنها در رفتار اقتصادی مردم، بلکه در اخلاق و ارزشهای آنان، و به عبارت دیگر در روحیه اجتماعی آنها در کار، بر جای گذاشته است. آنها دچار روحیه بی‌مسئولیتی نسبت به کار خویش شده، به تدریج قوه ابتکار، خلاقیت و سخت کوشی خود را کاملاً از دست داده بودند. بسیاری از کارگران به نیروهایی بی‌تفاوت و بیهوده تبدیل شدند. از خودبیگانگی و بی‌تفاوتی، بی‌مسئولیتی و سستی، و شکاکیت و بدبینی، شاخصه‌های سلوك اجتماعی گردید و به عنوان ملاکهای مقبول رفتاری پذیرفته شد. در عرصه اقتصاد، افزایش چشمگیر اتلاف و اسراف، نه تنها در میدان کار، بلکه در تکنولوژی، انرژی، سوخت، مواد خام، و غیره به چشم می‌خورد.

نمونه‌های بیشماری از هرز رفتن و از بین رفتن مواد و منابع ارزشمند، در مطبوعات شوروی منعکس شده و قابل گردآوری است. به عنوان مثال به طور متوسط ۲۰ درصد از سیمانهای تولیدی هرز رفته است، بیشتر از یك چهارم

محصولات کشاورزی و بیش از نیمی از الوارهای تولیدی و غیره به این سرنوشت دچار بوده‌اند. ماشین آلات و تجهیزات جدید در بسیاری از کارخانه‌ها روی هم انباشته می‌شود، در حالی که هیچ عجله‌ای برای نصب و راه‌اندازی آنها به چشم نمی‌خورد. برخی تجهیزات که در شرایط کاملاً نامناسب نگهداری شده، به تدریج به درد نخور و غیر مفید می‌نماید و دیگر کارآیی نخواهد داشت و اغلب به عنوان وسایل قراضه دور ریخته می‌شود، بدون آنکه حتی یك بار مورد استفاده قرار گرفته باشد. در این رابطه در اول اکتبر ۱۹۸۷، کل موجودی تجهیزات نصب نشده‌ای که در انبارهای دولتی نگهداری می‌گردید، بنابر ارقام مرکز آمار، بالغ بر ۱۵۰۰۰ میلیون روبل می‌گردید که شامل تجهیزات وارداتی به مبلغ ۴۸۰۰ میلیون روبل می‌شد. البته این موجودی، از نظر حجم، سال به سال در حال افزایش بود. در این صورت انتظار رشد اقتصادی با آهنگی سریع آن هم با چنین شرایط و نوع برخوردی که با داراییهای ملی صورت می‌گرفت، انتظار بیهوده‌ای است. بیگانگی عمومی نسبت به مصالح جامعه همچنان ادامه داشت و هنوز نیز ادامه دارد و موجب تخریب و نابودی جبران ناپذیر امکانات طبیعی می‌شود. دریاچه آرال تهدید به نابودی می‌شود و احتمال نجات آن بی اندازه کم است. اهمالهای طولانی نسبت به مسایل زیست محیطی و پیش بردن سیاست حداکثرسازی محصول جاری به وسیله شرکتهای زراعی موجب تخریب طبیعت روستاها و به ویژه زوال خاك و تهی شدن منابع آب منطقه‌ای و رودهای کوچك و آبهای زیرزمینی شده است. ایجاد تعداد زیادی حوضچه جهت پرورش ماهی موجب تبخیر مقادیر معتنابهی آب گردیده است و بخار آب حاصل سبب گرم شدن هوای برخی مناطق کشاورزی گردیده و گاهی نیز موجب هجوم جمعیت به این مناطق شده است. استفاده‌های بی‌رویه، و در بسیاری مواقع منحرف ساختن نابخردانه مسیر آبها جهت آبیاری زمینهای مزروعی، سطح آب بسیاری از رودخانه‌ها را کاسته است و موجب پیدایش شرایط بسیار پیچیده‌ای در مورد اغلب مخازن آب زیرزمینی و حوزه‌های آبی گردیده است. کلیه این مسایل لزوم اتخاذ یك استراتژی بهره‌برداری از آب را که در واقع پدیده جدیدی است حتمی می‌سازد.

در بخش عمده‌ای از مناطق اروپایی کشور که از درصد پایینی زمینهای جنگلی برخوردار می‌باشند، حفظ این جنگلها به صورت یك مسئله، جدی درآمده است. رودخانه‌ها روز به روز کم آب‌تر می‌شوند، وضعیت خاك در حال افول و نابودی است و کمربند جنگلی در نتیجه مسیلهای ایجاد شده و کاهش باروری منطقه، رو به کاستی گذارده است. به هر حال، در جلگه‌های بی‌درخت کشور، تلاش جنگل‌سازی در زمینهای مستعد، بسیار کمتر از آن میزانی است که این اطمینان را فراهم سازد که استقلال نسبی محصول از شرایط جوی صورت پذیرفته است.

سیاست به حداکثر رساندن بازده کشاورزی، غالباً موجب سایش خاك می‌گردد و کشت مکرر زمین باعث خسارات اساسی به خاك می‌شود. این سرنوشتی است که در سه دهه گذشته برسر نواحی بسیار حاصلخیز جلگه‌های مرکزی روسیه آمده است. در این مدت مقادیر قابل توجهی از خاك گیاه‌دار از بین رفته، و طبقات حاصلخیز زمین به شدّت نازك شده است. هر ساله وقتی که برفها آب می‌شود، مقدار زیادی از خاك حاصلخیز شسته شده و از بین می‌رود، چرا که بافت زمین به دلیل کشتهای بی‌رویه سخت ضعیف شده است. کشاورزی به دلیل طوفانهای شن که خاك ضعیف شده را به هوا برده و لایه حاصلخیز فوقانی خاك را با خود می‌برد، دچار خسارتهای عمده می‌گردد. استفادهٔ فزاینده از کودهای شیمیایی باعث جمع شدن مواد شیمیایی مضر در خاك، آب و محصولات کشاورزی می‌شود. مطبوعات به طور منظم گزارشهایی را پیرامون نابودی یا تهی شدن منابع ماهی کشور و کاهش میزان درختهای جنگلی بخصوص مناطق جنگلی که در حاشیه آبها قرار گرفته است ارائه کرده و هشدار می‌دهند که این رویه به نابودی سریع طبیعت و محیط زیست منجر می‌گردد.

در یك نگاه سطحی کلیه مسایلی را که برشمردیم از نظر ماهیت متفاوت به نظر می‌آیند و منجر به پیامدهای مختلفی می‌شوند، در حالی که با نگرش عمقی متوجه می‌شویم که کلیه این پدیده‌ها به یك علت اصلی بازگشت می‌کنند، اینکه نظام مدیریت اقتصادی موجود جوابگوی نیازها و مقتضیات نیست. بدین ترتیب آهنگ رشد اقتصادی و درآمد ملی مدام نزولی بوده است؛ چیزی که هم توجه

سیاستمداران و هم اقتصاددانان را به خود معطوف داشته است. به طوری که متوسط آهنگ رشد سالیانه درآمد ملی در فاصله ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰، ۷/۸ درصد و در فاصله ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵، ۵/۷ درصد و در فاصله ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰، ۴/۳ درصد و در فاصله ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ فقط ۳/۶ درصد بوده است. آهنگ رشد تولید ناخالص کشاورزی در فواصل زمانی فوق به ترتیب چنین بوده است: ۳/۹، ۳/۵، ۱/۷ و ۱/۱ درصد. غالب شاخصهای اساسی اقتصادی دیگر نیز همین وضع را داشته است. به عنوان مثال، متوسط آهنگ رشد سالانه درآمد واقعی سرانه از ۵/۹ درصد در سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ به ۲/۱ درصد در سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ تنزل یافت. با توجه به شاخصهای کیفی توسعه اجتماعی، سایر موارد اگر بدتر از این هم نبوده، بهتر نبوده است. در نتیجه، عقب‌افتادگی تکنولوژیکی شوروی نسبت به کشورهای بسیار پیشرفته جهان، بیشتر گردید؛ و تولیدات شوروی روز به روز قدرت رقابت خود را در بازارهای جهانی از دست داده و این امر کشور را مجبور کرده است که روند صادرات مواد خام و منابع طبیعی خویش را افزون سازد.

بر اساس یك چنین ارزیابی و تشخیص بود که میخاییل گورباچف در نیمه دهه ۱۹۸۰ وضعیت اقتصاد شوروی را به درستی تبیین نموده و آن را در مرحله پیش از بحران تحلیل کرد و خواستار نوسازی بنیادی در کل سیستم مدیریت جامعه و در گام اول تغییرات اقتصادی گردید. قبل از بحث پیرامون این نوسازی، لازم است که به طور خلاصه به بررسی سیستم مدیریت اقتصادی اعمال شده در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ بپردازیم.

مدیریت اقتصادی در طلیعه اصلاحات

مارکس و انگلس در نگرشی به آینده‌های دور، تصویری از یك نظام اقتصادی ارائه کردند که همانند یك کارخانه منفرد، مستقیماً به وسیله مرکزیت اداره شده و در آن نیازی به وجود پول و بازار نیست. این تصور درستی از واقعیت نبود. در عمل، یك اقتصاد سوسیالیستی تنها زمانی می‌تواند تحقق یابد که بنگاهها از نظر اقتصادی خود گردان[۶] باشند، هم در ارتباط با یکدیگر و هم در ارتباط با نماینده اصلی

←

مالکیت اجتماعی یعنی دولت. آنها با یك ترکیب خاص از حلقه‌های عمودی و حلقه‌های افقی یکپارچه می‌شوند و کلیه اجزای اقتصاد در پیوندی موزون قرار می‌گیرند. حلقهٔ نخست، وظیفه سازماندهی، برنامه‌ریزی و تنظیم دستورالعملها را به عهده دارد. به عنوان مثال، برنامه‌های اجباری جهت تولید محصولات خاصی از طرف این حلقه‌ها به بنگاهها واگذار می‌شود، منابع مالی و مادی لازم تخصیص داده شده و مازاد سود آنها باید به بودجه دولتی واریز گردد. جنبه دیگر این نوع حلقه، تأمین خواسته‌های بنگاهها توسط سازمانهای دولتی است. به عنوان مثال، بررسی پیشنهاداتی در زمینه تغییر برخی خطوط تولید و جایگزینی آنها با خطوط دیگر، تقاضای منابع بیشتر، تقاضای بکارگیری تکنولوژی جدید، و غیره. در حالی که وظیفهٔ اصلی حلقه‌های افقی تبادل منابع، محصول، خدمات، و اطلاعات میان بنگاههاست. حلقه‌های عمودی نقش روابط برنامه‌ریزی مرکزی و حلقه‌های افقی نقش روابط بازار را به عهده دارند.

در جهان مدرن امروز هیچ اقتصادی را نمی‌توان یافت که صرفاً بر حلقه‌های افقی و یا تنها بر حلقه‌های عمودی متکی باشد، یعنی نه اقتصاد مبتنی بر روابط بازار خالص و نه اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی شده وجود ندارند. هر یك از دو سیستم اقتصادی ـ برنامه‌ریزی مرکزی و آزاد ـ تا حدی از هر دو نوع حلقه بهره می گیرند، هر چند که نقش و روابط آنها متفاوت می باشد. در یك اقتصاد سرمایه‌داری، روابط بازار نقش قاطع را در عملکرد و توسعه اقتصاد بازی می کند، و نه تنها نقش اساسی در بازده نهایی را به عهده دارد، بلکه تأمین نیروی کار، منابع مالی و غیره نیز تحت حاکمیت روابط بازار است. نقش دولت و مداخلهٔ آن در این سیستم، نقشی ارشادی و کمکی است. به عکس در یك اقتصاد سوسیالیستی، نقش رهبری اقتصادی توسط برنامه‌ریزی مرکزی و دستوری است، هر چند که نقش ملایم و نسبتاً کمی نیز برای روابط بازار قایل شود. البته نظر مرسوم در جامعه شوروی این است که یك اقتصاد سوسیالیستی باید از مکانیسم بازار، در اصول و مبانی، احتراز

---

6. Self management

کند. این امر موجب خساراتی بر توسعه اقتصادی کشور شده و می شود.

شاخصه اصلی یك اقتصاد سوسیالیستی، مالکیت اجتماعی ابزار تولید است. اگر چه اجتماعی کردن تولید به تنهایی مقصود سوسیالیسم را برآورده نمی سازد، اما کارآترین روش دستیابی به اهداف اجتماعی، سوسیالیسم است. این امر از پیش به طور قطع اشکال سازماندهی تولید را تعیین نمی کند، بلکه میدان وسیعی را جهت جستجو و بررسی، آزمودن و انتخاب حلقه‌ای که بیشترین تناسب و سازگاری را با سطح توسعه اقتصادی، ساختار اجتماعی و بافت مشکلاتی که باید حل گردد، فراهم می سازد. عملکرد اساسی مالکیت اجتماعی در این جهت است که بتوان زمینه اقتصادی لازم را برای یك ساختار اجتماعی دموکراتیك ایجاد کرد. این هدف عملاً تنها در سایه یك ساختار اجتماعی با روابط کاملاً دموکراتیك از نظر مالکیت، توزیع، و بهره گیری از داراییها، در کنار خودگردانی نیروی کار و امکانات مساوی در روابط اقتصادی، محقق می گردد. قاعدتاً هر چه توسعه دموکراسی در جامعه بیشتر گردد، اشکال مالکیت و توزیع ابزار تولید، حلقه‌های اقتصادی و گزینش ساختار اقتصادی متنوع تر، گسترده‌تر، و کارآتر می شود. روند توسعهٔ اقتصاد ما حاکی از آن است که سطح بالای کارآیی و برنامه‌ریزی متعادل تولید نه صرفاً بر اساس محدودیت و یکنواختی اقتصاد و نه تنها با توسعه روابط بازار حاصل می گردد، بلکه با انتخاب سیستمی بر اساس حلقه‌های گوناگون اقتصادی این توفیق حاصل خواهد شد.

نباید این گونه تصور شود که دولت باید تنها مالك داراییهای سوسیالیستی باشد، بلکه در واقع مالکین این داراییها می توانند و باید بنگاههای دولتی، مزارع اشتراکی، شوراهای محلی، سازمانهای اجتماعی (حزب کمونیست، سازمان جوانان حزب، اتحادیه‌های کارگری و غیره)، بنیادهای معتبر (بنیادهای فرهنگی، بنیاد کودکان، بنیاد حمایت از محیط زیست و طبیعت و غیره)، تعاونیها[7] و شرکتهای کوچك، پیمانکاران خرد و غیره باشند. کلیه این بنیادهای اقتصادی باید

7. Cooperatives

با یکدیگر رابطه و رقابت دوستانه داشته باشند و به دور از رابطه حاکم و محکوم، از یك نوع برابری برخوردار باشند. شبکهٔ حلقه‌ها در دو جهت مختلف می‌تواند توسعه یابد. چنانچه بر حلقه‌ها برنامه‌ریزی مرکزی حاکم باشد، شبکه حاصل کاملاً اداری و بوروکراتیك خواهد بود و چنانچه بر حلقه‌ها، روابط بازار حاکم باشد، سیستم از دموکراسی، قابلیت انعطاف و کارآیی بیشتری برخوردار خواهد بود.

علی‌رغم همه محدودیتهایی که بر بازار در معنای کلاسیك آن وجود دارد، اما در واقع یك نهاد اقتصادی دموکراتیك و البته ضد بوروکراسی است. در چهار چوب روابط مبادلاتی آن، حداقل کلیه اعضا مساوی شمرده می‌شوند و هیچ یك محکوم دیگری نیست. خریداران و فروشندگان بر اساس منافع و تمایل خود عمل می‌کنند و کسی نمی‌تواند آنان را وادار به عقد قراردادی کند که تمایلی به شرکت در آن ندارند. خریداران آزادند تا فروشندگان را انتخاب کنند و بدین ترتیب کالای خود را با ارزانترین قیمت تهیه کنند و همچنین فروشندگان مختارند تا با انتخاب مشتری خود بهترین قیمت را برای کالای خود دریافت دارند. البته آزادی کامل و بی‌طرفی بازار موجب خسارتها و ناگواریهای فراوان می‌شود. اقتصاد بازار برخی را ثروتمند و برخی را محروم می‌سازد. برای دست یافتن به تواناییهای اجرایی نظام بازار، قطعاً این ضایعات بوجود می‌آید و از این روست که بی‌رویه بودن نظام بازار روشن می‌شود، یعنی بی‌برنامگی و نقش شانس در آن. روی‌هم رفته در نظام بازار یك تمایل عمومی در بنگاهها، نیروهای کار و افراد، جهت کار بهتر، پیشرفت دادن به کار، مآل‌اندیشی، روحیه ابتکار، و همچنین آگاهی بیشتر نسبت به پیشرفتهای تکنولوژیك و انعطاف نسبت به تقاضای مصرف کننده و غیره وجود دارد. در نتیجه علی‌رغم برخی آسیبهای اجتماعی ناشی از نظام بازار، مکانیسم بازار توان رشد اقتصادی را بالا می‌برد.

وظیفه یك جامعه سوسیالیستی آن است که، هم مزایا و برتریهای مدیریت اقتصادی متمرکز را حفظ کرده و از دست ندهد و هم راههایی را جهت منطبق ساختن آن با نظام بازار بیابد. به عبارت دیگر تقویت کردن شبکه حلقه‌های

اقتصادی عمودی، به همراه توسعه بالای حلقه‌های افقی؛ یعنی حفظ مزایای آن و تواناییهای این. البته این سخن به هیچ وجه مستلزم آن نیست که اقتصاد برنامه‌ای حذف و یك اقتصاد بازار جایگزین آن شود، یعنی چیزی که مفسرین غربی ادعا می‌کنند. بازار سوسیالیستی حتی در بالاترین سطح توسعه خود، دارای نظم و برنامه‌ریزی مستحکمی در جهت استراتژی اقتصادی دولت خواهد بود. لازم است تأکید شود که همان استراتژی بدون هیچ کوتاهی باید بر اساس شناخت قوانین عینی بازار شکل گیرد و نباید به هیچ وجه تسلیم آن قوانین بود، بلکه باید آن قوانین را شناخت و به خوبی در جهت منافع جامعه بکار گرفت. تنها در آن صورت است که ترکیب حاصل، یعنی مدیریت اقتصادی برنامه‌ریزی شده و بازار سوسیالیستی، پدیده‌ای موفق با کارآیی بیشتر از اقتصاد برنامه‌ای، یا روابط بازار خواهد بود.

اینکه چگونه می‌توان به ترکیب مطلوب این مکانیسم دست یافت، به قسمی که جنبه‌های مثبت هر یك را اخذ کرده و ضعفهای آنان را کنار گذارد و اجازه نداد که این ترکیب به ناسازگاری کشیده شود و اینکه چگونه می‌توان به تضادهای حل نشدنی میدان لازم را داد تا موجبات توسعه فراهم گردد، از مسایل بسیار پیچیده است. تاکنون کشوری که دارای اقتصاد برنامه‌ای بوده است، موفق نگردیده که این معضل را بگشاید، هر چند که تلاش در این مسیر، مجموعه‌ای از تجربیات مفید و با ارزش را فراهم ساخته است. به عنوان مثال، تلاشهایی در این باب را می‌توان در رشد موفق برنامه اقتصادی مجارستان در دهه ۱۹۷۰ و اقتصاد چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ یافت. در اتحاد شوروی، عملاً تا همین اواخر طرحی جهت ترکیب این دو شیوه، یعنی اقتصاد بازار و مکانیسم برنامه‌ای، وجود نداشت. حلقه‌های عمودی دستوری که توسط ساختار بوروکراتیك اداره می‌گردید، کاملاً جلوی حلقه‌های افقی که کمترین رنگی از اقتصاد بازار را داشتند، می‌گرفت.

گروههای مختلفی از متخصصین شوروی در حالی که معتقدند این سیستم مربوط به زمان خودش و نیازها و مقتضیات آن دوره بوده است، معهذا در ارزیابیهای خاص و واقع بینانه خود نسبت به ذات و ریشه‌های آن دارای اختلاف نظر می‌باشند. برخی از آنان خاطر نشان می‌کنند که ایجاد مدل مدیریت اقتصادی

متمرکز دستوری در دهه ۱۹۳۰ امری طبیعی، لازم و موفق بود. آنها مزایای این مدل مدیریت اقتصادی را بر می‌شمارند، مانند: قدرت دستیابی به اهداف اساسی استراتژیك به وسیله متمرکز ساختن منابع، توسعه سریع بخشها و انواع تولیدات جدید، توانایی توزیع مجدد بخش چشمگیری از درآمد ملی در بودجه جاری و غیره. به علاوه دستیابی به اقتصاد صنعتی موفق، آن هم در یك دوره کوتاه تاریخی و توسعه سریع صنایع دفاعی در سالهای جنگ و موارد دیگر از این قبیل، جهت اثبات توانایی این مدل مدیریت در شرایط دهه ۱۹۳۰ نمونه آورده می‌شود. متخصصین دیگر، که من نیز با نظر آنها موافقم، معتقدند که ادامه سیاست جدید اقتصادی لنین (NEP) که ترکیبی از برنامه‌ریزی متمرکز و توسعه بازار بود، توانست همان مشکلات را با موفقیت چشمگیرتری حل کند و به طور غیر قابل مقایسه‌ای به فداکاریهای کمتر اجتماعی و سیاسی نیاز داشت. متخصصین همچنین در حال بحث و بررسی‌اند که آیا درست است که سیستم مدیریت اقتصادی امروز را بر اساس همان شیوه‌هایی که در دهه ۱۹۳۰ انجام شد، شکل داد، و آیا می‌توان آنها را یکسان تلقی کرد؟

برخی معتقدند که مبانی نظری هر دو سیستم یکی است، یعنی هر دو آنها در خصوصیات اساسی منطبق‌اند و تنها در جزئیات نه چندان مهم متفاوتند. در مجموع، تحلیلهای عمیقتر، برخی محققین را بر آن داشته است که مشابهتی که وجود دارد بیشتر سطحی و ظاهری است تا ریشه‌ای و عمقی. به همین دلیل ب. پ. کوراشویلی[8] خاطر نشان می‌کند که مکانیسم اقتصادی دهه ۱۹۳۰ یك سیستم درست و به قدر کافی کارآ به عنوان ابزاری جهت دستیابی به اهداف آن دوره خاص بوده است. طی چند دهه پس از آن، دیگر آن سیستم، با توجه به نظم بوروکراتیك و شاخصه‌های ویژه خود، فاقد کارآیی گردید، و با تغییراتی بنیادی در شرایط توسعه اقتصادی و دگرگونی‌های فراوان به سیستم اجرایی امروز تبدیل شده است. در حالی که ظاهراً همان سیستم وجود دارد و ادامه کار می‌دهد، اما

---

8. B. P. Kurashvili

مکانیسم اقتصادی دهه ۱۹۸۰ عملاً دچار دگرگونیهای داخلی و تجزیه شده است، همان گونه که مکانیسم دهه ۱۹۳۰ شده بود؛ که این امر باعث از دست رفتن توانایی آن در ادامه حرکت و حفظ توسعه اقتصادی بالا گردید؛ و این مکانیسم نیز پاسخگوی نیازها و رشد اجتماعی ـ اقتصادی نبوده و از نظر تکنولوژیکی شکست خورده است. گویا درختی است که از درون پوسیده است و هر چند که نمای بیرونی خود را حفظ کرده باشد، دیگر قادر به ثمر دادن نیست. دیگر نمی تواند گل یا میوه‌ای دهد.

در نتیجه، اگر آنچه باقی مانده است و در حال ادامه کار می باشد، فقط نمای ظاهری مکانیسم گذشته را دارد، جای این سئوال وجود دارد که بنابراین اقتصاد شوروی چگونه اداره می شود؟ اقتصادی که شامل صدها صنعت، هزاران خط تولید و صدها هزار بنگاه اقتصادی است؟ حقیقت این است که این مکانیسم نه تنها تجزیه نشده و از کار نیفتاده، بلکه در حال توسعه نیز هست؛ هر چند که با کارآیی خوب عمل نمی کند، اما وجود دارد. باید اذعان کرد که طی سالهای پس از دهه ۱۹۳۰ بتدریج یك سیستم از حلقه‌ها و اهرمهای اقتصادی شکل گرفته و به طور کامل جانشین سیستم قبلی شده است. بر اساس چنین نظریاتی دو اقتصاددان جوان شوروی پ. او. آون[9] و و. م. شیرونین[10]، تلاش کرده‌اند تا ساختار حقیقی سیستم کنونی مدیریت اقتصادی شوروی را تبیین کنند. آنها ضمن تحلیلهای اقتصادی و اجتماعی، به این نتیجه رسیده‌اند که شکل دگرگون شدهٔ حاضر، دیگر آن چنان یك «اقتصاد دستوری» نیست، همچنان که یك «اقتصاد بازار» و بر اساس داد و ستد و معامله نیز نمی باشد. در واقع به نظر آنها یك «اقتصاد دستوری» دارای سه مشخصه زیر است:

الف) وجود اطلاعات نسبتاً کامل و صحیح مدیریت ارشد نسبت به کارآییها و امکانات سطوح پایینتر.

ب) برنامه‌ریزی و تنظیم ساختارها و صادر کردن دستورالعملها، به وسیله

---

9. P. O. Aven 10. V. M. Shironin

مدیریت ارشد بر اساس اطلاعات کامل و صحیح.

ج) مسئولیت کامل سطوح پایین نسبت به برنامه و دستورات و حسابرسی سخت آنها، در صورت عدم تحقق برنامه و عدم اجرای دستورات.

در اوایل دهه ۱۹۳۰ این شرایط کم و بیش وجود داشت. در پنجاه سال گذشته پیچیدگیهای اقتصادی به شدت افزایش یافته است. مسئولین برنامه‌ریزی مرکزی و مدیریت صنعتی نظرات بسیار مهمی پیرامون تواناییهای عملی و منابع بنگاههایی که مسئولیت آنها را داشته‌اند ابراز کرده‌اند. به هر حال اگر شرایط اولیه فراهم نگردد، شرایط بعدی مهیا نخواهد شد. این بدان معناست که سیستم مدیریت دستوری در همان قالب کلاسیك خود، در شرایط نوین، قادر به ادامه حیات نیست. با این وجود نیروهای مدیریت باید وظایف خود را حداقل در سطحی قابل قبول به اجرا درآورند. آنها چه بخواهند و چه نخواهند، مجبور به چنین کاری هستند؛ به طور علنی و یا پشت درهای بسته، باید قالب جدیدی بیابند، قالبی که سیستم مدیریت بر اساس «مبادله و داد و ستد» نامیده می‌شود.

در چنین سیستم مدیریتی، سطوح ارشد به راحتی نسبت به سطوح پایینتر دستور صادر نمی‌کنند (هر چند که دستورالعملهای اجرایی جهت تداوم کار ضرورت دارد) بلکه در چنین مدیریتی به دنبال گفتگوهای دو طرفه توافقهایی صورت می‌گیرد. در شرایط حصول موافقت، طرفین در حدود اختیار خود دست به داد و ستدهای معین می‌زنند. در مدیریتهای ارشد این موارد عبارت است از تخصیص منابع اولیه، منابع مالی، سرمایه‌گذاریهای متمرکز، قیمت محصولات جدید، تعیین سهم سود بنگاهها و دولت، مشوقها و انگیزه‌های مختلف برای مدیران، تشویقها و ترفیعها و غیره. بر اساس همین مذاکرات و موافقتها، مسئولان بالا می‌توانند آنان را که در نیمه راه هستند، تشویق نموده و آنان را که تمرد می‌کنند و تسلیم دستورالعملها نمی‌شوند، تنبیه کنند.

در سطوح پایینتر مدیریت، بخصوص در بنگاهها، قرارداد معامله با کارفرمایان به دنبال بحثهایی دو طرفه، به صورت موافقت‌نامه‌هایی شکل می‌گیرد و دیگر به صورت دستورات از بالا نمی‌باشد. مثلاً توافق بر مشارکت در درو به مدتی معین و

یا کار ساختمانی و غیره. البته در این سیستم کلمات خشك و خالی می‌تواند به عنوان موافقت نامه تنظیم شود. به طور مشخص قراردادهایی در بالاترین سطح در مورد برداشت محصول به طور بی سابقه بسته شد، همچنین وارد ساختن تکنولوژی پیشرفته، اجرای پروژه‌های بلند مدت و غیره. اما این قراردادها در شرایطی نامناسب از نظر مدیریتی تنظیم شده است. چرا که این سیستم ترکیبی نامتجانس از برنامه‌ریزی متمرکز و اقتصاد بازار است. این سیستم را می‌توان تغییر شکل یافتهٔ سیستم قبل دانست که در آن بخشهای مختلف در قالب کلاسیك خود عمل نمی‌کنند. هنوز هم تحقیقات یا نوشته‌های بسیار اندکی پیرامون آن سیستم مطلوب و منحصر به فرد و مشخصه‌های اجتماعیش وجود دارد. تحلیل این سیستم وظیفه‌ای مهم و اساسی برای نظام علمی اتحاد شوروی محسوب می شود. هر چند که بدون بررسیهای فراوان، روشن است که اقتصاد معامله و داد و ستد دهه ۱۹۸۰ درست مانند اقتصاد دستوری دهه ۱۹۳۰، به طور قطع و مسلم، بر اساس حلقه‌های عمودی میان کارفرمایان و اجزای زیردستشان است و هیچ جایی برای حلقه‌های افقی میان واحدهای اقتصادی وجود ندارد.

وجوه اساسی سیستم مدیریت اقتصادی که در حال حاضر در قالب اصلاحات دنبال می شود، بارها در داخل و خارج مورد بحث قرار گرفته است، و بحث جامع و پرداختن به جزئیات آن در حد این کتاب نیست. به هر حال، به منظور آنکه خواننده تصویر روشنی نسبت به مسایل اجتماعی نوسازی پیدا کند، لازم است که حداقل به طور خلاصه سیستم مربوطه و مشخصات برجسته و اصلی آن تبیین گردد.

به نظر من تناقض اصلی که در این سیستم وجود دارد، ناشی از ترکیبی است که مورد نظر می‌باشد، یعنی ترکیب اقتصادی دو امر نامتجانس؛ از یك سو حفظ استقلال قانونی بنگاههای اقتصادی، و از سوی دیگر تسلط روشهای مدیریتی که نقش بوروکراتیك و اجرایی خود را داراست و توسط دولت اعمال می‌شود. در نتیجه، سیستم اقتصادی خود را در میان دو امر گرفتار می بیند که روشن است بر آیند برخورد این دو با سیستم اقتصادی نتایج مثبتی نخواهد داشت. جهت تبیین این تناقض لازم است مواردی را مورد بحث قرار دهیم.

الف) یکی از مهمترین طرق افزایش کارآیی اقتصادی، آن است که تولیدکنندگان خط تولیدی را انتخاب کنند که به آنان امکان بهترین استفاده از منابع را داده و امکان تأمین تقاضای عمومی را به بهترین وجه فراهم سازد. هر چند که در اتحاد شوروی، حجم، تنوع، تاریخ تحویل و تکنولوژی تولید برای بنگاهها، همه و همه اموری از پیش تعیین شده بوده و تابع قوانین اجباری است که توسط دولت ابلاغ می گردد؛ با این حال، دفتر برنامه‌ریزی مرکزی و دفاتر محلی آنها فاقد اطلاعات جامع و قابل اطمینان پیرامون عملکرد بنگاهها، بخصوص منابع آنها هستند. آنها همچنین فقط یك تصور تقریبی در مورد تقاضای واقعی انواع کالاهای مورد نیاز، مواد خام، تولیدات واسطه‌ای، کالاهای مصرفی، و مواد غذایی دارند. با این شرایط تنها طریق مطمئن جهت نیل به اهداف برنامه‌ریزی شده، همان راه طی شدهٔ شکست خورده است. این روش برنامه‌ریزی متضمن آن است که یك بنگاه اقتصادی برای رسیدن به اهداف مشابه، تحت هر شرایط اقتصادی، نیاز به تلاش آنچنانی ندارد؛ و اینکه افزایش نسبتاً اندکی در حجم تولید، همیشه مشتری خواهد داشت. تراکم مصرف کنندگان و قدرت خرید واقعی آنان با توجه به ساختار تولید، تقریباً به طور کامل مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. درست است که تقاضای بنگاه اقتصادی جهت منابع تولید، به طور رسمی در سفارش آنها به هیئتهای برنامه‌ریزی منعکس می‌شود، اما حقیقت آن است که این امر به شکلی تحریف شده منعکس می گردد. از یکسو، در میزان تقاضا اغراق می شود تا در شرایط کمبود، بخشی از سفارش را تأمین کنند و از سوی دیگر غالباً به مصرف کنندگان اطلاعات نادرستی پیرامون امکانات جدیدی که آنها می توانند سفارش دهند، داده می شود و به همین دلیل محرکهای اقتصادی به درستی فراهم نمی‌شود، و این اطمینان حاصل نمی‌گردد که تولید با چه سرعتی با توجه به نیازها باید تنظیم شود. در شوروی، در مورد تقاضای عمومی برای کالاهای مصرفی، مطالعات چندانی صورت نگرفته است و به همین دلیل نوع تقاضا، انتخاب کالا و تنوع کالاهایی که توسط صنایع سبك و صنایع غذایی تولید می‌شده است، بدون تغییر باقیمانده است؛ و از آنجا که این گونه تولیدات، کاملاً تحت برنامه بوده‌اند، بنگاهها حق

تغییر حجم تولید و یا ایجاد تنوع در محصولات را ندارند؛ حتی اگر تقاضای کالا از میزان بسیار بالا و مطلوبی هم برخوردار باشد. بنابراین، صنایع، نیازی به ایجاد محرك و مشوق برای ایجاد تقاضا نداشته و در نتیجه، عملکرد آنها صرفاً بر اساس درصد برنامهٔ اجرا شده، که به عنوان یك قانون از نظر حجم و سایر مختصات از پیش تعیین شده است، ارزیابی می گردد. این درصد، مهمترین ملاك جهت تشویق و تنبیه نیروی کار بوده است تا نتایج اقتصادی کار، مانند میزان سودهی. در نتیجهٔ این سیستم برنامه‌ریزی، هدف بنگاهها صرفاً بر تولید ناخالص، بدون توجه به کیفیت و تنوع کالا متمرکز گردیده است؛ و این روند از یك طرف، منجر به تولید انبوه کالاهایی شده است که تقاضایی ندارد، و از طرف دیگر موجب کمبود بسیاری از کالاهای اساسی گردیده است، به قسمی که تقاضای عمومی برای انواع کالاهای مدرن و با کیفیت بالا به هیچ وجه برآورده نمی گردد.

ب) کالاهای تولید شده در بنگاههای سوسیالیستی صرفاً برای مبادله است، یعنی یا برای تأمین پول به سایر بنگاهها فروخته می شود (اقسام ماشین آلات، وسایل خانگی، انرژی، موادخام) یا به صورت کلی فروشی. بدین ترتیب از نظر شکلی، و نه محتوایی، روابط مبادلاتی میان فروشندگان و خریداران که نوعی بازار است ظهور می یابد. اما قیمتها به وسیلهٔ عرضه و تقاضا تعیین نمی گردد، بلکه از طرف مرکز تثبیت می شود. بدین ترتیب که یك کمیته قیمت گذاری که به همین منظور ایجاد شده است، کار تنظیم و تصویب قیمتها را به عهده دارد. البته این کمیته در سال دهها هزار عنوان کالا را قیمت گذاری می کند، در حالی که کل اقلام بالغ بر چندین میلیون می شود. در هر صورت بخش عمده محصولات توسط این مرکز قیمت گذاری می شوند.

حال، این سئوال مطرح است که با چه روشی می توان قیمت کالاها را تعیین کرد؟ در اصل قیمت کالاها باید بر اساس میزان نیاز اجتماعی به خرید کالا، هزینه‌های تولید و همچنین میزان سودبخشی نسبی کالا در ارضای تقاضا تعیین گردد؛ و البته رابطه عرضه و تقاضا از مسایل تعیین کننده است. کمیته قیمت گذاری، اطلاعات لازم را در این باب ندارد، بخصوص که میزان تقاضای یك

کالای مشخص و حد ارضای آن از یك منطقه به منطقه دیگر و میان شهر و روستا و غیره فرق می کند. روش کار کمیته قیمت گذاری چنین است که محصول جدید یك بنگاه تولیدی ارائه می گردد و هزینه تولید نیز اعلام می شود، کمیته هزینه مربوطه را مورد بررسی قرار می‌دهد (هر چند که اطلاعات لازم در این مورد وجود ندارد) و میزان مشخصی سود به هزینه تولید اضافه می کند و... کار تمام است. تحت چنین سیستم قیمت گذاری، کالاهای با کیفیت بالا و کالاهای نایاب دچار مشکل شده و غالباً کمتر از قیمت واقعی نسبت به کالاهای درجه دوم یا بنجل قیمت می خورند. از این‌رو، بنگاهها تمایلی ندارند که کار خود را متوقف سازند، بلکه علاقه‌مند هستند که هزینه‌های تولید خود را بالا ببرند، چرا که میزان سود، بر اساس درصد هزینه‌ها محاسبه می گردد. جنبه مهم این سیستم همان ثبات قیمتهاست که حاصل می شود. انگیزه کاملاً روشن است: جلوگیری از عوامل تورم‌زا. در عمل، به منظور حفظ این وضع، بسیاری از کالاها از جنبه‌های مختلف تغییر می یافت تا قیمت آنها ثابت بماند. این مسئله موجب از بین رفتن کیفیت و سودبخشی کالاها می گردد. قاعدتاً هر چقدر خط تولیدی کهنه‌تر باشد، میزان سودبخشی اش کمتر می شود، علی‌رغم این واقعیت که ممکن است سخت مورد نیاز عموم یا صنعت باشد. بدین ترتیب از یکسو ارتباط لازمی که باید میان کیفیت تولید و تقاضای کالا وجود داشته باشد، از بین می‌رود و از سوی دیگر میزان کارآیی اقتصادی. به هر حال شاخص قیمت کلی کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای در حال صعود است و این روند سریعتر از قیمتهایی است که با توافق، میان خریداران و فروشندگان برقرار شده است.

ج) با وادار کردن بنگاهها به اجرای برنامه‌های خاص تولیدی، دولت متعهد می شود که فروش آنها را ضمانت کند. بدین ترتیب به هر بنگاهی یك لیست از سازمانهایی که باید کالا به آنها عرضه شود، داده می‌شود. این امر مانع شکل گرفتن هر گونه رقابت میان بنگاههای تولیدی که محصول مشابه تولید می کنند، می‌شود. لذا بنگاه قادر نیست که دیگر به سراغ ارزانترین و مطمئنترین شیوه تولید برود، بلکه همان چیزی را که به او سفارش داده و خواسته‌اند تولید می کند. اوضاع از این هم وخیمتر است، چرا که در حقیقت به محض دریافت کالا، بهای آن به

وسیله بانك پرداخت می شود؛ یعنی قبل از آنکه تحویل گیرنده بتواند کالا را مورد کنترل کیفی قرار دهد و از کیفیت آن رضایت لازمه را حاصل کند، کلیه کالاها عرضه شده و کار تمام شده است. بدین ترتیب بسیاری از کالاها بدون توجه به کیفیت و استانداردهای لازم به خریداران تحویل می شود. این روند بخصوص در بخش کشاورزی فاجعه‌آمیز است، به طوری که در این بخش، کارگران به عنوان یك قاعده مجبورند اجزای یك ماشین را خود پیاده کنند، کمبودهای آن را جبران کنند، خود تعمیرش کنند و بعد از همهٔ اینها آن را مانند تراکتور یا کمباینی که با استانداردهای لازم، تازه از کارخانه تحویل گرفته‌اند، بسازند.

البته شوراها و کمیسیونهای برنامه‌ریزی، نه می‌دانند و نه قادر به دانستن نیاز هر یك از بنگاهها به موادخام هستند. آنها دستورالعملهای مبالغه‌آمیز را باور نمی کنند و به هر حال منابع کافی جهت اجرای برنامه به آنها داده نمی شود. بدین ترتیب فقط بخشی از برنامه‌ها تحقق می یابد. در این روند با توجه به شرایط کمبود عمومی، بنگاهها از هر چیزی که به آنها داده می شود، مقداری اندوخته می کنند تا مطمئن شوند که می توانند کمبودها را جبران کرده و امکاناتی جهت پاسخگویی به حداقل نیازهای جامعه داشته باشند. در نتیجه یك بازار غیر قابل کنترل توسعه می یابد که در واقع بازتاب جبران شکستها و نقایص مکانیسم متمرکز است. در این بازار بنگاهها دست به معاملهٔ امکانات ماشینی، وسایل خانه و موادخام بدون مبادلات پولی می زنند، که در این مبادلات بسیاری از اصول و تناسبها اصلاً رعایت نمی گردد. آجر با سیمان، گوسفند با ذغال سنگ، الوار با مواد سوختی و غیره مبادله می‌شود. برای بسیاری از بنگاهها تهیه موادخام کمیاب و تولیدات واسطه‌ای، با استفاده از نیروی کار اضافی سایر بنگاهها امری عادی شده است. یك بنگاه جهت دستیابی به تولیداتی که نیاز دارد، غالباً مجبور می شود که دهها کارگر خود را برای یکماه یا بیشتر به جای دیگری بفرستد. غیر قابل کنترل بودن این بازار و دخل و تصرف در حسابها و حساب سازی، موجب توسعه یك اقتصاد سایه‌ای گردیده که در این جو اقتصادی، گروههای سودجو از مشکلات عرضه کالا، در جهت بستن بار خویش سود می برند. در این شرایط دزدیهای کلان نیز از

داراییهای جامعهٔ سوسیالیستی صورت می گیرد که عمدتاً این دزدیها تحت پوشش مبادله منابع و همکاریهای اقتصادی میان بنگاهها و غیره انجام می شود. ملاحظه می شود که سیستم مدیریت بوروکراتیك درها را به روی روابط بازار می بندد، در حالی که همان مناسبات در بدترین شکل ممکن، از پنجره داخل می شود.

د) بنگاهی که از نظر اقتصادی مستقل از دولت می باشد، پس از انجام تعهدات خود به دولت، از نظر قانونی و حسابهای اقتصادی باید در استفاده از منابع قادر باشد که خود آزادانه برنامه‌ریزی کند. یعنی به طور مشخص یك بنگاه بتواند آزادانه در مورد میزان دستمزد و نحوه توزیع آن تصمیم بگیرد. در حالی که میزان دستمزدها از طرف مرکز تثبیت می‌شود. تحقیقات نشان داده است که میزان دستمزدهای برنامه‌ریزی شده عمدتاً به دو چیز بستگی دارد: تعداد کارگران و میانگین دستمزد سال قبل. این روش کهنه، موجب بهم خوردن رابطه بازده واقعی کار و میزان پرداخت می گردد. میزان دستمزد می تواند با سطح برنامه افزایش یابد (و چیزی که درست است، همین است) و در هماهنگی کامل با افزایش بهره‌وری کار، به عنوان یك شاخص باشد. اما به عنوان مثال افزایش درآمد حاصل از فروش محصول، کاهش هزینه‌های تولید و افزایش نرخ سود، عملاً هیچ تأثیری در میزان دستمزد ندارد. به علاوه اگر بنگاهی همهٔ دستمزد تخصیص یافته را در سالی پرداخت نکند، باقیمانده به بودجه دولت واریز خواهد شد، بدون هیچ امیدی در باز پرداخت آن در سال آتی؛ و به دنبال آن میزان کمتری پول به بنگاه تخصیص داده خواهد شد. بدین ترتیب، با این وضع هیچ نقطه امیدی در متعادل ساختن دستمزدها وجود ندارد. بلکه برای برنامه‌ریزان اقتصادی بسیار مهم است که میزان دستمزدها تا حد ممکن چلانده شود و پایینترین سطح ممکن، با روشهای منصفانه و غیر منصفانه پرداخت شود. در حالی که این مسئله صرفه‌جویی اقتصادی محسوب نمی گردد، بلکه استفاده‌ای مسرفانه از منابع می باشد، چرا که کارآیی و بهره‌وری کار را به حداقل ممکن تنزل می‌دهد. یکی از پیامدهای این روند آن است که اکثر بنگاهها تعداد معینی کارگر را به حالت ذخیره نگه می‌دارند تا در شرایط خاص دست به استخدام آنها بزنند. آنها برای این کار خود دلایل کافی دارند. به عنوان

نمونه، حقوق مدیران و کارمندان ارشد کاملاً وابسته به درجه‌ای است که بنگاه در آن درجه قرار دارد که این مسئله به تعداد کارگران استخدام شده آن بنگاه بستگی دارد. بنابراین اگر بنگاهی فاقد کارگران ذخیره باشد، به درجه پایینتری تنزل می‌یابد و سود معتنابهی را از دست می‌دهد. در کنار این مسئله، بی‌ثباتی برنامه، تعدیل هدفها، تغییراتی در امکانات تحویلی، و نیاز همیشگی به اعزام بخشی از نیروی کار جهت کمك به بخش کشاورزی،ساختمان، و امثال اینها، بنگاهها را بر آن می‌دارد تا آنچه که کارگران مازاد شمرده می‌شوند و حتی دستمزدی دریافت نمی‌دارند را از دست ندهند. این موارد نمونه‌ای از استفاده‌های مسرفانه در امکانات، اموال و منابع است.

هـ) در بالا جنبه‌هایی از مدیریت اقتصادی متمرکز توضیح داده شد. این جنبه‌ها یعنی اهداف غیر قابل انعطاف برنامه‌ریزی شده تولید و مبادله، نظام قیمت گذاری، و تثبیت دستمزدها به ناچار مشکلات حادی را از نظر سطح سودآوری بنگاهها ایجاد کرده است. بنگاههای سودآور، تفاوت چندانی با بنگاههای متضرر ندارند؛ چرا که دلیل بهتر کار کردن و کارآیی بیشتر آنها در این است که محصولات خاصی تولید می کنند و از امکانات و امتیازات ویژه‌ای برخوردارند. در نتیجه، توزیع مجدد مجموعه سود بنگاهها در بودجه دولتی، موجب یکپارچگی سیستم شده و امکان حل دو مشکل را فراهم می سازد. اول، این امکان را ایجاد می کند که بنگاههای متضرر (که تقریبا $\frac{1}{4}$ بنگاهها را شامل می شوند) ادامه کار دهند، و دوم آنکه با یك برنامه‌ریزی متمرکز، سرمایه‌گذاری در جهتی هدایت می‌شود که مسایل استراتژیك اقتصاد را حل کند.

این شیوه به نظر، هم صحیح و هم منصفانه می‌رسد، چرا که اکثر بنگاههای متضرر، بخصوص آنها که در بخش صنایع استخراجی فعالیت می کنند، مسئولیتی در قبال این مسئله که قیمت ثابت ذغال سنگ، الوار یا سنگ معدن، تا اندازه زیادی از متوسط سطح هزینه‌ها نیز پایینتر است، ندارند. همین وضع در مورد مزارعی که خاکشان ضعیف است و بسیار دور از شهر و جاده و خطوط انتقال هستند نیز صادق است. محصول آنها ممکن است که غیر سودآور باشد، اما اگر دولت به آنها نیاز

داشته باشد باید ضرر آنها را جبران نماید. اما حقیقت آن است که چنین عملکردی خطرناك است؛ چنانکه این مسئله در بخش کشاورزی به وضوح قابل رؤیت است. در هر ناحیه، منطقه و جمهوری فهرستی از مزارعی وجود دارد که نسبت به بقیه عقب افتاده‌اند و با برخورداری از یك سری امتیازات برای رفع این پس‌افتادگی، اداره می‌شوند. دولت این گونه مزارع را به انحای مختلف یاری می‌کند، از کمکهای مالی و اعتباری گرفته تا مجوزهای قانونی در استفاده از منابع.

نتیجه این سیاست گذاری چه بوده است؟ و حاصل این روند چیست؟ به جای مبارزه و تلاش در جهت بالا بردن توانایی و کارآیی، این مزارع تمام همت خود را بر آن می‌دارند که در همان وضع سابق، یعنی حالت متضرر، باقی بمانند تا اینکه امتیازات ویژه را از دست ندهند.

در حالی که جذب کل سود به بودجه جهت تخصیص متمرکز سرمایه‌گذاری، برخی مشکلات را حل می‌کند، اما همین امر موجب می‌شود که مشکلات دیگر لاینحل باقی بماند. به خصوص ایجاد انگیزهٔ لازم برای بنگاهها برای آنکه بتوانند خود، زمینهٔ توسعهٔ خود را فراهم سازند و همچنین با پیشرفتهای تکنولوژیکی و حل مشکلات تکنیکی و تکنولوژیکی خود هماهنگ شوند. شکاف عمده‌ای که میان بازده اقتصادی و موقعیتهای سرمایه‌گذاری وجود دارد، اثرات بسیار نامطلوبی در انگیزه‌های مادی کار ایجاد کرده است، به نحوی که تشویق کارگران در جهت حصول به نتایج مفید تولیدی دشوار است.

و) بالأخره فقدان یك مکانیسم درونی در جهت گردش درست کار و عدم امکان اینکه کلیه وجوه توسعه اقتصادی به وسیله نظام متمرکز هماهنگ گردد، موجب عدم تعادلهای دایمی و فراگیر شده است. تا همین اواخر بنگاههای اقتصادی بدون مداخلهٔ مدام هیئتهای مختلف قادر به ادامه کار نبودند. روند مداخله در جریان روزمرهٔ بنگاهها بدانجا رسید که کمیته‌های محلی حزب، به عنوان یکی از وظایف خود، به کنترل همه چیز دست می‌زدند، نه تنها حجم و کارآیی تولیدات کشاورزی و میزان مناطق زیر کشت انواع محصولات و تعداد رمه‌ها، بلکه طول مدت

بهره‌گیری از تکنولوژی، نوع آن و غیره. مدیران کارخانه‌ها و مجتمعهای صنعتی که نسبت به مسئولین مزارع اشتراکی از اختیارات بسیار بیشتری برخوردارند، با این وجود گله دارند که حتی جزئیترین حرکت را بدون اجازه «از بالا» نمی‌توانند انجام دهند.

امکانات اقتصادی بنگاهها بسیار ناپایدار است. يك برنامه تولیدی که کم و بیش با منابع موجود تراز شده است، در طول يك سال چندین و چند بار تغییر می‌یابد، حتی طرحهای نهایی بر اساس امیال رؤسا عوض می‌شود. و نکته بسیار مهم و درخور توجه آن است که علی‌رغم این همه مداخله از طرف دولت و شوراهای حزبی در عملکرد بنگاهها، در نهایت آنها مسئول و پاسخگوی نتیجهٔ اعمال نظرهای خود نیستند، به خصوص وقتی که عملکرد زیان‌آور باشد. در چنین شرایطی خود بنگاهها نیز هیچ مسئولیتی را در قبال عملکرد و فعالیت اقتصادی خود نمی‌پذیرند، چرا که آنها همیشه می‌توانند مدعی شوند که صرفاً مجری دستورات بوده‌اند. بدین ترتیب يك جریان کلی عدم مسئولیت‌پذیری و فقدان پاسخگویی و سرپوش گذاشتن بر تقصیرها رشد کرده است، که در نتیجه جامعه دچار خسارتهای بی‌اندازه‌ای شده و یافتن مقصران و مجریان نیز غیر ممکن است. البته در کنار این ضعفها، سیستم مدیریت اقتصادی متمرکز تا همین اواخر، در عمل موجب نتایج مثبت کیفی نیز بوده است. هر چند که اکنون، تا اندازه زیادی، توانایی و قابلیت خود را از دست داده است.

اینها دلایل اصلی نوسازی روابط اقتصادی در شوروی است و همین‌ها هم جهت حرکت را ترسیم کرده است. در يك جمع‌بندی از مطالب این بخش، باید اظهار کرد که مکانیسم اقتصادی که تا سال ۱۹۸۸ در شوروی اعمال گردیده، وسیله مؤثری در تحقق اهداف ما نبوده است؛ خواه به صورت مدیریت دموکراتیك و خواه مدیریت سوسیالیستی متمرکز، هیچکدام ما را بدان نقطه مطلوب نرسانده است. فقدان نظم اقتصادی در تولید و مخصوصاً فقدان مکانیسم بازار و رقابت اقتصادی، کارگران را در بنگاههای سوسیالیستی به حالت نیروهایی غیر فعال، فاقد شخصیت و مأمورین اجرایی بی‌تفاوت نسبت به خواسته مردم، بدون هیچ

علاقه‌ای در افزایش کارآیی و فاقد هر گونه انگیزه‌ای در بروز ابتکار و خلاقیت در کار، درآورده است. در نتیجه، اکثر تصمیم گیریهای مربوط به توسعه تولید در خارج از بنگاهها اخذ شده است و هیچ سخنی از توسعه بخشیدن به مدیریتهای مستقل به میان نیامده است. مردم، نه تنها احساس نمی‌کردند که صاحبان کارخانه‌ها، فروشگاهها، مغازه‌ها یا مزارع اشتراکی هستند، بلکه به کار با کیفیت ضعیف، نظم کاری در سطح پایین، استفاده مسرفانه از منابع، غنیمت شمردن استفاده اختصاصی از اموال عمومی و غیره عادت کرده بودند. آنان نسبت به شغل خود دچار سرخوردگی شده و از نظر موقعیت اجتماعی، به سبب کارگر بودن، احساس نوعی خسران می‌کردند. این امر طبیعی به نظر می‌آید، زیرا افرادی که خوب انجام وظیفه نموده و نتایج خوبی در کار خود به دست آورده بودند، نه تنها احساس موفقیت و افتخار در میان همقطاران خود نمی‌کردند، بلکه به آنها با چشم دیگری می‌نگریستند، در مظان اتهام قرار می‌گرفتند و به عنوان چاپلوس مطرح می‌شدند.

در نتیجهٔ مجموعهٔ این شرایط، بخش عمده‌ای از نیروی کار، قدرت عقلانی، و توان ابتکار توده‌ها امکان ظهور نمی‌یافت، بدین معنا که این، نه میدان رشد می‌یافت و نه در عمل به کار گرفته می‌شد. این مسئله به وضوح، ناشی از ضعف بی‌اندازه اصول دموکراسی در مدیریت اقتصادی بوده است.

ممکن است به نظر آید که می‌توان به وسیله اعمال یك برنامه اقتصادی متمرکز که از سطح بالای توسعه برخوردار باشد، به یك تعادل اقتصادی دست یافت؛ که البته با آنچه گذشت، روشن شد که این نتیجه حاصل نگردیده است. تلاش جهت حل مشکل لاینحل مدیریت کلیه سطوح و مراحل اقتصادی از مرکز، باعث شده است که برنامه‌ریزان نتوانند وظیفه اصلی خود را که عبارت است از مدیریت استراتژی توسعه اقتصادی انجام دهند. یعنی مجموعه اهداف استراتژیکی یك برنامه مرکزی بلند مدت که برخی از آنها عبارتند از: بهبود بخشیدن به کارآیی بخشهای اقتصادی، توسعه سریع با تکنولوژی جدید، اعمال یك سیاست واحد در تکنولوژی صنایع مادر و بنگاههای اقتصادی، و دستیابی به تعادل واقعی میان عرضه و تقاضا، مصرف و اندوخته، و صادرات و واردات، که کلیه این اهداف و سایر

اهداف استراتژیك در عمل از نظرها محو گردید. آگاهی و معرفت به کلیه جوانب ضعیف، متخصصین و سیاستمداران شوروی را به طور جدی متقاعد ساخته است که بر اساس یك تفکر همه جانبه و دقیق به بازسازی کل سیستم روابط اقتصادی، آن هم با سرعت و به طور بنیادی، دست بزنند.

بنیانهای اجتماعی ـ اقتصادی نوسازی

جهت گیریهای کلیدی نوسازی در اتحاد شوروی، از یك طرف عبارت است از: فراهم کردن دموکراسی در روابط اقتصادی به وسیله گسترش حقوق بنگاهها، توسعهٔ خودگردانی، ایجاد روابط بازار و توسعهٔ رقابتهای اقتصادی؛ و از طرف دیگر اصلاح مدیریت برنامه‌ریزی مرکزی با هدف دستیابی فوری و حل مؤثر مسایل و مشکلات اساسی اقتصادی. باید اعتراف کرد که نخستین بار نیست که چنین حرکتهایی آغاز می شود. برای اولین بار در فوریه ۱۹۵۷ در اجلاس عمومی کمیته مرکزی حزب خاطر نشان شد که «تشکیلات ساختار مدیریت صنعتی باید بر اساس ترکیبی از مدیریت دولتی متمرکز و افزایش نقش شوراهای اقتصادی تنظیم گردد و مرکز ثقل اجرایی مدیریت صنعتی باید به مناطق منتقل شود.» پس از آن: بخشی از اهداف اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۵ چنین بود: «افزایش نقش ارشادی برنامهٔ اقتصادی متمرکز، افزایش کیفیت برنامه و همزمان گسترش حقوق و استقلال بنگاهها بر اساس حسابرسی کامل اقتصادی؛ استحکام بخشیدن به روشهای اقتصادی در مدیریت و...» همچنین، تصمیم کمیته مرکزی حزب و شورای وزیران در ۱۲ ژوئیه ۱۹۷۹ مبنی بر اصلاح برنامه و قوت بخشیدن به مکانیسم اقتصادی در جهت افزایش کارآیی تولید و کیفیت کار؛ مجموعه کاملی از دستورالعملها را در جهت رشد ابتکار و خلاقیت کارگران و افزایش حقوق واحدهای تولیدی (بنگاهها) در برداشت. سرانجام، بر اساس مذاکرات اجلاس عمومی دفتر کمیته مرکزی حزب در ۱۹۸۲، دبیرکل وقت، آندروپوف مجدداً بر ضرورت قطعی افزایش اختیارات واحدهای تولیدی و بنگاهها تأکید کرد. او در صحبت خویش تأکید کرد که زمان آن فرا رسیده است که از عهده این مشکل در

عمل برآییم. بدین ترتیب بود که جهت‌گیریهای اساسی در نوسازی روابط اقتصادی توسط بیست و هفتمین کنگره حزب طرح گردید.
با مروری بر مجموعه تصمیمات دولت، با توجه به مسایل کلیدی توسعه اقتصادی، س. آندره‌یف[11] به درستی اظهار می‌دارد(۲۷):

> تصمیمات پی در پی، به همراه آیین‌نامه‌های محکم، به روشنی حاکی است وضعیت عمومی که تصمیمات قبلی جهت اصلاح آن گرفته شده، تغییری نکرده است (و در مواردی بدتر هم شده است)...
> این احساس برای انسان حاصل می‌شود که جدیترین ضوابط و آیین‌نامه‌های دولتی، پس از یك دوران کوتاه، کاملاً بدست فراموشی سپرده شده‌اند (نه اینکه چون کاملاً به اجرا درآمده‌اند دیگر کنار گذاشته شده‌اند) و البته دولت مجبور است تا مجدداً یك مجموعهٔ ضوابط مشابه را تنظیم کند تا به عنوان تذکاریه ابلاغ و اجرا گردد.

در این ارتباط، این پرسش مطرح می‌شود، که آیا نوسازی روابط اقتصادی اخیر با اصطلاحات سابق که در دهه‌های قبل مطرح شده بود فرق دارد، یا اینکه مثل آنها به صورت تصمیماتی ظهور می‌کند و سپس دچار وقفه و تعطیلی می‌گردد؟ پاسخ کامل به این پرسش با گذشت زمان توسط تاریخ داده خواهد شد و تاریخ قضاوت نهایی را خواهد کرد. اما بنابر ارزیابی من اصلاحاتی که امروز در حال اجراست، از چندین جهت با اصلاحات قبل تفاوت دارد:

اولاً ـ این اصلاحات به طور قابل توجهی پیچیده‌تر و سیستماتیك می‌باشد. بدین معنا که از یك طرف به طور کامل مؤلفه‌های مدیریت اقتصادی را در بر می‌گیرد (سازمان، برنامه، مشوقها) و از طرف دیگر، میان بخشهای داخلی آن (حلقه‌های زنجیرهٔ اقتصادی آن) تعادل برقرار است، مثلاً کشاورزی، صنعت، سوخت، انرژی، حمل و نقل، سرمایه‌گذاری، رفاه اجتماعی و غیره.

ثانیاً ـ اصلاحات طراحی شده به طور چشمگیری عمیقتر و ریشه‌ای‌تر بوده، از

---

11. S. Andreyev

اصول بنیادی و مستحکم برخوردار است و با بیشترین توان ممکن در حال پیشروی است.

ثالثاً ـ این بار تحول روابط اقتصادی فرانگر است و آن چنان نیست که خود پایانی برای خود باشد، بلکه این تحول دارای پیش شرطهای اساسی جهت دموکراتیزه کردن کل روابط اجتماعی است. اصلاحات در عرصه اقتصادی به وسیله پیشرفتهای هماهنگ و سریع در عرصه‌های ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی، و اخلاقی تقویت می‌شود که موجب می‌شود اجرای اصلاحات در صحنه عمل ساده گردد.

رابعاً ـ کمیته مرکزی حزب، سیاست وحدت شعار و عمل را قویتر از هر زمان ممکن دنبال می‌کند، و این اصلاحات در حالی دنبال می‌شود که کنترل شدیدی بر نحوه اجرای تصمیمات، توسعه و اصلاح مدیریت اعمال می‌شود، و مسئولین ارتباط خود را با کارگران هر چه بیشتر توسعه داده‌اند تا در ارتباطی تنگاتنگ کارها اصلاح گردد.

و بالأخره، رهبران اصلاحات اخیر به روشنی دریافته‌اند که نقش اساسی و قطعی در تحول روابط اجتماعی را «عامل انسانی» بازی می‌کند. آنها به نوسازی، به عنوان یك تحول ارگانیکی و صرفاً سازماندهی توجه ندارند، بلکه آن را به عنوان یك فرایند اجتماعی می‌بینند که منافع حیاتی مردم را تحت تأثیر قرار داده، موافقت و حمایت برخی گروهها و مخالفت و مقاومت گروههای دیگر را به دنبال خواهد داشت. جهت غلبه بر اثرات ترمزی که دستگاه بوروکراتیك بر نوسازی دارد، یك استراتژی اجتماعی، مرحله به مرحله طراحی شده و در حال تعقیب است، به نحوی که پیشرفتهای اجتماعی در جهت اهداف مطلوب صرفاً با سرعت حاصل نگردد، بلکه با استحکام بیشتر حاصل شود. این ترکیب و به کارگیری عوامل گوناگون، این اطمینان را ایجاد می‌کند که نوسازی شانس بیشتری برای موفقیت نسبت به تلاشهای قبلی جهت اصلاح دارد.

اما مبانی تحول اجتماعی ـ اقتصادی که اکنون در حال اجرا است چیست؟ این تحول، تا چه میزان درصدد تغییر روابط اجتماعی است و در عمل این تغییرات

چگونه حاصل می شود؟ کاملترین پاسخ به این پرسشها، در اسناد و مدارك اجلاس عمومی کمیته مرکزی حزب، در ژوئن ۱۹۸۷، یافت می شود و همچنین آن را در دستورالعملهای بعدی کمیته مرکزی و شورای وزیران می توان ملاحظه کرد. به نظر من، بهترین راه جهت خلاصه کردن اندیشه‌ها و نظراتی که در این اسناد و مدارك ارائه شده، به طوری که هم مختصر و هم دقیق باشد، آن است که جهات اصلی که نوسازی اقتصادی در بردارد مطرح و هر یك مورد بررسی قرار گیرد.

۱ ـ دگرگونی بر اساس روش حسابرسی کامل اقتصادی ـ رئوس حسابرسی کامل اقتصادی بدین معناست که عمل داد و ستد اقتصادی که به وسیله یك بنگاه صورت می پذیرد، به طور کامل انجام شود، یعنی کلیه هزینه‌های تولید به وسیله درآمدهای فروش پوشیده شود. نظریه حسابرسی اقتصادی در بنگاههای سوسیالیستی نخستین بار در سال ۱۹۲۰ مطرح گردید و از آن زمان به بعد به طور پیوسته ادامه داشته و توسعه یافته است. هر چند که عملاً در دوران سکون روابط حسابرسی اقتصادی صرفاً حالت صوری داشت، زیرا سود حاصل به بودجه دولتی سرازیر می گشت و ضرر بنگاهها نیز توسط سوبسید دولتی پرداخت می شد. قرار بر این است که طی چند سال آینده این سیستم کلاً حذف گردد. بنگاهها از وامهای دولتی به صورت اعتبارهای قابل برگشت برخوردار خواهند شد. حسابرسی اقتصادی در سطح بنگاهها با حسابرسی اقتصادی در سطوح پایینتر ادغام خواهد شد. توزیع منابع میان واحدهای تولیدی اولیه بر اساس تصمیمات اداری نادر خواهد شد و روابط میان آنها بیشتر بر اساس روابط اقتصادی تنظیم خواهد گردید. دگرگونی کامل بر اساس روش حسابرسی اقتصادی تحکیم شده و حتی در مواردی برای اولین بار مشوقهای مادی ایجاد خواهد شد تا نیروی کار به جنبش درآید. این حرکت از یك تیم اقتصادی تا بنگاههای بزرگ را در برمی گیرد تا بتوان کارآیی اقتصادی را افزایش داد. برای سیر به سوی این مقصد، ساختار تولیدی اصلاح خواهد شد، تولید با تقاضا به تعادل خواهد رسید، کارآیی تکنولوژی در اقتصاد بیشتر از پیش مورد توجه قرار خواهد گرفت، و از نیروی کار و منابع طبیعی بهره اقتصادیتر گرفته خواهد شد.

با این شرایط، این انتظار طبیعی است که کارگران با احساس مسئولیت بیشتری کار کنند؛ خود، مالك دسترنج خویش گردند؛ ارزشهای سوسیالیستی ترقی کنند، و روحیه اسراف در استفاده از منابع و دله‌دزدیها پایان یابد. اما آیا این دگرگونی اقتصادی، به صرف اینکه هر بنگاه و نیروی کار قدری بیشتر تلاش نماید حاصل خواهد شد؟ متأسفانه باید گفت که خیر! دلیل اساسی اجتناب بنگاهها از داخل شدن در یك حرکت درست و کامل در جهت نیل به این دگرگونی، مسئله تثبیت قیمتها است که نه جوابگوی هزینه‌های ضروری تولید و نه پاسخگوی همترازی عرضه و تقاضا است. اصلاح کامل نظام قیمت کلی فروشی و خرده فروشی یکی از مؤلفه‌های اساسی نوسازی اقتصادی است. مدیریت اقتصاد بدون این اصلاح غیرممکن است، اما مهم آن است که این دگرگونی و خارج شدن از وضعیت قبلی و رفتن به سوی شرایط جدید با زور انجام نشود.

با دقت در سایر دلایل عدم سودبخشی هزاران بنگاه اقتصادی، روشن می گردد که این عوامل بسیار عمیق بوده و به راحتی قابل رفع نیست. برخی از این عوامل به امور زیر مربوط می شود:

پایین بودن توان حاصلخیزی زمین، شرایط نامطلوب جوی، وضعیت پراکنده مزارع، امکانات فرسوده‌ای که به وسیله کارخانه‌های متعددی مورد استفاده قرار گرفته‌اند، کمی جمعیت و نیروی کار در برخی مناطق و وجود مراکز پر جمعیت در مناطقی که بنگاهها واقع شده‌اند، اتمام ذخایر معدنی سودآور و روآوردن به استفاده از معادن کم ارزش یا معادنی که در لایه‌های عمیق زمین قرار دارد و دسترسی به آنها مشکل است و غیره.

طبیعی است که عملکرد بنگاهها در چنین شرایطی نمی‌تواند و نباید سودآور باشد، زیرا هزینه‌های تولید در این موارد آن قدر بالا است که ترجیح داده می شود در جایی دیگر و زمینه‌ای دیگر کار کنند. با دگرگونی به سوی خودگردانی مالی، بنگاههای متضرر که باری بر دوش جامعه هستند، مانند کف روی آب محو خواهند شد. روند حرکت بدین شکل خواهد بود که آنها در ابتدا تلاش می کنند که مسایل اقتصادی خود را با توسل به اعتبارات دولتی حل کنند، اما بدون مواد لازم و شرایط

اجتماعی جهت کار سودمند، به زودی زیر بار قرض خواهند رفت، و به دلیل وضعیت دستمزدها و شرایط اجتماعی و فرهنگی، موقعیت این بنگاهها بدتر می‌شود. کارگران شروع می‌کنند به رفتن به سایر بنگاهها و نواحی. هر چه زمان جلوتر رود، وضع وخیمتر می‌شود و بنگاه قدرت پرداخت بدهیهای خود و نجات یافتن از وضعیت متضرر خویش را کاملاً از دست می‌دهد، تا جایی که بنگاه به ناچار تعطیل و ورشکستگی آن اعلام می‌گردد. باقیماندهٔ نیروی کار مرخص خواهند شد، آنها به مدت ۳ تا ۶ ماه از کمك مالی برخوردار خواهند شد و آنگاه باید شغل جدیدی بیابند. ساختمانها و سایر داراییها به بنگاهها و بخشهای مایل به خرید، فروخته خواهد شد و مبلغ آن بابت بدهیها پرداخت خواهد شد.

لازم است تذکر داده شود که چنین عملکردی در جامعه ما نسبت به سایر جوامع سوسیالیستی به ندرت اتفاق افتاده است. البته این گونه مسایل موجب تنشهای اجتماعی می‌شود و لازم است که به کارگران این بنگاهها جهت کاریابی کمك شود. این کاری است که باید انجام شود، زیرا حیات بنگاههای سود ده و بازپرداخت بدهیهای بنگاههای متضرر، دو روی یك سکه‌اند، که یکی بدون دیگری نمی‌تواند ادامه حیات دهد.

۲ـ بسط حقوق اقتصادی بنگاهها ـ اقتصاد ما دچار مشکلاتی است که به دشواری می‌توان بر آنها فایق آمد. یکی از مهمترین آنها نفوذ ریشه‌دار حزب و سازمانهای دولتی است، به طوری که در همهٔ امور اجرایی و مدیریت بنگاهها مداخله می‌کنند. در این رابطه یك هدف عمده و مهم در نوسازی، تفکیك این مسئله یعنی جدا ساختن جدی حزب و دستگاه اجرایی از دخالت در جریان اقتصادی کشور خواهد بود. زیرا به این دلیل که این گونه عوامل دخالت کننده را نمی‌توان تحت حسابرسی قرارداد و مداخله آنان موجب اختلال در خودگردانی مالی بنگاهها می‌شود، این قدرت باید جابجا گردد. البته این بدان معنا نیست که شوراها و مسئولین حزب دیگر هیچ کاره خواهند بود و امور را به خود واگذار خواهند کرد تا انجام شود، بلکه کار آنها این خواهد بود که آنها را از صورت عوامل نامناسب به صورتی درآورند که خود قادر به انجام بهتر امور خود گردند. در مورد سازمانهای

حزبی باید گفت که نقش آنها به کار گرفتن یك سیاست مؤثر جهت فعال ساختن مدیریت خصوصی، جایگزین ساختن ارزشهای سوسیالیستی در میان طبقه کارگر و حل مشکلات سیاسی خواهد بود. در این رابطه، وظیفهٔ مسئولین دولتی در مرکز و سایر نقاط، توسعه و فعال ساختن تولید، حمل و نقل عمومی، ایجاد رفاه برای بدنهٔ جامعه، هماهنگ ساختن فعالیت بنگاههای منطقه‌ای، سازمان بخشیدن به خدمات اجتماعی، و حل سایر معضلات اجتماعی خواهد بود.

از طرف دیگر، از امور اساسی، توسعه دادن حقوق و اختیارات اقتصادی مدیران است، از مدیریت یك تیم کوچك اقتصادی گرفته تا مدیریت کارخانه‌ها، و در این راستا هماهنگ ساختن مسئولیتهای اقتصادی آنان. امکان ندارد که بتوان مردم را نسبت به نتایج توسعه تولید حساس و مسئول نگه داشت، مگر آنکه به آنها حق تفکر مستقل بخشید. چنانچه مایلیم که بنگاهها به حیات نوین اقتصادی دست یابند و بهترین استفاده را از منابع ببرند، باید به مدیران و متخصصان میدان داد تا خود زنجیرهٔ اصلی تولید را طراحی کنند، تکنولوژی جدید را انتخاب کنند، راههای مورد نیاز تولید را بیابند، با انواع موادخام و صور مختلف انرژی تجربه نمایند و دوباره تولید و عملکرد اقتصادی را سازماندهی کنند. مدیران باید با استقلال رأی، قادر باشند که پس از پرداخت هزینه‌ها، مواد و ایفای تعهدات خویش نسبت به دولت، با باقیمانده درآمدهای خود هر گونه که خواستند عمل کنند. یعنی آنها فقط در حرف مدیر نباشند، بلکه در عمل مدیر باشند. تنها در این صورت است که انگیزه لازم برای رشد ابتکار و خلاقیت جهت حیات نوین اقتصادی در عمل فراهم خواهد شد.

۳ـ مدیریت مبتنی بر دموکراسی ـ دگرگونیهای مهمی در زمینهٔ روابط مدیریت نیز در حال روی دادن است، به طور مشخص می‌توان از گزینش افراد برای مدیریتهای کلیدی نام برد. پیش از این مدیران صرفاً توسط مسئولین بالارتبه، بدون هیچ مشورتی با نیروی کار، تعیین می‌شدند. تنها استثنای این قاعده، گزینش مسئولین مزارع اشتراکی بود که آن هم صرفاً جنبه تشریفاتی داشت. کاندیداها توسط کمیته‌های حزبی نواحی انتخاب و به مجمع مزارع اشتراکی

معرفی می شدند. کشاورزان با خموشی دستها را بالا می بردند و مسئولین از پیش تعیین شده، انتخاب می شدند. البته هر دو طرف می‌دانستند که چه شده است و اینکه واقعاً چه کسی آنها را انتخاب کرده است. در نتیجه، قاعدتاً مسئولینی که این چنین انتخاب می شدند، ناچار بودند فرامین کمیته محلی را، ولو آنکه مخالف منافع مزارع اشتراکی بود اجرا کنند، چرا که «بله» لازم برای انتخاب شدن آنها را، این کمیته‌ها گرفته بودند و اینها هیچ اختیاری از خود نداشتند.

اکنون وضعیت دگرگون شده است. در نتیجهٔ سیاست اصلاح مدیریت و فراهم ساختن دموکراسی در کلیه عرصه‌های جامعه، عمل تعیین مدیران به وسیله مقامات بالا، جای خود را به انتخاب آنها توسط نیروی کار داده است، که سپس به وسیله مسئولین بالا نیز مورد تأیید قرار می گیرند. در عرض چند ماهی که این تصمیم اتخاذ شده است، انتخاب مدیران در بسیاری از مؤسسات اقتصادی و علمی، سازمانهای برنامه‌ریزی و غیره بدین شکل صورت گرفته است. برگزارکنندگان انتخابات بیشترین تلاش خود را می کنند که این اطمینان حاصل شود که در مورد هر کاندیدا بحث شده و کاندیداها برنامه خود را در مورد چگونگی اجرای مسئولیتها ارائه کرده‌اند. در اکثر موارد، بحثهای علنی کاندیداها و آرای مخفی، منجر به انتخاب مدیرانی برخوردار از سطح بالای تخصص و شخصیت برجسته و کیفی شده است. البته در بسیاری موارد نیز انتخابات مطلوبی شکل نگرفت، به این دلیل که رقابت در کاندیداها وجود نداشت. دهها سال انفعال و بی ارادگی، آسیبهای زیادی به مردم وارد آورده است، و آنها خود را جهت ادارهٔ امور پیش نمی اندازند. در مواردی نیز، برخی نیروهای کار به افرادی رأی دادند که نه تخصص داشتند و نه توانایی، آنها با ملاکهای نادرست به پای صندوق رفتند و صرفاً جهت همراهی و رعایت میل رفقای کارگر خویش عمل کردند.

روشن است که این بهایی است که باید برای انتقال به دوره جدید پرداخت؛ زمانی که هنوز حیات نوین اقتصادی نتوانسته جای خود را در قلبها باز کند و هنوز کارگران علاقه واقعی به شرکت در امور خویش را پیدا نکرده‌اند، و احساس نمی کنند که مدیریت قویتر و سالمتر، موجب بالا رفتن سطح توانایی کار و در نتیجه

دستمزدهای بالاتر می‌شود. من یقین دارم که هر چه اصلاحات اقتصادی قوت بیشتری می‌گیرد، انتخاب مدیران از دقت و صحت و عدالت بیشتری برخوردار خواهد شد. از جمله اثرات اجتماعی این پدیده آن است که مدیران نسبت به نیروی کار، مسئولتر خواهند شد؛ و اگر روابط سابق صرفاً از بالا بود، امروز دیگر چنین نیست. بلکه روابط دوسویی و متقابل است.

نخستین گامها در جهت توسعه خودگردانی برداشته شده است. و در این رابطه شوراهای کارگری با اختیارات فراوان ایجاد شده است، که البته چنین شوراهایی قبلاً هم بوده است، اما بی‌اراده عمل می‌کردند. مشکل موجود این است که طی سالیان دراز، از خود بیگانگی پاگرفته و روحیه بی‌تفاوتی وجود دارد و این سخن که کاری نیست که من بتوانم انجام دهم، یا چرا من؟ دیگران هستند! و... متداول است.

بخش قابل توجهی از کارگران بیشترین تلاششان در این است که بیشتر از کاری که در ازای آن مزد دریافت می‌دارند، کاری نکنند و بی‌جهت خود را درگیر مسایل دیگر نسازند. در اینجا لازم است بر این مسئله تأکید نمایم که شرکت در خودگردانی، تا اندازه زیادی بستگی به شرایط کار و وضع دستمزدها دارد. اگر پرداختها هیچ ربطی به بازده کار یا میزان تولید نداشته باشد، علاقه و انگیزه شرکت در خودگردانی، در حداقل ممکن خواهد بود. در تیمهایی که قرارداد کار، بر این اساس تنظیم شده است که درآمد حاصل با توجه به میزان فروش و سود تقسیم گردد، کارگران انگیزه زیادی جهت بالا بردن کارآیی پیدا کرده‌اند. در بخش کشاورزی با چنین شرایطی، نیروهای کار خود به تصمیم‌گیری می‌نشینند که چه زمان بذرپاشی محصولات مختلف را آغاز کنند، کدام تکنولوژی را با توجه به شرایط محیطی به کار گیرند، چگونه تقسیم کار نمایند تا کارآیی بالا رود، چگونه بذر، سوخت و کود را با صرفه‌جویی بیشتر بکار گیرند و غیره. در پاییز سال ۱۹۸۱، یکی از همکاران من، پروفسور وی. دی. اسمیرنوف[۱۲]، یك تجربه اقتصادی ـ

12. V. D. Smirnov

اجتماعی را در این رابطه، بر اساس قراردادهایی با نیروی کار در سطحی جامع شکل داد. نتایج حاصل از این تجربه، نشان داد که با تغییر روابط اقتصادی روحیه کارگران مزارع اشتراکی به کلی دگرگون گردید. نیروهای بی‌تفاوتی که صرفاً عامل اجرا بودند و خود را اجیر می‌دانستند، و فقط به محدودهٔ خود فکر می کردند، تبدیل به متفکرین اقتصادی شدند که قادر بودند پیچیده‌ترین محاسبات اقتصادی را در جهت درك آنچه برایشان سود اقتصادی دارد، و آنچه ندارد، انجام دهند. این مسئله نوید آن را می‌دهد که هر چه اصلاحات عمیقتر شود، خودگردانی توسعه یافته و مبانی آن محکمتر می گردد.

۴ ـ دگرگونی در سیستم دستمزدها ـ همان طور که در بالا خاطر نشان کردم، مادام که سقف دستمزدهایی که یك بنگاه اجازه پرداخت به کارگرانش را دارد، از طرف مرکز تعیین می گردد و معمولاً این سطح دستمزد، بر اساس سطح رشد قبلی تعیین شده باشد، هر دگرگونی دچار کندی شده و قادر نخواهیم بود که با سرعت لازم بنگاهها را به سمت اصلاح روابط پیش ببریم. البته جهت توجیه، عنوان می شد که در حالی که کارمندان حقوق ثابت می گیرند، کارگران تولید از دستمزد با نرخ ثابت برخوردارند (هر چند که این سخن در اصل درست بود اما غالباً جهت منحرف ساختن اذهان عنوان می‌شد). به هر حال لازمه دگرگونی در روشهای اقتصادی، دگرگونی اساسی در دستمزدهاست. کل مبلغ دستمزد باید بر اساس میزان کل درآمد حاصل تعیین گردد و نه آنکه از پیش بر اساس ملاکهای بنگاه تثبیت شود. یعنی باید بر اساس میزان درآمد خالص، پس از کسر هزینه‌ها و تعهدات مالی نسبت به دولت تعیین گردد. در این صورت میزان دستمزد کاملاً وابسته به میزان تولید نهایی، کیفیت کار، مطلوبیت و میزان تقاضا و هزینه‌های تولید خواهد بود.

در همین راستا، بنگاهها به طور چشمگیری حقوق و اختیارات بیشتری خواهند یافت تا شکل پرداخت و میزان آن را بر اساس نوع و کیفیت کار تعیین کنند. آنها می توانند طبق قرارداد یا ساعت کار عمل کنند، میان کار ساده و پیشرفته فرق بگذارند، و اینکه بر اساس مراحل کار یا کل کار پرداخت صورت گیرد و غیره. بدین ترتیب قراردادهای کاری در اغلب بخشهای اقتصادی گسترش خواهد

یافت؛ یعنی روابط اقتصادی‌ای که بر اساس آن یك تیم شامل ۳ تا ۲۵ نفر، کلیه مسئولیتهای تولید یك حجم معین از محصولی را به عهده می‌گیرند و طبق قرارداد فی‌مابین عمل می‌کنند. در قراردادی که با مدیریت منعقد می‌سازند، تصریح می‌کنند که چه امکاناتی به آنها تخصیص خواهد یافت، میزان مواد و قیمت آن و محصول و قیمت واحد آن تعیین می‌شود. درآمد این تیم به دو چیز بستگی دارد: الف) کمیت و کیفیت محصول ب) سطح هزینه‌ها؛ که این درآمد بر اساس صلاحدید و اختیار خودشان توزیع خواهد شد. چنانچه میزان شرکت افراد در کار، کم و بیش یکسان و مساوی باشد، درآمد نیز به طور مساوی تقسیم خواهد شد، اما بیشتر اوقات بر اساس میزان کارآیی آنها در کار تعیین می‌گردد که البته اختیار آن کلاً با خود تیم است و بر اساس میزان کیفیت کار، تجربه، اطلاعات، وجدان کاری و سایر کیفیتها تعیین می‌شود. سیستم پرداخت بر اساس قرارداد اولیه نیروهای کار، پدیده‌ای کاملاً مناسب با روشهای نوین اقتصادی بنگاهها، هم از جنبه اقتصادی و هم از جنبه اجتماعی است. این پدیده، نوید شرایط مناسبی را می‌دهد.

در نتیجهٔ دگرگونیهایی که در روش پرداخت دستمزدها ایجاد شده است، علایق مادی کارگران در جهت بهبود بخشیدن به ساختار تولید و بالا بردن کیفیت کار رو به افزایش گذاشته، و نه تنها مهندسان، بلکه کارگران عادی نیز تلاش برای بهبود کیفیت محصول و دستیابی به شیوه‌های اقتصادیتر، در استفاده از موادخام و غیره را آغاز کرده‌اند. باید توجه داشت که تحت شرایط نوین، هر اهمال کننده‌ای، اول به جیب خودش ضرر می‌رساند. توزیع درآمد ناخالص یك بنگاه میان پرداخت دستمزدها، مشوقهای مادی، و هزینه‌های اجتماعی از یك طرف، و وجوه سرمایه‌گذاری از طرف دیگر، تابع صلاحدید آن بنگاه به تنهایی نیست؛ بلکه بر اساس نسبت قراردادهایی است که تنظیم شده است. با این وجود، در شرایط جدید، مرز میان دستمزد و سایر هزینه‌های بنگاه کمرنگتر می‌شود. فاصله میان پرداخت نقدی به عنوان دستمزد و هزینه خرید و معاملات اعتباری در بین بنگاهها کم و محدود خواهد شد. تفاوت ارزشی آنها هر چند که هنوز وجود دارد، اما تا اندازه‌ای کاهش یافته است. همچنین شرایطی فراهم شده است که به تدریج،

روبل به عنوان یك پول معتبر تثبیت گردد. این مسئله جهت توسعه یك بازار طبیعی اهمیت دارد و همچنین این شرایط برای آنکه روبل تبدیل به پول رایج قابل مبادله شود نقش مهمی دارد.

۵ ـ دگرگونی در جهت خودگردانی مالی ـ اصل اساسی در اداره بنگاهها، تحت شرایط نوین عبارت است از: حسابرسی کامل اقتصادی، خودگردانی، و خودگردانی مالی. دو اصل اول را قبلاً بحث کردیم و اکنون به اصل سوم می‌پردازیم. نیاز به خودگردانی مالی نسبت به حسابرسی اقتصادی جدیتر است، چرا که به وسیله آن قدم بعدی به سمت حسابرسی کامل اقتصادی و خودگردانی فراهم می‌شود. در واقع حسابرسی کامل اقتصادی زمانی حاصل می‌شود که درآمدهای ناشی از فروش، به طور کامل هزینه‌های تولید را پوشانده و افزایش نیز داشته باشد تا تعهدات بنگاهها به دولت ادا شده و وجوهی نیز به مشوقهای مادی و خدمات اجتماعی تخصیص یابد. لازمهٔ سیستم خودگردانی مالی آن است که سرمایه‌گذاریهایی برای سازمان بخشیدن دوباره به تولید، ایجاد ساختمانهای جدید، خرید امکانات تازه، و بکار گرفتن تکنولوژی جدید از درآمدهای خود بنگاه انجام شود. به عبارت دیگر بنگاهها موظفند وجوهی را نه تنها برای نیازهای جاری، بلکه به عنوان ذخیره و کارهای سرمایه‌ای هزینه کنند.

از آنجا که کل سرمایه‌گذاری موجود، به طور معجزه‌آسا نمی‌تواند افزایش یابد، در حال حاضر تنها نقشی که می‌تواند داشته باشد، آن است که مجدداً میان مالکان مختلف توزیع شود. در حالی که در سیستم قبل، شورای برنامه‌ریزی دولتی و بخشهای صنعتی آن به مراتب بخش اعظم سرمایه‌گذاریها را تحت کنترل خود داشتند، و اکنون آن قدر سرمایه در اختیار دارند که بنگاههای جدید را راه‌اندازی کرده، به توسعه مناطق جدید پرداخته، و به اجرای طرحهای بزرگ در بخشهای مختلف اقتصادی اختصاص دهند. از این پس، سرمایه‌گذاری در جهت توسعه بنگاهها به وسیله خود بنگاهها کنترل خواهد شد.

تمرکززدایی در سرمایه‌گذاری، اطمینان دستیابی به برخی اهداف اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌سازد. بالأخره نیروی کار، نه تنها به امکانات خود، بلکه به

توان خود در سرمایه‌گذاری واقف می‌گردد. از مسایل مهم آن است که سیستم جدید بر اساس استقلال و فعالیت خلاق نیروی کار بنا گذاشته شده است. دیگر مسکو تنها تصمیم گیرنده نیست، بلکه مدیران، متخصصان، و کارگران هستند که خود تصمیم می‌گیرند که در آینده چه کنند تا بنگاه خود را در جهت استانداردهای تکنولوژی جدید پیش ببرند. آیا این حرکت متضمن این تصویر کامل نیست که مجتمعهای کشاورزی می‌توانند خودگردانی بی‌تشریفات اما واقعی و اصیل خود را توسعه دهند؟ و آیا مردم این احساس را نخواهند کرد که بنگاهها، فروشگاهها، مغازه‌ها و بخشهای مختلف اقتصادی از آن خودشان است؟ اگر در مردم این احساس زنده شود، که خود باید خود را کنترل کنند، توان جدیدی در آنها بیدار خواهد شد و آنها با توان بیشتری، نسبت به آن زمان که تحت فرامین و کنترل دیگران هستند، فعالیت خواهند کرد. راه اصلی تقسیم کل سرمایه‌گذاری به اجزای متمرکز و غیرمتمرکز، دستیابی به ملاکهای ثابتی است که سودآوری را تضمین نماید. ممکن است تصور شود که پیامد طبیعی اصلاحات آن است که میزان سودی که وارد سیستم دولتی می‌شود به طور قابل توجهی کاهش خواهد یافت. ما در این باب بعداً بحث خواهیم کرد. البته پیامدهای اصلی سوق دادن بنگاهها به سوی خودگردانی مالی آشکارا عبارت خواهد بود از: برداشتن گامهای سریعتری در پیشرفت تکنولوژیکی در تمام بخشها، رشد قابل توجه در سازمان بخشیدن مجدد به تولید، سرمایه‌گذاری بیشتر در خانه‌سازی و سازگاریهای فرهنگی و بهبود شرایط کار و غیره.

۶ ـ توسعه روابط بازار ـ همان طور که قبلاً اشاره شد، افزایش اختیارات و آزادیهای یك بنگاه در تصمیم‌گیری نسبت به محصول خودش، از جنبه‌های مهم اصلاحات است و این امر مستلزم کاهش سریع و جدی برنامه‌های متمرکز است. روش قبلی برنامه‌ریزی در برخی بخشهای صنایع سنگین، مانند صنایع دفاعی، ادامه یافته است، اما در سایر بخشها برنامه‌ریزی متمرکز[۱۳] جای خود را به

13. Centralized Planning

برنامه‌ریزی ارشادی[۱۴] خواهد داد. این بدان معناست که شوراهای برنامه‌ریزی دولتی یك برنامه جدید را بر اساس اطلاعات موجود و با توجه به نیازهای اجتماعی، طراحی خواهند کرد. از طرف دیگر بنگاهها یك برنامه تولیدی را بر اساس امکانات خود، منابع موجود، علایق اقتصادی و میزان تقاضا برای انواع کالاها طراحی می کنند. این طرحها به وسیله هیئتهای دولتی با منافع ملی هماهنگ خواهد شد. و بدین ترتیب شورای برنامه‌ریزی قادر خواهد بود که دو گونه طراحی را، که یکی از بالا و دیگری از پایین انجام گرفته، در هرم مدیریت، مقایسه و هماهنگ سازد. هر گاه تباین میان آنها بسیار زیاد باشد، یعنی اگر میانگین تولید بنگاهها، بسیار کمتر از میزان کالاهایی باشد که مورد نیاز جامعه است، یا تمایل به تولید زیاد کالاهای مشخصی داشته باشند، اداره مرکزی موظف است تا عدم تعادلها را با توجه به ابزارهای تشویقی متعادل سازد، یعنی با پیشنهادهای مشخص و توصیه‌هایی در جهت پرهیز از فرو رفتن در مشکلات. در این زمینه تجربیاتی در مجارستان انجام شده و نتایج آن موفقیت‌آمیز بوده است.

تمرکززدایی در برنامه‌ریزی، همچنین بدین معناست که تنظیم از پیش عرضه و تقاضا در یك برنامه متمرکز پایان یافته است. در گذشته، زنجیرهٔ فعالیت اقتصادی یعنی کلیه قراردادها، قیمتها، سفارشها و غیره، توسط سیستم اجرایی کنترل می شد. بر مبنای جدید، قیمتهای مورد توافق میان تولید کننده و مصرف کننده، با توجه به سطح تقاضا، کیفیت و رعایت آخرین استانداردها تعیین خواهد شد. و بدین ترتیب مکانیسم بازار به صورت یك جریان عادی در اقتصاد در خواهد آمد. برای اجتناب از اینکه عوامل بازار از کنترل خارج شده و موجب گسیختگی اقتصاد شوند، کمیته قیمت گذاری توصیه‌های لازم را می کند، یعنی توصیه می شود که حد بالا و حد پایین قیمتها چه میزان باشد. این امر یکی از عوامل تنظیم کنندهٔ بازار سوسیالیستی خواهد بود. با دگرگونی بدین سمت، کمبودها رفع می گردد، یعنی توزیع محدود از بالا در مورد تکنولوژی، امکانات، موادخام و سایر مصارف

---

14. Indicative Planning

دیگر منسوخ خواهد شد. بنگاهها یا مستقیماً سفارشها را به خریداران رد می کنند و یا اینکه به طور کلی فروشی معامله می کنند.

در صنایع سبك و صنایع غذایی فعالیت اصلی بنگاهها بر اساس قراردادهای کلی فروشی و یا معاملات خرده‌فروشی است. نمایشگاهها و بازارهای صنعتی و تجاری که در آن معاملات کلان بر اساس قیمتهای مورد توافق صورت گیرد، ایجاد خواهد شد. تمام این اقدامات یك هدف اصلی را دنبال می کند و آن هم توسعه روابط بازار و جایگزین ساختن آن به جای روشهای اداری و بوروکراتیك است. این روند به کدام سمت سیر می کند؟ اول و در درجه نخست حجم و ساختار عرضه با ساختار نیازهای اجتماعی به یکدیگر نزدیك شده و به تعادل می‌رسند. در نخستین مرحله، کالاهای با کیفیت پایین که تقاضایی برای آن وجود ندارد، یا باید جبران شوند و یا به قیمت ارزان به بازار سرازیر گشته و دیگر تولید نگردند. در مرحله بعد تنوع کالاها گسترش، و کیفیت آنها بهبود خواهد یافت، تا موجبات ارضای تقاضای عمومی به طور کافی و مناسب فراهم شود. تهیه امکانات و نیاز بنگاهها راحت‌تر انجام خواهد شد و آنها قادر خواهند گردید تا ذخایر خود را داخل در خط تولید کرده و گردش مالی خود را سرعت ببخشند. بدین ترتیب انتظار می رود که در صحنه اقتصاد سایه‌ای دگرگونیهای جدی روی دهد و با حذف عوامل این جریان فاسد، اقتصاد به تعادل مطلوب خواهد رسید.

۷ ـ ایجاد تسهیلات در جهت کار خصوصی و تعاونی ـ تا اواسط دهه ۱۹۸۰، در اقتصاد ما تناقضی وجود داشت. بسیاری از بخشها، نواحی و بنگاهها از کمبود نیروی انسانی تحت فشار قرار داشتند، و در عین حال مردمی که خواستار کار بیشتر از ۴۱ ساعت در هفته بودند، طبق ضوابط اجازه کار نداشتند. بدین ترتیب امکان هر نوع شغل دوم یعنی کار کردن در دو محل مختلف، مثلاً کار در یك کارخانه و در یك مؤسسه تحقیقاتی در دانشگاه و یك مجله علمی و امثال اینها، منتفی بود. در نتیجه نیروی انسانی کافی جهت استفاده مؤثر در حد امکانات موجود وجود نداشت؛ در حالی که نیروی انسانی موجود بیشتر از آنکه به کار گرفته شود فلج می شد. در سایهٔ این سیاست، مسئولین از افزایش زیاد دستمزدها وحشت داشتند و

همچنین شکافی عمیق میان عرضه و تقاضا و تورمی رو به افزایش وجود داشت. در واقع، کار اضافی موجب افزایش عرضه کالا و خدمات می گردد و به طور طبیعی فراهم ساختن زمینه کاهش کار موجب افزایش کمبودها می شود. کارهای فردی و خانوادگی در وضعیتی مشابه قرار داشت. به این گونه کارها با سوءظن خاصی نگاه می شد، به عنوان آنکه این کارها طبیعتی غیرسوسیالیستی دارند. مدام با روشهای گوناگون بی اعتنایی به توانگری توصیه می شد و البته وسایل پیشرفت و ترقی آنها را هم فراهم نمی کردند، بلکه به هر وسیله ممکن آنها را محدود می ساختند.

ایدئولوژی نوسازی تلقی کاملاً متفاوتی را نسبت به شغل دوم یا اضافه‌کار و همچنین کار خصوصی و تعاونیهای کوچك فراهم ساخت. محدودیتهای قانونی سابق در مورد کار اضافی به طور قابل توجهی کاهش یافته، یا به طور کامل رفع شده است. قانون بازنشستگی جدیدی در دست تهیه است که مشوقهای بالایی را برای بازنشستگان در نظر گرفته است تا کار خود را ادامه دهند. هر سال اضافه کار، حقوق بازنشستگی را چندین درصد افزایش خواهد داد. کارهای مختلفی برای دانشجویان و دانش آموزان، که درازای آن حقوق دریافت می دارند، در حد وسیعی تدارك شده است. همچنین امکان کارهای تیمی فراهم شده است، مثلاً تیمهای دانش آموزی در مزارع و گروههای کار در تعطیلات که آنها از این طریق می توانند با کار کردن در باغها، مزارع و غیره برای خودشان درآمد داشته باشند.

همه گونه امکانات جهت کار خصوصی، خانوادگی و تعاونی فراهم شده است. خانواده‌ها و افراد، بیشتر عهده‌دار تولید محصولات کشاورزی، سبزیجات خاص، میوه و گلهای مورد تقاضا، هستند. مردم با کار درست می توانند صاحب پوشاك مد روز و زیورآلات واقعی و غیره گردند. به منظور راه‌اندازی صنایع دستی و فروش تولیدات خود، کافی است که اجازه رسمی دریافت کرد و از استخدام دیگران خودداری نمود. هم اکنون بازارهای فروش تابلوهای نقاشی در فضای باز در مسکو و سایر شهرها بسیار متداول گشته است. بازدیدکنندگان از بازار کارهای هنری، تنها یك اثر هنری و یا چیزی از آن قبیل نمی‌خرند، بلکه تأثیری کلی از آثار هنرمندان معاصر خواهند گرفت.

کار تعاونیهای کوچك (معمولاً شامل ۵ تا ۳۰ عضو) نیز در حال ترقی است. کارمندان بخش عمومی در تعاونیها به صورت پاره‌وقت و برخی اعضا تمام وقت کار می کنند. بر خلاف بخش خصوصی، تعاونیها قانونی بوده، به طور رسمی ثبت شده‌اند و دارای شوراهای محلی و قوانین معین هستند. آنها نه تنها می توانند برای عموم تولید کنند، بلکه می توانند با ارگانهای دولتی وارد قرارداد شوند. آنها غالباً از بنگاهها، امکاناتی را که از دور خارج شده است، دریافت می‌دارند و آنها را تعمیر و اصلاح کرده و خود مورد استفاده قرار می‌دهند. تعاونیها، معمولاً برخی نیازهای خود را از امکانات به دردنخور کارخانه‌ها یا مؤسسات تحقیقات علمی تأمین می‌کنند. مهندسین و کارگران ماهر، امروز، اندیشه‌هایی غنی در باب ابداعات تکنولوژیکی دارند. به میدان عمل آوردن این اندیشه‌ها در سطح کارخانه‌های بزرگ کار دشواری است، در حالی که در عرصه کار تعاونیها این کار بسیار ساده‌تر بوده و از جذابیت زیادی برخوردار است. تا آنجا که من اطلاع دارم، تعدادی از تعاونیهای کوچك این توان را یافته‌اند که از هیچ، کالاهای با ارزشی بسازند. تأسیسات خدماتی متنوعی در ترنسکاکازیا، جمهوریهای بالتیك و سپس در مسکو توسط دولت جلوه‌گر شده که دیگر به صورت عادی درآمده است. این امکانات در شکل قهوه‌خانه، کافه، رستورانهای کوچك، آرایشگاه، سالن زیبایی و غیره است که به تعاونیها اجاره داده می‌شود. اجاره بها با مسئولین محلی، مورد توافق قرار می‌گیرد و به مدت ۵ سال ثابت خواهد بود. پس از این مدت، قرارداد تجدید شده و ممکن است اجاره بها افزایش یابد.

مایلم خاطر نشان سازم که تعاونیهای کوچك پیوسته دست بر نیازهای تأمین نشده می‌گذارند. به عنوان مثال، در سالهای اخیر شکایات زیادی در مورد مشکل مراسم تشییع جنازه وجود داشته است. غم از دست دادن یکی از نزدیکان را توأم با مشکلات مراسم که به صورت آزمایشی سخت در می‌آمد، می‌بایست تحمل کرد؛ چرا که مأمورین تدارك این واقعه اندوهبار، با آن حالت روحی که مشتریان دارند و ناچار به ادای مراسم هستند، بیشرمانه جیب آنها را خالی می‌کنند. در این اوضاع و احوال، تعدادی از جوانان در مسکو، در کنار پزشکانی که می‌توانند جواز دفن صادر

کنند و گروهی مشاور حقوقی، نوازنده و کارگر، یك تعاونی انجام مراسم تشییع جنازه و تدفین به راه انداختند که کلیه مسئولیتهای کار را به عهده می گیرند. تنظیم قرارداد مراسم با افرادی موقر، با سلیقه و باهوش صورت می گیرد و همه چیز بدون اضطراب و به درستی، بسیار منظم و مناسب، بدون هیچ توقف و ممانعتی انجام می شود. هر چند که اجرای این مراسم ارزان تمام نمی شود، اما در هر صورت کمتر از آن چیزی از آب درمی آید که معمولاً به باجگیرهای رسمی پرداخت می شود. ممکن است، به ذهن خواننده خطور نماید که این مثال بی ربطی است؛ اما به خوبی روشنگر تلاشی است عمومی که در جامعه ما آغاز شده، تا خلاءهای خدماتی مورد نیاز مردم را پر کند.

توسعه اشکال مختلف تولید در مقیاس کوچك، میزان شرکت نیروها را در کار افزایش داده، کیفیت کار را بهبود بخشیده، استفاده بهتر از امکانات، موادخام و سایر چیزها را فراهم ساخته، و قدرت خلاقیت و ابتکار مردم را بیشتر می کند. این روند موجب افزایش درآمدها و بالارفتن سطح زندگی فردی، خانوادگی و یا کارگران تعاونیها می شود. مهمتر آنکه نیازهای مختلف مردم عادی، به کالا و خدمات، در حد کافی پاسخ داده می شود.

در نظر من کاملاً روشن است که دگرگونی روابط اقتصادی در شوروی دو مقصود اصلی را حاصل خواهد کرد:

الف) توانایی بیشتر در تولید و ارضای بهتر نیازهای عمومی

ب) فراهم کردن دموکراسی و ایجاد کثرت و تنوع در عرصه اقتصاد و فراهم ساختن این امکان برای آحاد مردم که بتوانند، ماحصل تلاش و کار خود را خود مالك شوند.

این دو امر، موفقیت بزرگی برای جامعه ما به ارمغان خواهد آورد. هر چند که کسب موفقیت در عمل، بهای خاص خود را نیز می طلبد و مثبت ترین تحول اجتماعی، همیشه مشکلات جدید خاص خود را به همراه دارد. این حقیقت گریبانگیر نوسازی روابط اقتصادی نیز می شود. در بخش بعدی مسایل اجتماعی ناشی از نوسازی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیامدهای اجتماعی نوسازی

نظر به ماهیت رادیکال تحولات اقتصادی اخیر در شوروی، پیامدهای اجتماعی آن پیچیدگی و تنوع خاصی خواهد داشت. بسیار دشوار است که ما در حال حاضر بتوانیم کل تصویر آینده را مشخص سازیم، اما کم و بیش روشن است که مجموعه‌ای از مشکلات اجتماعی خاص ظهور خواهد نمود. در اینجا فقط به چند مورد از این مشکلات به عنوان نمونه می‌پردازیم:

۱ ـ کاهش تعداد کارمندان، همراه با دگرگونی در ماهیت ساختار اداری و افزایش پیچیدگی اداره امور ـ در حال حاضر اقتصاد ما با پرسنل اجرایی اشباع شده است، به طوری که تعداد آنها حدود ۱۸ میلیون یا ۱۳ درصدکل مستخدمین است. این ساختار اجرایی متورم، یکی از پیامدهای وحشتناك دوران طولانی سکون و بوروکراسی حاکم بر جامعه شوروی است. واضح است که با دگرگونی در روشهای مدیریت اقتصادی، لازم است که تعداد کارمندان این بخش تا حدود $\frac{1}{2}$ و یا $\frac{1}{3}$ کاهش یابد. و البته چنین حرکتی به ناچار مستلزم آموزشهای دوباره و ایجاد کار برای میلیونها نفر خواهد بود و طبعاً حرکت ساده‌ای نیست، بخصوص در مورد گروههایی که به دستور دادن عادت کرده‌اند و از قدرت و امتیازات خاص لذت می‌برند. مشکلِ واقعاً جدی و پیچیده‌ای است؛ و این تنها یکی از جنبه‌های مشکل تجدیدنظر در این ساختار است.

جنبه دیگر این حرکت، متضمن تغییرات بنیادی در ساختار اداری است که موجب پیچیده‌تر شدن اداره امور در همه زمینه‌ها می‌گردد. این موضوع شامل کلیه کارکنان اداری در همه سطوح و مشاغل می‌شود، از کارمندان ادارات دولتی در مرکز، در شاخه‌های گوناگون اقتصادی گرفته تا مدیران بنگاههای اقتصادی. در واقع، کارمندانی که در بخشهای دولتی در مرکز کار می‌کنند و همچنین کمیسیونهای برنامه‌ریزی دولتی عادت داشته‌اند که در برخورد با بنگاهها، از مواضع بالا برخورد کنند و وانمود سازند که کلیه منابع اساسی تولید تحت نظر و در کنترل آنهاست. قبل از اصلاحات اخیر، بنگاهها واقعاً هیچ گونه اختیار و حقوقی نداشتند. به عنوان مثال، مزارع اشتراکی و دولتی تنها می‌توانستند برنامه درو

خویش را در محدودهٔ خود، که عملکردی صرفاً مکانیکی بود، طراحی کنند. برنامه‌ها از بالا تحمیل می‌شد، ولی امکانات مورد نیاز جهت تحقق برنامه، مثلاً بذر، کود، تکنولوژی، و غیره به موقع فراهم نمی‌شد. بحثهای فراوان کشاورزان با مسئولین برنامه‌ریزی به نتیجه‌ای نمی‌رسید و آنها نهایتاً تسلیم می‌شدند و به وضعیت غیر سودآور ادامه می‌دادند. هرچند که دولت با پرداخت سوبسید آنها را یاری می‌نمود، اما نتیجهٔ کار تغییر نمی‌کرد، و بدین ترتیب خسارات جبران ناپذیری به جامعه وارد می‌شد.

به هر صورت، این وضع در حال دگرگونی است. روشن شده است که فشار اجرایی بر بنگاهها نامناسب و اشتباه بوده است. اینکه بنگاهها تحت فشار، تمام توان خود را صرف تولید کالاهای نامناسب و یا چیزهایی بکنند که مواد اولیه آن تهیه نشده است، خسارت زاست. دگرگونی براساس اهداف تعیین شده و افزایش نقش بنگاهها در جهت آنکه خود بیشترین سهم را در تعیین تولید با توجه به نیازها داشته باشند، محتاج روشهای نوین مدیریت و به تعبیر من نیازمند ادبیات نوین ارتباط میان سطوح مختلف در هرم مدیریت است. در این راستا نقش ملاکهای جدید برنامه‌ریزی اقتصادی به شدت در حال افزایش است، این ملاکها عبارتند از: قیمت محصولات کلیدی، رابطه میان آهنگ رشد تولید و دستمزدها، سهم سود توزیع شده میان بنگاهها و دولت، میزان سود ثابت سرمایه تولیدی، و عوامل مشوق کارفرمایان. نتایج حاصل از اجرای این اقدامات هنوز روشن نشده است. روش سابق دیگر مفید نیست و روش جدید برای بقای خود دچار مشکلات است. محاسبهٔ میزانهای صحیح نیازمند توسعهٔ متدلوژی خاص خویش است، و آن هم محتاج یك تئوری اقتصادی است، که در این زمینه ضعف وجود دارد. نتایج موردنظر قطعاً به سادگی حاصل نخواهد شد. کارمندانی که در بخشهای مرکزی اقتصاد باقی می‌مانند با مشکلات آن رو به رو خواهند شد.

این روند در مورد کارکنان بانکها نیز صادق است. طی چند دهه اخیر، بانکها بیشتر مؤسسات اداری بوده‌اند تا مالی و به طور کامل نقش اقتصادی خود را از دست داده بودند. در حال حاضر اصلاحاتی در سیستم بانکی در دست اجراست.

بانك دولتی شوروی در حال تجزیه به چندین بانك تخصصی صنایع، ساختمان، کشاورزی، و غیره است. در شرایط نوین، ماهیت کار کارکنان بانك به کلی دگرگون خواهد شد. آنها از این پس صرفاً کارهای حسابرسی نمی کنند، بلکه باید بیاموزند که مسایل اقتصادی را محاسبه کرده، شرایط مناسب یك کار اقتصادی را ارزیابی نموده، و دست به ریسکهای اقتصادی بزنند.

وظایف مدیران ارشد نیز در حال پیچیده‌تر شدن است، به خصوص مدیران بنگاهها و گروههای اقتصادی؛ در شرایط جدید اختیارات آنها به همراه افزایش مسئولیتشان، توسعه یافته و کاملاً باهم هماهنگ است. در حالی که در شکل سابق، آنها صرفاً مجری فرامین بودند، اما اکنون موظفند که در مورد هرچیز خود بیندیشند، تهیه‌کنندگان را بیابند، تولید را سازمان دهند، و تکنولوژی جدید را بکار گرفته، نیروی کار را سازمان داده، دستمزدها را بهبود بخشیده، و با شوراهای کارگری هماهنگی نمایند و در روند همهٔ این اقدامات متوجه باشند که اگر خود را به استانداردهای مطلوب نرسانند، کارگران مدیر دیگری را جایگزین خواهند ساخت.

مقتضیات زمان، انسانهای نوینی را در عرصهٔ مدیریت اقتصادی طلب می کند. انسانهایی که خوب در زمینه اقتصاد و حقوق تحصیل کرده باشند، تحمل و توان دگرگون ساختن روابط اقتصادی را در خود بیابند، قدرت سازماندهی و راه‌اندازی امور را دارا باشند، پیوسته معلومات خود را با زمان و با توجه به تجربیات خارج هماهنگ و همراه سازند، و توان و تجربهٔ مدیریت خود را به نیروی کار تحت مدیریت خویش بروز دهند. بی‌پرده باید اظهار کرد که نسل موجود مدیران ما با مقتضیات زمان و نیازهای امروزین ما تناسبی ندارند؛ چرا که آنها تجربیات خود را در شرایط دیگری اندوخته‌اند. آنهایی که ۵۰ـ ۶۰ سال از عمرشان گذشته است، بسیار دشوار است که بتوانند خود را به طور بنیادی بازسازی نمایند و با شرایط نوین همسو شوند. این بدان معناست که باید نسل جدید پا به عرصهٔ امور بگذارد؛ اما جلو انداختن آنها به تنهایی کافی نیست. کار اساسی آن است که با تدارك یك برنامه صحیح، بتوانیم نوع کارکنانی را که شرایط نوین می طلبد، تربیت کنیم. این

مسئله نیازمند یك دگرگونی اساسی در عرصهٔ آموزش و علوم است. از جمله باید در عملکرد فرهنگستان اقتصاد ملی، مؤسسه مدیریت و بخشها و مراکز آموزش عالی و ضمن خدمت تحولی اساسی ایجاد شود.

۲ـ افزایش کارآیی متخصصین، میدان دادن به مهارتها، و بالابردن ارزش ابتکار و خلاقیت در کار ـ عنوان می‌شود که تقریباً $\frac{۱}{۴}$ کل تحصیلکرده‌های مهندسی در جهان، در کشور ما کار می‌کنند. خیل متخصصین کشاورزی، دامپزشکان و متخصصین دامداری که در بخش کشاورزی خدمت می‌کنند، دست کمی از رقم بالا ندارند. به هر حال، به طور متوسط در هر مزرعه در سیبری دست کم ۲۰ ـ ۳۰ متخصص وجود دارد. بدین ترتیب، این طور به ذهن می‌آید که با توجه به این نیروی عظیم متخصص، باید میزان بسیار بالایی از پیشرفت تکنولوژیکی را داشته باشیم، اما واقع امر چنین نیست. طی چندسال گذشته، تحقیقات متعددی در مورد کشف دلایل پایین بودن کارآیی مهندسین تحصیلکرده انجام گرفته است؛ و این مسئله کشف گردید که اکثریت قریب به اتفاق آنها(بیشتر از ۸۰ درصد) اصلاً در زمینه‌های تخصصی خود کار نمی‌کنند، بلکه در کارهای دیگری که ربطی هم به تخصص آنها ندارد مشغولند. آنان که در زمینهٔ کار تخصصی خود کار می‌کنند و می‌بایست نسبت به تصمیمات تکنیکی مسئول باشند، دستشان در کار بسته بوده و علی‌رغم آموزشهایی که دیده‌اند هیچ کاری در عمل نمی‌توانستند بکنند. در کنار این مسئله، پایین بودن ارزش و شخصیت اجتماعی آنان را نیز باید درنظر گرفت. جای تعجب ندارد که سطح دستمزد آنها در اوایل دهه ۱۹۸۰ هیچ تفاوتی با دستمزد کارگران غیرماهر نداشت، بلکه در مواردی کمتر هم بود. دگرگونی به سوی حیات نوین اقتصادی، کارگران را به طور جدی علاقه‌مند به افزایش کارآیی خود از طریق تصمیمات جدید در عرصه کار تخصصی نمود. سیستم خودگردانی مالی، یعنی تمرکززدایی در سرمایه‌گذاری، بیش از پیش میدان عمل را برای این گونه تصمیمات فراهم خواهد ساخت. چنانچه این امر تحقق یابد، متخصصین ما به نتایج بسیار درخشانی دست خواهند یافت. و بدین ترتیب در میان بنگاههای اقتصادی، در بکار گرفتن ماهرترین مهندسین، رقابت پیدا خواهد شد و بنگاهها

تلاش خواهند کرد تا با پرداخت دستمزدهای بیشتر و امکانات حاشیه‌ای بهتر، آنها را جذب خود سازند. در نتیجه، شخصیت اجتماعی کارگران مجرب و با تخصصهای بالا و کیفی، به طور اجتناب ناپذیری بالا خواهد رفت و متخصصین در جامعه محترم و معتبر خواهند شد؛ نه از باب موقعیت کاری و مدرکی که دارند، بلکه به سبب نتایج خلاق کاری خویش. به طورکلی عنصر خلاقیت در کار، به تدریج، نقش بیشتری نسبت به ساعت کار پیدا خواهد کرد. بدین‌ترتیب کارگرانی که کارآیی‌شان در سطح بقیه نیست باید در منش‌کاری خود تغییر ایجاد کنند.

ما در اینجا با یك مشکل پیچیدهٔ اجتماعی دیگر رو به رو هستیم که میلیونها نفر قربانی آن بوده‌اند. یعنی حرکت قهقرایی در دوران بازگشت به مشی استالین. این تراژدی عمیقتر از آن است که با کلمات بیان گردد و چنانچه همان سیستم در مورد تحصیلات عالی مهندسی، کشاورزی و سایر زمینه‌های تکنولوژیکی ادامه می‌یافت، تراژدی از آنچه هست خسارت بارتر می‌شد، چرا که محصولات این سیستم آموزشی، یعنی متخصصین ما، درکی از امکانات جدید تولید نداشتند. ما نیاز به یك نوسازی بنیادی در آموزش فنی و حرفه‌ای داریم. باید آموزش عمق پیدا کند و با کار عملی پیوندهای محکمتری بخورد و شیوه‌هایی به کار گرفته شود که قدرت ابتکار و ابداع را رشد دهد. لازم است که دانشجویان ما در کشورهای توسعه‌یافته سوسیالیستی و سرمایه‌داری کارآموزی کنند. در کنار این تحول باید قدرت‌مالی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی، جهت بالا بردن کیفیت تحصیلات افزایش یابد و همچنین باید روابط مستقیمی میان تحصیلات دانشگاهی و سازمان تولید تنظیم شود.

۳ ـ افزایش تحرك حرفه‌ای، صنعتی و منطقه‌ای ـ تقریباً برجسته‌ترین جنبه زندگی ما، قبل از اصلاحات، ثبات بی‌اندازه در کلیه روابط بود، که علی‌رغم جنبه‌های منفی آن، جنبه‌های مثبتی از جمله ایجاد اطمینان به ضمانتهای اجتماعی، داشته است. تحولی که با عنوان نوسازی و در جهت رشد سریعتر اقتصادی ـ اجتماعی تنظیم شده است، این ثبات را از بین می‌برد و زندگی را پویاتر و پیچیده‌تر می‌سازد. به طور مشخص یك دگرگونی نسبتاً سریع در الگوی اشتغال روی خواهد داد. در

اینجا به برخی از عواملی که در این راستا مطرح است اشاره می‌شود:

الف)نفع کارگران در انجام حجم کاری که بر عهده دارند با تعداد کمتری نیروی کار، در جهت درآمد بیشتر.

ب)افزایش قدرت بنگاهها در جهت تنظیم نیروی کار خود، بدون اجبار در اینکه برای کارگران مازاد شغل ایجاد کنند و در نتیجه، خلاص شدن از ثابت نگه داشتن وضع کار.

ج)بستن و برچیدن بنگاههای متضرر به وسیله توسعه بنگاههایی که کارآیی بیشتر دارند و ایجاد بنگاههای جدید. بر این اساس، تعداد مشاغلی که کاسته می‌شود، بدون تردید، قابل توجه خواهد بود. این بدان معناست که تعداد افرادی که شغل خویش را از دست خواهند داد و به مشاغل جدید نیاز دارند، افزایش خواهد یافت. در این ارتباط، ما مدام در مقابل این پرسش قرار داریم که چگونه امکان دارد که بتوان آهنگ سریع و بالای توسعهٔ تکنولوژیکی را با حفظ حقوق‌قانونی آحاد ملت شوروی در داشتن کار، هماهنگ ساخت. یعنی آن آهنگ رشد بالا، با فقدان بیکاری در شوروی چگونه سازگار می‌گردد. پاسخ به این پرسش کار ساده‌ای نیست، اما من تلاش می کنم تا در حد ادراك خود آن را پاسخ گویم. لازم است ابتدا میان بیکاری مطلق و ساختاری تفکیك نمود. یعنی از یك جهت تعادل کلی میان مشاغل و کارگران و از جهت دیگر تعادل جزیی میان آنها در سطح بخشها، حرفه‌ها و مناطق. ابتدا به بخش اول بپردازیم. دستیابی به تعادلی پویا میان تعداد مشاغل و اندازه نیروی کار امر ساده‌ای نیست. در این رابطه با طرحی مناسب و مدیریتی کارآ، می‌توان به این هدف نایل گردید. بدین خاطر عوامل چندی باید لحاظ شود:

اول) نیروی کار مازاد نباید یکباره از بنگاهها دفع شود، بلکه این کار باید به تدریج صورت گیرد. در بسیاری از بنگاهها، افزایش قدرت تولید نیروی کار، متوقف بر کاهش ناگهانی کارگران نیست، بلکه نیاز به کاهش تدریجی بیکاری دارد. قدم اول در این راه کاستن این امر و سپس به تدریج مازادکردن کارگران است.

دوم) در حال حاضر با توجه به کمبود کار، اکثر دستگاهها فقط در یك نوبت

استفاده می‌شود؛ و این بی‌اندازه موجب پایین آمدن کارآیی می‌گردد. بالا بردن قدرت تولید، این امر را ممکن خواهد ساخت که بدون افزایش دستگاههای موجود، کار در دونوبت یا حتی سه نوبت صورت گیرد.

سوم) در حال‌حاضر توزیع نیروی انسانی در بخشها و مناطق بسیار نامناسب است. بیشترین کمبود نیروی انسانی در بخش ساختمان، کشاورزی، صنایع فلزی و در مناطق شرقی و شمالی صنایع سبك است. در نتیجه سیاست ذکر شده، این بخشها و مناطق می‌توانند، بسیاری از کارگران آزاد شده از سایر قسمتها را جذب نمایند.

چهارم) صنایع خدماتی که سطح توسعه آنها در اتحاد شوروی، بسیار پایینتر از استانداردهای جهانی است، توان جذب و استخدام بخش کثیری از نیروی انسانی را دارا هستند. در این عرصه، مشکل، تنها وجود یك حالت سرمایه‌گذاری غیرکافی در بخش غیرصنعتی نیست، بلکه علاوه برآن، کمبود مستقیم نیروی کار در زمینه‌های گوناگون اعم از مغازه‌دار، پیشخدمت، پرستار، نیروهای خدماتی بیمارستان، سلمانی، کتابدار، و غیره محسوس است. پیشرفت و توسعه بیشتر بخش خدمات، در بسیاری از مناطق و شهرها با کمبود نیروی انسانی رو به رو بوده است که با توجه به طبیعت کار، این کمبود نقش اساسی در وضعیت صنایع خدماتی دارد. در حال‌حاضر حدود ۲۵ درصد کارگران استخدام شده در خدمات عمومی هستند. یعنی بسیار کمتر از آنچه در سایر کشورهای توسعه‌یافته است. این مسئله، بدان معناست که کاهش نیروی انسانی در سایر بخشها می‌تواند به راحتی خلاء این بخش را پرکرده، موجب توسعه سریع بخش خدمات گردد.

پنجم) بخشی از کارگران مازاد قادر خواهند بود، در عرصه‌های در حال گسترش بخش خصوصی، خانوادگی، و تعاونی جذب شده و به فعالیت بپردازند.

و بالأخره یك جامعه برنامه‌ریزی شده قادر است که به طور اصولی عدم تعادل میان نیروی کار و مشاغل را با تنظیم ساعات کار روزانه، هفتگی و سالانه رفع نماید. درآینده، متوسط ساعات کار یك شهروند شوروی باید به تدریج کاسته شود و اصلاحاتی که امروز دنبال می‌شود، این قضیه را ساده‌تر خواهد ساخت.

مشکل دیگر، مشکل ساختاری است. باید دانست که امکان فراهم ساختن کار در تولید اجتماعی برای همه میسر نیست. اما تدارك شغل برای کارگران مازاد، هرچند که مشکلی ساختاری است، اما امر پیچیده‌ای نیست. سه جنبه اصلی آن را می‌توان چنین برشمرد: جنبه‌حرفه‌ای، منطقه‌ای و اجتماعی. به ترتیب به هر یك از آنها نظر می‌افکنیم.

بنابر آنچه گذشت، به جنبه حرفه‌ای کارگران مازاد و تهیه مشاغل جایگزین برای آنها پرداختیم. تعداد مشاغل مازاد به سرعت کاهش خواهد یافت و مردم ناچار خواهند شد که شاکلهٔ حرفه‌ای خود را تغییر داده و کارهای جدیدی بیاموزند. هرچند که نسل جوان با کمك دولت قادر خواهد بود بر این امر فایق آید اما مسنترها و به خصوص آنان که به سن بازنشستگی رسیده‌اند، مشکل است که بتوانند این سازگاری را داشته باشند. به همین علت، با شروع کاستن کارکنان چندین بخش دولتی، به آنان که مازاد محسوب می‌شدند و در آستانه بازنشستگی بودند با ۲ ـ ۳ سال تخفیف، قبل از آنکه حایز شرایط شوند، پیشنهاد بازنشستگی داده شد.

مورد دیگری که پیچیدگی خاصی دارد، فقدان کار در مورد نیروهای غیرماهر است که معمولاً به صورت کارگران فصلی مدیون پیشرفت سریع تکنولوژیکی هستند. این نیروها تقریباً ۳۰ درصد مشاغل ساختمانی، ۴۰ درصد صنعت و حداقل ۶۰ ـ ۶۵ درصد نیروی کشاورزی را تشکیل می‌دهند. در این مورد، تنها راه‌حل، بازآموزی این کارگران و مجهزساختن آنان به مهارتهایی است که مورد تقاضا و نیاز است. البته باید درنظر داشت که این کارگران فاقد مهارت، معمولاً افرادی هستند که امکان تکمیل کردن تحصیلات متوسطه را نداشته و تمام آنچه را که آموخته‌اند نیز فراموش کرده‌اند و اکثریت آنان را زنان تشکیل می‌دهند. خواست آنها چیست؟ یا برای آنها چه چیز مهم است؟ آیا توان آن را دارند که مهارتهای جدید را فراگیرند؟ به احتمال زیاد اکثر افراد مسن ترجیح خواهند داد تا به کار خصوصی یا خانوادگی، مثلاً کشاورزی، بپردازند.

اکنون به جنبه منطقه‌ای مشکل بپردازیم. اصلاح ساختار اقتصادی، قطعاً موجب افزایش سهم مشاغل واقع در مناطق شرقی(برخلاف مناطق مرکزی و

غربی) و همچنین شهرهای بزرگ (برخلاف شهرهای کوچك و روستاها) خواهد شد. این بدان معناست که کارگرانی که شغل خود را در برخی مناطق و شهرها از دست داده‌اند، فقط در سایر مناطق و شهرها قادر خواهند بود، شغلی بیابند، یعنی به ناچار باید مهاجرت کنند. واضح است که چنین مهاجرتی باید داوطلبانه باشد و لازمه آن این است که فرد بتواند مکان اقامت خود را بدون آنکه شرایط زندگی‌اش دچار نقصان گردد، تغییر دهد؛ هرچند که امروزه تفاوتهای فراوانی، در شرایط زیستی و کیفیت زندگی مردم، در مناطق گوناگون وجود دارد. زندگی در مناطق شرقی به مراتب سخت‌تر از زندگی در مناطق جنوبی یا مرکزی است. دهها سال است که مردم به مناطق سیبری و شرق دور نمی‌روند، بلکه از آن نقاط به مناطق مرکزی و جنوبی مهاجرت می‌کنند. البته این وضع در اواسط دهه ۱۹۷۰ تغییر کرد و آن هم ناشی از پرداخت فوق‌العاده شغل مناطق دور بود که سطح دستمزدها را حدود ۱۵درصد در مناطق جنوب غربی سیبری، و تا ۱۰۰درصد در مناطق دورافتاده شمالی و سایر مناطقی که زندگی واقعاً در آن مکانها مشکل است، بالا برد. روشن است که روشهای مشابهی درآینده باید به کار گرفته شود تا مشوق مهاجرت به مناطق دارای کمبود نیرو باشد.

وضعیت مشابهی در مورد شهر و روستا وجود دارد. درکل، شرایط زندگی در این دو محیط تا اندازه زیادی هم سطح شده است، اما با این حال مزایای زندگی در شهر هنوز بیشتر است، سطح خدمات بهتر، دسترسی به امکانات خبری متنوع، دسترسی راحت‌تر به امکانات فرهنگی، و غیره. اما مزایای زندگی در روستا، رهایی از تراکم جمعیت شهرها، شانس زندگی در خانه مستقل دارای حیاط و باغچه، زراعت کردن دریك مزرعه‌شخصی، و استفاده و لذت بردن از غذاهای تازه است. با توجه به درآمد و رفاه‌کلی خانواده، کم و بیش شرایط زندگی در هردو یکسان است. در بسیاری مناطق، روند مهاجرت از حومه به شهر و شهر به حومه نیز وجود دارد. البته در آن موارد که اصلاح ساختار اقتصادی، نیازمند کاهش بیشتری در روستاها و رشد جمعیت شهری می‌باشد، مخالفتی با مهاجرت نسل جوان مناطق روستایی به شهرها وجود نخواهد داشت. هرچند که ظرفیت انسانی شهرها

در حال حاضر بسیار محدود است، یعنی خانه، مهدکودك، مدرسه، و سایر امکانات شهری به قدرکافی وجود ندارد؛ اما عملاً روند اجازه پنهانی مهاجرت به شهرهای بزرگ تنها در مورد افرادی که به طور مشخص توسط بنگاهها یا شرکتها دعوت به کار شده‌اند و خود نیز موظفند امکانات کامل زندگی را برای خانواده آنها فراهم سازند، رو به رشد گذاشته است. این حالت جلوی رشد قابل توجه شهرها را تاحدی می گیرد، اما نمی شود کلاً از آن جلوگیری کرد. البته نیاز به مستقر ساختن تعداد قابل توجهی از مردم نواحی روستایی در شهرها، قطعاً این سیستم را خواهد شکست و موجب رشد سریع شهرها خواهد گردید. در نتیجه، تعادل اجتماعی میان شهر و روستا که با مشکلات فراوان حاصل شده بود، به همین راحتی بهم خواهد خورد.

در خاتمهٔ این بحث، به جنبه‌اجتماعی مشکل می‌پردازم. بیشترین مشکلات دریافتن کار جدید، مربوط به آن طبقه از مردم است که از نظر مدیریت، توان بالای کار ندارند؛ مانند زنان، بخصوص زنانی که دارای فرزندان کوچك بوده و غالباً ناچارند وقتی آنها بیمارند، در خانه بمانند. همین گونه‌اند افراد پا به سن گذاشته، بیمار و از نظر جسمی ضعیف، نسبتاً تحصیل نکرده و کارگران غیرکیفی که قبلاً به آنها اشاره شد، افراد معتاد به مشروبات الکلی، مواد مخدر و غیره. واضح است که سیاستمداران و متخصصان باید عمیقاً در مورد تأمین کار برای گروههای فوق بیندیشند؛ و البته تأمین آنها راههای کاملاً متفاوتی را می‌طلبد.

صرفاً به عنوان نمونه یکی از گروههای فوق را مطرح می‌کنم. زنان جوان بچه‌دار که در موارد دیگر از حقوق مساوی برخوردارند، در عرصه‌کار قربانی می‌شوند و در معرض جدی بیکارشدن قرار دارند. با ملاحظهٔ این مشکل، این فکر به ذهن خطور می نماید که با توجه به آنکه میزان اشتغال زنان در تولید اجتماعی از بالاترین سطح در جهان برخوردار بوده و در بسیاری از جمهوریها از جمله روسیه و اوکراین[۱۵]، میزان اشتغال زنان بسیار نزدیك به مردان است و در کل ۵۱ درصد

15. Ukraine

راتشکیل می دهد؛ و علی رغم آنکه زنان ۵ سال زودتر از مردان بازنشسته می شوند، میزان بالای اشتغال زنان در تولیداجتماعی یك بی عدالتی اجتماعی است. این مسئله هم تأثیر منفی در آهنگ رشد جمعیت و هم در تربیت فرزندان داشته است. در شهرها و اخیراً تا اندازه‌ای در روستاها مدل شایع خانواده، مدل تك فرزندی است که بالطبع این مدل تأمین کننده جمعیت مورد نیاز کشور نیست و به علاوه آسیب زننده نظام تربیتی خانواده است. با وجود این مدل خانواده، رفتار اجتماعی صحیح که از خانواده‌های پرجمعیت برمی‌خیزد، چه در عرصه کارهای جمعی که به کمك هم صورت می‌پذیرد و چه کمك بزرگترها به جوانترها، در حال افول است. بنابراین، علت بالابودن میزان اشتغال زنانی که به سبب شغل خویش، تا اندازه زیادی ناچار می‌شوند که در نقش اجتماعی و خانوادگی خود مسامحه روا دارند چیست؟ نخستین دلیل آن، پایین بودن دستمزد مردان است، به طوری که امروزه، اکثر آنها قادر به اداره خانواده، تنها با درآمد خود، حتی در چند سالی که بچه‌ها مخارجشان زیاد نیست، نمی باشند. باید اضافه کرد که زنان خانه‌دار، حتی آنها که بچه‌دار هستند، در دیده مردم، از موقعیت پایین اجتماعی برخوردارند. زن صرفاً به عنوان یك فرد مورد توجه قرار می گیرد و نه به عنوان یك همسر و کسی که مرد عهده‌دار سرپرستی اوست؛ بنابراین زن ناچار است که شغلی بیابد و کار کند. البته خود زنان نیز، این روحیه نیاز به کار را دامن زده‌اند و مایلند که به یك گروه کارگری تعلق داشته باشند. آنها به شدت تحصیل می کنند، کسب معلومات می نمایند و از کیفیت تحصیلی بالایی برخوردارند. از این رو ۶۱درصد فارغ‌التحصیلان مؤسسات آموزش عالی و دانشگاهها را زنان تشکیل می‌دهند. البته مشکل زنان شاغل، پدیده‌ای صرفاً مربوط به شوروی نیست، بلکه این مشکل همه کشورهای توسعه‌یافته است. تحقیقات مفید فراوانی در ارتباط با این مسئله انجام گرفته است که نشان دهنده آن است که بازده شخصی و اجتماعی زنان، بهترین ترکیب را زمانی داراست که آنها بتوانند میان کار تمام‌وقت یا نیمه‌وقت خویش و اختصاص دادن کامل خود به خانواده یکی را اولویت دهند. تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که ۴۰ درصد زنان اولویت را به این می‌دهند که کار تمام‌وقت را رها کرده و به طور

پاره‌وقت کار نمایند. جهت فراهم ساختن امکان عملی این مسئله، لازم است دستمزد مردان به گونه‌ای باشد که بتوانند خانواده را اداره نمایند. از جمله عوامل این مسئله پیشرفت سریع تکنولوژیکی و افزایش کارآیی تولید است. در ضمن، گسترش تولیدات کوچك، زمینه بیشتری را جهت کار پاره‌وقت برای زنان فراهم خواهد ساخت.

گذشته از موارد ذکر شده، مشکلات متعدد دیگری به عنوان پیامدهای اجتماعی نوسازی قابل طرح است. از جمله تفاوت اجتناب ناپذیر درآمد و مصرف گروههای اجتماعی، رشد تورم، رقابت بخش عمومی و بخش خصوصی و غیره. بنابراین حتی با یك بررسی کلی در پیامدهای محتمل اصلاحات اجتماعی، این حقیقت روشن می‌گردد که کشاکشهای اجتناب ناپذیری در عرصه سیر به سوی توسعه جدید روی خواهد داد. نیاز فوری در حل مشکلات کهنه و ریشه‌دار، ضرورت ارزیابی مجدد و کاملی را نسبت به سیاستهای دنبال شده درگذشته، مسلم می‌سازد. در شرایط جدید، این سیاستها باید در جهت نوسازی هدفدار و بر اساس یك نظام ارزشی دیگر، شکل گیرد و مهم آن است که یك سیاست اجتماعی جدید مطابق نیازهای نوسازی روابط اجتماعی تنظیم شود.

ماهیت این سیاست را در فصل بعد مورد بحث قرار خواهیم داد.

فصل سوم

سیاست اجتماعی نوین و مشکلات آن

سیاست اجتماعی نوین

در مطبوعات امروز شوروی، سیاستی که منعکس کنندهٔ تصمیم حزب کمونیست شوروی در یافتن استراتژیهای جدید و مؤثرتر، در جهت رفع فوری مشکلات اجتماعی است، غالباً «سیاست نیرومند» نامیده می‌شود. توجه حزب، دولت، مسئولین، و مدیران اقتصادی در جهت حل مشکلات اجتماعی و ارضای خواسته‌ها و نیازهای مردم متمرکز شده است. و این نشانه افزایش اهمیت نقش سیاست اجتماعی در مجموعه استراتژیهایی است که جهت مدیریت جامعه در این موقعیت تاریخی به کار گرفته شده است. در حالی که در گذشته، سیاست اجتماعی صرفاً به عنوان ابزاری در جهت بهبود بخشیدن به سطح زندگی مردم تلقی می‌شد، اکنون معیاری برای سرعت بخشیدن به تحول اجتماعی و نوسازی سیستم روابط اجتماعی است. باید دانست که امکان ندارد نوسازی جز با تکیه به عامل انسانی، با سرعت و به طور مؤثر به مرحله اجرا درآید. بدون عامل انسانی، نه تکنولوژی و نه امکانات طبیعی کمکی نخواهد بود. تنها مردم هستند که قادرند این امر را به انجام برسانند. آنها هستند که تعیین کننده ارتباط خود با ابزار می‌باشند، آگاهی آنها ملاك است و آنها راه زندگی را انتخاب می‌کنند. این مردم هستند که سبك و کیفیت کار خود را برمی‌گزینند. نخستین و مهمترین ضمانت موفقیت این تحول، برخورد فعال توده‌های مردم و حمایت آنها و شرکتشان در نوسازی است. البته بخشی از کارگران مجذوب جنبه‌های نوسازی شده و از انسانهایی ناظر و

بی‌طرف، به انسانهایی فعال و شرکت کننده، تبدیل شده‌اند؛ اما این کافی نیست. امکان نخواهد داشت که این وظیفه پیچیده و سنگین صرفاً با اقدامات اقتصادی تحقق یابد؛ بهترین چیزی که می‌تواند ابزار تحقق این تحول باشد، ایجاد احساس مسئولیت و کار بیشتر و بیشتر است. اما باید توجه داشت که صرفاً با معیارهای اقتصادی، نمی‌توان مردم را متقاعد به حمایت از یك سیستم روابط اجتماعی جدید کرد، بلکه نیاز به معیارهای محکمتری است. باید نیازها و علایق مردم را شناخت. به نظر من مردم تنها زمانی به صورت حمایت کنندگان فعال نوسازی در خواهند آمد که شخصاً علاقه‌مند به آن گردند. در این صورت باید عواملی چون ارزشها، سنتها، عادات، جنبه‌های فرهنگ ملی، و غیره به عنوان عوامل جدی در تحریك رفتار مردم، مورد نظر قرار گیرد. بنابراین، موتور محرك براه انداختن گروههای اجتماعی در جهت نوسازی علایق آنهاست. البته شبکه علایقی که در یك جامعه وجود دارد، در عین ارتباط و پیوستگی، نامتجانس و متناقض است و دارای ساختاری نسبتاً پیچیده و چند بعدی است.

در طی یك دوران طولانی، علوم اجتماعی شوروی بر برتری بلاتردید علایق اجتماعی بر علایق گروهی و علایق گروهی بر علایق فردی تأکید کرده است. چنین تفسیر یك بعدی، نه تنها بر نفس علم آسیب وارد آورده، بلکه در عمل، همه علایق فردی را در پای علایق گروهی و علایق گروهی را در پای علایق اجتماعی قربانی کرده است. البته، این مسئله ناشی از عدم درك درست علایق اجتماعی بوده است. شخصیتهای سیاسی هرگونه خواستند مسایل را طبق علایق و افکار خود تفسیر کردند. کافی است در این مورد فقط رشته اقداماتی که در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ نسبت به کشاورزان اشتراکی دارای گلهٔ شخصی، تحمیل گردید، یادآوری شود. این اقدامات با شعار تبعیت علایق شخصی نسبت به علایق اجتماعی انجام گرفت، اما اثرات آن در صنعت دام شوروی یکی از سخت‌ترین طوفانهایی بود که تا به حال بخود دیده است.

در حال حاضر نظرگاهها در این مورد، متعادلتر شده است و توجه می‌شود که این علایق لازم و ملزوم یکدیگرند. یکی از راههای ممکن جهت حل این مشکل،

تقسیم علایق و قرار دادن آنها در سلسله مراتب طولی است. در این رابطه باید در نظر داشت که اولاً ـ این علایق از نظر موضوع (یعنی فردی، جمعی، منطقه‌ای، جغرافیای انسانی و سایر موارد) در جایگاه خود قرار داده شود. البته این علایق لزوماً بر یکدیگر منطبق نبوده و ممکن است با هم تزاحم پیدا کنند. این تزاحم در سطوح مختلف اعم از ملی، منطقه‌ای، و حتی یك خانواده مطرح است. ثانیاً ـ هر مقوله اجتماعی دارای علایقی در عرصه‌های گوناگون است، از جمله اقتصاد و سیاست، کار و فراغت، امورفرهنگی و ورزشی، مسایل شخصی و خانوادگی، وغیره. در کشاکش این علایق با یکدیگر و براساس نظام ارزشی افراد و موقعیتهای بیرونی زندگیشان برآیندی حاصل خواهد شد که، تعیین کننده رفتارهای گروهی است. واضح است که تصمیمات اجتماعی ـ سیاسی درجهت توسعه موفق، تنها و تنها در صورتی به نتیجه خواهد رسید که بر مبنای درك روشن و صحیح موقعیتها، علایق و الگوهای رفتاری کلیه طبقات و گروههایی باشد که تصمیمات به آنها بستگی دارد.

مهمترین ویژگی جامعه سوسیالیستی که به عنوان شاخصه آن مورد تجلیل قرار گرفته است، شوق عدالت اجتماعی است. هر فردی که در این کشور زندگی می‌کند، با این احساس رشد کرده است که اتحاد شوروی از بیشترین عدالت اجتماعی در جهان برخوردار است؛ و اینکه در هیچ کجای عالم مثل شوروی نمی‌شود آزادانه و آسوده تنفس کرد؛ و اینکه انسان بیگانه‌ای را رفیق بخواند و با او به سبب عقیده پیوند بخورد و این امر موجب دوستی و یگانگی گردد، تا آنجا که میان افراد جامعه روابطی چون یك خانواده پیدا شود. مادام که عملکرد اجتماعی کاملاً از این ادعاها دور نگردیده بود، اعتقاد به ماهیت مترقی و عادلانه رژیم سوسیالیستی، همسویی و همراهی اکثریت مردم با اهداف و ارزشهای اجتماعی را حفظ می‌کرد. این حقیقت، راز نهان قدرت و استحکام شوروی در دهه ۱۹۲۰ و حتی دهه ۱۹۳۰ می‌باشد و البته دوران جنگ جهانی دوم جای ویژه خود را دارد. به هر حال، اعتقاد به عادلانه بودن رژیم و سلامت سیاسی دولت، در تعیین رفتار مردم از قوت و اهمیت خاصی برخوردار بود. به طور مشخص، طی چند دهه گذشته که

بی‌عدالتیهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و قانونی به طور قابل توجهی گسترش یافت و عمیق گردید، موجب بیگانگی مردم با ایدئولوژی رسمی و در بیشتر موارد از کلیه فعالیتهای مفید اجتماعی گردید. بی اعتقادی کامل به شعارهایی که از طرف دولت و حزب مطرح می‌شد، از جمله فراهم ساختن یك زندگی بهتر و مبارزه جدی با فساد و تباهی و همچنین راه یافتن شکاکیت و بدبینی مطلق و یأس در بخشی از نسل جوان و میانسال ما، بهایی است که جامعه ما در ازای اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده است، باید بپردازد. صادقانه باید گفت که این بار و مسئولیتی است که به راحتی نمی‌توان حملش کرد.

منبع واقعی نوسازی در یك کلمه، علاقه، جدیت، و انرژی نسل جوان است که اگر به صحنه آید نوسازی ممکن می گردد، نه تنها در یك سیستم سوسیالیستی بلکه در همه جهان. هر امیدی در به ثمررسیدن نوسازی بدون تکیه به این منبع مانند پرتاب موشکی بدون سوخت است. تنها یك راه می‌ماند و آن هم این است که باید این منبع انرژی اجتماعی را در طریق نوسازی به صحنه آوریم و در حین دگرگون ساختن سیستم روابط اجتماعی، آن را گسترش دهیم. از این رو، یك سیاست‌اجتماعی قوی، درست، و عادلانه مورد نیاز است؛ سیاستی که بتواند اکثریتی را که به همه‌چیز سخت بد بینند، متقاعد سازد که این بار شعارهای حزب از عمل فاصله نخواهد گرفت و اینکه استراتژی جدید از مسیر سوسیالیسم خارج نخواهد شد.

ادبیات ما در این باب، در حال حاضر، میان مفهوم گسترده و محدود سیاست اجتماعی، تفاوت نمی گذارد. لازم است که این مفاهیم کاملاً تبیین گردد و لازمه آن این است که عناوین این دو از هم جدا گردد. ما یکی را سیاست اجتماعی[1] و دیگری را سیاست جامعه‌ای[2] می نامیم. سیاست اجتماعی در مفهوم محدود عبارت است از برنامه اقدامات دولتی در جهت حمایت از گروهها و طبقات اجتماعی که به دلایل گوناگون دچار مشکل بوده، از موقعیتهای خاص رنج می‌برند و قادر

1. Social Policy
2. Societal Policy

نیستند وضع خود را با تلاش شخصی خویش بهبود بخشند. به عنوان مثال مستمری بگیران، یتیمان، محصلان، زنان کارگری که بچه دارند، کارگران دارای حقوق پایین، ساکنین روستاهای کوچك یا مناطق دورافتادهٔخاص، از کارافتادگان، خانواده‌های ساکن منازل نامناسب.

اهداف اصلی سیاست اجتماعی در عرصه کنونی را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

۱ ـ فراهم کردن شرایط ارضای کامل نیازهای مادی و معنوی کلیه گروههای اجتماعی.

۲ ـ استحکام عدالت در کلیه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، و اخلاقی.

قدم اول آن است که اندازهٔ کیك تهیه شده را آن قدر بزرگ کنیم تا تأمین کننده همه اقشار باشد و قدم دوم آنکه آن را به گونه‌ای عادلانه تقسیم کنیم که رضایت عامه فراهم گردد. باید گفت که چنین برداشتی از مفهوم عدالت با مفهوم علمی آن تفاوت دارد. مهم آن است که افکار عمومی را در جهت کسب صلاحیت لازم به تدریج دگرگون نمود. و باید در نظر داشت که مردم سیاست اجتماعی را به عنوان عدالت اجتماعی که همه‌جا و همه‌چیز را در برمی‌گیرد و حواله به آینده نیست، تلقی می کنند.

سیاست جامعه‌ای از نظر ماهیت فرانگرتر از سیاست اجتماعی است و اهداف آن نیز پیچیده‌تر و مهمتر است. از جمله نوسازی ساختار و موقعیتهای اجتماعی به منظور نیل به روابط سوسیالیستی واقعی. به عبارت دیگر دگرگون ساختن سیستم اداری و بوروکراتیك ایجاد شده در یك دوره تاریخی خاص، به یك ساختار سوسیالیستی پیچیده، متنوع، و در عین حال فاقد تبعیض، تأمین کننده توسعه‌ـ اقتصادی و فراهم کننده رشد کیفی مردم، هم در جنبه‌های فردی و هم جنبه‌های اجتماعی. در تطابق با این اهداف، سیاست جامعه‌ای به شیوه‌ای خاص عمل خواهد کرد. این سیاست زمانی جواب می‌دهد که بتوان جامعه را تجدید ساختمان نمود، صبورانه اعتماد و حمایت آن بخش از جامعه را که هنوز درك روشن و کاملی

از این حرکت ندارند، جلب کرد، دست به یك بازآموزی زد و موانع را رفع نمود، و نیروهایی را که حرکت به سوی سوسیالیسم واقعی را سد می‌سازند برطرف نمود. وسعت و توانایی این سیاست، علاوه بر بهره‌گیری از اقدامات سیاست اجتماعی(در مفهوم محدود آن)، بستگی به غنا و تنوع امکاناتی دارد که به خدمت می‌گیرد. این استراتژی بر چند پایه استوار است: اصلاح مکانیسم اقتصادی و مشی مدیریت فردی، نوزایی نهادهای سیاسی و حقوقی، و گسترش فضای بازسیاسی.

مکانیسم اقتصادی و سیاست اجتماعی از دو مقوله هستند، اما هر دو ابزارهای نیل به سیاست جامعه‌ای می‌باشند. میزان استقلال هریك از اینها از دیگری بستگی به عوامل و استراتژیهایی دارد که ساختار آنها را تنظیم می‌سازد. مکانیسم اقتصادی بیشتر از هرچیز منافع اقتصادی جاری را تحت تأثیر قرار داده و موجب تأمین سرعت کافی و کارآیی توسعه اقتصاد می‌شود. از جانب دیگر، سیاست‌ـ اجتماعی هدفش آن است که شرایط یك زندگی خوب و امکان رشد همه طبقات و گروههای اجتماعی را فراهم نماید. سیاست اجتماعی، تعدیل کننده ارزشها، نیازها، علایق، و انگیزه‌های مردم است و موجب می گردد که گرایشهای فردی مردم با اهداف اجتماعی و مقاصد نوسازی همسو گردد. در هر صورت مکانیسم اقتصادی و سیاست اجتماعی در پیوند با یکدیگر هستند. البته هر مکانیسم اقتصادی گروههایی را نسبت به گروههای دیگر در موقعیت بهره‌وری پایینتری قرار می‌دهد و در اینجا وظیفه سیاست اجتماعی است که تعادل لازم را برقرار سازد.

این مسئله را نیز نباید از نظر دور داشت که ممکن است اقدامات سیاست‌ـ اجتماعی، اثر معکوسی در رفتار اقتصادی مردم بگذارد. به عنوان مثال سیستم موجود بازنشستگی به گونه‌ای است که بازنشستگانی را که هنوز انرژی واقعی جهت ادامه کار دارند، بی انگیزه و بی علاقه می‌سازد. یا این مورد که در برخی خانواده‌های پرجمعیت، والدین تحصیلکرده، به این دلیل که کمك هزینه‌ای که براساس تعداد فرزند به آنها پرداخت می‌شود قابل توجه است، ممکن است

تمایلی به کار و فعالیت نداشته و در واقع طفیلی فرزندان خود باشند. بنابراین مکانیسم اقتصادی و سیاست اجتماعی نباید به صورت منفرد فرموله گردند بلکه باید براساس نگرشی عام و اهدافی کلی تنظیم شوند. سیاست اجتماعی علاوه بر نقش خاص خود، عاملی کمکی در کارآیی توسعه‌اقتصادی است. البته باید درنظر داشت که از نقطه‌نظر تئوری، توسعه اقتصادی نقش آلی(ابزاری) دارد، در حالی که توسعه‌اجتماعی هدف سوسیالیسم است، اما عملاً حل مشکلات اجتماعی غالباً مقام‌دوم را نسبت به منافع اقتصادی پیدا می‌کند؛ بدین‌معنا که توسعه‌ـ اقتصادی به عنوان هدف مطرح شده و بهبود سطح زندگی به راحتی به عنوان ابزار حصول به آن، طرح می‌شود. این دوگانگی آشکار در همهٔ ابعاد قابل ملاحظه است که البته تا اندازه‌ای ناشی از توسعه‌ای است که در عرصه اجتماع حاصل شده است. حل هرنوع معضل اجتماعی نیازمند منابع‌مالی است و هرگونه پیشرفت در عرصه‌اجتماعی بدون رشد سریع اقتصادی ناممکن است. در این زمینه دولت باید با به کار گرفتن تدابیر و تمهیداتی، به بهترین وجه میان اهداف اقتصادی و اجتماعی تعادل برقرار سازد، تا در سطحی وسیع، افزایش کارآیی اقتصادی و توسعه عدالت‌اجتماعی بر یکدیگر منطبق گردد.

با این وجود، اغلب اوقات اقدامات اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر تزاحم پیدا می‌کنند، به طوری که یکی را باید بر دیگری ترجیح داد. به عنوان مثال، تجربهٔ نامطلوبی که در ایجاد پروژه‌های صنعتی در مناطق توسعه‌نیافته وجود داشته است را در نظر بگیرید. جایی که باید کارخانه‌ها تأسیس شود، همزمان نیازمند خانه، مهدکودك، مدرسه، فروشگاه، و بیمارستان است. البته از نیاز به جاده و خط آهن و خطوط تقویت نیرو و غیره، نیز گذشت می‌کنیم. به عنوان یك قاعده در برنامه‌ـ ریزی، هر زمان که طراحان می‌بینند قادر نیستند با محدودیتهای مالی موجود، برنامه را جلو ببرند، بلافاصله هزینه ساخت تسهیلات عمومی قطع می‌گردد. این را هر کسی می‌داند که این گونه برنامه‌ها را جز با تکنولوژی پرخرج مدرن نمی‌توان اجرا کرد، اما چرا صرفه‌جوییها همیشه با قطع تسهیلات عمومی و واگذاری آنها به آینده و تأخیر درآنها انجام می‌شود؟ مسئله همیشه این گونه توجیه می‌شود که

بگذارید فعلاً مردم قدری در فشار باشند و در منازل کارگری و خانه‌های موقت زندگی کنند، آنها قدری در زحمت و رنج می افتند، اما زمانی که کارخانه برپا شود، آنگاه نوبت آنها می‌رسد. اما هیچ صحبتی از این نمی شود که این آینده نزدیك ۱۰ تا ۱۵ سال طول خواهید کشید. متأسفانه این مدل توسعه مناطق جدید، به عنوان یك قاعده، دهها سال انجام شده است و به آسانی نمی‌توان از این عادت غلط برنامه‌گزاری خارج شد. نتیجهٔ این شیوه کار را در دهها شهر با ساختاری فقیرانه، شرایط سخت زندگی، و در نتیجه جمعیت غیرپایداری که از کار خود نیز راضی نیستند، می توان ملاحظه کرد. اصلاح و رفع اینگونه اشتباهات و دستیابی به تعادل در توسعه اقتصادی و اجتماعی شهرها و مناطق، یکی از مهمترین وظایف سیاست اجتماعی است که دنبال می شود.

قبلاً به این واقعیت اشاره شد که در اوایل دهه ۱۹۸۰ ما با مجموعه کثیری از مشکلات حاد که روی هم انبان شده بود روبرو گشتیم. چرا که در دوره سکون نه تنها مشکلات برطرف نمی‌شد، بلکه حتی در معرض بحث عمومی هم قرار داده نمی‌شد. مدام سروصدای مشکلات خوابانده می شد تا جلوی بحران گرفته شود، هرچند که بحران واقعاً رفع نگردد. تلاش بر این بود که بحرانها پس زده شود، نه اینکه حل گردد. اولین پیامدهای این گونه برخورد، رشد سریع کمیابی مواد غذایی، کاهش شدید کیفیت آن و مخفی ساختن کالاها بود. در نتیجه قیمت خرده‌فروشی کالاها به سرعت بالا رفت، به حدی که افزایش درآمدهای پولی به سختی جوابگوی این معضل بود.

من نیز مانند بسیاری از دیگر متخصصین شوروی، هیچ اعتمادی به آمار خوشبینانه و امیدوارکننده‌ای که طی دهه‌های گذشته، در مورد بهبود سطح زندگی، توسط مرکز آمار پیوسته چاپ شده است ندارم. با این همه، همان ارقام نشان دهنده آن است که روند بهبودی هر ۵ سال نسبت به دوره قبل تنزل داشته است. این مسئله را مردم به خوبی احساس می کردند و بر اساس نظر آنها در دوره سکون، سطح زندگی در هر مورد برای اکثریت جامعه، بیشتر از آنکه بالا برود، مدام تنزل کرده است. زندگی برای اقشار با درآمد ثابت بسیار دشوار بود؛ مثلاً بازنشستگان

که در نتیجه افزایش هزینه کالاها و خدمات، درآمد واقعی آنها مدام کاهش می‌یافت و زندگی به طور روزافزون مشکلتر می‌گردید. به همین دلیل است(نه اینکه تنها دلیل باشد) که اصلاح قانون بازنشستگی امری فوری است.

مجموعه‌ای از مشکلات دیگر نیز هست که فشار ناشی از آنها هم کم نیست و عمدتاً به تدارك امکانات زندگی مربوط می‌شود. علی‌رغم این واقعیت که طی برنامه ششم تا یازدهم از برنامه‌های پنج ساله، بیش از ۶۵میلیون دستگاه آپارتمان با سطح زیربنای ۳۰۰۰ میلیون مترمربع ساخته شده و ۲۳۶ میلیون نفر صاحب خانه جدید شده‌اند، باز هم برنامه خانه‌سازی کافی نیست و با ارضای تقاضای جامعه فاصله زیادی دارد. صف منتظران دریافت خانه به جای آنکه کوتاه‌تر شود، طولانی‌تر می‌گردد و کسانی که شرایط دریافت خانه‌ای بزرگتر را دارند، ناچارند به همان خانه قبلی اکتفا کنند. به عنوان مثال در نووسیبیرسك تنها خانواده‌هایی که اعضای آن بیشتر از ۸ مترمربع فضای زندگی ندارند، استحقاق آن را دارند که اسمشان در لیست دریافت خانهٔ بزرگتر ثبت شود و در برخی شهرهای دیگر، معیار از این هم محدودتر است.

افزایش سریع دستمزد کارگران ساختمانی بدون هماهنگی در افزایش تولید و افزایش هزینه مصالح ساختمانی، موجب شده است که ۲۰ تا ۲۵درصد بر هزینه خانه‌سازی در هر برنامه پنج ساله افزوده شود. همچنین افزایش ناگهانی قیمت خانه‌های تعاونی باعث گردید که تنها اقلیت خوشبخت از عهده تهیه آن برآیند. علاوه بر این مسایل، کیفیت ساختمان سازی شدیداً تنزل کرده است، به طوری که اکثر خانواده‌هایی که صاحب خانه جدید می‌شوند، در وهله اول باید آن را به استانداردهای قابل قبولی برسانند. نهایتاً به دلیل کاهش رشد خانه‌سازی، جابجایی خانواده‌ها بسیار دشوار شده و مشکلات عدیده‌ای را فراهم ساخته است. توزیع نامساوی خانه‌سازی میان شهر و روستا، جمهوریها، مناطق و گروههای مختلف اجتماعی حادتر از هر زمان دیگر شده است. خدمات عمومی دچار مشکلات جدی است، بخصوص در عرصه تعلیم و تربیت، بهداشت، و فرهنگ. ارزش اجتماعی سلامتی در سراسر جهان رو به افزایش است، و این

گرایش در اتحاد شوروی نیز قابل رؤیت است. طی هر دهه گذشته، بخش بیشتری از مردم سلامتی را مهمترین عامل زندگی می‌دانند. به هرحال، خدمات درمانی شوروی در شرایطی بحرانی بسر می برد. با وجود آنکه در ازای هر ده‌هزار نفر تعداد قابل توجهی پزشك وجود دارد و تقریباً از بهترین وضعیت در جهان برخورداریم، اما کیفیت و شرایط کارشان چگونه است؟ ما به اندازه کافی بیمارستان، کلینیك، بخشهای درمان سرپایی و امکانات بستری کردن نداریم. پیوسته، پشت در اتاقهای جراحی صف وجود دارد و زمانی که جهت معاینه هر بیمار اختصاص داده می شود، به طرز مضحکی کوتاه است، آن قدر که بیمار نمی‌تواند روی یك معاینه دقیق حساب باز کند. در مناطق روستایی مشکل درمان جدیتر است، چرا که معمولاً درمانگاه وجود ندارد و معمولاً بیماران برای مراجعه به پزشك دهها کیلومتر و گاه بیشتر باید طی مسیر کنند. به این مسئله باید کمبود شدید و گاه فقدان کامل امکانات پزشکی مدرن، کمکهای تشخیصی، فیزیوتراپی و داروهای مؤثر را افزود. براساس تحلیل این وضعیت، رهبری حزب و دولت به این نتیجه رسیده‌اند که اصلاحات بنیادی در خدمات بهداشت عمومی، امری الزام‌آور است. اما این تنها عرصه اصلاحات نیست، بلکه اصلاحات مشابهی، تقریباً در کلیه بخشهای خدمات لازم است: تعلیم و تربیت، تسهیلات فرهنگی، خدمات تجاری، خدمات فردی، تأمین مایحتاج عمومی، و حمل و نقل عمومی.

همان طور که ملاحظه می‌شود، بسیاری از مشکلات حاد اجتماعی میراث گذشته است و همان طور که در فصل قبل تشریح شد، نوسازی کنونی روابط اقتصادی نیز به نوبه خود مشکلات جدید خاص خود را خواهد داشت. این مشکلات در مجموع موجب تنشهای اجتماعی خواهد شد. به هرحال مردم به سمت درك روشنتری از اهمالها، مشکلات و پیچیدگیهایی که بر سرراه اقدامات اصلاحی وجود دارد و اینکه سیاست اجتماعی تا چه اندازه باید قوی و مؤثر باشد، پیش می روند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که سیاست اجتماعی از چه کیفیت‌ها و خصوصیاتی باید برخوردار باشد تا به عنوان یك سیاست قوی تلقی گردد؟ به نظر

من این سیاست باید با سیاستهای گذشته در موارد زیر فرق داشته باشد:

۱ ـ باقیمانده اصلی سرمایه‌گذاری به طور کامل باید واگذار شود، یعنی منابعی که پس از رفع نیازهای تولید باقی می‌ماند، باید صرف رفع مشکلات اجتماعی گردد. و مسئله آن است که آهنگ رشد هزینه‌های اجتماعی باید از آهنگ رشد درآمد ناخالص ملی پیشی گیرد.

۲ ـ به جای ادامه عملکرد معمول در رفع نواقص، یعنی ترمیم اهداف استراتژیك، باید به حل اساسی مشکلات اجتماعی پرداخت. باید توجهات و منابع را به طور کامل بر حادترین مشکلات اجتماعی متمرکز ساخت و به طور جدی به آنها پرداخت.

۳ ـ باید از دادن نسخه یکسان به عنوان راه‌حلهای اجتماعی برای سراسر کشور دست برداشت. در مورد نقاط مختلف، یعنی شهر و روستا، جمهوریهای مختلف و مناطق، شهرهای کوچك و بزرگ، گروههای مختلف از نظر جغرافیایی و شغلی، با توجه به مقتضیات هریك باید برنامه‌ریزی کرد.

۴ ـ تکیه بر اهداف سیاسی گذشته مانند «ایجاد یك جامعهٔ کاملاً یکنواخت» باید دگرگون شود. اکنون تمام همت ما باید در این جهت قرار گیرد که سطح زندگی بالا رود و به توزیع عادلانه‌تری دست یابیم. به علاوه، سیاست اجتماعی باید پیوسته در جهت فعال ساختن رفتار اقتصادی و تشویق به ابتکارات اقتصادی عمل نماید. در ظاهر، ممکن است دو هدف اساسی سیاست اجتماعی جاری، یعنی بالابردن سطح زندگی مردم و دست یافتن به توزیعی عادلانه‌تر نامربوط بنظر آید. اما حقیقت آن است که کیك کوچکی را می توان منصفانه تقسیم کرد و کیك بزرگی را غیرمنصفانه. این دو امر سخت به یکدیگر مرتبطند، به طوری که پیوند میان توزیع و مصرف آن چنان محکم است که به دشواری می توان در آن دگرگونی ایجاد کرد. به هرحال کار مشکلی است که بتوان رویه‌ای را که یك طبقه‌اجتماعی یا گروهی از مردم، دهها سال به آن خوگرفته‌اند و جزیی از زندگی آنها شده است دگرگون ساخت و آنان را از آن مسیر بازداشت. به منظور تحقق این اهداف باید اموال عمومی که دزدیده و حیف و میل شده است برگردد. اما در غیر از این موارد،

سیاست اجتماعی براساس توزیع مجدد افزایش ثروت سالانه تنظیم می گردد و نه کل ثروت در مجموع. بدین معنا که با افزایش عمده در درآمد و مصرف ملی، این امر میسر می گردد که کارگرانی که دستمزدهایشان پایین است، از افزایش نسبتاً خوبی بهره‌مند شوند. همچنین امکان تهیه خانه‌های جدید بیشتر برای خانواده‌های پرجمعیت و یا آنان که در زیرزمین ها و مانند آن زندگی می کنند فراهم می گردد و موارد متعددی از این نوع اقدامات صورت خواهد گرفت.

در یك کلمه، هر چه سطح زندگی مردم سریعتر بالا رود، بهبود توزیع به نسبت درآمدها میسرتر خواهد شد. البته در زمانی که سطح زندگی در حال رکود باشد و مصرف به سختی رشد کند، بسیار دشوارتر خواهدبود که بتوان با مشکلات ـ اجتماعی دست و پنجه نرم کرد و در چنین صورتی توسعه‌اجتماعی امری اتفاقی خواهد بود؛ و همزمان افزایش کلی آنتروپی اجتماعی[3] موجب رشد بی عدالتی و از برنامه خارج شدن توزیع خواهد شد. خودخواهیها افزایش می یابد و بدین ترتیب شایستگیها و تلاشها شکوفا نمی‌گردد، بلکه قانون‌شکنی و حیله‌گری میدان می یابد. در نتیجه دو هدف سیاست اجتماعی عملاً محو می گردد. جهت دستیابی به عدالت اجتماعی[4] باید سرعت افزایش مصرف، از آنچه تاکنون بوده است، افزونتر گردد. و باید دانست، چنانچه آهنگ افزایش عدالت اجتماعی متوقف گردد، سرنخ تحول از دست خواهد رفت. این روزها، در مطبوعات و در آثار جامعه‌شناسان، مفهوم عدالت‌اجتماعی بیشتر از قبل استعمال می‌شود. متخصصین در مفهوم دقیق آن بحث می‌کنند، در حالی که روزنامه‌نگاران، نمونه‌های مختلفی از پایمال شدن عدالت در بخشهای مختلف اداری را عنوان می سازند. میلیونها نفر از مردم عادی، به روزنامه‌ها یا مسئولین نامه می نویسند و تلاش می‌کنند که در مورد خود یا خانواده‌شان دادخواهی کنند. من معتقدم که اکثریت مردم شوروی امروز واقعاً در شگفت می شوند، اگر بخاطر آورند که فقط چندسال پیش اصطلاح عدالت‌اجتماعی توسط دانشمندان علوم‌اجتماعی

3. Social entropy
4. Social Justice

شوروی به عنوان امری مغایر با سوسیالیسم و نشانه‌ای از «بورژوالیبرالیسم»[۵] عنوان می‌شد. در سال ۱۹۸۳ مجموعه مقالات کوتاهی با عنوان «عدالت اجتماعی» توسط مؤسسه تحقیقات جامعه‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی چاپ گردید، که در واقع کار ساده‌ای نبود. اکنون دهها کتاب و متجاوز از صدها مقاله در پاسخ به این گونه پرسشها چاپ شده است. اکنون کم و بیش پذیرفته شده است که محتوای واقعی عدالت اجتماعی بستگی به نوع جامعه و روابط لاینفك درون آن دارد. در یك جامعه سوسیالیستی مفهوم عدالت به گونه‌ای درك می شود و در یك جامعه سرمایه‌داری به گونهٔ دیگر و در یك جامعه فئودالیسم یا برده‌داری نیز به گونهٔ دیگری. لازم است پیرامون این مطلب بیشتر بحث شود؛ البته نه در باب عدالت اجتماعی، بلکه در باب «عدالت سوسیالیستی» و آنگاه عدالت اجتماعی را در عدالت سوسیالیستی درك خواهیم کرد.

عدالت سوسیالیستی جنبه‌های مختلفی دارد، یعنی جنبه‌اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، واخلاقی که هریك از آنها دارای اهمیت بسزاست. من شخصاً به عنوان یك جامعه‌شناس و اقتصاددان، جنبه‌اقتصادی ـ اجتماعی آن را اصلیتر می‌دانم و معتقدم این جنبه با اصل سوسیالیستی زیر بیان شده است:

«از هر کس به اندازه تواناییش و برای هرکس به اندازهٔ کارش».

برخی متخصصین معتقدند که عدالت اجتماعی در شرایط سوسیالیستی، مانند سایر جوامع، با یك میزان مساوات طبقاتی بیان می شود؛ یعنی این نوع عدالت تنها در سایه مساوات اجتماعی حاصل می گردد. در نظر اول، این اندیشه جاذبه‌های خاص خود را دارد، اما ضعف آن از همینجا روشن می شود که از نظر تاریخی هرگز محقق نشده است، و اینکه هرگز در جامعه‌ای این چنین شرایطی به طور محض فراهم نگردیده است؛ نه جایی و نه زمانی.

به نظر من، در روند کنونی توسعهٔ اتحاد شوروی، شعار مساوات اجتماعی به طور مطلق بدون توجه به سهم فرد در عملکرد توسعه اجتماعی، امری ارتجاعی و

---

5. Bourgeois liberalism

زیان آور است.

ما عدالت سوسیالیستی را این گونه می فهمیم که کلیه آحاد جامعه در هر کجای کشور و در هر خانواده‌ای که به دنیا آمده‌اند، باید قادر باشند استعدادهای طبیعی خود را رشد دهند و آموزشهای فراگیر و حرفه‌ای داشته باشند، برای کار با کیفیت و مفید تربیت شوند و این فرصت را بیابند که بتوانند از دانش و مهارت خود در اقتصاد بهره‌مند گردند. همچنین سهمی که گروههای مختلف اجتماعی از ثروتهای اجتماعی دریافت می‌دارند، مستقیماً براساس کارشان باید به آنها داده شود. ملاکهای فوق تنها در مورد افراد سالم و آنان که قادر به کارکردن هستند، صادق است و البته برخی گروههای اجتماعی وجود دارند که نمی‌توانند کار کنند و یا نباید کار کنند، مانند بچه‌ها، ناتوانان، بازنشستگان از کارافتاده، و غیره. اصول عدالت سوسیالیستی باید ضمانتهای لازم جهت تأمین کلیه این گروهها را دربرداشته باشد.

گذشته از مسایل فوق، توزیع براساس کار انجام شده، معمولاً در صورتی تحقق می‌پذیرد که بخشی از درآمد شخصی هزینه مصارف شخصی گردد، مانند خوراك، پوشاك، امکانات خانگی، مسافرت در تعطیلات و غیره. یکی از مزایای سوسیالیسم توسعه فراگیر امکانات عمومی از جمله خدمات آموزشی، تحصیلات تخصصی، مؤسسات بهداشتی، آسایشگاه، بیمارستان، مراکز ورزشی، و غیره است. فراهم ساختن این خدمات برای گروههای مختلف، بستگی به میزان تسهیلات و هماهنگیها و توسعه خدمات عمومی دارد.

جایگاه امور زیربنایی[6]، در مناطق مختلف و مراکز مسکونی(از شهرهای بزرگ گرفته تا روستاهای کوچك)، جایگاه ویژه‌ای در روابط توزیع است که رابطه تنگاتنگی با مسئلهٔ عدالت اجتماعی دارد. در بخشهای بعد این فصل، این مباحث را بسط خواهیم داد و مسایل مربوط به تأمین حقوق مردم در جهت توسعه، بهره‌گیری از تواناییهای آنها، اصول تعدیل‌کننده پرداخت دستمزد، تنظیم بازار

---

6. Infrastructure

مصرف، و سیستم ضمانتهای اجتماعی ـ اقتصادی تبیین خواهد شد.

توسعه و تحقق تواناییها

جوهر روابط اجتماعی سوسیالیستی به طور خلاصه در یك اصل ارائه می شود: «از هر کس به اندازهٔ تواناییش و برای هر کس به اندازهٔ کارش». در اتحاد شوروی کودکان با این اصل بزرگ می شوند، اگر آموزش این اصل در مهدکودك آغاز نشود، در کلاس اول دبستان تعلیم می گردد و بچه مرتب این اصل را می شنود و همچنانکه رشد می نماید، غالباً این شعار به صورت پیش پا افتاده ای درمی آید و از این گوش شنیده و از آن گوش خارج می شود. هرگاه از فردی پرسش شود که این اصل در عمل چه معنایی دارد، پاسخ غالب افراد چنین خواهد بود: ضرورت توزیع درآمدهای شخصی براساس کیفیت و کمیت کار انجام شده. به عبارت دیگر، دریافت عمومی از قسمت دوم این اصل سوسیالیستی، به طور ناخودآگاه بر قسمت اول تفوق یافته است. یعنی فراهم ساختن شرایط مناسب، زمانی که کلیه آحاد جامعه قادرند تواناییهای خود را توسعه دهند و از آن به خوبی بهره گیرند، در سوسیالیسم ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تا توزیع درآمدها بر اساس کار. یعنی قسمت دوم عمده گردیده و قسمت اول مورد بی اعتنایی واقع شده است. به همین دلیل است که چنین صحنه ای در پیشرفت جامعه ما به سوی اهداف والایش پیش آمده است، یعنی عدم توسعهٔ همه‌جانبه و هماهنگ با شخصیت انسانی و سطح پایین باور افراد از نظر شخصیتی در ابتکار و ابداع.

ممکن است به نظر آید که با پیشرفت جامعه و به طور مشخص با تأمین نیازهای مردم، این اصل که «از هرکس به اندازه تواناییش» زمینهٔ تحقق بیشتری پیدا می کند. امّا در واقعیت زندگی این شعار چگونه تحقق می یابد؟ یعنی تحت کدام شرایط می توان اظهار نمود که سهم فرد در جهت توسعه‌اجتماعی، واقعاً مطابق تواناییهایش می باشد؟ این امر تابع سه شرط است. اولین شرط آن است که برای کودکان، نوجوانان و جوانان فرصت رشد تمام عیار تواناییها و استعدادهایشان را قبل از شروع به کار فراهم ساخت. و این کار باید از مدارس آغاز شود، یعنی کلیه

شرایط لازم فراهم گردد تا زمانی که آنها مدارس را ترك می کنند، اکثریتشان مجهز به تواناییهای کیفی حرفه‌ای و عملی، اجتماعی و اخلاقی شده باشند، به طوری که قادر باشند به طور معقول از تمام توانایی خویش در جهت کار خلاق سود ببرند. دومین شرط آن است که هر کارگر، در هر شغل و موقعیت، اشتغالی را پیشه کند که نه تنها تواناییهای وجودیش به طور کامل مورد بهره‌برداری درست قرار گیرد، بلکه رشد مداوم نیز داشته باشد. و سومین شرط آنکه، به کلیه افرادی که در تولید اجتماعی و تعاونی و یا تولیدخصوصی شرکت دارند، این امکان داده شود که براساس توانایی کامل خویش کار کنند و در این مسیر به سطوح بالاتری از تخصص و نتایج مفید دست یابند، و همچنین بتوانند توان خود را در تفریحات ذوقی، ورزش، هنر، و فعالیتهای اجتماعی و سیاسی صرف کنند.

هریك از شرایط فوق از یك ساختار داخلی برخوردار است، یعنی شامل شرایط و لوازم معینی در آن حیطه است. به عنوان مثال در مورد رشد تواناییهای فکری و جسمی که از کودکی آغاز و تا زمان شروع به کار فرد ادامه دارد، حداقل دوجنبه باید مدنظر قرار گیرد. اول فراهم ساختن شرایط مطلوب (این شرایط نباید برای گروههای مختلف اجتماعی از تفاوت چندانی برخوردار باشد) دستیابی به تحصیلات ابتدایی، متوسطه، فنی ـ حرفه‌ای و دانشگاهی. یعنی در کنار آموزشهای لازم زمینه فراگیری اقسام حرفه‌ها نیز فراهم گردد. دومین جنبه، فراهم ساختن شرایط مناسب جهت اجتماعی‌شدن نسل جوان و انتقال اصول اخلاقی از نسل قبل به جوانترهاست. تجربه نشان داده است که میزان اطلاعات و دانش فرد و ویژگیهای اخلاقی، لزوماً پا به پای هم حرکت نمی‌کنند. چنانکه یك سطح بالای تخصص به خودی خود، فردی را یك کارگر برجسته و متعهد نمی‌سازد. به علاوه اگر مجموعهٔ تجربیات حرفه‌ای و تخصص، با خلاء اخلاقی و پایبندی به اصول و بدبینی توأم شده باشد، خطر عمده‌ای برای جامعه است. مردم با چنین روحیاتی به عامل بازار سایه‌ای و برپاکننده آن، اختلاس کننده، باجگیر، و رشوه‌گیر تبدیل می‌شوند.

در دوران روسیهٔ تزاری، بی‌سوادی تقریباً همه‌گیر بود، در حالی که در دوران

پس از انقلاب، شوروی تبدیل به کشوری با سطح بسیار بالای توسعه سیستم آموزشی و مردم تحصیلکرده و با فرهنگ گردید. در حال حاضر تحصیل تا پایان دوره متوسطه، برای جوانان اجباری و کلیه امکانات تحصیل کاملاً مجانی است. در سال ۱۹۳۹ از هر ۱۰۰۰ کارگری که در بخش اقتصاد، استخدام می شدند، تنها۱۱۰ نفر تحصیلات متوسطه را به پایان رسانده و ۱۳نفر تحصیلات بالاتر داشتند؛ در حالی که در ۱۹۸۷ همین ارقام به ۷۶۴ و ۱۲۵ رسید. در چهار دهه گذشته، نسبت مردم با تحصیلات متوسطه، تقریباً ۷ برابر گشته و افرادی که تحصیلات بالای متوسطه را کسب کرده‌اند، تقریباً ۱۰ برابر شده‌اند. شبکه مهدکودك ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاههای روزانه به طور وسیعی گسترش یافته است. از ۱۹۶۰ تعداد آنها دوبرابر شده و تعداد کودکانی که در آنها تحت مراقبت و رسیدگی هستند، چهاربرابر شده است. در حالی که در ۱۹۶۰ فقط ۱۳ درصد کودکان در این مکانها مواظبت می شدند (۲۴ درصد در شهرها و ۴ درصد در روستاها)، اکنون این رقم به ۵۷ درصد رسیده است(۷۰ درصد در شهرها و ۳۷ درصد در روستاها). متجاوز از ۵۰ میلیون کودك، نوجوان و جوان در مراکز فوق برنامه بعد از دبستان، از جمله کانون جوانان، مدارس موسیقی، هنر و باله، باشگاههای ورزشی و امثال اینها، تحت توجه و رسیدگی قرار می گیرند. دولت اهمیت فراوانی به این مسئله می‌دهد که آموزش ابتدایی، همگانی بوده و برای کلیهٔ فارغ التحصیلان ابتدایی امکانات کامل تحصیل متوسطه فراهم گردیده و از موقعیت مساوی در جامعه برخوردار باشند. همزمان با این امر، دولت تلاش می کند اصلاحاتی را در سیستم آموزشی انجام دهد، از جمله افزایش انعطاف در برنامه، ساعات و مواد درسی و توجه بیشتر به رشد تواناییهای فردی. تاکنون، بچه‌های ما از رشد آموزشی بسیار خوبی در جهت شکوفاشدن استعدادها و تواناییهایشان برخوردار بوده‌اند. در این راستا، یك شبکه مدارس و کلاسهای ویژه در حال گسترش است، که در آنها آموزش از عمق بیشتری برخوردار بوده و بسیاری از دروس به زبان خارجی تدریس می‌گردد. بعد از اتمام مدرسه، اکثر جوانان می توانند تحصیلات خود را در مدارس عالی و دانشگاهها ادامه دهند. در حالی که

در ۱۹۶۸ ، ۴۵ درصد فارغ‌التحصیلان مدارس وارد آموزش عالی می‌شدند، در ۱۹۸۶ این میزان به بیش از ۶۰ درصد رسید. روی هم رفته این ارقام غرورآفرین است؛ اما در این عرصه نیز مسایل و مشکلات حل نشده، بسیار بیش از آن چیزی است که حل شده است و عموم مردم ما سخت علاقه‌مند و نگران سیستم آموزشی ما هستند.

در فوریه ۱۹۸۸ در اجلاس کمیته مرکزی حزب، بحثی در مورد نوسازی بنیادی آموزش از ابتدا تا سطح عالی مطرح گردید. در این بحث وظیفهٔ عملی سیستم آموزشی که پوشاننده همهٔ سطوح باشد مورد توجه قرار گرفت. دوره پیش از دبستان و مراکز بعد از دبستان، مدارس متوسطه جامع و فنی ـ حرفه‌ای، مؤسسات عالی فنی، مؤسسات آموزشهای تخصصی، دانشگاهها و مراکز ضمن خدمت. بدین ترتیب، مدیریت آموزشی بوروکراتیك زیر ضربات سخت انتقاد قرار گرفت. در طرح نوین، بر استقلال مدیریت مدارس و مؤسسات آموزش عالی و دادن اختیار به آنها در جهت تحقیق و دستیابی به بهترین روشها و شیوه‌های آموزش نسل جوان، تأکید شده است. در این اجلاس، ضرورت توسعه مادی و فنی بنیانهای آموزشی و افزایش قابل‌توجه منابع تخصیص داده شده برای تجهیز مدارس مورد توجه قرار گرفت. ساخت و تدارك مهدکودك و پرورشگاههای روزانه و تبدیل مدارس به یك نوبت، فراهم ساختن شرایطی که معلمان بتوانند به کار خلاق بپردازند، تهیه وسایل کمك آموزشی هرچه مدرنتر در حد وسیع، تدارك کتاب، وسایل کمك آموزشی سمعی و بصری، امکانات آزمایشگاهی، اسباب بازی، و غیره مورد تأکید قرار گرفت.

برای رفع مشکلات اجتماعی ناشی از سازمان آموزش، باید تفاوتهای عمدهٔ میان مدارس از نظر محتوای تدریس و سطح تواناییهای دانش آموزان، به طور کامل رفع گردد. این مشکل دارای جنبه‌های منطقه‌ای، ملی یا قومی، و به طور کلی اجتماعی است. یك مدرسه روستایی هنوز با یك مدرسه شهری، از نظر سطح تدریس، فاصله زیادی دارد. همین فاصله را مدارس شهرهای معمولی با مدارس پایتخت دارند. تفاوت آشکار دیگر در سطح تربیت معلم، کیفیت ساختمان مدارس،

تدارك آنها با آزمایشگاه، امکانات مدرن آموزشی، کتابخانه، و غیره است. بدین ترتیب دانش‌آموزان روستایی، نسبت به همتاهای شهری خود، به طور چشمگیری، شانس کمتری در ادامه تحصیل در مراکز آموزش عالی را دارند. به عنوان نمونه، در سال تحصیلی ۷ـ۱۹۸۶ ، ۵۰ درصد دانشجویان مدارس عالی یا دانشگاهها، از خانواده‌هایی بودند که پدرشان کارمند بود، و ۴۱ درصد فرزندان کارگر و ۹ درصد از خانواده‌های روستایی بودند. در حالی که در مدارس عالی سطح پایینتر، دانشجویانی که پدرشان کارمند بود فقط ۲۷ درصد و فرزندان کارگران بالغ بر ۵۸ درصد و فرزندان خانواده‌های روستایی ۱۵ درصد کل ثبت نام شدگان را تشکیل می‌دادند. این ارقام، نشان دهنده تفاوتهای چشمگیری است که هنوز از نظر کیفیت سطح آموزشی به گروههای اجتماعی مختلف ارائه می‌شود و در نتیجه، موجب تفاوتهایی در موقعیت و روند زندگی آنها می‌گردد. البته ریشه‌کن ساختن این نابرابریها بسیار دشوار است.

نابرابری دیگری وجود دارد که باید رفع گردد و آن تفاوت میان دانش‌آموزانی است که زبان ملی‌شان روسی است، و دانش‌آموزانی که زبان غیرروسی دارند. دانش‌آموزان روسی‌زبان، به گنجینه غنی زبان خود و سایر فرهنگها و ملیتها، از آن جهت که بهترین ادبیات جمهوریها نیز به زبان روسی ترجمه می‌شود، دسترسی دارند. سایر ملیتها غالباً با این پرسش رودررو هستند که بچه‌های خود را به کدام مدرسه بفرستند. به یك مدرسه روسی زبان و یا یك مدرسه با زبان ملی (مثلاً ارمنیها، استونیها، ازبکها و غیره). فردی که از یك مدرسه روسی زبان فارغ‌التحصیل می‌شود، تقریباً اطلاعات کاملی از زبان روسی دارد که این مسئله امکان راه یافتن به مؤسسات آموزش عالی و دانشگاهها را برای او هموار می‌سازد. از آنجا که آموزش در مدارس روسی در کلیه جمهوریها طبق یك برنامه واحد صورت می‌گیرد، لذا دانش‌آموزان این مدارس، حداقل اطلاعات را نسبت به فرهنگ قومی خود کسب می‌کنند و به همین دلیل بسیاری از والدین ترجیح می‌دهند که فرزندان خود را به مدارسی بفرستند که در آنها توجه بیشتری به تاریخ، فرهنگ و هنر قومی خود آنها می‌شود. به هر حال در اکثر این مدارس، دانش‌آموزان از نظر

درك زبان روسی در سطح ضعیفی هستند و این امر، شانس آنها را در راه‌یافتن به تحصیلات عالی محدودتر می‌سازد. امکان این هست که در مدارس روسی زبان با کلاسهای اضافه و فوق برنامه، به فرهنگ سایر ملیتها توجه لازم صورت گیرد و همچنین تدریس زبان روسی در مدارس خاص ملیتها را بهبود بخشید تا این نابرابری رفع گردد. این امر کاملاً ممکن است، اما هنوز در عمل کاری صورت نگرفته است و مشکل کماکان به صورت حاد وجود دارد.

نابرابری قابل توجه دیگری هنوز در آموزش فرزندان طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد. پایینترین موقعیت مربوط به فرزندان کشاورزان مزارع اشتراکی و کارگران روستایی است، شرایط فرزندان کارگران قدری بهتر است و بهترین موقعیت را فرزندان طبقه روشنفکر و دانشمندان و به خصوص رؤسای اداری دارند. تقریباً در هر شهر چند مدرسه نمونه به بهترین امکانات و کیفیت آموزشی وجود دارد، یعنی با بهترین معلمان، کلاسهای محدود، کامپیوترهای آخرین مدل، آزمایشگاههای زبان، سالنهای ورزش، استخرهای شنا، کارگاههای درجه یك، و غیره. اکثر این مدارس در آموزش فیزیك، ریاضی، شیمی، زیست شناسی، و سایر مواد در یك سطح بسیار بالای تخصص قرار دارند و تعدادی از دانش‌آموزان این مدارس با دیپلم بین‌المللی فارغ‌التحصیل می‌گردند. تعدادی از فرزندان کارگران صنعتی و کارمندان نیز در این مدارس حضور می‌یابند، اما قاعدتاً اکثریت دانش‌آموزان را فرزندان طبقه روشنفکر و دانشمندان سطح بالا تشکیل می‌دهند. مسئله دیگر آن است که غالباً والدین دارای موقعیت بالای اجتماعی، در صورت نیاز، قادرند معلم خصوصی و ... استخدام کنند. در نتیجه یك بچهٔ کم استعداد، در یك خانواده مرفه، می‌تواند مدرسه را با نتایج بهتر به پایان برساند و در یك تخصص بالا داخل شود، در حالی که یك دانش‌آموز با استعداد از خانوادهٔ سطح پایین، از چنین امتیازاتی برخوردار نیست.

مطلب دیگری که باید طرح شود، آن است که معمولاً پس از فراغت ازتحصیل، هیجان اجتماعی جوانان جهت ورود به مؤسسات آموزش‌عالی و دانشگاهها سخت بالا می‌گیرد. در اصل این هیجان معلول آزمونهای گزینش ورودی به

آموزش عالی است که توأم با رقابت است. تعداد داوطلبان ورود به اکثر مؤسسات آموزش عالی و دانشگاهها چندین برابر و گاهی متجاوز از ده برابر ظرفیت آنهاست و کسانی که بالاترین امتیاز را به دست می‌آورند، پذیرفته می‌شوند. این مسئله کاملاً عادی به نظر می‌رسد، چرا که سطح اطلاعات، نشان دهندهٔ، هم استعداد ذاتی و هم میل داوطلب در تحصیل و توانایی فرد در سخت کارکردن و وجدان کاری او است. اما در برخی مؤسسات آموزش عالی، نظام رقابتی جهت پذیرش دانشجو نقض شده و فساد، باجگیری، و رشوه‌گیری رایج گردیده است. ورود به این گونه مؤسسات آموزش عالی، براساس تواناییهای فرد نیست، بلکه براساس مبلغ پولی است که پرداخته می‌شود. حتی نمرات امتحانی نیز با پول معاوضه می‌گردد. طبیعی است که تحت چنین شرایطی، معلمین (اگر لایق این عنوان باشند)، با از دست دادن اصول اخلاقی و ارزشهای انسانی خود، به جای آنکه از دانشجویان خود تحقیق و تلاش و ارائه‌کار و سمینار بخواهند، هر چیز دیگری، جز آن را طلب می‌کنند. در نتیجه، آموزش عالی، با همه گرانقدری‌اش بی‌ارزش شده است و تحصیل علم، جای خود را به کسب مدرك بدون استحقاق در پایان درس داده است. قضاوت لازم در باب این نظام آموزشی را می‌توان از خلاصه مطلبی که از روزنامه سوسیالیستی چسکایا ایندا‌ستریا[۷] (مورخ ۳۰ فوریه ۱۹۸۸) گرفته شده انجام داد:

> یك کمیته ویژه از وزارت آموزش‌عالی شوروی، وضعیت مؤسسه آموزش فنی بریانسك[۸] را مورد بازرسی قرار داد. نتیجهٔ گزارش چنین بود: در میان ۹۸ دانشجوی سال اول از سه دانشکده، ۸۱نفرشان نمره ریاضی لازم برای پذیرش در دانشگاه را نیاورده بودند. در فیزیك، حتی یك دانشجو نمره لازم در آزمون را نیاورده بود، و از میان ۲۴۰ مسئله بی‌نهایت ساده، تعداد حل شده فقط ۱۰ مسئله بود.

7. Sotsialisticheskaya industriya

8. Bryansk

> در آزمون ریاضی سال سوم، فقط ۳ دانشجو معلومات کافی جهت کسب نمرهٔ رضایت بخش را داشتند؛ بقیه حتی درك نمی کردند که مسایل مربوط به چه چیز است!(۲۸).

این فقط یك نمونه شگفت آور است، اما این واقعیت که چنین مسایلی هم می تواند روی دهد، حاکی از آن است که مشکلات حادی در عرصه آموزش ما وجود دارد. نوسازی روابط اجتماعی، شرایطی را فراهم خواهد ساخت که فضای سالمتری در آموزش ایجاد گردد و البته این فرایند ساده نبوده و زمان می خواهد.

مشکلاتی نه ساده‌تر، بلکه پیچیده‌تر، در باب آموزش اخلاقی نسل جوان شکل گرفته است. بوروکراسی مخوفی که در عصر استالین در نظام آموزشی شکل گرفت و در عصر سکون رشد نمود، خسارتهای جبران ناپذیری را بر چندین نسل ما تحمیل کرده است. به جای آنکه درستی، صداقت، یکرنگی، انصاف، روحیه تحقیق و استقلال فکری در بچه‌ها رشد داده شود، مدارس بی‌روح بوروکراتیك، تبدیل به حوزه‌های قدرت ریاکارانه‌ای شدند که محصول آن تباین اندیشه، حرف، و عمل بود. ثمره این شرایط که هنوز نیز ادامه دارد، چیزی نبود جز: دوگانگی اخلاقی، حیله‌گری، سازش کاری، نیست انگاری[9]، و بیگانگی با ارزشهای-اجتماعی. اکنون جامعه ما در حال پرداخت بهای سنگین دوران طولانی سازشکاری با روند سکون و اقدامات غلط نسبت بهٔ فرزندان این کشور است. اگر این سازشکاریها نشده بود، ما امروز شاهد روحیات ضدانسانی و جنایتکارانه‌ای که نسل جوان پیدا کرده است و همچنین رفتار عاری از مسئولیت بزرگسالان نمی بودیم. به مطلب زیر که توسط یکی از اعضای فرهنگستان علوم و. ترفیلوف[10] (قائم‌مقام فرهنگستان علوم اوکراین) نوشته شده است توجه نمایید(۲۹):

> وقتی می اندیشم که فاجعه نیروگاه اتمی چرنوبیل توسط افرادی شکل گرفته است که مدارك مهندسی خود را زیر بغل دارند، دیگر برایم

9. Nihilism

10. V.Trefilov

آرامش خاطری باقی نمی‌ماند. معلومات و شعور اجتماعی آنان کجا بود که در شب فاجعه، برخلاف فرامین مؤکد، کل سیستم سلسله مراتب امنیتی را نقض کردند؟

چگونه انسان می‌تواند وضعیت مردمی را که بر روی عرشه کشتیهایی که در دریای سیاه با یکدیگر تصادم می‌کردند، درك کند؟

در عصر ما پرواز یك هواپیما، ایجاد یك راکتور اتمی، بنای یك میکروسکوپ الکترونیکی، و یا مدیریت توسعه علمی و تکنولوژیکی موفق، بستگی به تخصصهای بالا، شایستگیهای لازم، سطح بالای نظم و مسئولیت‌پذیری دارد. قرن بیستم، قرن متخصصین است؛ اما این قرن، قرنی است که بیش از هرچیز نیاز به اخلاقیات والا و تعهد از جانب متخصصین دارد.

ترفیلوف در مقاله خود، بازنگری اندیشمندانه و کاملی را نسبت به آموزش ضمن خدمت و آموزشهای تخصصی جهت پیشرفتهای فنی در کلیه دانشگاهها، رشته‌ها و مدارس عالی پیشنهاد می‌کند.

مواد درسی ضرورتاً باید با آموزشهای اخلاقی و سیاسی توأم گردد. آشکارا باید گفت که سطح بالای اخلاقیات فردی و اجتماعی، اهمیتش به هیچ وجه کمتر از معلومات تخصصی، جهت توسعه و بهره‌وری از تواناییهای نیروی کار نیست. از آنجا که نه مدارس و نه اتحادیه جوانان کمونیست، تاکنون اقدام جدی در مورد این وظایف به عمل نیاورده‌اند، امید اصلی در باب انتقال تدریجی این ارزشها به بچه‌ها، کانون خانواده است. نباید میزان واقعی تأثیر و نقش والدین در پرورش و اجتماعی شدن فرزندان را از نظر دورداشت و به آن کم بها داد. آنچه مایه تأسف است، این است که خانواده‌های جدید، خود دچار یك بحران جدی هستند و نظام خانوادگی در بحران بسر می‌برد. آمار طلاق در حال افزایش است و متوسط طول زندگی مشترك زوجها رو به کاهش است. روز به روز تعداد خانواده‌هایی که تحت سرپرستی یکی از والدین است، که معمولاً مادر سرپرستی فرزندان را به عهده دارد و کار نیز می‌کند، رو به افزایش است. مدل خانواده دگرگون شده و تعداد

خانواده‌هایی که دارای یك فرزند می‌باشند به شکل دامنه‌داری گسترش یافته است و همین امر باعث شده است که کمك فرزندان بزرگتر در تربیت فرزندان کوچکتر بی‌معنا و بی‌ربط گردد. رشد روزافزون این مدل خانواده، موجب تضعیف نقش اجداد نیز گردیده است. در نتیجه شئون اخلاقی و اجتماعی برخی از جوانان رو به تنزل و تباهی است و با این وضع افزایش معلومات و تخصص بی‌ارزش است.

این روزها، اولین باری است که سخن از فراهم ساختن شرایط توسعه هماهنگ استعدادها و تواناییهای کل آحاد جامعه ما می‌شود. لازمه این دگرگونی تدارك یك سیاست‌اجتماعی است که در جهت اصلاحات فراگیر و جامع نظام‌آموزشی نیز تنظیم شده باشد، به نحوی که هم زمینه لازم را فراهم سازد تا آموزش در بهترین سطح قرار گیرد و هم اصول اخلاق اجتماعی را تحکیم سازد. اکنون به مورد دوم از شرایط لازم جهت ایجاد بهره‌گیری مؤثر از کارآیی مردم، یعنی فراهم ساختنِ امکان مشاغل و حرفی که با علایق شخصی، استعدادها و معلومات آنها کاملاً سازگاری داشته باشد، بپردازیم. این امر بستگی به چند عامل دارد.

ایجاد یك تعادل عمومی میانِ سازمان استخدام و نیاز اجتماعی کارگران جهت استخدام در یك شغل معین. قبلاً اشاره شد که در کشور ما بی‌کاری وجود ندارد و انتظار آن هم نمی‌رود. بنابراین بخش داخلی تعادل موردنظر، حاصل شده است. هرکس که خواهان شغل باشد به‌راحتی می‌یابد؛ اما مسئله این است آیا این همان شغلی است که فرد طالب آن است تا همه استعدادهای خود را در آن به ظهور برساند؟ بیش از دوسوم مشاغل بخش کشاورزی، بیش از نیمی از مشاغل بخش ساختمان، و بیش از یك‌سوم مشاغل بخش صنعت، مشاغلی است که به نیروی انسانی غیر ماهر متکی است. مرکز آمار تعداد کارگرانی را که لازم است شغل آنها به سرعت مکانیکی گردد، بالغ بر ۱۵ میلیون برآورد کرده است. البته این مشاغل مربوط به گروههای مختلف اجتماعی است؛ و در حال‌حاضر هنوز این امکان وجود ندارد که بتوان نیاز مردم به مشاغل جاذب و دلخواهشان را تأمین نمود. یکی

از وظایف مبرم سیاست اجتماعی جاری، تعیین دوباره جهت گیریهای اجتماعی به منظور پیشرفت علمی و فنی به نحوی است که این اطمینان فراهم گردد که نه تنها شاخصهای اقتصادی رشد خواهد داشت، بلکه نیاز کارگران دریافتن کار جالب و متناسب با مهارت و استعدادشان ارضا می گردد. باید درنظر داشت که مشاغل موجود که با تجربه و توانایی گروههای مختلف کارگری تطابق دارد، تا اندازه زیادی بستگی دارد به اینکه این مشاغل در کجا یافت می شود و همچنین بستگی دارد به میزان آزادی مردم در اینکه به راحتی بتوانند از منطقه‌ای به منطقه دیگر و از شهری به شهر دیگر بروند. به عنوان مثال گستره انتخاب شغل در یك روستا بسیار محدودتر از شهر است. در مناطق روستایی، بیشتر زنها به کار دام یا کشت سبزیجات مشغولند، در حالی که مردان غالباً متصدی ماشینهای کشاورزی و یا راننده آن ماشینها هستند. در شهرهای کوچك و متوسط گسترهٔ انتخاب شغل به طور قابل ملاحظه‌ای وسیعتر است و این امر عمدتاً ناشی از وجود کارخانه‌های متعدد و دوایر خدماتی است. گسترهٔ انتخاب شغل در شهرهای بزرگ، با جمعیت بیش از ۵۰۰۰۰۰نفر، بیشترین فراوانی را دارد. آنچه مهم است، آن است که مردمی که می خواهند کار پیچیده‌تر و تخصصیتری انجام دهند، آزاد باشند که محل سکونت خویش را تغییر داده و از روستا به شهر و از شهری کوچك به شهری بزرگ نقل مکان دهند. در اتحاد شوروی تحرکهای منطقه‌ای بسیار ناچیز است. فقط ۵ درصد مردم، محل دایمی سکونت خود را در سال تغییر می دهند، و بیشتر آنها جوانانی هستند که برای تحصیل و یا بازگشت به خانه پس از فراغت از تحصیل، جا به جا می شوند. مردم از افزایش جا به جایی به دلایل متعدد اجتناب می ورزند. مشکل زبان با توجه به خصوصیت چند ملیتی بودن اتحادشوروی، مشکل گرفتن اجازه رسمی که برای زندگی در بسیاری از شهرها لازم است و مشکل مسکن که یك خانواده نمی تواند خانه خود را رها کرده و به راحتی خانه کوچك دیگری بدست آورد. به علاوه مردم به مکانهای مختلف دلبستگی پیدا می کنند و در نتیجه مناطق گوناگون در ساختار اشتغال، یك موقعیت اجتماعی پیدا می کند.

از اینها گذشته، تصدی شغل به سیاست پرسنلی که به وسیله مسئولین و مدیران

ارشد تنظیم می شود، بستگی دارد. مسئله این است که چه کسی استحقاق ترفیع دارد و چه کسی باید موقعیتهای شغلی را که از حقوق بالا و ابتکار عمل برخوردار است، کسب کند؟ افرادی که شایستگی و توانایی لازم را دارند و آموزشهای بهتری دیده‌اند، یا آنها که در مقابل رؤسا انعطاف و صمیمیت نشان می‌دهند و مطیعترند و آماده‌اند تا هر دستوری را بدون چون و چرا اجرا کنند؟ متأسفانه اصول لنینیسم در باب سیاست پرسنلی ـ آزادگی و دموکراسی در تصمیمات و توجه تمام عیار به شایستگیها و کیفیتهای عملی و سیاسی ـ کلاً در بسیاری از جمهوریها و مناطق، در دوره سکون به فراموشی سپرده شد. در اینجا به ذکر یك نمونه اکتفا می کنم. در ژانویه ۱۹۸۸ در اجلاس عمومی کمیته‌مرکزی حزب کمونیست قزاقستان مطالبی پیرامون سیاست پرسنلی مطرح شد. بخشی از گزارش جلسه به شرح زیر است(۳۰):

> دهها سال حمایتهای باندی، خودپرستی و شبکه قدرت سالخوردگان، مشاغل را در اختیار افراد نالایق قرار داده است. علفهای هرز هنوز ریشه‌کن نشده است. اوایل سال گذشته[یعنی بلافاصله پس از اغتشاشات آلما ـ آتا[11] در دسامبر ۱۹۸۶] در حالی که تلاش می شد جو روانی و اخلاقی بهبود یابد و حرمت مسئولین بالا حفظ شود، کمیته مرکزی هیچ عجله‌ای برای اصلاح رهبری خود نداشت و هنوز نیز برخی از آنان بوسیله حامیان خویش ترفیع می گیرند و علی‌رغم ناتوانی و بی کفایتی هنوز پستهای خود را در اختیار دارند. امروز اجلاس عمومی تصدیق کرد که این اشتباه بوده است؛ نه بدین علت که این گونه افراد آگاهانه در مقابل فرایند نوسازی کارشکنی می کنند، که البته چنین کرده‌اند؛ خیر؛ از این جهت که اکثریت آنها، حتی یك قدم نمی توانند با توجه به مقتضیات زمان حاضر بردارند و دلیل تقدم آنها در مسئولیتها صرفاً وجود معیارهای کلیشه‌ای کهنه شده و برخی پیوندها،

11. Alma – Ata

بدون داشتن هیچ لیاقتی است. به این دلیل است که آنها هنوز به صندلیهای ریاست تکیه زده‌اند.

این نکته نیز باید اضافه گردد که در برخی مناطق پستهایی که از موقعیت مالی برخوردار بودند(مانند برخی مدیریتها، فروش کالا، تدارکات بخش صنعت، خدمات خرده‌فروشی، آذوقه‌رسانی عمومی و غیره) صرفاً به رؤسای نورچشمی واگذار نمی‌شد، بلکه با نرخهای بالا خرید و فروش می‌شد!

اکنون می‌توان حال افرادی را که خوب آموزش دیده، دارای برنامه مشخص جهت افزایش کارآیی بوده، و ملاکهای اخلاقی و عملی لازم جهت تصدی کارهای کلیدی را داشتند، اما فاقد پارتی لازم و پول کافی بودند، تصور نمود. آیا برای آنها موقعیت کارکردن براساس تواناییها و استعدادهایشان فراهم می‌شد؟ این روند نه تنها در مورد مناصب بالا صادق بود، که حتی دامنه‌اش به کارهای عادی هم کشیده شده بود. ایجاد دموکراسی در سیاست پرسنلی و حاکم کردن اصول بر این سیاست، هم از جمله اهداف نوسازی است و هم از شرایط موفقیت آن؛ و بخشی از سیاست اجتماعی نوین را تشکیل می‌دهد.

بالأخره بپردازیم به سومین شرط تکمیل‌کننده عملی اصل «از هرکس به اندازه تواناییش»؛ یعنی فراهم کردن موقعیت کار برای همه در حدی که به طور کامل علایق فرد ارضا گشته و تواناییهایش در صحنه‌عمل ظهور پیدا کند. در طول دوره سکون محدودیتهای زیادی بر کلیه مستخدمین دولت اعمال شد، به طوری که دست و بال آنها به وسیله صدها دستورالعمل غالباً متناقض بسته شده بود. البته، این امر فقط ناشی از دستورالعملها نبود. همان طور که قبلاً اشاره شد، ۸۰ درصد کارگران بخش کشاورزی اظهار می‌داشتند که با تمام توان خود کار نمی‌کردند، در حالی که قادر به انجام کار، با توان و کیفیت بهتر بوده‌اند. چه عاملی آنها را متوقف و راکد ساخته بود؟ اکثریت کارگران انگشت روی موارد زیر می‌گذاشتند: سازمان ضعیف تولید، کمبود مواداولیه، سوخت، بذر، خوراك دام و امکانات تعمیروسایل، فقدان وسایل یدکی و غیره. علاوه بر این موارد، آنها روی ساختار دستمزدهای پایین و سیستمی که به بازده نهایی خوب اهمیت نمی‌دهد، تأکید داشتند. به نظر

کارگران، اگر این ضعفها رفع می گردید، آنها قادر بودند بهره‌وری تولید خود را ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش دهند. این چیزی است که قرار بود طی دو برنامهٔ پنج ساله، با سرمایه‌گذاری عظیمی حاصل شود.

در فصل قبل پیرامون فشار وارد بر مدیران ارشد بحثی صورت گرفت که البته تا همین اواخر نیز آنها قدرت تصمیم‌گیری مستقل را نداشتند. اکنون نظری به موقعیت نویسندگان، هنرمندان، معماران، دانشمندان، موسیقیدانان، و امثال اینها بیفکنیم. اگر بخواهیم که این گروهها کار مفید و خلاق داشته باشند، باید از سانسور آزاد باشند و بتوانند کار خود را به علاقه‌مندان ارائه کنند و کار و آثارشان در معرض انتقادسازنده قرار گیرد. به هر حال مدیریت امورفرهنگی، شامل کانونهای تخصصی نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، هنرپیشگان، و تهیه‌کنندگان تا همین اواخر مبتلا به همان بوروکراسی بود که گریبانگیر اقتصاد ما بوده است. شرکتهای انتشاراتی، هدف اصلی خود را در این می‌دیدند که جلوی نشر آثاری که زنده، جاذب، و یا خلاف معمول بود را بگیرند. اندیشه‌های آزاد، مستقل، و رها از قید و بندهای رسمی، خشم ناشران را برمی‌انگیخت و آن اندیشه‌ها را با عنوان «کثافت و آشغال» تعبیر می‌کردند. نتیجه این روند از یك طرف شیوع کتابها، نمایشنامه‌ها، و فیلمهای کسالت آور و بی‌روح بود و از طرف دیگر محروم‌ساختن خوانندگان و بینندگان از آثار هنری بزرگ و برجسته. انتشار آثاری که طی سالهای گذشته و دور نوشته شده و در زمان خود از جاذبه زیاد برخوردار بوده و سپس ممنوع شده است، در مجلات ادبی ما، یکی از بهترین نتایج نوسازی در عرصه فرهنگی است. به عنوان مثال می‌توان از آثار زیر نام برد: بچه‌های عرب، اثر ریباکوف[۱۲]، جامه‌های سپید، اثر دودینتسف[۱۳]، دکتر ژیواگو، اثر پاسترناك[۱۴]، بازی ادامه دارد، اثر شاتروف[۱۵] و نوشته‌های بولگاکوف[۱۶].

---

12. Rybakov
13. Dudintsev
14. Pasternak
15. Shatrov
16. Bulgakov

مطلب زیر خلاصه‌ای است از مقاله الم کلیموف[۱۷]، مسئول جدید اتحادیه کارگردانان فیلم درباره آثار مخرب دوره سکون(بازگشت استالینیسم) بر خلاقیت هنرمندان(۳۱).

در آن زمان بسیاری از مردم این احساس را داشتند که در سینما اثری جدی نمی‌توان خلق کرد، و این یك فاجعه به تمام معنا بود، زیرا فرد یا می‌بایست آینده خود را تباه سازد و یا خود را با شرایط تطبیق دهد و اصول و آرمانهای خود را زیرپا بگذارد. برخی واقعاً چنین می کردند و به خودشان خیانت می‌نمودند... چه کسی این همه استعدادهای هدر رفته و درگیریهای بیهوده طی سالیان دراز را جبران خواهد نمود؟

چنگیز ایتماتوف[۱۸] نیز با کلیموف همصدا شده و چنین فریاد می‌کند(۳۲):

بزرگترین خطای ما در دوره سکون این بود که با واگذاردن امور به دیگران، اجازه دادیم که توان جامعه که می‌بایست صرف دگرگون سازی عرصه‌کار، اقتصاد، علوم تجربی و انسانی گردد، از بین برود. ما به دست خود زنجیرهای تفکر جزمی و رسمی را بر دست و پای پرنده آزادی، شهامت و خلاقیت بستیم. ما خود با هرگونه تفکر جایگزین مخالفت ورزیدیم. ما ترجیح دادیم که به این مسئله نیندیشیم که شعارهایمان با عملکردمان مغایرت فراوان دارد.

مراد ایتماتوف از واژه «ما» در کل، جامعه شوروی است، جامعه‌ای که به خاطر سکوتش، در مقابل تاریخ مسئول است.

با تحلیلی جدی به وضوح می توان دریافت که در دوره بازگشت به استالینیسم، ما خود را در مسیرهای غلطی سوق دادیم. برخی از مردم مانند ایتماتوف هرکاری که می توانستند کردند تا در مقابل روحیه مخرب ناشی از دوره سکون مقاومت کنند و حقایق را از طرق مختلف فرهنگی، هنری و علمی به مردم منتقل سازند، در حالی که دیگران تمام توان خود را به کار می گرفتند تا به جای عقب‌زدن این روند، آن را

---

17. Elem Klimov

18. Chingiz Aitmatov

به جلو هُل دهند.

ایتماتوف چنین ادامه می‌دهد:

> نوسازی و فضای بازسیاسی توأماً موجب می‌شود که ما بینش و آزادی خود را از زیر بارسنگین گذشته در همه جنبه‌های زندگی، بازیابیم. به نظر من این مسیر که ما را به سوی پاکیزگی و آزادی می‌خواند، در شرایط امروز، ثمربخش‌ترین، عاقلانه‌ترین و انسانیترین مسیر انتخاب شده است. مشکل است که کسی با آن موافق نباشد، اما باید به درستی دانست که طی این مسیر بسیار دشوار است و نیاز به تلاش و زمان دارد.

نتیجه کلی بحثی که در این بخش ارائه گردید، این است که علی‌رغم پیروزیها و موفقیتهای چشمگیر اجتماعی، این اصل سوسیالیستی که «از هرکس به اندازه تواناییش» هنوز کاملاً به صحنه عمل نیامده است. تحقق درست آن نیاز به تلاش همه‌جانبه جامعه خواهد داشت و میزان تأثیر و برد آن بستگی به آن دارد که برنامه سیاست‌اجتماعی، هماهنگ و از روی فکر ارائه گردد.

سیاست توزیع درآمدها

کلی‌ترین فرمول توزیع درآمد بر اساس کار توسط مارکس در کتاب «انتقاد از برنامه گوتا»[19] طرح گردید. در آنجا وی بیان می‌کند که بعد از کسورات ضروری جهت ارضای نیازهای اجتماعی، هر کارگر از تولید سوسیالیستی، از جامعه همان مقدار کاری را که انجام داده است، به صورتی دیگر دریافت می‌دارد. به عبارت دیگر روابط میان جامعه و کارگران بر اساس یك توازن کامل است. کارگران بیشترین بخش حقوق خود را به صورت پول دریافت می‌دارند و به‌طور فردی آن را مصرف می‌کنند و باقیمانده سهم آنها همراه سایر اعضای جامعه، هزینه‌های اجتماعی را تأمین می‌کند. بدین ترتیب اصل توزیع مستلزم دو ترکیب نوع

19. Critique of the Gotha programme

ارزیابی است.

اول ـ کمیت و کیفیت کاری که توسط گروههای مختلف کارگری به جامعه عرضه شده است.

دوم ـ انواع کالاهای مصرفی که در قبال آن کار، دریافت کرده‌اند.

اولین نوع ارزیابی به وسیله میزان پرداختهای گوناگون (حقوق، بن و غیره) حاصل می‌شود؛ و دومین نوع به وسیله قیمت کالاها و خدمات مصرفی ارزیابی می‌گردد. این بدان معناست که شرط توزیع مؤثر بر اساس کار، این نیست که فقط دستمزد طبقات مختلف کارگر با توجه به کمیت و کیفیت کارشان پرداخت گردد، بلکه باید قیمت کالاهای مصرفی مطابق ارزش بازار اجتماعی آنها باشد. اولین مشکل، ارزیابی مقایسه‌ای کیفیت اقسام کار و دومین مشکل، ارزیابی تفاوت انواع کالاهاست.

مارکسیستهای کلاسیك به‌طور دقیق، کیفیت ترکیب کاری را که باید در ارزیابی مقایسه‌ای کارها، جهت توزیع درآمد، استعمال شود، روشن نکرده‌اند. به علاوه همان طور که در عمل ملاحظه شده است، برای انجام این کار، راههای مختلفی وجود دارد. اساسیترین راه، ارزیابی اجتماعی کار بر مبنای حجم کار و بازده نهایی آن است. البته به سختی می‌توان تفاوت مقدار کار صرف شده و محصول، یعنی ارزش بازده که تعیین کننده کارآیی اقتصادی آن است را تبیین کرد. همچنین راههای مختلفی جهت ارزیابی بازده نهایی کار وجود دارد. هر چند که ارزیابی کمّی مشکلی در برندارد، اما ارزیابی کیفی کاری بسیار پیچیده است. بعنوان مثال می‌توان کار دانشمندان یا نویسندگان را ذکر کرد، نتیجه کمّی کار آنها را می‌توان بر اساس تعداد صفحات کارشان ارزیابی نمود، اما بسیار دشوار است که جنبه کیفی یك مقاله یا یك اثر هنری، عملی، فلسفی و اخلاقی را ارزیابی کرد.

در ادوار مختلف قدرت شوروی و در بخشهای گوناگون اقتصادی، مجموعه کثیری از اصول و معیارها جهت ارزیابی و اندازه‌گیری کار به منظور توزیع درآمدها تنظیم گشته است. این اصول و معیارها درکل، به دو روش اداری و اقتصادی تقسیم می‌شود. در فصل قبل روشهای مختلف تنظیم دستمزدها، به عنوان

یکی از مؤلفه‌های مکانیسم اقتصادی تحلیل گردید. اکنون مسئله مورد بحث را از زاویه دیگری بررسی می‌کنیم؛ یعنی از نقطه‌نظر عدالت اجتماعی و به تبع آن سیاست اجتماعی. باید خاطرنشان کرد که روش اداری دستمزدها به این معناست که ساعت کار و میزان دستمزد بنگاهها و نهادها به‌طور کامل از بالا تنظیم و ابلاغ می‌شود. جنبه مثبت این سیستم که توجیه کنندهٔ به‌کار گرفتن آن بوده عبارت است از.

۱ـ تنظیم ثبات عرضهٔ پول، یعنی تضعیف تمایلات تورم‌زا.

۲ـ برنامه‌ریزی منظم پرداخت دستمزدها.

روش اقتصادی تنظیم دستمزدها ماهیتی متفاوت دارد. در اینجا محاسبه بر اساس درآمد حاصل از فروش است. بدین ترتیب که بر اساس نرخهای معین مالیاتهای مرکزی و منطقه‌ای پرداخت می‌شود و هزینه منابع تأمین می‌گردد، آنگاه باقیمانده (درآمد ناخالص بنگاه) میان دستمزدها، هزینه توسعه و طرحهای رفاه اجتماعی تقسیم می‌شود. مزیت این روش توزیع درآمد این است که درآمدها مستقیماً در ارتباط با بازده و بهره‌وری تولید است. بر اساس تجربه تعدادی از کشورهای سوسیالیستی، چنین می‌توان قضاوت کرد که نتیجه اصلی آن این است که فاصله میان درآمدها (قدرت خرید) از یك سو و موجودی کالا، از سوی دیگر، ممکن است افزایش یابد که نشانه تورم است. نظم دستمزدها در اقتصاد کلان پیچیده‌تر می‌گردد، و تمرکززدایی دستمزدهایی که ثابت بوده است، قدرت کنترل را کاهش می‌دهد.

حاکمیت طولانی روش اداری تنظیم دستمزدها دو پیامد مشخص داشته است که توضیح آن ساده نیست. یکی «عدم توازن دستمزدها» و دیگری «سقف ثابت دستمزدها». «عدم توازن دستمزدها»، زمانی شکل می‌گیرد که به یك کارگر ماهر همان مقدار پرداخت شود که به یك کارگر فاقد مهارت، به کارهای سخت فقط اندکی بیش از کارهای راحت پرداخت شود، و با شغلی پرمسئولیت، همان رفتاری شود که با شغلی بدون مسئولیت. البته در این سیستم، تفاوت پرداختهایی بر اساس تفاوت کیفیت کار وجود دارد، اما چیزی که در این ارتباط لحاظ نمی‌شود بازده کار

است. «سقف ثابت دستمزدها» چیزی شبیه به «عدم توازن دستمزدها»ست. این اصطلاح در مورد سیستمی به‌کار می‌رود که ساختار منطقی روابط اقتصادی را برهم می‌زند. یعنی به جای آنکه دستمزدها بر اساس بازده کار محاسبه گردد، بازده کار به‌طور تصنعی با توجه به میزان ثابت دستمزد در یك سطح خاص حفظ می‌شود. به‌عنوان مثال، کارگران ساختمانی ماهر، حاضر نیستند در ازاء یك ماه کار کمتر از ۳۵۰ روبل بگیرند. فرض کنید به سبب تحویل نامنظم سیمان، مجبور شوند که مقدار زیادی از وقت را تلف کنند و به این دلیل ۲۵۰ روبل به آنها داده شود. اگر این کل مبلغی باشد که به آنها پیشنهاد گردد، آنها حسابی از دست سرکارگرها به دلیل عدم تنظیم درست کار عصبانی می‌شوند؛ و از آنجا که کمبود کلی کارگر وجود دارد، به یك مکان دیگر ساختمانی می‌روند؛ لذا جهت اجتناب از وقوع چنین مشکلی، کارفرمایان مبلغی بیش از آنچه آنها کار کرده‌اند، به آنها می‌پردازند، و بدین ترتیب سطح دستمزدها را از سطح مورد نیاز بالاتر می‌برند. «سقف ثابت دستمزدها» پاسخی خاص به نابسامانیهای قانون دستمزدهای ثابت است که غالباً بدون توجه به شرایط عملی انجام می‌گیرد. این روشها پیامد نظام مزخرف تعیین دستمزدهای ثابت از بالاست. بالأخره، آن کارگران ساختمانی، به هیچ وجه خود را مسئول عدم تحویل سیمان نمی‌دانند.

«عدم توازن دستمزدها» و «سقف ثابت دستمزدها» عملاً مزایای توزیع متمرکز دستمزد را به‌طور کامل، از بین می‌برند. این وضعیت منجر به هرج و مرج گشته و انحرافاتی را در نسبت دستمزدها در سطح کلان ایجاد می‌کند. در کتابها و مجلات اقتصاد نمونه‌های فراوان از این گونه موارد یافت می‌شود. البته در این سیستم، به شغلهای یکسان غالباً دستمزدهای متفاوت پرداخت می‌شود و دلیل آن هم این است که برخی کارخانه‌ها خوب و برخی بد اداره می‌شوند و یا اینکه فرد در بخش غنی دولتی یا در بخش فقیر آن کار می‌کند. مثلاً کارگران بخش صنایع سنگین تا ۵۰۰ روبل در ماه دریافت می‌کنند، در حالی که در صنایع غذایی، بخصوص در فرایند تهیه گوشت، دریافتی کارگران بیش از ۲۰۰ روبل نیست؛ هرچند که قبلاً مسلم فرض شده است که آنها مابه‌التفاوت را به نوعی تأمین می‌کنند، یعنی از

طریق گوشتهای سرقت شده! البته این امر مسلم تنها مربوط به کارگرانی که از این وضعیت دستمزد کاملاً راضی می‌باشند، نیست، بلکه برای مدیریت و مسئولین دولتی نیز که با افت زیاد گوشت ـ تا ۷ درصد ـ در فرآیند کار روبرو هستند، امر پذیرفته شده‌ای است! در واقع تحقیقات نشان داده است که حداکثر یك درصد وزن تلف شده مربوط به فرایند کار است، و ۶ درصد مابقی، جبران بی عدالتی اجتماعی است که در قالب دستمزدهای پایین و غیرعادلانه ظهور دارد. البته با این وضع، برقراری عدالت، از نظر اجتماعی پیامدهای زیانباری خواهد داشت.

علاوه بر این، حقوقهای پرداختی به پرسنل ماهر، در مقایسه با کارگران عادی از سطح پایینی برخوردار است. به عنوان مثال در ۱۹۸۶ متوسط دستمزد مهندسین تحصیل کرده و کارگران ماهر در صنایع ۲۳۹ روبل و دستمزد کارگران عادی ۲۱۶ روبل بود. در بخش ساختمان، کارگران فصلی ۲۵۳ روبل و کارگران ماهر به‌طور متوسط ۲۴۷ روبل، یعنی قدری کمتر، دریافت می کردند. در بخشهای غیرتولیدی دستمزد متخصصین به‌طور قابل ملاحظه‌ای پایین تر است، حال آنکه آنها باید از آموزشهای بالا برخوردار بوده و خود را وقف کار کنند، چرا که در ارتباط با مردم و در معرض دید آنها هستند. در سال مذکور، متوسط دستمزد در زمینه‌های فرهنگی ۱۱۸ روبل، در بخش بهداشت ۱۳۵، در آموزش و پرورش ۱۵۶، در هنر ۱۴۸ و در علوم ۲۰۸ روبل بوده است. متوسط درآمد پزشکان، معلمان، هنرمندان تأتر و سینما، نقاشان، و دانشمندان کمتر از درآمد نیروهای بخش صنعت، ساختمان و کشاورزی بوده است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا با این شرایط می توان انتظار پیشرفتهای سریع علمی و فنی در عرصه اقتصاد را داشت؟

از دیدگاه عدالت اجتماعی، نسبی کردن دستمزدها بسیار مهم است، چرا که تفاوتهای منطقه‌ای از نظر هزینه زندگی باید برطرف شود. در مناطق شرقی و شمالی اتحادشوروی، مردم برای آنکه بتوانند سلامت خود را حفظ کنند و از کارآیی در کار برخوردار باشند، نیاز به غذاهای پرکالری، لباس گرمتر، سوخت بیشتر، و امثال اینها دارند. به علاوه با توجه به آنکه هزینه حمل و نقل کالاهای مصرفی در مناطق دور نسبت به مناطق مرکزی بیشتر است، تنوع کالاها محدودتر

بوده و مقدار قابل توجهی از مواد غذایی به صورت کنسرو است؛ که البته چندان اشتهاآور و مغذی نبوده و هزینه‌اش نیز بیشتر است. ضریبهای پرداخت منطقه‌ای به‌گونه‌ای شده است که تفاوت هزینه‌های زندگی را جبران کند. در جنوب غربی سیبری دستمزدها ۱۵ درصد بیشتر از مناطق مرکزی و در شرق سیبری ۲۵ درصد بیشتر و در مناطق دورافتاده شمالی دوبرابر است. ضریبهای موزون با توجه به هزینه زندگی در مناطق مختلف، یکی از مزایای نظام جدید دستمزد است. البته هنوز مشکلاتی وجود دارد. اولاًـ ضریبهای موزون به‌طور کامل گرانی هزینه زندگی در بسیاری از مناطق را جبران نمی کند؛ به‌طوری که هنوز زندگی در شمال و شرق مشکلتر از زندگی در مرکز است. ثانیاًـ بخشهای دولتی برای کارمندان خود، از ضریبهای بالاتری نسبت به متوسط کارمندان محلی بهره‌می گیرند. به عنوان مثال در اکثر بخشهای راه‌آهن منطقه بایکال ـ آمور متوسط ضریب موزون ۵۰ درصد و برای کارگران ساختمانی راه‌آهن در این منطقه ۷۰ درصد است. بدین ترتیب کارگران در ازای کار مساوی، با نرخهای متفاوت دستمزد دریافت می‌دارند. هر چند که به محض اتمام کار ساخت راه‌آهن، کارگران آن به بخش خانه‌سازی و ساختمانهای عمومی منتقل می شوند و دستمزدهایشان بدون دلیل سقوط می کند. اینها همه حاکی از آن است که مزایای نظام متمرکز دستمزد برای کل کشور موهوم است، زیرا تأمین کننده کارآیی تولید نبوده و در مواجهه با پیچیدگیهای زندگی معقول نیست.

در استراتژی نوین اقتصادی، به جای روشهای اداری تنظیم دستمزد، روشهای اقتصادی جایگزین شده است. در حقیقت این روشها از مدتی قبل، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شده و برخی زمینه‌ها را فراهم ساخته بود. به عنوان مثال، در آن زمان، تیم متصدیان ماشین پرویتسکی[۲۰]، که در سراسر کشور معروف شده بودند، کار خود را بر اساس قرارداد فیمابین شکل داده بودند؛ همان چیزی که امروز مطرح است. در همان زمان ایوان خودنکو[۲۱]ـ قهرمان نستوه و

---

20. Pervitsky　　21. Ivan Khudenko

خستگی ناپذیر کارآیی سوسیالیستی، کسی که به وسیله مسئولین بر سر قدرت آن زمان قزاقستان، مورد اتهام قرار گرفت و در سال ۱۹۷۴ در زندانی در آلما- آتا به اتهامات واهی درگذشت ـ تجربیات بی اندازه جالب، مشکل و کاملاً موفق خود در کشاورزی را آغاز کرد. مبنای اندیشه خودنکو بسیار ساده بود. او نیروی کار خود را به گونه‌ای بکار گرفت که موفق گردید برنامه تولیدی خود را بر اساس نصف قیمتهای جاری اداره کند. برنامه او فقط بر یك شرط استوار بود، اینکه چگونه به بهترین وجه درآمدهای حاصل را به سرمایه‌گذاری و دستمزد تخصیص دهد. خودنکو کارگرانش را خود استخدام می نمود و پیوسته تعداد کارگران را در یك شغل معین کاهش می‌داد. او روشهای خود را متوالیاً در چندین مزرعه اشتراکی مورد آزمایش قرار داد. در یك مزرعه به جای ۸۳۰ نیرویی که قبلاً وجود داشت، او ۶۱۹ کارگر را به کار گرفت و فقط ۶۹ تراکتور از ۲۱۹ تراکتور موجود را مورد استفاده قرار داد، و با همین امکانات نتایجی را دربرداشت محصول بدست آورد که بی سابقه بود. او موفق گردید بهره‌وری تولید را سه، پنج، و حتی ده برابر افزایش دهد. مقالات متعددی پیرامون او نوشته و فیلمها ساخته شد. او، هم اسطوره‌ای زنده بود و هم موضوع شدیدترین بحثها. نیروهای کار او، نه تنها خوب کار می کردند، بلکه بیشترین دریافتی را داشتند؛ از زیباترین خانه‌ها و باغها بهره می بردند. به عبارت دیگر آنها به سرعت زندگی خود را بهبود بخشیدند. و ظاهراً به همین دلیل بود که شایعات گسترش یافت که برنامه‌های خودنکو در اصل ضد سوسیالیستی (کولاك) (۳۳) بوده و در جهت منافع شخصی صورت گرفته است. به هر حال، زمانی که مأموران رسیدند تا دارایی او را بر اساس یك جمله دادگاه، بدون هیچ مدرك و دستنویس و بدون آنکه واقعاً نیازی باشد، مصادره کنند، هیچ چیز نیافتند. او نه خانه دومی در روستا داشت و نه ماشین شخصی و پس انداز! من شخصاً او را می شناختم و فعالیتهای آزاد منشانه و به دور از خودخواهی اش را می ستودم. بسیار تلخ است که او در میان ما نیست، تا روزی را که از آن اوست و نام او با افتخار برده می شود، ببیند. به هر حال، با رفتن خودنکو، مسیر و راه او از بین نرفت. سرکوف خانه‌ساز و ژولین کشاورز، در زمینه‌های دیگری، بر اساس اندیشه

خودنکو، کار را ادامه دادند. کمی بعد سامی، کالوگا و چندین تیم دیگر از کارگران شروع به تجربیاتی در ادامه همان مسیر کردند.

اصل پرداخت بر اساس قرارداد دو طرفه، چند دهه در معادن طلای ماگادن[۲۲] مورد عمل قرار گرفت. معدنچیان بر مبنای میزان طلایی که استخراج می کردند و به شرکت معدنی دولتی تحویل می‌دادند، حقوق دریافت می کردند و مبالغی از درآمدشان جهت تهیه خودرو، بولدوزر، چادر، و مواد غذایی کسر می‌شد. میزان طلایی که هر کارگر به‌طور ثابت استخراج می کرد، چندین برابر شد. بدین ترتیب شکل پرداخت حقوق، مستقیماً بر مبنای میزان طلای استخراج شده، باعث شد که بیشترین صرفه‌جویی در منابع صورت گیرد. وضعیت مشابهی در صدها تیم ساختمان سازی روستایی گسترش یافت، این تیمها هر سال، از جمهوریهای شمال کاکاسوس[۲۳] و ترانسکاکازیا، غرب اوکراین، و مولداوی به اورال، سیبری، و مناطق دور شرقی می آیند. در اوایل بهار، این تیمهای کارگری قراردادهایی را با مزارع اشتراکی و دولتی منعقد می کنند تا کار ساختن خانه، بیمارستان، و مدرسه را عهده‌دار شوند. مزارع متعهد می شوند که آنها را از نظر خوراك و کلیه امکانات مورد لزوم زندگی و مواد ساختمانی تأمین کنند. موافقت نامه بر اساس ارزش کلی کار و ارزش مبادله‌ای آن تنظیم می گردد. اکثریت این کارگران فصلی، از طلوع تا غروب کار می کنند و کارشان از کیفیت، اطمینان و جذابیت بسیار بالایی برخوردار است؛ چرا که آنها، از هیچ تلاش و مهارتی در کار دریغ نمی‌ورزند. در نتیجه درآمدشان بالا است و به‌طور متوسط ۱۰۰۰ روبل در ماه دریافتی دارند. پول خوب در ازای کار خوب. قابلیت تولید آنها چندین برابر کارگران معمولی ساختمانی است. اگر قرار بود به اینها هم ۳۰۰ تا ۴۰۰ روبل در ماه پرداخت شود، آیا قادر بودند، خانواده‌های خود را به مدت ۷ ـ ۸ ماه ترك کرده و چنین مصرانه و با حرارت و اشتیاق کار کنند؟ قطعاً خیر. این مطالب را از آن باب می گویم که خواننده اطلاع ندارد که تا دهه ۱۹۸۰، روش اداری دستمزدها که در آن هیچ حسابی برای بازده

---

22. Magadan

23. Caucasus

کار گشوده نمی‌شد، تنها سیستم دستمزد در اتحادشوروی بود. البته این سیستم مسلط بود، والاّ در طی چندین دهه، همان طور که از میان آسفالتهای سخت، گیاهانی سربرمی‌آورند، شیوه‌های جدید ارزیابی کار و پرداخت، راه خود را با زحمت باز کردند و توانایی خود را به‌وضوح نشان دادند. متوسط درآمدها به‌طور قابل توجهی بالا رفت، البته قدری آهسته‌تر از بهره‌وری. ارزیابی کار بر اساس بازده، پیوسته مزایای خود را هم برای نیروی کار و هم برای کل جامعه به اثبات رسانید، در هر صورت اشکال جدید پرداخت دستمزد در عرصه اقتصاد باقی ماند و دیگر تقریباً محال بود که بتوان آنها را از صحنه خارج ساخت. البته این روشها در بخشهای اصلی اقتصاد جایز شمرده نمی‌شد و آنها را روشهای غیر سوسیالیستی، خرده بورژوازی، کولاك، و سودجویانه می نامیدند.

در آوریل ۱۹۸۵ اجلاس عمومی کمیته مرکزی حزب و در بیست و هفتمین کنگره حزب، بحث تنظیم دستمزدها، بر اساس بازده کار در رأس دستور جلسه قرار گرفت. اعضای فرهنگستان و مسئولین اجرایی، روشهای مختلفی را که مناسب مناطق و بخشهای گوناگون و اقسام بنگاهها باشد، پیشنهاد و مورد حمایت قرار دادند. به‌هر حال، مناسبترین شیوه، قرارداد با نیروی کار بود که شباهت زیادی به روش کار خودنکو داشت، با این تفاوت که مزارع اشتراکی تحت مدیریت او، قرارداد با وزارت کشاورزی داشتند، در حالی که در این قراردادها چه در زمینه کشاورزی و چه در صنعت، قرارداد با مدیریت بنگاهی که کارگران در آن کار می‌کردند، بسته می‌شد. البته به هیچ وجه قرارداد به تنهایی کارساز نیست، بخصوص که قرارداد صرفاً قالب کار است، نه تعیین کننده محتوا. و چنانچه قرارداد جدی گرفته شود و با آزادی کامل دنبال گردد، معمولاً نتایج خوبی به‌همراه دارد. این مطلب در مورد میزان پرداخت بر اساس بازده‌کار نیز صادق است.

بالطبع، اشکال جدید ارزیابی کار و پرداخت دستمزد، به‌طور قابل توجهی، درآمدها را افزایش می‌دهد. کارگرانی که از خود ابتکار و خلاقیت نشان می‌دهند، از کیفیت خوب و دانش لازم و توان فیزیکی و تجربه‌های مفید برخوردارند، به‌طور چشمگیری درآمدشان افزایش می‌یابد. بدین ترتیب کارگران غیرماهر متضرر

می‌شوند، چرا که حاکمیت قوانین «عدم توازن دستمزدها» و «سقف ثابت دستمزدها» دیگر پایان پذیرفته است. بسیاری از مردم که به راحتیهای سیستم گذشته خوگرفته‌اند، سیستم جدید برایشان چندان مناسب نیست، اما اکنون که روشهای جدید بهره‌وری خوب خود را نشان داده است، آنها کمتر جرئت می کنند آن را غیر سوسیالیستی و بورژوازی خطاب کنند.

اکنون می توان اساس «نیروهای بازار»[۲۴] را که در قرارداد دوطرفه تجلی دارد، در موافقت بر قیمتها میان تولیدکنندگان (فروشندگان) و مصرف کنندگان (خریداران)، با توجه به نقش محوری فروش محصول، مشاهده کرد. اما هنوز این یك بازار خالص نیست؛ چرا که قیمت واحد کالاها، بر اساس هزینه‌های بنگاه یا بخش اداری تعیین شده است و نه بر اساس تقاضای اجتماعی برای خرید کالا در مقیاس کلی. در این شکل، قیمتها برای مدتی طولانی ثابت می‌ماند و به سختی تحت تأثیر شرایط عرضه و تقاضا واقع می شود. بنابراین، ما به چیزی بینابین نظام دستمزدهای متمرکز و ثابت و بازار آزاد خریداران و فروشندگان دست می‌یابیم.

روابط بازار موجب جاری شدن درآمدهای شخصی در عرصه‌های مختلف فعالیت تولیدی اعم از فردی، خانوادگی و تعاونی گردیده است. این روند تا اواخر دهه ۱۹۲۰ روبه توسعه بود و سپس به سرعت تنزل یافت و به حداقل میزان رسید. طی چندین دهه، تقریباً تنها ردپای موجود در عرصه کار خصوصی، توسط کشاورزان اشتراکی و کارگران مزارع دولتی دنبال می شد. در دهه ۱۹۷۰ کشت محدود میوه و سبزیجات (حداکثر برای هر خانواده ۳ تا ۴ درصد هکتار) اجازه داده شد.طی چند سال گذشته، به دنبال تصمیمات اتخاذ شده در این زمینه، کار خصوصی و تعاونیهای جدید به سرعت گسترش یافته است. بعد از تصویب قانون جدید تعاونیها، در ژانویه ۱۹۸۸، متجاوز از ۷۰۰ تعاونی که در مسکو شکل گرفته بود، شروع به کار کرد و صدها تعاونی در جریان شکل گرفتن است. بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر از مردم در سراسر کشور متقاضی اجازه کار خصوصی شدند. در

24. Market Forces

جمهوریهای ترانسکاکازیا و بالتیك، زنجیرهٔ قابل ملاحظه‌ای از تولیدات کوچك شکل گرفت. بدین ترتیب با شکل گیری بنگاههای فردی یا گروهی، درآمدهای شخصی بر اساس اصول بازار حاصل می گردد. دستمزدها از درآمد حاصل از فروش، پس از پرداخت هزینه‌های تولید و مالیاتها، تأمین می شود. و از آنجا که این شرکتها مستقیماً در صدد دستیابی به سطح بالایی از بازده هستند، نه تنها سخت تر کار می کنند، بلکه تواناییهای فکری و ارتباطات اجتماعی خود را بسیج می کنند و بازاریابی کرده، زمینه‌های پرمنفعت کار را می یابند. در نتیجه میانگین درآمد اعضای تعاونیهای موفق و بخش خصوصی، نسبت به بخش دولتی بسیار افزایش می یابد. چنانچه برخی از این مجموعه، در کار خود ناموفق گردید، آن را رها کرده و به سراغ شغلهای معمولی در تولید اجتماعی می رود. به عقیده من، درآمدهای بالا که به وسیله تولیدکنندگان کوچكِ بسیار موفق، کسب می گردد، هیچ منافاتی با عدالت اجتماعی ندارد؛ آنها ثمره تلاش و کار خوب خود را می برند.

حقیقت این است که اقتصاد دولتی که به‌طور انحصاری همه بنگاهها و گروهها را در اختیار می گیرد، عدم آمادگی و ناتوانی خود را در پرکردن شکافها و نقایص و تأمین نیازهای مردم، به‌اثبات رسانده است. این مسئله نه تنها شامل کالاهایی می شود که‌نیاز به تکنولوژی دارد، مانند کامپیوترهای شخصی، ویدئو و امثال اینها، بلکه ساده‌ترین کالاها مانند کلاههای پشمی، دمپاییهای راحتی، جنسهای پیش پا افتاده را نیز دربرمی گیرد، و لزومی ندارد که سخن از وضع کره تازه، شیر، سبزیجات و میوه به میان آید. نیازی به گفتن نیست که با گشودن این راه، تولیدکنندگان کوچك در مقابل سیلی از تقاضا قرار می گیرند. این مسئله، نه تنها تولیدکنندگان، بلکه کل جامعه را منتفع می سازد، چرا که این وضع موجب می شود، مردم به راحتی نیازهای خود را ارضا نمایند. در این رابطه چند مسئله باید مورد توجه قرار گیرد تا سطح درآمد حاصل توسط تولیدکنندگان کوچك تشخیص داده شود، و قضاوت درستی نسبت به آن صورت گیرد:

الف) تعداد قابل توجهی از مردمی که کار خصوصی می کنند و $\frac{1}{5}$ کل اعضای تعاونیها، در بخش دولتی نیز کار می کنند و این کار اضافی آنها با توجه به نیاز

جامعه می‌باشد.

ب) کل محصول آنها به وسیله کار خودشان تولید می‌شود، چرا که کلاً اجازهٔ استخدام کارگر را ندارند.

ج) آنها خودشان کلیه کارهای مربوط به تهیه تکنولوژی، امکانات، مواد خام، انرژی، ساختمان و غیره را انجام می‌دهند؛ و این کار با خرید این موارد که به مراتب راحت‌تر است، صورت نمی‌گیرد، بلکه با استفاده از امکاناتی است که تقاضایی برای استفاده آنها وجود ندارد.

د) کار آنها توأم با ریسکی است که ممکن است سرمایه‌شان از بین برود.

هـ) آنها واجد شرایط بازنشستگی و بیمه‌درمانی نیستند.

با در نظر گرفتن همه شرایط فوق، این حقیقت که بسیاری از کسانی که کار خصوصی می‌کنند و درآمدشان سه، چهار و حتی پنج برابر دستمزدهای بخش دولتی است، از نظر اقتصادی و اجتماعی منصفانه به نظر می‌رسد و جای آن ندارد که این درآمدها را نوعی سوء استفاده تلقی کرد.

در حال حاضر، قیمتهایی که از طرف این تولید کنندگان ارائه می گردد بالاست، اما مردم با میل و رغبت آن را می‌پردازند؛ و این راه ساده‌ای در ارضای نیازهای مردم است که از هیچ طریق دیگری ممکن نمی‌باشد. هر قدر میزان تولید تعاونیها و بخش خصوصی بیشتر می‌شود، رقابت میان تولیدکنندگان افزایش می‌یابد و مکانیسم بازار قیمتهای بالا را پایین خواهد آورد. این مسایل بدیهی، با این جزئیات را، مخصوصاً از آن جهت مورد بحث قرار داده‌ام که در مقالات تخصصی، در مطبوعات و در نظر اکثریتی از مردم، تعاونیهای کوچك و بخش خصوصی بادیده حقارت نگاه می‌شوند. در این نوع نگرش، درآمد آنها ناشی از سوء استفاده در پرداخت کارگران، دزدی مواد، تمایل به بالابردن قیمت محصولات به‌منظور کسب حداکثر سود، سطح پایین تخصص و کیفیت ضعیف محصول آنها، تلقی می گردد. در این راستا نمونه‌های فراوانی عنوان می‌شود، مثلاً مردمی که اجازه کار را فقط به مبلغ ۱۰۰ تا ۱۵۰ روبل می‌خرند و آشکارا از بانك وامهای کلان دریافت می‌دارند و در جهت مقاصد دیگر استفاده می‌کنند و بدین ترتیب دولت را فریب

می‌دهند(۳۴). این مسایل واقعاً وجود دارد، اما مطمئناً بیش از سوء استفاده‌های مالی و معاملات بازار سایه‌ای که در بخش دولتی اتفاق می‌افتد نیست. گسترش فعالیت بنگاههای کوچك اقتصادی به این شکل، استراتژی اقتصادی حزب را در عمل فعال خواهد ساخت. البته جنبه‌های اجتماعی ـ اقتصادی این گونه حرکتها به هیچ وجه مغایرتی با عدالت اجتماعی ندارد؛ هر چند که عملکرد تعاونیها و بخش خصوصی را در مواردی می‌توان مغایر با آن دانست و بالطبع نیازمند کنترلهای اجتماعی است.

اکنون لازم است به جنبه مهم دیگری از بحث بپردازیم. از آنجا که توسعه تولیدات تعاونی و بخش خصوصی اثر بنیادی در نوسازی اقتصاد دارد، موجب پیدایش مقاومتهایی از جانب بسیاری از کارمندان دولت می‌شود. این افراد بهتر می‌دانند که با گسترش بنگاههای کوچك بیشترین خطر متوجه نهادهای آنها می‌شود. بخش تعاونی و خصوصی علی‌رغم این حقیقت که ضعیف است (بازده آن مقدار ناچیزی از بازده ناخالص ملی را تشکیل می‌دهد) اما این استعداد را از خود نشان داده است که رقیبی توانا و موفق نسبت به بنگاههای دولتی، بخصوص در عرصه صنایع سبك و بخش خدمات باشد. به عنوان یك نمونه خوب، می‌توان به وضع غذاخوریهای عمومی نظر کنیم. غذاخوردن در خارج از خانه، در بسیاری از رستورانهای دولتی که سوبسیدهای کلانی نیز برای آن پرداخت می‌شود، آشغال خوردن محض است. اولاً باید کلی وقت تلف کرد و تازه غذاهای گران و بدمصرف نمود. صرف شام در یك رستوران تعاونی قاعدتاً هزینه‌اش دوبرابر است و غالباً صف هم وجود دارد، اما سرویس ارائه شده، درجه یك است و غذای مطبوعی که مدتها در خاطر انسان می‌ماند. تعداد کافه‌ها و رستورانهای خصوصی و تعاونی به تدریج رو به افزایش است و آنها رقابت جدی و محسوسی را با بنگاههای دولتی پیش گرفته‌اند. در آینده نزدیك شبکه دولتی ناچار خواهد بود که کار خود را تعطیل کند. کار در چنین مکانهایی بسیار سودآور است، چرا که این میدان کار از نمونه‌های بارز بازار فروش خوب است، بر همین اساس است که برخی معتقدند که این میدان رقابت را نباید گشود و به هر وسیله که شده نباید دیگر اجازه بازشدن

چنین مکانهایی را داد و یا حداقل گرفتن مجوز آن بسیار مشکل گردد.

در این مورد یك نظرخواهی عمومی از جانب مؤسسه تحقیقات اجتماعی آکادمی علوم شوروی با همکاری روزنامه ایزوستیا در میان کارمندان رسمی شوراهای محلی انجام گرفت که نتایج جالب توجهی داشت. تنها ۲۶ درصد نظرها بر این بود که بخش تعاونی و خصوصی توسعه بیشتری داشته باشد، در حالی که ۴۱ درصد از همان کارمندان و ۶۰ درصد کارکنان فعالیتهای بهداشتی معتقد بودند که باید کنترلهای شدیدتری بر فعالیت تعاونیها اعمال گردد. در کنار این مسئله پی بردیم که ۳۵ درصد تعاونیها در راه‌اندازی کار خود دچار مشکلات عدیده‌ای هستند. ۱۰ درصد کل تعاونیها، در آغاز با مخالفت در دادن مجوز کار روبرو شده و تنها پس از آنکه به مسئولین بالاتر مراجعه کرده و اصرار و التماس نموده بودند، اجازه شروع کار یافته بودند. از هر سه تعاونی یکی خاطرنشان کرده بود که مانع اصلی توسعه تعاونیها، عدم اعتماد و دخالتهای بی‌مورد بخشی از مسئولین محلی است. ۳۷ درصد اظهار کرده بودند که عدم حمایت مسئولین محلی، دلیل اصلی اکراه میلیونها نفر از مردم در خرید سهام و شرکت در تعاونی‌هاست.

پس از تحلیل نتایج نظرخواهی، کارشناسان به این نتیجه رسیدند که آن نهادهای دولتی که مسئولیت کمك به جنبش تعاونی را برعهده دارند، عملاً با توسعه تعاونیها مخالفت می‌کنند. این نتیجه با مجموعه کثیری از قراین روشن، تأیید می‌شود. به عنوان مثال در اوپاتوریا (یك مکان توریستی در کریمه) مسئولین محلی، یك تعاونی جواهرات را، صرفاً به این دلیل که اعضای آن سود زیادی می‌برند تعطیل کردند. در یك نظر خواهی عمومی در این مورد، ۳۰ درصد نظردهندگان معتقد بودند که عمل مسئولین در برخورد با تعاونیها درست است و ۱۴ درصد اظهار کرده بودند که عملکرد آنها شتابزده و بدون اندیشه بوده و مناسب فضای جدید آزادیهای سیاسی نبوده است؛ در حالی که ۵۶ درصد به صراحت آن را غلط می‌دانستند. عجیب این است که تعدادی از پاسخ دهندگان که عملکرد مسئولین را تأیید می‌کردند، چنین استدلال می‌نمودند که اگر آنها به جای تعاونی جواهرات، کار مفیدتری می‌کردند، احتمالاً کارشان تعطیل نمی‌شد. علی‌رغم این

گونه برخوردها، نظر اکثریت قاطع این بوده است که تعاونیهای تولید به نحو مطلوبی توسعه یابد. در همین رابطه وی. کولیچکوف[۲۵] از چلیابینسك[۲۶] اورال در روزنامه اگونك[۲۷] چنین می نویسد(۳۵):

باید حرکتی قاطع در ارزیابی عملکرد بوروکراتهایی که عمداً به تخریب فعالیت تعاونیها، یعنی تنها تولیدکنندگان و اتحادیه‌های کارگری که در کشور ما، بر اساس یك سیستم انعطاف‌پذیر و زنده‌ماندنی کار می کنند، انجام شود.

س.ژوکوفسکایا[۲۸] از ریگا[۲۹]، در این مورد ابراز می‌دارد:

ما نباید از درآمدهای بالایی که تعاونیها کسب می کنند، وحشت داشته باشیم. ما باید با بکار گرفتن اهرمهای اقتصادی، این درآمدها را هدایت و تعدیل کنیم. تعطیل کردن یك بنگاه اقتصادی به دلیل درآمدهای بالای آن حماقت و جهالت است.

مشکل است که انسان با این سخنان موافق نباشد. در هر صورت مشکلاتی که تعاونیها در برخورد با بوروکراسی، گرفتار آن هستند، بسیار کمتر از مشکلاتی است که افرادی که می خواهند کار خصوصی کنند با آن روبه‌رو می باشند، چرا که بسیار دشوارتر است که یك فرد به تنهایی با نظام بوروکراتیك درگیر شود.

داستان نیکولای سیوکوف[۳۰]، بعد از آنکه در روزنامه ایزوستیا و در یك برنامه تلویزیونی تحت عنوان «روستایی ثروتمند آرچانجل»[۳۱] گزارش گردید، در سرتاسر کشور منعکس شد. قهرمان این داستان که در روستایی به همراه همسر و پسر بزرگ خویش زندگی می کرد، موفق شده بود که حدود ۲۰ گاونر را پرورش داده و به دولت بفروشد، یعنی آن میزان گوشتی که یك تیم کوچك می توانست

25. V. Kulichkov
26. Chelyabinsk
27. Ogonek
28. S. Zhukovskaya
29. Riga
30. Nikolai Sivkov
31. Archangel

تحویل دهد. البته این خانواده از درآمد بالای خلاف عرف برخوردار بود. به دنبال اعلام این خبر، مسئولان محلی، نیکولای سیوکوف را از ادامه چنین فعالیتی ممنوع ساختند؛ بدون توجه به این واقعیت که ما در کشور دچار کمبود گوشت هستیم. ایزوستیا، چندین مقاله در ادامه این داستان منتشر ساخت؛ و با تشکر از مداخله مطبوعات، داستان انجام خوشایندی پیدا کرد. اکنون روستایی ثروتمند آرچانجل، رئیس تعاونی «تپه‌سرخ» (عنوانی که از روستای وی اتخاذ شده) است و بجز خودش و پسرش، سه‌نفر دیگر نیز در این تعاونی فعالیت می کنند و دویست هکتار مرتع، به رایگان در اختیار تعاونی آنها قرار گرفته است. علاوه بر این می‌توانند از مراتع مسیل رودخانه نورث دونیا[32] استفاده کنند و بانك کشاورزی و صنعت، به این تعاونی، وامی درازمدت با بهره ۳ درصد، جهت توسعه کار پرداخت نمود.

به هر حال، اهرمهای اقتصادی مدیریت در حال ورود به صحنه‌اند. البته مسایل همیشه این گونه پیش نمی‌رود. در برخی مناطق، تولیدکنندگان شخصی در حالی به کار خود ادامه می‌دهند که به عنوان دشمنان سوسیالیسم، با آنها برخورد می شود. این واقعیتی است که یکی از روزنامه‌نگاران به نام آندره نویکین[33]، آن را چنین به قلم درآورده است(۳۶):

> نمی‌توانم حقایقی را که در مقاله «گوجه‌فرنگی جنایتکار» نوشته آی. گامایونوف[34]، نقل شده است، از ذهن خود خارج سازم. سالهای سال، اداره‌کنندگان غیور مناطق پریمورسکی[35] و دوبوفسکی[36] از ایالت ولگاگراد[37]، ساکنان مناطقی که به آنها سپرده شده بود، به خصوص سالمندان، بازنشستگان، از کار افتادگان و کهنه‌سربازان دوران جنگ را سخت تهدید می کردند. هدف آن بود که با ایجاد هیبت و ترس نسبت

---

32. North Dvina
33. Andrei Nuikin
34. I. Gamayunov
35. Primorsky
36. Dubovsky
37. Volgagrad

به دولت، کلیه علایق مالکیت خصوصی را در آنها خفه سازند، و در نسل جوان گرایش به اشتغال در کارهای عمومی را ایجاد کنند! روشها فاجعه‌آمیز بود. همه نیروهای محلی (مسئولین شوزاها و حزب، پلیس، دفتروکلا، مطبوعات، اوباشانِ تعطیلات آخر هفته، و بچه مدرسه‌ایها) تمام اوقات فراغت خود را صرف می کردند، کارها را رها می ساختند، تا دراین مبارزه غرورآفرین (جلوگیری از رشد گرایش به مالکیت خصوصی)، با تمام وجود شرکت کنند، و آنان را که چنین گرایشاتی داشتند، بستوه درآورند. علیه آنان که خون خود را در کناره‌های رودخانه ولگا نثار کردند، کسانی که بدون آنکه شوهری بالای سر خود داشته باشند این شهروندان را بزرگ کردند و آنهایی که کشور را بر ویرانه‌های گذشته برپا ساختند! آنها سرزده به خانه‌ها و قسمتهایی که مسئولیت آن را داشتند می ریختند. نشاهای گوجه‌فرنگی را می شمردند و سینه‌خیز در طول گرمخانه‌های پرورش سبزیجات حرکت می کردند. یك لشکر کامل سازماندهی شده بود تا دریابند که کدامیك از سالمندان در گرمخانه خود، بر خلاف دستورات رؤسای شهر، هنگام شب چراغ گرم‌کن روشن کرده است (عجب رازی!)؛ تا جلوی رشد مالکیت خصوصی را بگیرند! چگونه است که ما بر سر سفره‌های خود، آن گوجه‌فرنگیهای زیبای کناره ولگا را نمی بینیم؟ چقدر از آن چیزهای بی‌مزه کال که خدا می داند از کجا آمده است بیزار هستیم. اما در آنجا دارند ریشه‌ها را از بیخ و بن می کنند، بوته‌ها را در زیر تابش خورشید بدون آب رها می‌کنند، گرمخانه‌ها را با بولدوزر ویران می‌کنند، صاحبان آنها را می‌یابند، حلقه‌ای از نیروهای غیور پلیس فراهم می‌سازند تا از رفتن آن به بازار جلوگیری کنند (آنها حتی با کار تعاونیها نیز مخالفند)، باراندازها را تعطیل می‌کنند و مدرك جعل می کنند.

چگونه اینهایی که خود را خدمتگزار مردم معرفی می کنند، در همان

سنگری عمل می‌نمایند که اوباشانی که به سبب اعمال خلافشان چندین بار در دادگاه محکوم شده‌اند؟! در مواجهه با این حقایق ما یا باید گناهکاران را محکوم کرده و حامیان آنها (یعنی مسئولین محلی) را از کاربرکنار کنیم و یا از رهبری انقلابی و روحیه سوسیالیستی خود دست برداریم.

سیاست اجتماعی در باب تولید شخصی و تعاونی نیازمند آن است که درست و پاك باشد. توسعه آنها مورد استقبال و تشویق دولت است، به‌طوری که نه تنها تعاونیها را ثبت می‌کنند و به تولید کنندگان شخصی اجازه فعالیت می‌دهند، بلکه کمکهای شایانی در اجاره ساختمان، تدارك ارزان امکانات سنگین و قطعات گران کارخانه و غیره به آنها می‌کنند. تولید کنندگان کوچك و تولیدکنندگان شخصی، میدان فعالیت تولیدی در همه زمینه‌ها، به استثنای موارد خاصی که جزء لیست ممنوعه می‌باشد، را دارند. در حالاتی که نوع خاصی از فعالیت، توسط قانون تصریح نشده باشد، موضوع بازگشت می‌کند به خواستهٔ تولیدکنندگان. البته، تعاونیها و اشخاص، از نظر وضعیت مالی و بافت کار، مورد کنترل و بررسی قرار می‌گیرند تا اینکه مشخص شود که کار آنها خلاف قانون نیست.

در حالی که این اشکال فعالیت اقتصادی توسعه می‌یابد و روز به روز بنگاههای مناسبتری پا به عرصه می‌گذارند، لازم است که یك سیستم مالیات بر درآمد پیشرفته اتخاذ شود و جایگزین استراتژیهای اجتناب از اخذ مالیات گردد. و همچنین لازم است که هر چه سریعتر جنبه‌های قانونی تولید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، یعنی روابط میان تعاونیها و تولیدکنندگان شخصی و بنگاههای دولتی؛ روشها و شرایط فروش و غیره. کار و فعالیت تجاری تولیدکنندگان کوچك؛ جز در شرایط استثنایی، باید براساس روشهای اقتصادی تنظیم شود، نه با توسل به روشهای اداری. همه چیز باید روشن باشد. به قول الکساندر گلمن[۳۸]:

عدالت اقتضا می‌کند که نه تنها هرکس آنچه را که کار کرده است

---

38. Alexander Gelman

دریافت دارد، بلکه اقتضا دارد که آنچه را که استحقاقش را دارد دریافت کند(۳۷).

مراد از دریافت استحقاقی آن است که فرد براساس کمیت و کیفیت کارش و میزان اهمیت و تولید نهایی خود به حق خویش نایل گردد. در حال حاضر در این مورد اتفاق آرا وجود ندارد و همه با این دیدگاه موافق نمی باشند. در حمایت از این دیدگاه نامه‌های زیادی به روزنامه‌ها و مجلات ارسال شده و مقالاتی توسط متخصصین و روزنامه‌نگاران نوشته شده است؛ در این مکتوبات از دولت خواسته شده که کنترل شدیدی را بر درآمد و هزینه هر شهروند اعمال نماید و کلیه داراییهایی را که خارج از مجاری قانونی بدست آمده مصادره نماید. همچنین پیشنهاد گردیده که فرزندان حق ارث بردن از والدین را نباید داشته باشند، زیرا که آن اموال را به وسیله کار و کوشش خود کسب نکرده‌اند.

غالب اوقات تفاوتی میان پولهای جمع شده از طرق غیرقانونی (مثلاً دزدی داراییهای عمومی) و درآمدهایی که به وسیله انسانهای با استعداد که کارشان بسیار برجسته و با ارزش بوده است، گذاشته نمی‌شود.

آندره نویکین در مقاله‌ای که قبلاً اشاره شد، در مقابل این گونه افکار می‌ایستد و اظهار می‌دارد:

جالب آن است که تقریباً کلیه آنهایی که از سلب مالکیت داراییها و پولهایی بیش از حد معمول که در دست افراد قرار گرفته است، حمایت می‌کنند، حتی یك کلمه در باب درآمدهای غیرقانونی عنوان نمی‌کنند، فقط اصرار می‌ورزند که دولت باید حدود کمی داراییها را اعمال کند، اما در مورد اینکه درآمدها از چه راهی کسب شده است، حتی یك کلمه هم مطرح نمی‌شود. مخترعی که موجب میلیونها روبل صرفه‌جویی در کشور شده است، پیمان‌کار ساختمانی که سالها در انتهای مناطق قطبی زندگی کرده است، شاعری که آثارش در تیراژی متجاوز از ۱۰۰/۰۰۰ بلافاصله پس از چاپ، در عرض چند ساعت به فروش رفته است، همه اینها در ردیف رشوه‌گیران و اختلاس‌کنندگان یا

نویسندگان مزدور بی استعداد و بی سوادی که آثارشان در نشریات و مجلات وابسته به خودشان چاپ می شود، شمرده می شوند. در جهت کدام منافع، خط حایل میان آنهایی که مقادیر زیادی از راه تلاش کسب کرده‌اند، با آنهایی که مبالغ کلانی دزدیده‌اند، محو شده است؟ این وضع مسیر آینده زندگی ما را به گونه‌ای ترسیم می کند که همیشه حقه‌بازان موفق و تلاشگران واقعی بازنده باشند. در این شرایط حساسیت نسبت به کسانی است که اهل تلاش و کارند، نه آنهایی که اهل فریب و حقه‌اند. برخی ایدئولوژی طبقه کارگر را این چنین تفسیر می کنند!

مشکل است که انسان با این حقایق همدلی نکند. در واقع عدالت سوسیالیستی، در مورد توزیع درآمدها، به طور اساسی براین مبنا استوار است که مردمی که سهم عمده‌ای در توسعه اجتماعی دارند، به آنچه استحقاقش را دارند برسند و مبارزه‌ای آشتی ناپذیر علیه کلیه فعالیتهایی که منجربه ثروتمند شدن از طرق ناسالم می گردد، جریان یابد؛ مبارزه علیه استفاده از موقعیتهای شغلی برای مقاصد شخصی، رشوه گیری، اتلافهای مالی و هدر دادن اموال عمومی، جنایتهای اقتصادی و غیره. اما حاکمیت طولانی قانون «عدم توازن دستمزدها» تأثیرات عمده‌ای بر آگاهی جامعه گذاشته‌است. این مسئله موجب شده است که نوعی سستی نسبت به نیازهای امروز جامعه فراهم شده و نقش ترمز را در توسعه اقتصادی بازی کند. به همین دلیل یکی از مهمترین شرایط تحکیم عدالت اجتماعی، تبیین این مسئله برای توده‌های مردم است که اگر فردی براساس کار خود کسب درآمد کند، نباید به هیچ وجه از درآمد بالای خود احساس شرم نماید، و لزوماً این شعار قدیمی که «امکان ندارد کسی از کار درست دارای منزل گردد» صحیح نیست. بسیاری از افرادی که صاحب خانه‌ای زیبا هستند، آن را از طریق کار سخت و براساس استعداد و توانایی خود بدست آورده‌اند و اینکه اصل توزیع درآمدها براساس کار کرد فرد، هرگز صرفاً به معنای زمان صرف شده در کار نیست، و کارهایی که دارای ارزش گوناگون و کیفیت مختلف می باشند، باید از نرخ

دستمزد و پرداخت مختلف برخوردار باشند و خلاف آن، یعنی پرداخت مساوی به همه نوع کار، مغایر با عدالت است.

در این ارتباط، این نکته را باید خاطرنشان کرد که ورای جنبه‌های خاص سیستم اقتصادی و اداری ارزیابی کار، مسئله‌ای عمومیتر و عمیقتر وجود دارد و آن پاداشهای اجتماعی در قبال کار خلاق است. موتور محرك پیشرفت علمی و فنی و در واقع توسعه فراگیر اقتصادی، سخت در پیوند با خلاقیتهای علمی، فنی ساختاری و اقتصادی است. بزرگترین مصیبتی که جامعه ما گرفتار آن است، این است که کارگران وظایف خود را بدون ابتکار و خلاقیت انجام می‌دهند و در واقع کار آنها به راحتی پرکردن وقت و گذران آن است. تعداد اندك فلاسفه و مخترعین، بی‌تخصصی بسیاری از متخصصین، پایین بودن سطح استانداردها، کمیابی تجربیات اجتماعی ـ اقتصادی براساس ابتکارات ریشه‌ای، فقدان ابتکار در عرصه مدیریت و... همه اینها نتیجه عدم توجه سیستم اداری به عنصر خلاقیت در کار است. در تفکر اجتماعی ما، این معرفت جایی ندارد که یك اندیشه جدید علمی یا ساختاری می‌تواند دارایی با ارزشی محسوب گردد که نباید به راحتی آن را کنار گذاشت؛ بلکه باید آن را به قیمت خوبی به مصرف کنندگان در بازار رقابتی فروخت. تعجب‌آور نیست که ما از سازمانهای تحقیقاتی تجارتی مانند کشورهای پیشرفته جهان برخوردار نیستیم و بالطبع آن تواناییها را نیز نداریم.

تحلیل نسبت دستمزدها نشان می‌دهد که گرایش تفاوتهای موجود، براساس معیارهایی از قبیل سنگینی کار، سختی، یکنواختی و پیچیدگی فنی کار است و بهای چندانی به خلاقیت در کار داده نمی‌شود. این بدان معناست که در واقع نوعی استثمار در مورد نیروهای خلاق وجود دارد. در تعاونیها و تولید شخصی لزوماً چنین استثماری وجود ندارد و این یکی از دلایل کارآیی آنها و بالابودن درآمدشان است. این مسئله در مورد شکل پرداخت دستمزد، در بخش دولتی نیز که براساس بازده کار ارزیابی می‌گردد صادق است.

به طور خلاصه، مبانی سیاست عدالت اجتماعی توزیع درآمدها عبارت است از اینکه دستمزدهای نسبی در بخش دولتی باید تابع بازده نهایی، براساس کمیت،

کیفیت، کمیابی و بهره‌وری باشد. ایجاد یك نظم معقول در درآمد کارگران تعاونی و خصوصی و درك این مسئله که گرایش به سمت رشد متفاوت درآمدها یك پدیده طبیعی بوده و امر مفیدی به حال جامعه است. و دیگر اینکه باید یك فرق جدی و روشن میان درآمدهای بالای ناشی از کار درست و درآمدهای ناشی از طرق غیر صحیح گذارده شود. به عبارت دیگر میان درآمد برمبنای استعداد، توانایی و فن، با درآمد برمبنای رشوه، فساد و اختلاس فرق گذاشته شود. باید مبارزه‌ای بی امان و آشتی ناپذیر علیه جنایتهای اقتصادی سازمان یابد، مبارزه‌ای در جهت پاك ساختن جامعه از کلیه آلودگیهایی که طی سالیان دراز همه جا انبوه شده است. نهایتاً این مبانی و اصول متضمن فراهم شدن دموکراسی در ارزیابی فرایند کار است. باید از پشت میزهای مدیریت خارج شد، به میان نیروی کار رفت، به آنها میدان داد و از آنها خواست، چرا که آنها هستند که بهتر می‌دانند چه چیز و چگونه باید تولید شود. من معتقدم که اگر ما در این جهت حرکت کنیم موفق خواهیم شد که عدالت اجتماعی بیشتری در عرصه توزیع درآمدها فراهم سازیم.

تنظیم بازار مصرف

در بخش قبل ما سطح زندگی را براساس دریافت درآمدهای پولی مورد توجه قرار دادیم. اکنون به دومین جنبه این فرایند یعنی بازگشت درآمدهای پولی به صورت کالاهای مصرفی که در اتحاد شوروی دارای اهمیت کمتری نیست، می‌پردازیم. از نقطه نظر سوسیالیستی روابط اجتماعی ترجیحاً باید آن چنان تنظیم شده باشد که تنها یك بازار مصرف در سراسر کشور وجود داشته باشد، که این بازار به هیچ وجه نباید به شبکه پیچیده‌ای از عناصر بازار سایه‌ای تبدیل شود. مراد ما از بازار مصرف واحد، سیستم روابط اجتماعی است که در آن قیمتهای خرده فروشی به وسیله ارزش بازار آنها تعیین می‌گردد. یعنی این گونه محاسبه می‌شوند: اول متوسط هزینه‌های ضروری تولید محاسبه می‌گردد، دوم متوسط هزینه‌های حمل و نقل و سوم روابط عرضه و تقاضا در بازار محلی. بازار مصرف واحد بدین معنا نیست که قیمت کالاهای یکسان در سراسر کشور یکنواخت است. به عنوان مثال، از نظر

اقتصادی اینکه قیمت گوجه‌فرنگی که در منطقه جنوبی ولگا ۲۰ تا ۳۰ کوپك است، در مناطق قطبی قدری گرانتر فروخته شود، کاملاً عادلانه است. یکنواختی بازار مصرف، به معنای یکنواختی قیمتها نیست، بلکه بدین معناست که قیمتها در همه جا براساس مبانی یکسانی که در بالا ذکر شد تعیین گردیده و در اختیار خریداران گذارده شود. در نتیجه، فردی که در مناطق قطبی زندگی می کند و به ندرت گوجه‌فرنگی تازه در خانه خویش می بیند، با سفر به جنوب، می تواند آن را به همان قیمت محلی ابتیاع کند.

وجود بازار مصرف واحد حداقل سه امتیاز دارد که در بازار تجزیه شده و قطعه قطعه گشته وجود ندارد. اولاً ـ در این بازار مناسبات تجاری دموکراتیك وجود دارد، به طوری که برای هر کس امکان مساوی دسترسی به فروشگاه، کافه، رستوران، آرایشگاه، کفاشی و غیره را فراهم می سازد. ثانیاً ـ ضمانت دسترسی به کالا، صرفاً براساس درآمد، بدون محدودیتهای اداری، وجود دارد. ثالثاً ـ برابری قدرت خرید وجود دارد، دیگر توزیع مجدد پنهانی درآمدها به صورت کالا و خدمات وجود ندارد و همچنین امکان سوءاستفاده از کمبود کالاها و اعمال تقلب، کم‌فروشی و گرانفروشی به انحاء مختلف نیست. بازار مصرف واحد از سلامت اجتماعی برخوردار بوده و به همین دلیل ایجاد آن یکی از اجزای سیاست اجتماعی امروز ماست.

در حال حاضر، بازار کالاها و خدمات را نمی توان یك بازار واحد نامید. چرا که به شاخه‌های متعدد از جنبه دسترسی به کالاها و خدمات تقسیم می گردد که به طور قابل توجهی از نظر تنوع، کیفیت، قیمت، موجود بودن کالا (یعنی اینکه صف وجود دارد یا سفارش قبلی لازم است و غیره) فرق می کنند. بدین ترتیب کانالهای متعدد موازی تهیه کالا وجود دارد که به شرح زیر می باشند:

۱ـ داد و ستد دولتی کالاها و امکانات مصرفی که عمدتاً در شهرها متمرکز است و تقریباً مناطق روستایی فاقد آن می باشند. درهای فروشگاههای دولتی به روی همه باز است، چه اهل محل و چه دیگران. این آزادترین کانال داد و ستد است که در آن کالاها دارای قیمت ثابت و نسبتاً پایین (بخصوص مواد غذایی) است.

کمبود در چنین بازارهایی اولاً به دلیل کمبودی است که همیشه، بخصوص در مورد کالاهای اساسی وجود دارد و ثانیاً این حقیقت که عرضه کالا در این فروشگاهها باید در حد بسیار بالایی جهت خرید عموم باشد. در شهرهای بزرگ مانند مسکو، لنینگراد، کیف و مینسك تقریباً کلیه مایحتاج عمومی در فروشگاههای دولتی عرضه می شود. در این فروشگاهها عرضه گوشت، لبنیات، سبزی و میوه جات به طور گسترده و متنوع است. همچنین وسایل زندگی از جنس خوب و پوشاك شیك و جاذب عرضه می گردد. در شهرهای کوچك عرضه متنوع کالا در این حد نیست و برخی کالاها فقط در مواقع خاص در فروشگاهها عرضه می شود. در حقیقت عرضه کالا در شهرهای کوچك بسیار ضعیف است. دهها سال است که مردم فاصله‌های دور را برای خرید گوشت، انواع سوسیس، میوه و سایر مواد به مقدار زیاد، تا مسکو و لنینگراد طی می کنند. هر روز صدها ترن محلی به مقصدهای دور، ایستگاه مسکو را ترك می کند، در حالی که مملو از چمدانها، ساکها و کیفهای انباشته از مواد غذایی است.

۲ـ کانال دیگر کالاها، عبارت است از شبکه شهری فروشگاههای تعاونی، که در آنها فقط موادغذایی عرضه می‌شود؛ و در طی ۵ـ۷ سال گذشته بسیار توسعه یافته‌اند و توسط اتحادیه تعاونیهای مرکزی اداره می‌شوند. سالهای سال اتحادیه مرکزی مسؤلیت خرید دام، ماکیان، شیر، تخم‌مرغ، سیب‌زمینی و سبزیجات از تهیه‌کنندگان و تأمین نیازهای اصلی روستاییان را به عهده داشته است. این حق نیز به فروشگاههای تعاونی داده شده بود که محصولات کشاورزی را در منطقه خود به قیمت بالاتری نسبت به فروشگاههای دولتی عرضه کنند. به عنوان مثال قیمت یك کیلو گوشت در فروشگاههای دولتی ۲ روبل است، در حالی که در فروشگاههای تعاونی بین ۳/۵ تا ۵ روبل عرضه می‌شود. در حال حاضر در هر شهر تعدادی فروشگاه تعاونی وجود دارد که در آن دو یا سه نوع گوشت، انواع سوسیس، کره و سایر محصولاتی که در فروشگاههای دولتی عرضه نمی‌گردد، فروخته می‌شود.

۳ـ سومین کانال فروشگاههای تعاونی روستایی است که آنها نیز توسط

اتحادیه مرکزی اداره می‌شوند. در اکثر قریب به اتفاق مناطق روستایی، این تنها کانال تأمین موادغذایی و کالاهای مصرفی است. قیمتها در فروشگاههای تعاونی روستایی، تقریباً به میزان قیمتهای شبکه دولتی است. به هر تعاونی مصرف مبالغ مختصری جهت ارائه خدمات و اداره امور خود و کنترل اداری پرداخت می‌شود. اتحادیه مرکزی موظف است که ۲۰ تا ۲۵ درصد کلیه کالاهای خود را به مناطق روستایی عرضه کند. با درنظر گرفتن آنکه، در حال حاضر، ۳۵درصد کل جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کنند، لذا روستانشینان سهم قابل توجهی از درآمد خود را دریافت می‌دارند، چرا که تقاضای آنها برای خرید کالا و خدمات نسبت به شهرنشینان قدری کمتر است؛ و جدای از این مسئله، اکثر روستاییان ترجیح می‌دهند که خریدهای مهم و گران خود را از فروشگاههای شهر بنمایند.

۴ـ کانال دیگر، فروش کالاهای دست‌دوم براساس حق‌العمل کاری است که در آن، کالا برای فروش پذیرفته شده، و در قبال فروش آن، درصدی حق‌العمل گرفته می‌شود. قیمت کالا در این گونه فروشگاهها تابع تقاضایی است که وجود دارد. از این گونه مغازه‌های سمساری در هر شهری هست اما آنها قابل رقابت با معامله کالاهای دست‌دوم، بدون واسطه نمی‌باشند، چرا که در این نوع معامله، فروشنده و خریدار با یکدیگر توافق نموده و دیگر مبلغی به عنوان حق دلالی پرداخت نمی‌کنند.

۵ـ بازار کالاهای دست‌دوم به صورت راسته بازار که در آنها هرکس می‌تواند، بدون آنکه کنترلی بر قیمتها باشد، به معامله بپردازد. مردم به چنین بازارهایی محتاجند؛ هم از آن جهت که از شر وسایلی که بدان احتیاج ندارند و هنوز قابل استفاده است، آسوده شوند و هم بتوانند کالاهایی را که در بخش دولتی یافت نمی‌شود تهیه کنند. چیزی نیست که در این نوع بازار یافت نشود؛ در اینجا همه چیز عرضه می‌گردد، از ویدئوهای خارجی گرفته تا لوازم آرایش و غیره. در این بازار قیمتها کاملاً تابع عرضه و تقاضا است، که البته هر چه کالایی کمیابتر باشد، قیمتش بالاتر است. گذشته از کاسبهای درستکاری که در این عرصه مشغول به‌ـ کارند، متقلبین، مال خران، و قاچاقچیان نیز سخت فعالند و کالاهای دزدی و

قاچاق معامله می‌کنند. به همین دلیل مسئولین محلی دل خوشی از این بازارها ندارند. در یك مقطع زمانی، بازارهای مزبور، یکی پس از دیگری توسط دولت تعطیل گردید؛ اما این امر سخت مردم را جریحه‌دار ساخت و یك جریان اعتراض عمومی را شکل داد و نامه‌ها و تقاضاهای وسیعی در اعتراض به بسته شدن و در جهت بازگشایی این گونه بازارها سرازیر شد. در چند سال گذشته، در نتیجه داد و ستد شخصی، این گونه بازارها مجدداً پا به عرصه گذاشته و اکنون کانال اصلی فروش تولیدکنندگان کوچك هستند.

۶ـ تولیدات کشاورزی در بازار مزارع اشتراکی در شهر عرضه می‌شود، که از جهت تنوع عرضه، کیفیت و قیمتهای بالا قابل توجه است. کاسبها یا از طرف مزارع اشتراکی و دولتی می‌آیند و برای خود دکانی دارند و یا مردمی هستند که محصول خود را در این گونه بازارها می‌فروشند و یا کاسبهایی که محصولات حومه شهر را خریده و در این بازارها به فروش می‌رسانند. این گونه فعالیت اقتصادی، نه تنها از طرف دولت تشویق نشده، بلکه حتی آنها را جریمه هم می‌کنند. با این حال این بازارها روز به روز گسترده‌تر می‌شود. در یك بازار خوب مزارع اشتراکی، امکان خرید کلیه مایحتاج وجود دارد، اما ارزان نخواهد بود.

۷ـ کانال دیگر، عرضه موادغذایی و کالاهای دیگر، در کارخانه، یا دفاتر فروش، یا فروشگاههای مخصوص، در قبال کوپنهایی که افراد براساس آن می‌توانند مقادیر مشخصی گوشت، کره، انواع سوسیس و غیره دریافت دارند.

۸ـ توزیع موادغذایی به میزان محدود در قبال پول یا کوپن، برای کلیه آحاد. این کار از نظر سازماندهی، توسط شهر یا منطقه انجام می‌شود. به عنوان مثال، کلیه افرادی که در آکاد مگرودوك[۳۹] در نووسیبیرسك زندگی می‌کنند، خواه کارمند باشند، خواه بازنشسته، یا محصل، حق دارند که دو کیلو گوشت، یك کیلو سوسیس گوشتی، ۶۰۰ تا ۷۰۰ گرم کره و غیره با قیمت دولتی بخرند. اگر چه این مقدار، جوابگوی نیاز اکثر خانواده‌ها نیست، اما ضمانت کنندهٔ حداقل نیاز غذایی مردم

---

39. Akademgorodok

است. مابقی مواد مورد نیاز از فروشگاههای تعاونی مصرف یا بازار مزارع اشتراکی با توجه به درآمد خانواده تأمین می گردد.

۹ـ بالأخره فروشگاههای ویژه که در آنها کالاهای کمیاب، با کیفیت بالا و غالباً وارداتی عرضه می‌شود. خرید در این فروشگاهها مخصوص کارمندان تجارت خارجی، وزارت خارجه و سایر واحدهای دولتی است که در ارتباط با کشورهای خارجی فعالیت می کنند و همچنین برخی از افرادی که در زمینه هنر فعالیت دارند، و با چکهای ویژه و ارز صورت می گیرد.

هر چند که آنچه گفته شد کامل نیست، اما به وضوح وضعیت چند چهره داد و ستد و تنوع و اشکال و روشهای آن را مشخص می سازد. در اصل، اساسیترین عرصه داد و ستد که ما به دنبال آن هستیم، ایجاد نوعی روابط پلورالیسم[۴۰] اقتصادی است. روابطی که هر یك دیگری را کامل می‌سازد و انواع رقابت اقتصادی بوجود می آید، به طوری که مردم به راحتی بتوانند نیازهای خود را که توسط شبکه دولتی تأمین نمی گردد، ارضا کنند. اما این تنها یك روی سکه است. روی دیگر سکه آن است که همه این کانالها، به روی کلیه گروهها و طبقات گشوده نیست. چرا که در برخی مناطق، زندگی مردم از غنای بیشتری برخوردار است و جمهوریهای کامرواتر (مانند جمهوریهای بالتیك و روسیه) خود را در موقعیت ممتازی می بینند. از طرف دیگر، مردمی که در بخشهای مهم دولتی کار می کنند، یا کارکنان ارشد دولتی، کارمندان دفاتر وزارتی یا مسؤلین محلی حساب جدایی دارند. بسیاری از اوقات هم، کانالهای خاصی در مقابل یك گروه یا طبقه ویژه باز است؛ اما نه به سبب عوامل اقتصادی، بلکه به دلایل اداری.

به دلیل ساختار بستهٔ برخی شبکه‌های داد و ستد که متعلق به مؤسسات دولتی می باشند، بازارهای نسبتاً مجزایی وجود دارد که فقط گروههای اجتماعی خاصی را سرویس می‌دهد. این بازارها به مشتریان خود، انواع تولیدات را با قیمتهای متفاوت عرضه می کنند، یعنی افراد خاص می توانند کالاهای با کیفیت خوب را

40. Pluralism کثرت گرایی

ارزانتر از کالاهای پست که در بازار آزاد وجود دارد بخرند. بدین ترتیب، ارائه خدمات و کالاهای مصرفی، تأثیر پنهانی در توزیع مجدد درآمدها به نفع گروههای اجتماعی خاص دارد که دسترسی به کانالهای عرضه ویژه دارند. در نتیجه برای این دسته از مردم، هر روبل قدرت خرید بیشتری نسبت به سایرین دارد.

در مناطقی که عرضه کالا محدود و ضعیف است، روبل عملاً ارزشی ندارد، چرا که به وسیله آن نمی‌توان چیزی خرید. به همین دلیل، وضعیت تعدد بازار داد و ستد، موجب نارضایتی مردم و پیدایش تنشهای اجتماعی گشته است. روشن است که این جو زندگی اجتماعی باید اصلاح شده و به یك نقطهٔ تعادل نزدیك شود، و این فرایند باید به وسیله سیاست اجتماعی صورت گیرد.

فروشگاههای ویژه موجب انتقادهای تند گسترده‌ای گردید. زیباییها و جاذبه‌های این فروشگاهها، افراد رهگذر را بی اختیار جذب خود می‌سازد. آنها می‌توانند داخل فروشگاه شده و کالاهای کمیاب وارداتی را مشاهده کنند و قیمتها را بپرسند. اما اگر کسی بخواهد که چیزی از آنجا خرید کند، آنگاه پاسخ می‌شنود که با حاصل دسترنج خود که به صورت روبل به او داده شده است، قادر به خرید در این فروشگاه نیست بلکه نیاز به چك ویژه دارد. مردمی که دارای این چکها می‌باشند، قادر به خرید کالاهایی هستند که برای دیگران مقدور نیست. طبیعی است که چنین سیستمی موجب آزردگی، خشم، جریحه‌دار شدن، و احساس حقارت مردمی می‌گردد که ثمره تلاش خود را به صورت روبل دریافت می‌کنند و این گونه با آنها به صورت آدمهای درجهٔ دو برخورد می‌شود. به همین دلیل، دولت از اول ژوئیه ۱۹۸۸ به تعطیل کردن فروشگاههای ویژه اقدام کرد و این حرکت با استقبال عمومی روبرو شد. این اقدام نشانه برداشتن گامهایی جدی به سمت تحکیم عدالت اجتماعی و تغییر روشهای مدیریت اداری به سمت روشهای مدیریت اقتصادی بود. اما در مورد بازارهای متنوعی که گسترش فراوانی هم یافته است، چه باید کرد تا این اطمینان حاصل شود که روند آنها به تدریج به سمت پیدایش یك بازار متنوع و پیچیده، اما تابع یك منطق اقتصادی است؟

عمده‌ترین راه دستیابی به این مقصود، غلبه بر کمبود کالاهای مصرفی است.

البته وجود بازارهای موجود اعم از فروشگاههای ویژه، معمولی، توزیع کنندگان پنهان، سیستم کوپنی، فروشگاههایی که فقط طبقه ممتاز را تأمین می کنند، و غیره صرفاً یك هوس و تنوع طلبی نیست. چرا که اگر این تعدد وجود نمی‌داشت در برخی مناطق میزان تولید به نصف می‌رسید، زیرا سایر کانالهای عرضه به طور کامل و درست عمل نمی کنند. کمبود کالا می تواند نسبی یا مطلق باشد. در شرایط کمبود مطلق کالا، امکان ارضای حداقل نیازهای مردم، یعنی تغذیه آنها به طوری که گرسنگی نکشند و ایجاد سرپناه و تأمین پوشاك هم وجود ندارد. کمبود نسبی بدین معناست که عرضه کالا کافی نیست تا تقاضای مردم را براساس قدرت خریدشان ارضا نماید. کمبود مطلق را جز با غلبه بر کمبود تولید نمی توان رفع کرد، اما کمبود نسبی که امری متداولتر است، با تنظیم سطح قیمتها قابل رفع است. هر چه قیمتها بالاتر باشد، تقاضای آن پایینتر می آید. البته افزایش قیمتها باید آنقدر باشد که اطمینان حاصل گردد که حتی کمیابترین کالاها نیز در فروشگاهها یافت می شود. اتفاقاً دقیقاً ما این وضعیت را در راسته بازارها و فروشگاههای مزارع اشتراکی داریم، که در آنجا همه چیز یافت می شود، منتها با قیمتهای بالا. در فروشگاههای دولتی گوشت (معمولاً یخ زده) هر کیلو ۲ روبل است، در حالی که در فروشگاههای مزارع اشتراکی، بهترین گوشت ۷تا۸ روبل عرضه می گردد. به علاوه در اکثر شهرها، گوشت به طور آزاد در فروشگاههای دولتی یافت نمی شود، در حالی که به اندازه کافی در سایر فروشگاهها وجود دارد.

البته سیاست قیمت‌گذاری بر خرده‌فروشی، روش مهمی در تعدیل بازار و یکپارچه ساختن آن و رفع کمبودهاست. روابط اجتماعی سوسیالیستی امکان آن را فراهم می سازد که بتوان قیمت کالاها را جدای از هزینه اجتماعی آن، ثابت نگه‌داشت. معمولاً این ویژگی به عنوان یکی از امتیازات نظام سوسیالیستی مطرح می گردد. در واقع قیمت کالاهایی مانند ودکا، تنباکو و نظایر آن، از جهت آنکه مصرف کنندگان آنها محدود شوند، از قیمت بسیار بالایی، بیشتر از هزینه‌شان، برخوردارند. از طرف دیگر قیمت وسایل کودکان، کتاب و نوار بسیار کمتر از هزینه آنها تعیین می شود. این کار با این هدف صورت می گیرد که خرید آنها برای مردم

ساده‌تر باشد و مثلاً میزان خوانندگان کتاب در سطح گسترده‌ای افزایش یابد و در نتیجه موجب رشد سطح فرهنگی گردد.

پایین نگاه داشتن قیمت کالاهای اساسی (گوشت، نان و شیر) منشأ دیگری دارد. در حقیقت هزینه‌های تولید آنها، در طول چند دهه از افزایش برخوردار بوده است، زیرا در حالی که پیشرفتهای فنی در کشاورزی بسیار کند بوده است، اما دستمزدها به نسبت بسیار سریع بالا رفته است. در حال حاضر هزینه‌های تولید گوشت، کره و چند کالای دیگر، بیشتر از دو برابر قیمت دولتی آنها به صورت خرده فروشی است. مابه‌التفاوتی که به عنوان سوبسید برای کره و شیر پرداخت می‌شود، سالیانه بالغ بر دهها هزار میلیون روبل می‌شود. اما از آنجایی که ادامه این وضع و حفظ قیمتها در همان سطح سابق با شرایط جدید اقتصادی سازگاری ندارد؛ اقتصاددانان مکرراً به دولت توصیه نموده‌اند که باید قیمت این کالاها افزایش یابد تا وضعیت تولید بهبود یابد و برای جبران لازم است که دستمزدها افزایش یابد. البته در قبال نگرانی ناشی از ناآرامیهای احتمالی به سبب حذف سوبسید کالاهای اساسی، هنوز اقدامی صورت نگرفته است. از اینها گذشته، تودهٔ مردم معتقدند که قیمت ثابت موادغذایی اساسی، خانه، و سایر مایحتاج عمومی، تقریباً اساسیترین ویژگی سوسیالیسم است. تلقی توده مردم نسبت به هرگونه افزایش قیمت، ولو با این توجیه اقتصادی که در قبال افزایش قیمت کالاهای مصرفی، دستمزدها افزایش می‌یابد و افزایش قیمتها را جبران می‌کند، این است که این اقدامات تهاجمی به سطح زندگی آنها و علیه عدالت اجتماعی است. بنابراین یك حرکت پیچیده، برمبنای روان‌شناسی اجتماعی باید صورت گیرد تا این برداشت اجتماعی اصلاح شود، و مردم نسبت به اعتبار و درستی حرکت جدید متقاعد گردند.

هر تغییر عمده در قیمت خرده‌فروشی کالاها، موجب مشکلات تازه‌ای می‌گردد. به عنوان مثال قیمت مشروبات الکلی را در نظر بگیرید، که در حال حاضر قیمتهای بسیار بالایی برای آن تعیین شده است تا از مصرف آن جلوگیری شود. از آنجا که اکنون، فقط قشر مرفه توان خرید ودکا و کنیاك را، به دلیل افزایش قیمتها،

از فروشگاههای دولتی دارند، میزان خرید به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. اما تقاضای مردم فقیر برای الکل مصرفی، باقی‌مانده است، چرا که وقتی قیمتها بالا می‌رود، بسیاری از خانواده‌ها، مشروب مصرفی خود را خود تولید می‌کنند. در فروشگاههای دولتی یك لیتر ودکا، اکنون حدود ۲۰ روبل است، در حالی که یك لیتر آبجوی خانگی قوی حدود یك روبل تمام می‌شود. البته من سخنی در باب ساختن ودکا و سایر مشروبهای الکلی مشابه، به وسیله الکلهای صنعتی که سخت مضر سلامتی است، نمی‌گویم.

همچنین، پایین نگاه داشتن قیمت کالاهای مصرفی دارای پیامدهای منفی جدی است. بدین ترتیب قیمتهای پایین تصنعی گوشت، شیر و نان، با افزایش تقاضای واقعی برای این کالاها، موجب کمبود می‌گردد. قیمت پایین کالاهای داخلی، موجب استفادهٔ غیراقتصادی از تولیدات می‌گردد که غالباً مقادیر معتنابهی ارز را به خود تخصیص داده است. بسیاری از روستاییان، خوکها و گوساله‌های خود را با نان تغذیه می‌کنند، چرا که برای آنها ارزانتر از تغذیه با غذای دام است. مردم بیشتر از مصرف خود، نان می‌خرند و نان بیات را در گوشه‌ای انبار می‌کنند، چرا که تقریباً برایشان هیچ هزینه‌ای ندارد و مفت محسوب می‌شود. قیمت پایین گوشت که به طور محدود عرضه می‌گردد، فرصت مغتنمی برای قاچاقچیان و متقلبین اقتصادی فراهم می‌سازد. یعنی گوشتی که جهت عرضه به فروشگاههای دولتی به قیمت هر کیلو ۲ روبل تهیه می‌گردد، در واقع سر از فروشگاههای تعاونی در می‌آورد، که در آنجا به قیمت هر کیلو ۴ روبل فروخته می‌شود و مابه‌التفاوت به جیب کسانی سرازیر می‌شود که معامله را سازمان می‌دهند. ضمناً، هر چند که قیمت پایین موادغذایی، باعث می‌شود که قیمت مایحتاج عمومی، در سطح پایینی بماند، اما در عین حال، موجب می‌گردد که انگیزه تلاش جدی و کار کیفی پایین بیاید.

نهایتاً، امکان آن نیز وجود ندارد که برای کل جمعیت کشور، گوشت و شیر، با قیمتهای دولتی تهیه گردد. تنها گروههایی می‌توانند این گونه کالاها را با قیمت دستکاری نشده و با اختیار خود در انتخاب کالا بخرند که ساکن برخی شهرهای

بزرگ هستند؛ که البته به هزینه مردمی که در سایر شهرها و روستاها زندگی می کنند، این قدرت خرید را پیدا می کنند، و ساکنان مناطق مرکزی به هزینه مردم سایر مناطق، و کارمندان برخی دفاتر ویژه، به هزینه سایر کارگران، و مدیران کل به هزینه کارکنان عادی. اینها همه، مایه فساد و تباهی عدالت اجتماعی، و نه استحکام و قوت آن است. با پایین نگاه داشتن تصنعی قیمت کالاهایی که عرضه محدود دارند، يك مكانیسم خاص مؤثر بر توزیع مجدد درآمدها، به طور پنهان ایجاد می‌شود که تناسب درآمدهای واقعی را نابود می سازد. از نقطه نظر اقتصادی، بهترین راه تنظیم قیمتها با توجه به هزینه‌های اجتماعی، محاسبه قیمتها با در نظر گرفتن قیمتهای بازار جهانی است. اما از آنجا که سیستم خرده فروشی که در کشور ما توسعه یافته است، براساس اصولی کاملاً متفاوت بنیاد گذاشته شده است، نیاز به اصلاحات جدی در آن است. البته باید دانست که تغییر قیمت کالاهای مصرفی بدون تغییر دادن درآمدهای واقعی، امری غیر ممکن است. حتی اگر دستمزدها، حقوق بازنشستگی و بهره پول هم افزایش یابد تا جبران قیمتهای بالا گردد، باز هم بسیاری از گروههای اجتماعی دچار آسیب و کاهش درآمد می گردند.

اصلاح ساختار دستمزدها در تولید اجتماعی متضمن برخی تعدیلها نسبت به درآمد تولیدکنندگان شخصی و تعاونی است. آنچه منظور من است، این است که تعدیل اقتصادی صورت گیرد نه مساوات؛ و در آن صورت است که تغییراتی در شدت و افزونی، کیفیت و خلاقیت کار به عنوان شرایط اجتماعی کار فراهم می گردد. مالیات بر درآمد باید به عنوان اهرم اصلی اقتصادی، جهت تعدیل درآمد تولیدکنندگان کوچك عمل کند و البته خود سیستم مالیاتی نیز باید اصلاح شود. یعنی اصلاح نظام دستمزدها، مالیات بردرآمد، قیمتهای خرده فروشی و خدمات، در کنار حقوق بازنشستگی و تأمین اجتماعی از امور فوری است. هدف اصلی این اصلاحات، تحقق عملی اصول عدالت اجتماعی است. یعنی تأمین هر چه بهتر و با ثبات تر توزیع مصرف براساس کمیت و کیفیت و کارآیی مطلوب. در همه دوران اقتدار شوروی، هرگز اصلاحاتی این چنین که به طور مستقیم و باز، منافع همه

گروههای اجتماعی را بدون استثناء دربرگیرد، وجود نداشته است. تعیین کلیه نیازها، مشخص ساختن جهت گیریها، مسیرهای حرکت، کلیه صور ممکن اصلاحات، تحلیل پیامدهای اقتصادی و اجتماعی احتمالی هر مسیر انتخابی، و انتخاب بهترین مسیر، وظیفه‌ای به غایت پیچیده و مسئولیت بار است. به هیچ وجه نباید تصمیماتی از سر عجله اتخاذ گردد و همچنین به تأخیر انداختن اجرای اصلاحات خطراتی را دربردارد، زیرا ادامه روابط توزیع غیرعادلانه می تواند به مأیوس شدن مردم نسبت به برنامه نوسازی منجر گردد. تصمیم بر تحکیم عدالت اجتماعی را نمی توان و نباید صرفاً در نیت خیر و حرف نگه‌داشت. دیده‌ها نگران آن هستند، اما دستها باید کار کنند. مردم گاهی سخن از مشکل بودن این کار به میان می آورند. اینکه آیا اساساً می توان از عهدهٔ این تئوری پیچیده و اقدام بلند در عمل برآمد، موجب هراس مردم می شود، اما فقط باید کار کرد و کار کرد. البته کارهای مقدماتی و لازم قبلاً آغاز شده است. تیمهایی از متخصصین در حال طراحی شیوه های متعدد جهت اصلاحات هستند و آنها را با یکدیگر مقایسه کرده و بهترین راه‌حل را به اجرا درمی آورند. به نظر من اصلاح کامل روابط توزیع باید بر مبانی زیر استوار گردد:

الف) کاهش قیمت خرده فروشی کالاهای دولتی که در حال حاضر قیمت آنها بسیار بیشتر از هزینه صرف شده است (اتومبیل، برخی اقلام پوشاك و کفش، سفال، و کالاهای مصرفی با دوام). این اقدام موجب افزایش درآمد مصرفی به میزان ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ میلیون روبل می شود.

ب) افزایش قیمت خرده فروشی کالاهای دولتی که هزینه آنها بیشتر بوده و مابه‌التفاوت با سوبسید جبران می گردد. این اقدام موجب کاهش هزینه بودجه و درآمد مصرفی به میزان تقریبی ۵۰۰۰ـ۶۰۰۰ میلیون روبل می شود.

ج) لغو سیستم مالیات بر درآمد قبلی که جایگاه اقتصادی و اجتماعی خود را از دست داده است. این سیستم با هدف کاستن فاصله درآمدهای بالا و پایین و ایجاد مساوات، چند دهه پیش اعلام شده بود. از دستمزدهای زیر ۶۰ روبل به هیچ وجه مالیاتی دریافت نمی شد، از ۶۰ تا ۱۰۰ روبل، ۷ تا ۸ درصد و از ۱۰۰ روبل به بالا

۱۳ درصد مالیات دریافت می‌شد. اکنون اکثریت قریب به اتفاق مردم درآمدی بالای ۱۰۰ روبل در ماه دارند و ۱۳ درصد مالیات می‌پردازند. بنابراین هدف اصلی این سیستم مالیاتی که کاستن فاصله درآمدها بود، دیگر منتفی شده است. یا باید دستمزدها به طور کامل، بدون هیچگونه کسر مالیاتی پرداخت شود (که این امر تا اندازه زیادی جبران کننده افزایش قیمتهاست) و یا میزان ۱۳ درصد مالیات قطع گردد. تغییر اول احتمالاً مناسبتر است.

د) دستمزدها، حقوقهای بازنشستگی، کمکهای ویژه، و غیره، باید آن قدر افزایش یابد که آنچه را مردم به نحوی از دست داده‌اند، دریافت دارند. به عبارت دیگر افزایش قیمت موادغذایی به وسیله کاهش قیمت سایر مواد، لغو مالیاتها، و افزایش دریافتهای پولی به طور کامل جبران گردد.

هـ) فرصت و موقعیتهای مناسبتر و بیشتری برای فعالیتهای شخصی و تعاونی فراهم گردد. اظهارنامه‌های مالیاتی برای آنان که خارج از بخش دولتی فعالیت می‌کنند ارائه شود و مالیاتهای تصاعدی ابلاغ گردد، بدین صورت که درآمدهای شخصی و تعاونی در سطح متوسط دستمزد در تولید اجتماعی، از مالیات معاف باشد، از درآمدهای ۲ برابر یا ۳ برابر این مقدار، ۱۵ تا ۲۰ درصد مالیات گرفته شود، و از درآمدهای بالاتر، ۳۰ تا ۵۰ درصد و حتی بیشتر. مهم آن است که سیستم مالیاتی باید به گونه‌ای باشد که هم موجب از بین بردن انگیزه‌های فعالیت اقتصادی نگردد و هم اینکه جلوی سودهای کلان را بگیرد و هیچ گروهی امکان ثروتمند شدن از طرق خلاف و غیرقانونی را نداشته باشند. علاوه بر این موارد، باید کلیه کالاها و خدمات مورد نیاز مردم تأمین گردد، نیازهایی که بعضاً از کانالهای خاص و یا بازار آزاد تأمین می‌شود.

در خاتمه این بحث باید عنوان نمود که نیاز به اصلاح کامل سیستم قیمتها و درآمدها، براساس ملاحظات اقتصادی و منطق کلی نوسازی مدیریت اقتصادی، امری اجتناب ناپذیر است. هر چند که پیامدهای اجتماعی این اصلاحات آن قدر عظیم و متنوع است که ارزش آن بسیار بیش از نتایج اقتصادی مورد نظر است، اما وضع موجود، به سبب کسر بودجه فراوان و افزایش سریع قیمت کالاهای مصرفی،

بسیار حاد و جدی شده است. مردم به دلیل افزایش پیوسته قیمتها و محو کالاهای ارزان از فروشگاهها، به طور فوق‌العاده‌ای خشمگین و تهییج شده‌اند. با این وضعیت، سخن از هرگونه اصلاح در قیمتهای خرده فروشی، موجی از مخالفت و تنش و اضطراب را بوجود خواهد آورد. و این امر موجب می‌شود که حداقل در زمان حاضر، تحقق اصلاحات با تردید و ابهام روبرو گردد.

توسعه ضمانتهای اجتماعی

تلاش دایم در جهت تحقق اصل «از هر کس به اندازه تواناییش و برای هر کس به اندازه کارش» تلاشی اساسی است، اما این، تنها مؤلفه عدالت سوسیالیستی محسوب نمی‌گردد. مارکس و انگلس، خود نیز در نظر داشتند که این اصل سوسیالیستی دارای جنبه خاص بورژوازی است. روشن است که در تساوی روابط میان فرد و جامعه: هر کس که مقدار معینی را به جامعه انتقال داده است، باید همان مقدار را از جامعه به شکل دیگری تحویل گیرد. در جامعه سوسیالیستی نه تنها اعضای جامعه که قادر به کار هستند، در مناسبات اجتماعی لحاظ می‌شوند، بلکه ضمانتهای اجتماعی لازم در مورد کلیه آحاد جامعه اعمال می‌گردد. تلاش بی‌وقفه در جهت تحقق عدالت سوسیالیستی مستلزم عمل متقابل دو مکانیسم اجتماعی است: تحریك اقتصادی نیروی کار و ضمانتهای اجتماعی. محور اول طراحی شده است تا ناتوانی و انفعال کارگران در تأمین یك زندگی خوب برای خانواده‌هایشان رفع گردد و مسئولیت اقتصادی مردم در بهبود زندگی خودشان افزایش یابد و کار خود را بهبود بخشند. نقش محور دوم تأمین اجتماعی کلیه شهروندان، رعایت کامل حقوق جهانی کار، حمایتهای مالی نسبت به بیماران و سالمندان، و تأمین کلیه نیازهای اساسی اجتماعی و فرهنگی است. این امر مبین آن است که به چه دلیل در اتحاد شوروی بیش از $\frac{۱}{۴}$ کل سهم تولید شخصی و دولتی به صورت پرداخت مستقیم در ازای کار توزیع نمی‌گردد، بلکه در قالب هزینه‌های اجتماعی صرف می‌شود. این هزینه‌ها در سه مجرا صرف می‌شود:

الف) پرداختهای پولی به گروههای مختلفی از مردم که کار نمی‌کنند.

ب) سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی اجتماعی.
ج) خدمات اجتماعی که بدون اخذ هزینه ارائه می‌گردد.

اکنون به بررسی اصول لازم جهت تخصیص هزینه‌های اجتماعی در هر کدام از این سه مجرا می‌پردازیم.

در ۱۹۸۶ جمعیت شوروی حدود ۲۸۲ میلیون بود و میانگین سالانه تعداد کارگران صنعتی، کارمندان و کشاورزان ۱۳۱ میلیون نفر بود. ۱۵۱ میلیون مابقی را کودکان، نوجوانان و جوانانی که هنوز وارد عرصه کار نشده، بازنشستگان، زنان خانه‌دار، بیماران علیل و از کار افتادگان تشکیل می‌دادند. بدین‌ترتیب بیش از نیمی از جمعیت کشور، هیچ نقشی در تولید ملی بازی نمی‌کند، در حالی که نیازمند درآمد واقعی و تأمینهای دولتی است. ممکن است، این گونه تصور شود که بسیاری از اینها توسط درآمد حاصله از کار اعضای خانواده قابل تأمین هستند. در اینجا چند نکته را باید در نظر داشت. اولاً، منابع درآمد آنها همیشه آن قدر نیست که حتی بتوانند نیازهای خود را به طور کامل تأمین نمایند. ثانیاً، وابستگی اقتصادی این افراد به سایر اعضای خانواده، غالباً از نظر روانی تحملش بسیار دشوار است و ثالثاً، تعدادی از این افراد ناتوانِ از کار، کسانی هستند که فاقد خانواده بوده و به تنهایی زندگی می‌کنند. و بالأخره، واگذار کردن زندگی افرادی که قادر به کار نیستند، به اعضایی که کار می‌کنند، یك بی‌عدالتی نسبت به آنهاست. تحقیقات اجتماعی که ما در روستاهای سیبری انجام دادیم، نشان داد که فقط نیمی از کسری درآمد سرانه هر خانواده مربوط به عایدات آنها بود و نیم دیگر کسری درآمد، مربوط به تعداد نان‌خورهایی بود که کار نمی‌کردند و سایر اعضاء می‌بایست آنها را تأمین نمایند. این امر نشان‌دهنده نیاز حتمی به یك برنامه دولتی در جهت تأمین کلیه گروههایی که قادر به کار نمی‌باشند، در اشکال مستمری، بازنشستگی، اعانه، مدد معاش و غیره است. قسمت عمده هزینه موردنظر، صرف حقوق بازنشستگی می‌شود که سن بازنشستگی برای مردان ۶۰ و برای زنان ۵۵ تعیین شده است (و در بخشهایی که شرایط کار دشوار است، سن بازنشستگی ۵ سال زودتر است). در ۱۹۸۶ نزدیك ۵۰۰۰۰ میلیون روبل بدین منظور تخصیص

داده شد (تقریباً دو برابر میزان یك دهه قبل از آن). در آینده این مبلغ افزایش خواهد داشت، زیرا سن جمعیت رو به کهولت است و همچنین متوسط تعداد بازنشستگان در حال افزایش است.

جنبه‌های مثبت سیستم بازنشستگی شوروی عبارت است از: عام بودن آن، پایین بودن سن بازنشستگی، کوتاه بودن دوران کار تا فرارسیدن به بازنشستگی کامل که برای مردان ۲۵ سال کار و برای زنان ۲۰ سال است، میزان مستمری که تأمین کننده است و تغییرات تدریجی میزان مستمری. متوسط سطح مستمری مدام افزایش داشته است. در سال ۱۹۷۰، مبلغ آن ۳۵ روبل در ماه بود، در ۱۹۸۰ به ۷۲ روبل بالغ شد و در ۱۹۸۶، ۸۹ روبل گردید. در همین مدت مستمری کشاورزان اشتراکی از ۱۴ روبل به ۴۸ روبل افزایش یافت. با این حال، سیستم موجود تأمین بازنشستگان از ضعفهای عمده‌ای برخوردار است که با پیشرفت زمان عمده‌تر خواهد شد. اولین مشکل ثابت بودن آن، بدون توجه به افزایش قیمتها است، این مسئله درآمد واقعی بازنشستگان را به شدت کاهش می‌دهد. البته یك حد بالای ثابت ۱۲۰ روبل در ماه نیز وجود دارد. در سال ۱۹۵۶ که قانون بازنشستگی به تصویب رسید. این حد بالا مبلغ زیادی محسوب می‌شد، اما اکنون، در نتیجه افزایش دستمزدها، بیش از نیمی از کلیه بازنشستگان ۱۲۰ روبل دریافت می‌دارند. این بدان معناست که، حتی اینجا هم ما با همان قانون عدم توازن دستمزدها که به عنوان یك عامل ضدانگیزه‌ای در مورد کارگران مطرح بود، در مورد بازنشستگان روبه‌رو هستیم، که باید آنقدر سطح دستمزدها بالا رود که میزان حقوق بازنشستگی آنها، تأمین کننده آینده‌شان باشد. به‌علاوه، قوانین موجود، در مورد میزان کاری که یك فرد بازنشسته می‌تواند انجام دهد، به هیچ وجه قابل توجیه و دفاع نیست. اکثریت آنها، اجازه بیش از دو ماه کار در سال را ندارند وگرنه حقوق بازنشستگی‌شان قطع می‌شود. تنها در مناطقی که کمبود شدید نیروی کار وجود دارد، بازنشستگان، بدون قطع حقوق بازنشستگی، اجازه کار در سراسر سال را دارند. در نتیجه، تعداد قابل توجهی از بازنشستگان که هنوز قادر به کار هستند، از شرکت در تولید بازداشته می‌شوند. به هر حال، تدارك ضمانتهای اجتماعی، از

جمله بازنشستگی، باید درآمدهای شخصی را افزایش دهد نه اینکه موجب کاهش آن گردد؛ که در این صورت جنبه‌های انسانی خود را از دست داده و به صورت دستورالعمل‌های اداری خشك درمی آید که تأمین کننده زندگی بغرنج مردم نیست.

طی چند سال گذشته، دولت اقداماتی در جهت بهبود قوانین بازنشستگی انجام داده است. در سال ۱۹۸۶ میزان مستمری کارگران بخش کشاورزی افزایش یافت. علاوه بر آن، افرادی که متجاوز از ده سال قبل از این بازنشسته شده بودند و کمتر از ۶۰ روبل در ماه می گرفتند، مستمریشان افزایش یافت. در حال حاضر با کلیه بازنشستگان، از همه نظر طبق قوانین جدید رفتار می شود، مانند کارگرانی که هم اکنون بازنشسته می‌شوند. همچنین در مورد بازنشستگان تنها، که خانواده‌ای ندارند، پرداختهای تکمیلی ویژه‌ای تعیین شده است. در این راستا اقدامات دیگری نیز از طرف دولت صورت گرفته است. البته این گونه اقدامات یك راه حل همه‌جانبه نیست؛ و تصمیم برآن است که در آینده نزدیك، اصلاحاتی همه‌جانبه در قوانین بازنشستگی انجام شود. در حال حاضر طرحهایی توسط متخصصین و دست اندرکاران در دست بحث و بررسی است. البته طرح پیشنهادی قبل از آنکه به تصویب نهایی برسد و به عنوان قانون ابلاغ گردد، در سطح عموم به بحث و نظرخواهی گذاشته خواهد شد. اما در حال حاضر تنها کاری که می توانیم انجام دهیم، بحث درباره اقدامات کلیدی است که موجب بهبود تأمین بازنشستگی گشته و در اصلاحات کلی مورد نظر نیز نقش داشته باشد. این اقدامات عبارت است از: افزایش کلی حقوق بازنشستگی، به نحوی‌که فاصله میان حقوق بازنشستگی و دستمزدها اندك گردد؛ رفع تفاوتهای میان روستاییان و شهرنشینان، کارگران بخش دولتی و کشاورزان اشتراکی؛ تعیین بازنشستگی تعویقی، بدین صورت که هر سال اضافه‌کار، موجب افزایش حقوق بازنشستگی آتی گردد؛ ایجاد مکانیسمی که به وسیله آن، میزان حقوق بازنشستگی به طور خودکار، با افزایش قیمت خرده فروشی افزوده گردد؛ تنزل بیشتر سن بازنشستگی در مورد برخی طبقات کارگر؛ منسوخ ساختن سقف ثابت حقوق بازنشستگی؛ و دادن این حق به مردم که اضافه‌درآمدهای خود را در طول کار خویش به صورت پس‌انداز برای ایام

بازنشستگی خود داشته باشند.

بجز اقداماتی که در مورد مشکل بازنشستگی انجام شده است، دولت مجموعه‌ای از اقدامات دیگر را نیز در جهت تأمین اجتماعی انجام داده است. نزدیك ۱۵۰۰۰ میلیون روبل در هر سال بابت بیمه‌های اجتماعی، از جمله بیمه خدمات درمانی، مرخصی مادران جهت مراقبت از فرزندان بیمارشان، مرخصی زایمان و غیره صرف می‌شود. تأمینهای اجتماعی به طور منظم رو به بهبود می‌رود. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۷، ایام مرخصی استحقاقی زنان جهت مراقبت از فرزندان بیمارشان از ۷ روز به ۱۴ روز افزایش یافت. همچنین مادرانی که دارای چهار فرزند یا بیشتر باشند. ماهیانه کمك خرج دریافت می‌دارند. خانواده‌هایی که درآمد هر یك از اعضای خانواده در ماه به ۵۰ روبل نمی‌رسد، بچه‌هایی که پدرشان جهت خدمت سربازی اعزام می‌شوند، خانواده‌های بی‌سرپرست، معلولین و بسیاری دیگر از گروههای اجتماعی، مقرری ماهیانه دریافت می‌دارند. اکثر دانشجویان مدارس عالی فنی، آموزشکده‌های تخصصی، تحصیلات عالی تکمیلی و دانشگاهها، کمك هزینه دولتی دریافت می‌دارند، که میزان آن بر اساس نتایج امتحانات و معدل آنها تعیین می‌شود و سازمانهای دانشجویی خود، آن را توزیع می‌کنند. تا سال ۱۹۸۷ کمك هزینه دانشجویی بسیار پایین بود (۳۰ تا ۵۰ روبل در ماه). اکنون این مقدار تقریباً دو برابر شده است، اما هنوز هم تکافوی نیازهای جوانان را نمی‌کند. البته اکثر دانشجویان، یا توسط خانواده‌های خویش کمك مالی می‌شوند و یا خود کار می‌کنند، و گاهی اوقات هم تعطیلات خود را صرف کسب درآمد برای دوران تحصیل می‌کنند. کار دانشجویی برای جامعه بسیار مفید است، از این باب که نه تنها دانشجو با دریافت دستمزد، شرایط بهتری برای خود فراهم می‌سازد، بلکه از آن جهت که تجربه با ارزشی برای زندگی خود و بهینه‌سازی تولید اجتماعی کسب می‌کند. در ۱۹۸۵، ۷۶۴۰۰۰ دانشجو در کارهای ساختمانی شرکت کردند و ارزش کاری که به انجام رساندند، متجاوز از ۱۰۰۰ میلیون روبل بود. البته همه دانشجویان قادر به یافتن کار نیستند، و جدایی مدام از تحصیل قطعاً بر فعالیت آموزشی آنها تأثیر می‌گذارد. البته در آینده، میزان

کمك هزینه دانشجویی باید افزایش یابد.

دومین مجرای هزینه‌های دولت در عرصه نیازهای اجتماعی، سرمایه‌گذاری در زمینه خانه‌سازی و ساختمانهای عمومی یعنی توسعه امور زیربنایی است. در اینجا نیز مشکلاتی بر سر راه عدالت سوسیالیستی، و البته سیاست اجتماعی، وجود دارد. منابع مالی امور زیربنایی از یك جهت میان مناطق مختلف (جمهوریها، مناطق، شهرها، و روستاها) و از جهت دیگر میان بخشهای گوناگون (خانه‌سازی، تأسیسات خدماتی، آموزش و پرورش، بهداشت و سلامت عمومی، تأسیسات پیش از دبستان، مؤسسات فرهنگی، و غیره) تخصیص یافته است. ابتدا نظری به تخصیص سرمایه‌گذاریها میان بخشهای مختلف تأمین خدمات و مسایل رفاهی در سطح عمومی بپردازیم. طی چندین دهه، عدم تعادلهای بی‌وقفه در این عرصه، زندگی میلیونها نفر را بغرنج کرده است. سرعت خانه‌سازی بسیار بیشتر از ایجاد شبکه خدمات و امکانات رفاهی بوده است و در نتیجه مردمی که به خانه‌های جدید نقل مکان می‌کنند، ناچارند مدتهای مدید، در انتظار راه‌افتادن امکانات رفاهی و خدماتی آن مانند فروشگاههای محلی، مهدکودك، مدرسه، اداره پست و غیره بسر برند. معمولاً ۸ تا ۱۰ سال طول می‌کشد تا زنجیره امکانات خدماتی و رفاهی برای این دسته از مردم کامل گردد.

چرا کلیه تسهیلات مورد نیاز مردم در همان زمان تهیه نمی‌شود؟ و چرا امکانات رفاهی دست آخر و بعد از آنکه مردم دچار مشکلات و ناراحتیها گردیده‌اند، فراهم می‌شود؟ در این رابطه معمولاً دو دلیل عنوان می‌شود. اول آنکه مردم به شدّت نیازمند خانه هستند، به طوری که برخی خانواده‌ها حتی سرپناهی ندارند، و عده‌ای نیز در شرایط دشوار زندگی می‌کنند. بنابراین نخستین و مقدم‌ترین کار آن است که خانهٔ این مردم تأمین شود، هرچند که از وسایل رفاهی آنچنانی برخوردار نباشند، و ناچار شوند که مدتی بدون امکانات کامل بسر برند. اما مسئله این است که والدین چگونه می‌توانند به سر کار روند در حالی که در محل زندگیشان نه مهد کودکی و نه پارك کودکی است؟ و همچنین مدرسه و کلینیك و فروشگاه وجود ندارد؟ واضح است که زندگی در ساختمانهای خالی، بدون امکانات رفاهی،

شرایط مناسبی را برای زندگی فراهم نمی‌سازد. دومین دلیل آن است که برای سازندگان، هم ساده‌تر و هم پرمنفعت‌تر است که روشهای صنعتی خود را در خدمت خانه‌سازی به کار گیرند تا ساختن مدرسه یا مراکز فراغت. بدین ترتیب، آنها ابتدا کار ساختن خانه‌ها را از نظر حجم کار تمام می‌کنند، و سپس در حالی که چاره‌ای ندارند، به سراغ برپاساختن مدرسه، فروشگاه، کتابخانه عمومی و غیره می‌روند. در اینجا ما با یك مکانیسم اقتصادی ـ که تا همین اواخر عمل می‌شده است ـ روبرو می‌شویم که در آن، فروشندگان چیزهایی را به مصرف‌کنندگان تحویل می‌دهند که مطابق نیاز و خواست آنها نیست، اما برای فروش مناسبتر است، و چون مصرف‌کنندگان چاره‌ای ندارند، باید ناچاراً آن را تحویل بگیرند. در صحبتهایی که می‌شود، معمولاً دلیل دوم بیشتر عنوان می‌گردد، اما نوسازی روابط اقتصادی باید به این وضع سروسامانی جدی بدهد و تعادل لازم را فراهم سازد.

اکنون به تخصیص منطقه‌ای سرمایه‌گذاریهای اجتماعی بپردازیم. در حال حاضر به هیچ‌وجه مسئله مساوات یا عدالت در این عرصه مطرح نمی‌باشد. تاکنون بخش اعظم سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی ساختمانی، در پایتخت جمهوریها و سایر شهرهای بزرگ انجام گرفته است. شهرهای متوسط به طور چشمگیری، سرمایه کمتری دریافت می‌دارند؛ و شهرهای بسیار کوچك و روستاها در بدترین وضع بسر می‌برند.

این مدل سرمایه‌گذاری، براساس معیارهایی است که توسط کمیسیونهای برنامه‌ریزی دولتی و کمیسیونهای ساختاری دولتی تنظیم شده است. معیارهای اساسی در تخصیص سرمایه‌گذاری موقعیتهای اداری و میزان جمعیت است. به عنوان مثال، دو شهر مینسك و نووسیبیرسك را در نظر بگیرید. هر یك از آنها حدود ۱/۵ میلیون جمعیت دارد. بنابراین باید سطح امکانات زیربنایی آنها یکسان باشد. اما مینسك پایتخت یکی از جمهوریهاست، در حالی که نووسیبیرسك فقط مرکز ایالت است، و به همین دلیل سطح امور زیربنایی در آن بسیار کمتر است. هر کس که سطح توسعه و شرایط زندگی در این دو شهر را مقایسه کند، نظرش این خواهد بود که تفاوت آنها نشانه عدالت اجتماعی نیست. بنابراین اصول وضع

شده جهت تخصیص منابع مالی امور زیربنایی باید به طور بنیادی مورد تجدید نظر قرار گیرد. به علاوه طرفداری جدی در حفظ معیارهایی که به منظور تخصیص مالی امور زیربنایی، با توجه به حجم جمعیت است، به هیچ‌وجه درست نیست؛ هر چند که منکر اهمیت آن نمی‌توان بود. به عنوان نمونه، مردمی که در حومه شهر زندگی می‌کنند، بسیاری از خدمات مورد نیاز خود را، از شهرهای کوچك که به عنوان مراکز منطقه‌ای سرویس داده می‌شوند، تأمین می‌کنند. هنگامی که زیربنای اجتماعی این شهرها توسعه می‌یابد، این محاسبه باید صورت گیرد که نه تنها مردمی که در خود این شهرها زندگی می‌کنند، بلکه مردم حومه آن شهرها و روستاهای اطراف نیز از امکانات آنجا بهره می‌گیرند و باید این میزان در محاسبات لحاظ شود، چیزی که در حال حاضر انجام نمی‌گیرد.

هنوز مشکل دیگری وجود دارد، و آن اینکه جمعیت روستایی مدام در حال کاهش است و مشکلاتی در راه بدست آوردن نیروی کار کافی در بخش کشاورزی ایجاد می‌کند. مطبوعات ما، مملو از مقالاتی پیرامون مرگ تدریجی روستاهای کوچك و بحث پیرامون حفظ آنها از تباهی است؛ هم با این هدف که آنها مراکز تولید کشاورزی‌اند و هم اینکه آنها میراث با ارزشی هستند، میراثی که از پدران و اجداد ما برایمان مانده است. به هر حال روستاهایی که دچار کاهش جمعیت می‌شوند، به گروههای کوچکتر تبدیل شده و از نظر امکانات خدماتی و رفاهی در مضیقه بیشتر قرار می‌گیرند؛ به نحوی که نه تنها امکانات عمومی جدیدی در آنجا برپا نمی‌شود، بلکه همان امکانات موجود نیز تعطیل می‌گردد. در ضمن این ادعا که روستاها هیچ آینده‌ای ندارند و این واقعیت که هیچگونه تسهیلات اجتماعی جدیدی در آنها ایجاد نمی‌شود، به عنوان یك نیروی محرك در جهت مهاجرت نسل جوان عمل می‌کند. به تدریج، به دلیل این تغییر ساختار جغرافیای انسانی، تنها افراد مسن در روستاها باقی خواهند ماند و پس از مدتی آنها نیز به کلی محو خواهند شد. البته برنامه‌ریزی توسعه زیربنای اجتماعی، باید به گونه‌ای باشد که از عهدهٔ کلیه شرایط و مقتضیات برآمده و فرانگر باشد، نه اینکه صرفاً بر مبنای معیارهای رسمی عمل کند، آن طور که اکنون تخصیص منابع برمبنای موقعیت

اداری و حجم جمعیت انجام می‌شود.

جنبه دیگر موضوع تخصیص زیربنای اجتماعی، نفس ساختار اداری آن است.

توسعه و سرعت بخشیدن به روند تأمین خدمات عمومی از دو مجرا، تأمین مالی می‌شود:

الف) از طریق مسئولین محلی.

ب) از طریق وزارتخانه‌ها و قسمتهای مسئول بخشهای ویژه اقتصادی. در اکثر شهرها امکانات معمولی مانند مدرسه، بیمارستان، مطب، کلینیك، پارك کودك، فروشگاه، و غیره وجود دارد که در خدمت کلیه اقشار جامعه است و همچنین امکانات رفاهی خاصی نیز وزارتخانه‌ها دارند که مخصوص کارکنان خود آنهاست. البته امکانات عمومی، بیشتر از امکاناتی که وزارتخانه‌ها برای کارکنان خود تدارك می‌کنند نیست. وزارتخانه‌ها دارای امکانات اختصاصی گسترده‌ای، همچون پارك کودك، رستوران، تأسیسات درمانی، مراکز فراغت، استراحتگاه، کمپ تفریحات کودکان، و غیره هستند. وجوه رفاهی که به وسیله وزارتخانه‌ها هزینه می‌گردد، تقریباً همپای مقادیری است که به وسیله شوراهای محلی صرف می‌شود. به عبارت دیگر وجوه موجود برای تدارك خدمات و امکانات رفاهی میان مسؤلین محلی و وزارتخانه‌ها تقریباً مساوی تقسیم می‌شود. در مورد شهرهای جدیدی که به عنوان بخشی از پروژه‌های صنعتی کلان توسط وزارتخانه خاصی در حال ایجاد هستند، جا دارد که تدارك امکانات رفاهی به وسیله همان وزارتخانه صورت گیرد. اما اینکه شهرهایی دارای صنایع مختلفی باشند، یك اشتباه تاریخی بوده و موجب درگیریهای اجتماعی می‌شود. این مسئله ناشی از امکانات رفاهی خاص یك وزارتخانه است که نیروهای خود را تحت پوشش قرار می‌دهد. در حالی که همه نیازمند آن امکانات هستند، به مردم گفته می‌شود که این امکانات، مثلاً پارك کودك، کلینیك، استخر شنا، و غیره، تنها در اختیار کسانی است که در اداره خاصی کار می‌کنند. چنین شرایطی بدون شك، شرایطی ناسالم و غیرعادلانه است، چرا که مساوات اجتماعی، در اندیشه و آگاهی مردم ما، امری ریشه‌دار و

عمیق است؛ و اینکه کارکنان یك وزارتخانه خاص دارای امتیازات ویژه و حقوقی بیشتر از سایر مردم باشند. کاملاً متضاد با آن اندیشه است. در تلاش برای رفع این بی عدالتی، مسئولین برخی شهرها، چنانکه سوسیالیسم ایجاب می کند، امکانات مؤسسات مختلف را در اختیار کلیه شهروندان گذاشته‌اند تا مساوات بیشتری حاصل گردد. در بارنال[41] در مرکز سیبری، علاوه بر بیمارستانهای منطقه‌ای و شهری، بیمارستانهایی مربوط به شرکتهای وابسته به راه‌آهن، ماشین سازی، کارخانه لاستیك، و غیره وجود داشت. شورای منطقه با آنها، موافقتنامه‌ای را به امضا رسانید تا این بیمارستانها، به طور تخصصی، در زمینه‌های مختلف، برای عموم کار کنند. بدین ترتیب بیمارستان کارخانه لاستیك سازی، به انواع جراحیها، بیمارستان ماشین سازی به بیماریهای قلب، و بیمارستان راه‌آهن به بیماریهای گوارشی اختصاص یافت. در نتیجه، بیماران، نه بر اساس اینکه کجا کار می کنند، بلکه بر اساس نوع بیماری خود به این بیمارستانها مراجعه می نمایند. این فقط به معنای عدالت بیشتر نیست، بلکه زمینه درمان بهتر و ارائه کیفیت بالاتر کار را فراهم می سازد.

از مطالبی که گذشت به روشنی مشخص می شود که تخصیص سرمایه‌گذاری جهت امکانات رفاهی، بر اساس معیارهای کلی، به قدر کافی جوابگوی نیازهای مردم نیست. چرا که در آن، امور مختلف از جمله تفاوت ملیتها، جغرافیای انسانی، موقعیتهای شغلی و طبقاتی، تفاوتهای فکری و روحی و غیره لحاظ نمی شود. سیستم موجود توسعه زیربنای اجتماعی، از یك جهت به قدر کافی دموکراتیك نیست و از جهت دیگر با اندیشه اصلاحات اقتصادی ناسازگار است. در شرایط نوین، میزان وجوه تخصیصی برای توسعه اجتماعی بستگی به کارآیی و درآمد بنگاههای آن منطقه خواهد داشت. یعنی شوراهای محلی با توجه به سطح مورد نیاز امکانات رفاهی، عواید حاصل در منطقه را برنامه‌ریزی خواهند کرد. در حقیقت برنامه‌ریزی امور زیربنایی تمرکززدایی خواهد شد و بالطبع این مسئله

41. Barnaul

مشکلاتی را در پی خواهد داشت که هنوز از چند و چون آن اطلاع نداریم. سیستم متمرکز تخصیص سرمایه‌گذاری، براساس معیارهای ثابت، بدون توجه به عملکرد اقتصادی، عمرش به پایان رسیده و در شرایط نوین، این روش ادامه نخواهد یافت.

سومین مجرای هزینه‌های اجتماعی، هزینه‌های دولتی در زمینه آموزش و پرورش، فرهنگ، خدمات بهداشتی و سلامتی، و تسهیلات ورزشی است. توسعه و اجرای این خدمات، برای دولت هزینه‌های کلانی دربردارد، در حالی که مردم این گونه خدمات مورد نیازشان را به طور مجانی و یا با هزینه بسیار اندك، مورد استفاده قرار می‌دهند، و مابه‌التفاوت آن، به عنوان هزینه‌های اجتماعی دولت محسوب می‌شود. استدلال اجتماعی ـ اقتصادی در مورد تدارك این گونه خدمات مجانی یا امتیازی چیست؟ به عنوان مثال، چرا آموزش پزشکی مجانی است در حالی که آموزش آرایشگری یا بدنسازی رایگان نیست و نسبتاً هزینه بالایی دارد؟ نظر متخصصین این است که رایگان بودن برخی امکانات خدماتی ویژه باید براساس نیاز شدید اجتماعی به آن، نسبت به سایر خدمات، تعیین گردد. نگاهی به آموزش و پرورش بیندازیم. اتحاد شوروی علاقه شدیدی در بهبود سطح و کیفیت آموزش نسل جوان دارد و تلاش فراوانی در جهت توسعه و عمیق ساختن معلومات آنها، افزایش بی‌وقفه سطح فرهنگ و اطلاعات علمی و فنی آنها صورت می گیرد و سعی می‌شود که خود آنها این احساس را پیدا کنند و در جهت آن تلاش نمایند. معهذا به هیچ‌وجه همه طالب تحصیل نیستند. حتی با وجود تحصیلات متوسطه مجانی و اجباری، تعدادی از نسل جوان ما، هیچ رسالت و ارزشی برای خود در کسب علم نمی بینند و آنها را با زور نمی‌توان وادار به آموختن کرد. اما اگر مجبور باشند که برای تحصیل مبلغی بپردازند، آنگاه افرادی به دوره متوسطه و سطوح بالاتر راه می‌یابند که امکانات مالی دارند و نیز کسانی که امکانات مالی ندارند ولی واقعاً خواهان تحصیل علم هستند و دولت باید آن را فراهم سازد. وضعیت مشابهی در مورد خدمات بهداشتی و درمانی وجود دارد. جامعه سوسیالیستی علاقه‌مند است که سطح بهداشت و سلامتی کلیه اعضای خود را در بهترین حد نگاه دارد، از خردسالان گرفته تا بزرگسالان، از ساکنان پایتخت تا ساکنان

دورافتاده‌ترین مناطق کشور. هر چند که گروههای مختلف درآمدهای مختلف دارند و توانایی آنها در دستیابی به امکانات پزشکی فرق می کند، اما اگر خدمات درمانی رایگان نباشد، بسیاری از بیماریها اظهار هم نخواهد شد؛ و در نتیجه دولت قادر به برخورد موفق با بیماریهای اپیدمی نخواهد شد و همچنین قادر به افزایش متوسط امید زندگی که در سال ۱۹۱۳، ۳۲ سال بوده است و امروز به ۷۰ ـ ۶۹ سال رسیده، نخواهد بود. مراجعه به پزشك، تنها مربوط به توانایی مالی نمی شود. بلکه مراجعه چند وقت یکبار به پزشك مستلزم برخورداری از یك سطح خوب فرهنگی و دانش پزشکی و بهداشت و دانستن قدر سلامتی و ارزش آن در زندگی و لذت بردن از ایام حیات است. البته مسئله به همین جا ختم نمی شود. مردمی که غرق در مسایل خانوادگی، کار و یا فعالیتهای خلاق هستند، اغلب توجه کافی به کاهش سلامتی خود ندارند و بسیار دیر به پزشك مراجعه می کنند. به این دلیل است که خدمات درمانی، نه تنها باید مجانی باشد بلکه باید بسیار فعال هم باشد. نباید منتظر ماند تا افراد بیمار، خود تقاضای کمك کنند، بلکه باید تلاش کرد که به تدریج مرکز ثقل را از درمان بیماران به سمت جلوگیری از بیماری سوق داد و پیشگیری را مقدم بر درمان قرار داد. در این جهت معاینه‌های کامل [۴۲]، از باب احتیاط و پیشگیری توصیه شده است. در کشور ما، کلیه خدمات پزشکی، در انحاء مختلف، به رایگان ارائه می‌شود. یك شبکه گسترده ملی شامل کلینیکهای ویژه، درمانگاههای تخصصی و غیره وجود دارد. بیماران می توانند در آسایشگاههای مسلولین[۴۳]، بدون پرداخت هزینه‌ای، ماهها و حتی سالها بمانند، تا به طور کامل درمان شوند.

مردم شوروی همچنین از امتیازات گسترده‌ای در عرصه فرهنگی برخوردارند. به عنوان مثال، در بهترین تئاترهای مسکو یا لنینگراد، بلیط اجرای شب اول بیشتر از ۴ ـ ۵ روبل نیست، و بلیط سینما فقط ۷۰ ـ ۵۰ کوپك است. بهای روزنامه ۴ تا ۵ کوپك، مجلات ۲۰ کوپك و اشتراك سالیانه مجلات سنگین ۱۰ تا ۱۲ روبل

---

42. Check – UPS

43. T.B Sanatoria

است. قیمت کتاب در اتحاد شوروی، نسبت به غرب بی اندازه ارزان و کتابهای درسی کلاً مجانی است. همه اینها حاکی از تلاش سوسیالیسم در جهت توسعه ضمانتها و حمایتهای اجتماعی از کلیه آحاد جامعه است. البته نباید تصور شود که تأمین رایگان خدمات اساسی فقط دارای جنبه‌های مثبت است. هیچ موضوعی بدون تبعات نیست. در همین رابطه، امکان ندارد که مسایل اجتماعی را بدون پذیرش پیامدهای منفی آن سازماندهی کرد. از جمله این پیامدها اثرات پرداخت سوبسید در تدارك خدمات اجتماعی است. بدین معنا که ارائه خدمات کاملاً رایگان، از نظر مالی آسیبهایی را از جانب نیروهای غیر مولد متوجه فرایند متعادل اقتصادی می سازد. بدین ترتیب که مهمترین بخشهای اقتصادی، نه در عرصه کار خود توسعه و بهبود فراهم می کنند و نه در عرصه خدمات وابسته به خود. آنها هیچ درآمدی تولید نمی کنند، اما به راحتی هزینه‌های خود را بالا می برند. در شرایطی که آهنگ رشد اقتصادی آهسته است، این امر موجب مشکلات فراوان می گردد، تا جایی که دچار کمبود منابع مالی و فنی گشته، و به ناچار به سقوط دستمزدها می انجامد. در نتیجه از پاسخگویی به تقاضای عمومی عاجز مانده و حتی قادر نیستند که خدمات درمانی، آموزشی و فرهنگی خوبی ارائه نمایند. خدمات نامناسب و غیرکافی، آنهایی را که امکان و قدرت بدست آوردن موقعیت ممتازی را دارند، وامی‌دارد که خدمات مورد نیاز خود را به شکلی ویژه، تأمین نمایند. در نتیجه یك شبکه از بیمارستانها و درمانگاههای انحصاری توسعه می‌یابد تا در خدمت طبقه ممتاز باشد. مکانیسم خاصی شکل می گیرد تا فرزندان آنها بتوانند در بهترین دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی تحصیل کنند و اشکال خاص امکانات فرهنگی برای طبقه ممتاز فراهم می گردد.

مردم جهت دستیابی به خدمات نسبتاً خوب بیشترین تلاش خود را می کنند. آنها که در بخش توزیع و یا آذوقه‌رسانی عمومی کار می کنند، سرویس کاران اتومبیل، کارگران ماهر، و طبقات بالای روشنفکر برای داشتن خدمات مطلوب از طرق گوناگون عمل می کنند. با لطفهای خاص، پرداخت پول و غیره. در نتیجه، رقابتی میان آنان که تلاش می کنند تا خدمات مجانی دریافت دارند و آنان که برای

خدمات موردنظر خویش پرداختهای غیرقانونی، اما کلان، می کنند درگیر می شود. این فرایند از قفقاز آغاز گشت و به سرعت شهرهای منطقه اروپایی کشور، از جمله مسکو را دربرگرفت، به طوری که خدمات درمانی که رسماً مجانی است، اکنون در واقع غیرمجانی شده است. این وضعیت در سخنان یك پزشك به شرح زیر منعکس گردیده است:

> يك روبل برای ورود به بخش، به خانم مسنی که در جلوی در ورودی نشسته است! او حاضر است يك كيف مواد غذایی و سایر چیزها را دریافت کند و...يك روبل برای پرستار، آنگاه لگن بیمار حاضر می شود. يك روبل برای مستخدم تا لباس راحتی، اندازه تن فراهم شود و دمپایی ظاهر گردد و يك روبل دیگر تا ملحفه‌ها عوض شود. يك كلمه حرف با پرستار آن هم...
>
> و اگر بخواهید از بیمار شما در شب مواظبت شود، حدود ده روبل خرج دارد...

در بیمارستانهایی که روابط و مناسبتها چنین است، تنها بیمارانی به خوبی مداوا می شوند که دستشان خوب در جیبشان رود.

تدارك رایگان موجب استفاده غیر اقتصادی و مسرفانه مردم از خدمات اجتماعی کمیاب شده است.خیلی ها می گویند: مفت بیا، مفت برو! به عنوان مثال، من مردمی را دیده‌ام که عالیترین درمان را قبل از کامل شدن معالجه رها کرده‌اند. و اینها همانهایی هستند که همیشه مدارکی ارائه می کنند تا در بیمارستان بدون پرداخت هیچ هزینه یا با ۷۰ درصد تخفیف بستری شوند. اکثریت این دسته از مردم، نیاز به درمان به صورت بستری شدن ندارند. آنها می خواهند استراحت کنند. کافی است محل کارشان، مدرکی جهت استراحت یا هزینه يك سفر استراحتی را به آنها بپردازد تا مدتی استراحت کرده و به سر کار برگردند. در ضمن برای اکثر بیماران، گرفتن مدرك پرداخت هزینه، به راحتی میسر نیست و گاه این کار مدتها به طول می انجامد. تدارك خدمات رایگان به طور غیرمنصفانه‌ای موجب پایین آمدن پرستیژ خدمات ارائه شده، بی ارزش ساختن جایگاه اجتماعی آنها، و

افزایش بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به آنها گردیده است. به علاوه، جنبه‌های منفی خدمات اجتماعی و فرهنگی مجانی، موجب عدم تعادلهای گسترده‌ای در توزیع آنها در میان گروهها و طبقات مختلف اجتماعی گشته است و توزیع مجدد پنهان هزینه‌های اجتماعی به نفع گروههای صاحب نفوذ و مرفه‌تر صورت گرفته و موجب تباهی در عرصه آموزش، بهداشت و فرهنگ شده است. با علم به این حقایق، بسیاری از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان ما به این نتیجه رسیده‌اند که ارائه خدمات اجتماعی باید بر اساس هزینه آن گسترش یابد. اکنون هیچ تردیدی در ادامه نیافتن ارائه خدمات مجانی با توجه به سطح توسعه اقتصادی وجود ندارد. مطلب عمده آن است که چگونه خدمات مورد نیاز مردم، براساس هزینه صرف شده سریعاً توسعه یابد. ما به سیستمی نیاز داریم که در آن مردم بتوانند، نیازهای خود را در عرصه‌های گوناگون خدماتی، نه تنها در آن سطحی که دولت ارائه می نماید، بلکه بسیار بالاتر از آن و مطابق انتخاب و ترجیح خودشان، ارضاء کنند. این جهت‌گیری، به هیچ‌وجه، آن‌طور که در غرب تصور می‌شود، با اصول سوسیالیسم منافات نداشته و انحراف از آن محسوب نمی‌گردد. چرا که اجازه می‌دهد، هوایی تازه وارد فضای بسته و گندیدهٔ ناشی از ارائه خدمات رایگان که در بسیاری از موارد غیرکافی و نامطلوب است شود و دیگر آنکه مردم با آزادی بیشتر، و آن گونه که خود می‌خواهند، درآمدهای خویش را صرف کنند، و این بهبود سوسیالیسم است.

در وضعیت کنونی ما مردم نمی توانند آن طور که خود می خواهند دست به خرید مواد غذایی، پوشاك و سایر امکانات زندگی بزنند. اکثر خانواده‌ها قادر نیستند بخشی از دستمزد خود را جهت استفاده از مراقبتهای پزشکی بهتر صرف کنند و یا مدرك لازم جهت استفاده از مکانهای عمومی در تعطیلات را بدست آورند. این چیزی است که باید اصلاح گردد. در مسکو، اکنون بیش از صد تعاونی پزشکی وجود دارد که در آنجا، با قیمتهای مناسبی، خدمات مختلف پزشکی، مانند ویزیت بهترین متخصصین، معاینات تشخیصی، انواع ماساژها، تزریقات، و غیره، ارائه می گردد. به هر حال، تقاضا برای خدمات درمانی، بسیار فراتر از توانایی مؤسسات

جدید است.

در پایان، به مشکل جدی دیگری در ارتباط با هزینه‌های اجتماعی یعنی تأمین خانه مجانی می‌پردازیم. میزان اجاره خانه بر اساس متر مربعی ۱۳ کوپك در ماه محاسبه می گردد؛ (به طور متوسط ۵ ـ ۶ روبل برای هر خانواده) یعنی ۳ ـ ۵ درصد درآمد یك خانواده. البته در نظر بسیاری، چنین سیستمی غرورآفرین است که هر شهروندی حق برخورداری از امکانات زندگی و خانه را، عملاً بدون پرداخت هزینه داشته باشد؛ هر چند که واقعیت پیچیده‌تر از این است. به طور کلی این پرسش مطرح است که چرا تأمین خانه از جانب دولت، حتی بیشتر از خود شهروندان، این قدر مورد توجه بوده است. از سالهای دهه ۱۹۳۰ مشکل مسکن، یکی از اساسیترین مشکلات جامعه ما بوده است. متوسط فضای زندگی برای هر فرد حدود ۱۴ مترمربع است و در حالی که در اکثر کشورهای اروپایی این میزان ۲۵ ـ ۳۰ مترمربع و در ایالات متحده امریکا بیش از ۵۰ مترمربع است. اکثر خانه‌های ساخته شده، یك اتاق خوابه و دو اتاق خوابه هستند که معمولاً فضای آن کمتر از تعداد افراد خانواده است. تعداد قابل توجهی از مردم شهرها، در آپارتمانهایی بسر می برند که یك یا دو اتاق داشته و در آشپزخانه، حمام و توالت با دیگران مشترك است.

در کنگره بیست‌وهفتم حزب، بر اساس برآوردهای دقیق، به این جمعبندی رسیدند که امکان تهیه خانه مجزا برای کلیه خانواده‌ها تا سال ۲۰۰۰ قابل تحقق نیست. $\frac{۱}{۵}$ خانه‌های شهری موجود، هنوز فاقد امکانات اولیه داخلی از جمله لوله اصلی آب، فاضلاب و حرارت مرکزی است. در هر بنگاه و سازمان، لیستهای طولانی از اسامی افراد منتظر تکمیل امکانات خانه وجود دارد و مردم غالباً ناچارند سالها در انتظار بمانند. همه اینها نشانگر آن است که تأمین خانه از مسایلی است که بیشترین کمبود در آن وجود دارد و مردم برای آن حاضرند دست به هر کار و هر نوع فداکاری بزنند، مثلاً، حاضرند کار مطلوب خود را با کاری که بدان علاقه ندارند عوض کنند تا صاحب خانه شوند، حاضرند دستمزد کمتر و امکانات خدماتی کمتری دریافت دارند اما قول داشتن سرپناه به آنها داده شود. توجیه

اقتصادی تأمین این خدمت مشکل و تقریباً مجانی چیست؟ تأمین خانه، به هیچ وجه قابل مقایسه با خدمات پزشکی، آموزشی و فرهنگی نیست. حذف خانهٔ مجانی از نظام اقتصادی، پیامدهای نامطلوب بسیاری خواهد داشت. چرا که درآمدها آنچنان نیست که صرف بهبود شرایط زندگی گردد، سطح دستمزدها پایین است، و انگیزه‌ها آن قدر بالا نیست تا موجب کار سخت‌تر و با کارآیی بیشتر گردد. این واقعیت که دولت منابع محدودی را جهت خانه‌سازی تخصیص می‌دهد و اینکه ساختن خانه به طور مستقل بسیار دشوار است، راه‌حل احتمالی مشکل خانه را به تأخیر می‌اندازد و شکاف میان میزان درآمد خانواده و کیفیت امکانات زندگی، یعنی تعداد اتاق، وسایل آسایش، و غیره را افزایش می‌دهد. اجاره‌بهای پایین که به طور متوسط، فقط $\frac{1}{3}$ هزینه‌های تعمیر و خدمات را، بدون آنکه استهلاك در نظر گرفته شود، دربرمی‌گیرد، بدین معناست که بخش خانه‌سازی، در حال ضرر بی‌وقفه و محتاج افزایش رو به گسترش سوبسیدهای دولتی است. به علاوه روند خانه‌سازی، به طور چشمگیری از نظر اندازه، پرداخت ساختمان، امکانات رفاهی و وسایل آسایش و موقعیت مکانی و امثال اینها تغییر می‌کند، اما اجاره‌بها بدون توجه به تغییرات کیفی که صورت گرفته است، همچنان ثابت و بر اساس میزان متراژ خانه باقیمانده است، در نتیجه آن بخش از هزینه اجتماعی که به عنوان سوبسید صرف شده است تا اجاره‌بهای خانه پایین نگهداشته شود، به طور کاملاً نامساوی میان گروههای مختلف توزیع گردیده است. خانواده‌هایی که از خانه‌های بزرگ برخوردار می‌شوند، بیشترین سوبسید را به خود اختصاص می‌دهند، در حالی که اکثر مردم به طور قابل ملاحظه‌ای از مقدار کمتری بهره‌مند می‌گردند و آنها که در خانه‌های شخصی و یا مجتمع‌های تعاونی زندگی می‌کنند، که تعمیر و نگهداری آن به عهده خودشان است، به هیچ وجه از سوبسید بهره‌مند نمی‌شوند.

بالأخره تأمین مجانی خدمات خانه که بی‌اندازه دچار کمبود عرضه است، موجب پیدایش مکانیسم‌های سایه‌ای[۴۴] در تخصیص خانه به افراد گردیده است.

---

44. Shadow mechanisms

مطبوعات نمونه‌های زیادی از این دست را به چاپ رسانده‌اند. نه تنها مواردی از تهیه خانه به وسیله رشوه یا در قبال بهای بیشتر برای خدمات، بلکه سخن از مواردی است که باندهایی به سبب فعالیتهای جنایتکارانه خود، از طریق تخصیص خانه‌های دولتی، ثروتهای کلان انباشته‌اند. سنت دیگری نیز باب شده است، و آن این است که وقتی خانواده‌ها، دو خانه‌ای را که از نظر قیمت یکسان نیستند، معاوضه می کنند، آنها که خانه بهتری را انتخاب کرده‌اند، مبلغ زیادی به عنوان مابه‌التفاوت می‌پردازند. این بدان معناست که مناسبات بازار به طور غیرقانونی در درون بخش خانه‌سازی عمومی، آن هم به شکلی بسیار زشت، رخنه کرده است. مردمی که خانه مجانی گرفته‌اند، آن را مورد معامله قرار می‌دهند و این به معنای آن است که از هیچ، مبالغی کلان کسب شود. نمونه دیگر از این اقتصاد سایه‌ای، اجاره‌دادن خانه‌های دولتی به چندین برابر نرخ رسمی است؛ به نحوی که اجاره یك اتاق مبله در مسکو کمتر از ۱۰۰ روبل در ماه نیست؛ در حالی که میزان اجاره رسمی دولتی در ماه حداکثر ۵ روبل است، این مسایل معمولاً زمانی روی می‌دهد که مردم برای کار، مدتی به شهر دیگری می‌روند و برای آن مدت، خانه خود را اجاره می‌دهند، یا هنگامی که به یك خانواده پرجمعیت، خانه‌ای بزرگ تخصیص داده می‌شود، آنها اتاقهای زیادی دارند که می‌توانند از برخی از آنها چشم بپوشند. زمانی که به خانواده‌ای خانه تخصیص داده می‌شود، آنها به یك خانه اجاره‌ای مفت با ضمانت همیشگی دست یافته‌اند، و به هیچ وجه به زور نمی‌توان آنها را جابجا کرد. در نتیجه، در حالی که برخی خانواده‌ها کمتر از ۶ مترمربع برای هر فرد، در اختیار دارند، خانواده‌هایی هستند که برای هر فرد ۲۵ ـ ۳۰ مترمربع و بیشتر در اختیار دارند. اما چنانچه اجاره‌بها تابع هزینه‌ها باشد، آنگاه اکثر خانواده‌هایی که دارای اتاقهای متعدد هستند، خانه خود را با خانه‌هایی با اتاق کمتر تعویض خواهند نمود. به هرحال، امتیاز داشتن خانه مجانی، موجب آن می‌شود که خانواده‌ها، مبلغ زیادی از درآمد خود را، صرف بهبود سطح زندگی خود نمایند.

براساس بحث‌های موجود، تعداد رو به افزایشی از متخصصین در حال حاضر،

از ایجاد یك بازار آزاد خانه حمایت می‌کنند. اولین گام در این جهت، تثبیت اجاره‌های دولتی در سطحی است که کلیه هزینه‌های جاری و تعمیراتی تأمین گردد و بخش خانه‌سازی به صورتی درآید که دیگر یك بخش متضرر نباشد. همچنین اجاره‌ها باید بر مبنای کیفیت خانه تفاوت کند. البته تعاونیهای خانه‌سازی از مدتی قبل کار خرید و فروش خانه را آغاز کرده‌اند و این گامی در تعدیل وضعیت خواهد بود. به هر حال تثبیت معتدل اجاره‌بهای خانه‌هایی که از طرف دولت واگذار می‌شود، حرکتی در جهت تحقق عدالت سوسیالیستی است؛ ولیکن علی‌رغم ضمانتی که در این مکانیسم وجود دارد، این مسئله نیز که سطح زندگی را پایین نگه می‌دارد مطرح است. در هر حال شاخصه برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی چنین است، این افتها پذیرفته می‌شود تا بتوان جبران افزایش دستمزدها و حقوق بازنشستگی، افزایش هزینه‌های توسعه خدمات بهداشتی و درمانی، آموزشی و سایر خدمات عمومی را کرد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، عدالت سوسیالیستی منحصر به این نیست که برای هر کس امکان کار در خور توانابیش فراهم گردد، و متناسب کارش دریافتی داشته باشد. بلکه علاوه بر آن، ایجاد مکانیسمی که بتواند خدمات و منافعی را که مستقیماً از کار فرد حاصل نمی‌شود، تدارك کرده و ارائه نماید، از وظایف آن است. البته تجربه به ما آموخته است که تدارك خدمات مجانی، همیشه بهترین نتیجه را نمی‌دهد. نتیجه این فرایند آن بوده است، که ما توانسته‌ایم حداقل مسکن، خدمات درمانی، آموزش و فرهنگی را که می‌توان به هر عضو جامعه ارائه کرد، تدارك نماییم. لذا هرگونه خدمت و منفعتی بیشتر از این حداقل، باید از درآمدها پرداخت شود. دگرگون ساختن بنیادی سیستم تاریخی تخصیص هزینه‌های اجتماعی، نه تنها از جنبه اقتصادی، بلکه به سبب ملاحظات روان‌شناسی اجتماعی کار پیچیده‌ای است. این امر جز در بستر نوسازی شعور و بینش عمومی حاصل نمی‌گردد. یکی از بخشهای اساسی فرایند نوسازی اجتماعی همین است.

در پایان این فصل، سیاست اجتماعی را در چند کلمه به اختصار یادآوری می‌کنم: مجموعه اقداماتی که باید شکل گیرد تا عدالت اجتماعی تأمین گشته و

سطح زندگی بالا رود.

فصل بعد به مشکلاتی که در مقابل تحقق سیاست جامعه‌ای در جهت نوسازی[45] اجتماعی وجود دارد، اختصاص یافته است. اینکه بافت نیروهای مانع و ترمزدهنده چگونه است و علایق آنها چیست و نیروهای حمایت کننده و همراه از چه بافت و علایقی برخوردارند و با کدام استراتژی می توان به سوی جنبش جدید سوسیالیستی حرکت کرد.

45. Renewal

فصل چهارم

مدیریت اجتماعی نوسازی

موانع اجتماعی نوسازی

در مقدمه کتاب به این حقیقت اشاره کردم که نوسازی روابط اجتماعی در اتحاد شوروی، دورهٔ انتقالی بسیار دشواری را در پیش دارد. مفهوم نوسازی، به عنوان یك انقلاب اجتماعی، فراتر از صدور بیانیه‌ها و اعلام اصول از جانب رهبران سیاسی در ادامه این فرآیند است. دگرگونی در این ابعاد وسیع، با توجه به آزادیهایی که فراهم نموده است را می‌توان با ملاحظاتی، یك انقلاب تمام عیار در مکانیسم مدیریت اقتصادی محسوب کرد، که زمینه‌ساز دگرگونی در کلیه عرصه‌ها خواهد بود. مسئولین اکثر وزارتخانه‌ها، سرسختانه بر ادامه قدرت کامل خود بر بنگاهها پافشاری می‌کنند. در نتیجه در سال ۱۹۸۸ تعداد ضوابط اعمال شده بر بنگاه، حتی بیشتر از سالهای گذشته بود(۳۸). علی‌رغم تصمیمات سیاسی، ملزم ساختن سازمانهای اقتصادی در دادن گزارش به حزب و شوراها همچنان روندی رو به افزایش داشته است(۳۹). زمانی که دستورالعملهای دولت همه چیز را دربرمی‌گیرد، دیگر برای بنگاهها هیچ جای ابتکار و انتخاب باقی نمی‌ماند، نه در اینکه چه چیز مناسب تولید است و نه در توسعه بخشیدن کار و غیره. در اینجا تنها به ذکر نمونه‌ای از انتقاد یکی از مدیران بنگاهها در مورد چگونگی رفتار وزارتخانه‌ها بسنده می‌کنم(۴۰):

کلیه امور خط تولید براساس دستورالعملهای دولت تنظیم گشته بود، اما آن‌سان که نهایتاً استقلال بنگاه نابود و خط تولید نیز از پامی‌افتاد.

این نوع برنامه‌ریزی نه تنها هیچ ثمره‌ای برای نوسازی ندارد، بلکه یك دیکتاتوری آشکار و کاملاً غیرعادلانه است... چنین اعمالی، اعتقاد مردم به دگرگونی را تحلیل برده و اصلاحات اقتصادی صورت گرفته را بی اعتبار می سازد.

این عمل یك طرفه که باید مقدار ثابتی سود، به وزارتخانه‌ها واریز شود، خسارت کمی برای نوسازی ندارد. وزارتخانه‌ها تقبل کرده‌اند که سود را افزایش دهند و با همین شیوه به بنگاهها اعمال فشار می کنند. چنین عملکردی، بسیاری از مبانی اصلاحات اقتصادی از جمله انگیزه و ابتکار شخصی در جهت بهبود کیفیت و بازده کار را، نابود می سازد. بنگاهها هنوز در عرضه کالا سخت محدودند و بدین ترتیب از هرگونه مانور اقتصادی محروم هستند.

هنوز هم سلوك تشریفاتی در روابط میان وزارتخانه‌ها و میان آنها و بنگاههای تحت پوششان حاکم است. انتخاب مسئولین ارشد از میان لیستی که توسط دستگاه حزب تصویب شده صورت می گیرد که در اساس با اهداف برنامه در جهت تحقق دموکراسی در عرصه مدیریت و انتخاب مدیران و افزایش قدرت پاسخگویی آنها به نیروی کار منافات دارد. اینها همه حاکی از آن است که وزارتخانه‌های مرکزی و مسئولین محلی، همان ساختار اداری قبل و روشهای بوروکراتیك سابق را به شدت حفظ می کنند. تلاش در جهت تحقق اشکال نوین فعالیت اقتصادی ـ تعاونی، اجاره‌ای[1] (۴۱) و غیره ـ با مخالفتهای گسترده‌ای روبرو شده است. از این‌رو در تابستان ۱۹۸۸، شورای عالی قانون فوق‌العاده رادیکالی در مورد اشکال مختلف فعالیت تعاونیها به تصویب رسانید. هرچند که در دسامبر اخیر، ریاست شورای عالی تصویب‌نامه‌ای را اعلام کرد که به شدت فضای فعالیت باز تعاونیها را محدود می سازد؛ درواقع با این حرکت تعدادی از بندهای قانون قبل لغو گردید. این عمل غیرقانونی، تنها نمونه‌ای از مخالفت ماشین دولتی با نوسازی است.

---

1. Leasing

وضعیت مشابهی در مورد سیاست اجتماعی که درصدد توسعه و تحکیم عدالت سوسیالیستی و سرعت بخشیدن به بهبود سطح زندگی مردم است،وجوددارد.اولاً ـ اگر قرار باشد که این اهداف حاصل شود، باید توسعه اقتصادی صورت پذیرد. هرگونه اقدام اجتماعی در این راستا، خواه بهبود تأمین بازنشستگی، اصلاح ساختار دستمزدها یا سرعت بخشیدن به برنامه خانه‌سازی، نیازمند منابع قابل توجه دولتی است که تنها در نتیجه رشد اقتصادی فراهم می گرددو این نقطه هنوز قابل دسترسی نیست. ثانیاً ـ که این دلیل اهمیت کمتری ندارد ـ هر تلاش همه جانبه‌ای در جهت اصلاح معیارهای اجتماعی (مثلاً تکمیل خدمات درمانی به وسیله تعاونیهای درمانی، تغییر بنیادی مدارس، دگرگونی سیستم عرضه کالا) با مخالفتهای قوی از جانب عناصر محافظه‌کار در بخشهای دولتی روبرو می شود. یك نمونه آن ممنوعیتی است که وزارت بهداشت و درمان در مورد درمانگاههای تعاونی اعمال کرده است، تعاونیهایی که در یك مدت کوتاه از عمرشان، موفق شده بودند که در میان مردم پایگاه و نفوذ فراوان پیدا کنند، زیرا خدمات بسیار بهتری را نسبت به سیستم دولتی به مردم ارائه می کردند.

گرایش مسئولین اجرایی در جهت نقش برآب ساختن اندیشه نوسازی، تأثیرات منفی و نامطلوبی برآگاهی مردم دارد و به طور کلی اطمینان مردم در موفقیت نوسازی را از درون تحلیل می برد. بنابر تحقیقی که توسط مؤسسه تحقیقات جامعه‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی در ۱۹۸۷ انجام گرفت، فقط ۱۶ درصد پاسخ دهندگان نظرشان براین بود که نوسازی خوب جلو می رود، ۳۱/۴ درصد نظرشان این بود که سرعت پیشرفت آن کم بوده و با دشواری روبروست، و ۳۲/۳ درصد اظهار نموده بودند که اصلاً دگرگونیهای ناشی از نوسازی را احساس نمی کنند. (۲۰/۳ درصد باقیمانده در پاسخ دادن مشکل داشتند و یا پاسخ نداده بودند). مردم، دلایل اصلی پیشرفت کند نوسازی را ادامه حیات تشریفات اداری، فاصله زیاد میان حرف و عمل، و ویژگیهای بوروکراسی روابط اجتماعی می دانستند. ۵۷ درصد پاسخ دهندگان، عدم غلبه بر مشکلات را ناشی از اکراه کارمندان اداری در برخورد مسئولانه با مشکلات می دانستند؛ ۴۷ درصد

بی‌علاقگی و بی‌حالی کارمندان را عنوان کرده بودند؛ ۴۲ درصد، عامل اصلی را نقض انضباط اداری می‌دانستند که اجازه می‌دهد تشریفات اداری مانع پیشرفت نوسازی شود و ۳۴ درصد بی‌کفایتی و عدم صلاحیت کارمندان مسئول نوسازی را دلیل این کندی پیشرفت می‌دانستند(۴۲).

باید به این واقعیت توجه جدی کرد که از سال ۱۹۸۷ به بعد، خوشبینی مردم در پیشرفت نوسازی روبه افول بوده است، در این رابطه بنابر تحقیقی که توسط ی.ی.ریوکینا[2] انجام گرفت، نشان داده شد که از سال ۱۹۸۰ تا۱۹۸۶، تعداد مدیران و مسئولین ارشد بخش صنعت و کشاورزی در منطقه آلتایی که حامی نوسازی بنیادی بوده‌اند از ۱۲ به ۳۹ درصد افزایش پیدا کرده، اما در سال ۱۹۸۷ به ۳۱ درصد تنزل یافته است. تحقیقی که توسط ژ.ت.توشچنکو[3] انجام گرفت، نتیجه مشابهی را نشان داد. در سال ۱۹۸۶ بیش از نیمی از کل کارگران مورد این پرسش قرار گرفتند که آیا حاضرند در ازای دریافتی بیشتر، سخت‌تر کار کنند. یك سال بعد فقط کمی بیش از ۱/۴ کارگران و ۲۱ درصد مدیران به این پرسشنامه پاسخ دادند.

۱/۴ کل کارگران و ۱/۳ مدیران نسبت به این امر تردید داشتند و بقیه یقین داشتند که پرداخت بیشتری در کار نخواهد بود. در مقایسه با سال ۱۹۸۶، در سال ۱۹۸۷ فقط نیمی از مردم نظرشان نسبت به عملکرد مسئولین و نهادهای اجتماعی مثبت بود(۴۳).

به هرحال، نظر عمومی درباب موفقیت نوسازی، به تنها خوشبینانه نیست، بلکه نظر بدبینانه روبه افزایش است. البته، مشکلاتی که برسر راه نوسازی وجود دارد، پیشرفت کند آن و حرکت پرفراز و نشیب آن کاملاً پیش‌بینی می شد. سیاستمداران و متخصصین مشکلات غیرعادی برسر راه تحقق اصلاحات را پیش‌بینی کرده و از پیش، هشدارهایی را نسبت به آن دادند. در میان شرایط و موقعیتهایی که نوسازی روابط اجتماعی را دشوار می‌سازد، موارد زیر اشاره گردید:

---

2. I.V. Rivkina 3. Zh.T. Toshchenko

۱ـ گسترش بیش از حد کشور و پراکندگی ساختار اجتماعی و اقتصادی، شرایط کار و روابط اجتماعی در جمهوریها و مناطق مختلف؛ فاصله زیاد طبیعی و اجتماعی از محیط مرکزی، سیستم چندگانه مدیریت اجتماعی که مانع هرگونه پیوند میان مسئولین سیاسی و توده مردم می‌شود.

۲ـ فقدان ایمان به اقداماتی که امروز در حال شکل گرفتن است، براساس تجربیات ناشی از تلاشهای ناموفق گذشته در جهت بهبود بخشیدن به روشهای مدیریت اقتصادی و معیارهای اجتماعی ـ سیاسی بربخش عمده‌ای از کارمندان دولتی حاکم است.

۳ـ فقدان منابع عمده اقتصادی به منظور ایجاد نیروی محرك داخلی در جهت توسعه اقتصادی و تضاد میان انتظارات ناشی از تبلیغات در پایان یافتن سریع کمبود کالاهای مصرفی و رشد مشکلات اجتماعی و اقتصادی که به طور اجتناب ناپذیری، همراه هرگونه اصلاحات گسترده است.

این مسایل واقعاً مهم و جدی هستند. به هرحال مشکلات اصلی با این واقعیت پیوند خورده‌اند که نوسازی جنبه‌های مهم زندگی فردی و اجتماعی و منافع گروهها را دگرگون می‌سازد. اقدامات طراحی شده و در دست اجرا، برخی را خشنود و راضی ساخته و برای برخی دیگر محدودیتها و تضییقاتی فراهم نموده است. گروههایی که در نتیجه این تغییرات، برخوردار شده یا چیزهایی را از دست می‌دهند تنها افراد بی‌طرف و تماشاچی نیستند، بلکه نیروهای اصلی جامعهٔ درگیر در نوسازی می‌باشند. نیروهایی که در برخورد با مشکلات و در انتخاب راههای مشخص جهت حل آن مشکلات، به هیچ‌وجه به منافع و امتیازات و یا مضار و محدودیتهای خویش نظر ندارند. نتیجه نهایی عملکردهای متقابل گروههای مختلف با علایق گوناگون و بعضاً متضاد، روند نوسازی را در آینده روشن خواهد کرد.

به نظر من، جنبه‌هایی از نوسازی که در زیر می‌آید، بیشترین اثر را در موقعیت گروههای اجتماعی دارد:

۱ـ تفکیك هماهنگ وظایف حزب، دولت و مدیریت اقتصادی؛ پایان بخشیدن

به نظارت سیاسی برعملکرد بنگاهها؛ متمرکز ساختن نیروها در رفع مشکلات استراتژیکی که بر توسعه اجتماعی اثر می‌گذارد؛ تحکیم موقعیت اتحاد شوروی در جامعه بین‌المللی؛ ایجاد یك روش تفکر اقتصادی و سیاسی نوین؛ گزینش و آموزش نیروهای کلیدی برای برنامه؛ متمرکز ساختن توان دولت در دستیابی به یك توسعه فراگیر اجتماعی و اقتصادی؛ ارضای نیازهای مادی و اجتماعی مردم؛ و تحکیم حقوق مدنی و عدالت سوسیالیستی.

۲ـ گسترش فضای باز در مسایل اجتماعی و فعال ساختن طبقه متوسط که موجب رفع تدریجی موانع اجتماعی که قبلاً طبقه ممتاز را از توده کارگر جدا می‌ساخت، می‌گردد. افزایش پیچیدگیهای مدیریت و تغییرات بنیادی در شرایط مدیریت.

۳ـ رشد آگاهی مردم با روشن کردن بخشهای جامعه نسبت به غلط بودن بسیاری از تئوریهای ارائه شده، که در گذشته تغییرناپذیر به نظر می‌آمد. تغییرات بنیادی در تفسیر حوادث تاریخی و درك فلسفه، اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی. ظهور مفاهیم نوین علوم اجتماعی که به درستی منعکس کننده واقعیات تاریخی و جنبه‌های خاص صحنه امروز توسعه کشور بوده و بتواند جهت درست نوسازی را تعیین نماید.

۴ـ انتقال بخش عمده‌ای از قدرت، مدیریت و استفاده از اموال عمومی، از مسئولین بالاتر به مسئولین پایینتر و افزایش استقلال و اختیار آنها و در نتیجه افزونی مسئولیتشان.

۵ـ توسعهٔ خودگردانی بنگاهها؛ انتخاب مدیران به وسیلهٔ نیروی کار به جای انتصاب آنها از بالا؛ افزایش قدرت پاسخگویی مدیران ارشد نسبت به نیروی کار در فرآیند تصمیم‌گیریها؛ افزایش مدیریت باز[۴]، و دادن نقش بیشتر به افکار عمومی[۵].

۶ـ هماهنگی بیشتر میان دستمزدها و کمیت و کیفیت محصول از یك طرف و

---

4. Open–Management 5. Public Opinion

هزینه‌های تولید از طرف دیگر؛ گسترش عملی انواع و اقسام قراردادها و واگذاریهای اقتصادی. ایجاد تفاوت بیشتر در دستمزد بنگاههای سود ده و متضرر، و در داخل یك بنگاه، میان کارگران ماهر و غیرماهر، دارای وجدان کاری و بی تعهد.

۷ـ رفع محدودیتها و ممنوعیتهای خاص بر کلیه اقدامات و ابتکارات اقتصادی، تشکیلاتی و فنی. توسعه شرکتهای تعاونی و در نتیجه افزایش موقعیتهای کسب درآمد شخصی به وسیله کار اضافی.

۸ـ افزایش ارزش اجتماعی کار خلاق؛ توسعه تجربیات علمی، فنی و اجتماعی ـ اقتصادی؛ و بهره‌گیری بیشتر و کارآتر از توان فکری مردم.

۹ـ جدا کردن قسمتی از نیروی کار مازاد از بخش تولید و مدیریت و ادارات و بازآموزی آنها و جایگزین ساختنشان در مشاغل جدید. رفع مشکل اشتغال در جمهوریهایی که سطح پایینی از توان جغرافیایی بخصوص از نظر معادن و کشاورزی دارند. رفع مشکلات کاری زنان دارای فرزند کوچك، و حل مشکل اشتغال آنها. اعمال نظم کاری بیشتر، بخصوص در پیوند با تولید.

۱۰ـ توسعه تعاونیهای تجاری و راسته بازارهایی که در آن انواع کالاها و موادغذایی عرضه می‌گردد تا کمکی در تأمین تقاضای مصرف کنندگان باشد. افزایش تعداد تولیدکنندگان کالاهای مصرفی و ظهور رقابت برای جذب مشتری و کاهش و رفع کمبود کالاها. منسوخ کردن کانالهای ویژه عرضه کالا برای کارکنان خاص و ایجاد یك بازار ملی باز برای همه بخشهای جامعه.

۱۱ـ تطابق بیشتر میان قیمت خرده‌فروشی کالاهای مصرفی و ارزش اجتماعی آنها، به وسیله دگرگونی کامل در روشهای مدیریت اقتصادی؛ افزایش قیمت دولتی گوشت، لبنیات و نان؛ کاهش قیمت کالاهای مصرفی بادوام مانند لباس، کفش و غیره؛ ایجاد تفاوت در اجاره بها، براساس کیفیت و موقعیت خانه و افزایش قابل توجه خدمات. وابسته ساختن بیشتر شرایط و سطح زندگی خانواده‌ها به تلاش خودشان، به منظور تهییج آنها در افزایش میزان شرکتشان در بازار کار.

روشن است که این موارد فهرستی جامع از مهمترین عرصه‌هایی که نوسازی می‌تواند موقعیت گروههای اجتماعی را متأثر سازد، نیست. اما همین قدر کافی است که گویای جزئی از اهداف بلند و پیامدهای اجتماعی پیچیده نوسازی که قابل دستیابی است، باشد.

به منظور تدارك رهبری مؤثر درفرآیند نوسازی، مهم است که مشخص شود کدام طبقات، گروهها و نیروها بوسیله روند نوسازی منتفع یا متضرر می‌گردند. این امر، به نوبه خود، نیازمند شناخت درست ساختار اجتماعی کشور است. هرچند علوم اجتماعی شوروی، به سبب مجموعه‌ای از جزمیتها در این عرصه ، دچار کاهش اعتبار شده، و فاقد پشتوانه جدی نظری یا تحلیلهای تجربی است.

از دهه ۱۹۳۰، مدارك رسمی، نوشته‌های فرهنگستان علوم و کتابهای درسی علوم اجتماعی براساس فرمولی سه جانبه تدوین شده که براساس آن، ساختار اجتماعی و طبقاتی جامعه شوروی تبیین گردیده است. آن فرمول سه جانبه عبارت است از: طبقه کارگر، طبقه کشاورز و طبقه روشنفکر. اختلافات بین این گروهها به عنوان اختلافات میان طبقاتی[6] و اصلی و سایر اختلافات به عنوان اختلافات درون طبقاتی[7] و فرعی (یا غیرطبقاتی[8]) عنوان می‌شد. البته تحقیقات تجربی نشان می‌دهد که این فرمول به هیچ‌وجه با واقعیتهای زندگی سازگاری ندارد. در این باب می‌توان به موارد زیر تمسك کرد:

الف) در حال حاضر موقعیت کشاورزان مزارع اشتراکی تقریباً غیرقابل تشخیص از طبقه کارگر بخش روستایی است و از نقطه‌نظر اجتماعی کارگران مزارع دولتی به کشاورزان مزارع اشتراکی نزدیکترند تا به کارگران صنعتی و درواقع از نظر طبقه‌بندی اجتماعی، فاصله کارگران و کشاورزان از فاصله جمعیت روستایی و شهری کمتر است(۴۴).

ب) اختلافات اجتماعی میان کشاورزان مزارع اشتراکی و طبقه کارگر

---

6. Inter–Class
7. Inner–Class
8. Non–Class

صنعتی، در چند دهه پیش بسیار زیاد بود، در حالی که این اختلافات با سرعت نسبتاً زیادی در حال محو شدن است و در حال حاضر تفاوت میان آنها کمتر از تفاوت میان کارگران عادی و ماهر، در هر یك از این گروهها است.

ج) اختلافات بین کارگران بسیار ماهر و مهندسین بدون مسئولیت اداری یا آنان که جزء مدیران نیستند و همچنین تکنیسینها به سرعت در حال کاهش است. از نظر ویژگیهای تجربی و معلومات، حقوق و وظایف و شیوه و سطح زندگی هیچ تفاوت قابل توجهی میان آنان وجود ندارد. درواقع در بسیاری از صنایع، حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد نیروی کار از تحصیلات عالیه برخوردارند و در حقیقت از نظر رسمی جزء طبقه روشنفکر محسوب می گردند(۴۵).

د) روشنفکران از نظر طبقاتی بسیار نامتجانس هستند. این طبقه شامل کارگرانی که کار فکری می کنند، روشنفکران نخبه، و گروه رهبری سیاسی کشور است.

هـ) فرمول سه جانبه ساختار اجتماعی، بسیاری از گروههایی را که در جامعه موجودند و نقش مهمی نیز در نوسازی بازی می کنند، دربرنمی گیرد. به عنوان مثال، مدیران ادارات در سطوح مختلف، کارگران بخش توزیع و خدمات، نیروهای بخش خصوصی، کارمندان اداری، عوامل اقتصاد سایه‌ای، و غیره.

این بحث حاکی از آن است که نیاز به ارائه فرمول دیگری است که بتواند ساختار اجتماعی ما را به صورت درست تبیین کند. این کار، نسبت به سالهای دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، پیچیدگی بیشتری دارد، چرا که جامعه ما در طی این مدت، ازنظر بافت وتنوع گروههای اجتماعی وحلقه‌های تشکیل دهنده جامعه، بسیار پیچیده شده است. بنابراین فرمولهای جزمی فرسوده و ناتوان گذشته که توسعه جامعه سوسیالیستی را براساس یکپارچگی اجتماعی تبیین می نمود، از صحت و درستی برخوردار نیست. از طرف دیگر، این حقیقت که اختلافات اجتماعی می تواند واقعاً طبیعت طبقاتی خود را از دست داده و محتوای جدیدی بیابد، یك امکان عملی است، هرچند که به سادگی تحقق نمی‌پذیرد. بدین ترتیب، براساس آنچه در عمل مشاهده شده است، ساختار اجتماعی، پدیده‌ای نیست که ساده‌تر

گردد، بلکه رو به پیچیدگی می‌رود، ولو آنکه متخصصین خلاف آن را ادعا کنند.

جهت تبیین ساختار واقعی جامعهٔ ما، مناسب است از روشی که برمبنای تعریف لنین از طبقه پی‌ریزی شده است، برای مطالعه اختلافات اجتماعی بهره گرفته شود. در مقدمه کتاب، معیارهایی را که لنین در تعریف طبقات اجتماعی عنوان کرده است، ذکر کردم. یعنی نوع ارتباط با ابزار تولید، جایگاه در سازمان اجتماعی کار، و سهمی که از ثروت اجتماعی به خود اختصاص داده‌اند. لنین این معیارها را در کل مورد توجه قرار داد، اما تأکید من بر آن است که اگر هر یك از این معیارها به تنهایی و به طور مستقل مورد توجه قرار گیرد برخی از اختلافات را دربرمی گیرد. با بکار بردن این معیارها، امکان تبیین گروههایی که همیشه خصوصیات یك طبقه را ندارند، اما نقش مهمی در عملکرد اجتماعی بازی می کنند، ممکن می گردد. درواقع جنبه‌های کیفی نقش گروههای مختلف در توسعه جامعه، در جایگاه آنها در سازمان اجتماعی کار متبلور است. این نقش جایگاه ویژه آنها را در قوه مقننه و مجریه، عرصه فعالیت (مدیریت، تولید، توزیع، مبادله کالا و خدمات، مسایل فرهنگی، آموزشی و امثال اینها) و انواع مشاغل (کارهای اجرایی و عملی، فکری و فیزیکی، پیچیده و ساده) تعیین می کند.

ارتباط با ابزار تولید به وسیله چند چیز مشخص می گردد:

الف) اشکال دارایی.

ب) روشها و اشکال مالکیت، توزیع و استفاده از ابزار تولید و مواد کار. این جنبه از موقعیت اجتماعی گروهها را می توان با شاخصهای زیر مورد ارزیابی قرار داد: شرکت یا عدم شرکت در سازماندهی استراتژی اقتصادی دولت و مکانیسم مدیریت اقتصادی؛ قدرت تصمیم گیری درباره ابزار تولید اجتماعی (مثلاً توزیع، توزیع مجدد، و خرید و فروش آنها)؛ اشکال اقتصادی استفاده از داراییهای اجتماعی، مالکیت ابزار فردی و اجتماعی تولید (زمین، کشت، دام، ماکیان، ساختمانهای تجاری، تسهیلات حمل و نقل، و غیره). سایر عواملی که تعیین کننده ارتباط گروههای مختلف با ابزار تولید است، عبارت است از:

الف) نوع امکانات فنی که در تولید بکار گرفته شده است (نوع تکنیك، ارزش، اعتبار اجتماعی، کمیابی).

ب) امکان استفاده از ابزار تولید در جهت شغل یا استفاده خصوصی به طور مجانی یا اجاره‌ای (رانندگان عمومی، تراکتور و غیره).

سهم ثروت اجتماعی که نصیب گروههای مختلف اجتماعی می‌گردد، براساس حجم و منابع کالاها و خدمات مصرفی آنها، و بهره‌های اجتماعی و فرهنگی که آنها می‌برند، مشخص می‌شود. این ثروتها می‌تواند از طرق گوناگون، مانند دستمزد حاصل از شرکت در تولید اجتماعی، درآمد ناشی از فعالیت خصوصی، ثروت به ارث رسیده، درآمد شخصی، و امثال اینها حاصل گردد. این جنبه از جایگاه طبقاتی افراد (میزان ثروت) ناشی از عوامل گوناگونی است که تعیین کننده علایق و برخوردهای آنهاست؛ از جمله: سطح کلی درآمد جاری و ارزش افزوده، ارث و میراث، درآمدهای علنی و مخفی کار نکرده، درآمدهای غیرقانونی مختلف مانند معامله روی خانه‌های دولتی و اقدامات غیرقانونی در باب کالاها و خدمات مصرفی، ارزش امکانات ویژه‌ای که در اختیار برخی گروهها قرار داده شده، و امثال اینها. علاوه بر مواردی که ذکر شد، عوامل بسیار دیگری وجود دارد که در جایگاه گروهها و بالطبع مواضعشان تأثیر می‌گذارد. البته اکثر این عوامل در ارتباط و اتصال با یکدیگر است.

در یك تحقیق اساسی‌تر که اکنون آماده چاپ شده است(۴۶)، تلاشی انجام گرفته تا مجموعه عوامل دخیل در ساختار جامعه شوروی، براساس معیارهای لنینیستی تحلیل گردد. تعداد گروههایی که براساس این روش، استخراج می‌شود، بالغ بر دهها گروه می‌شود. البته، با توجه به آنکه هدف این کتاب تبیین کامل جزئیات ساختار اجتماعی نیست، لذا فقط آن مقدار به مسئله پرداخته‌ایم که اختلاف موقعیت گروههای اجتماعی که نقش تعیین کننده‌ای در سلوك آنها نسبت به نوسازی دارد، روشن گردد. بنابراین از پرداختن به گروههای اجتماعی که سلوك آنها، تأثیر قابل توجهی در روند نوسازی ندارد (کارگران غیرماهر، بازنشستگان، دانش‌آموزان مدارس، و امثال اینها) خودداری شده است.

گروههای اجتماعی زیر، به عنوان اساسی‌ترین نیروهای مؤثر در نوسازی و تعیین کننده روند توسعه آن به شمار می آیند:

۱ـ پیشرفته‌ترین قشر طبقه کارگر از جنبه مهارتهای شغلی و مناسبات اجتماعی و سیاسی.

۲ـ طبقه کارگران متوسط که بیشترین حجم نیروی کار را تشکیل داده و دارای مهارتهای متوسط کاری هستند.

۳ـ طبقه کارگرانی که به سبب درآمدهای کار نکرده، فاسد شده و عادت به کار کیفی و شدید ندارند.

۴ـ روستاییان مزارع اشتراکی که خود مانند موارد فوق قابل تقسیم هستند.

۵ـ طبقه روشنفکر علمی و فنی (مهندسین، تکنولوژیستها، و دانشمندان علوم طبیعی).

۶ـ مدیران و مسئولین اقتصادی در بخش تولید.

۷ـ کارمندان ارشد بخشهای تجارت و خدمات.

۸ـ اعضای تعاونیها و کارفرمایان.

۹ـ طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی (معلمین، پزشکان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان علوم اجتماعی، و غیره).

۱۰ـ منصوبین حزب در دستگاه سیاسی دولت.

۱۱ـ رهبران سیاسی.

۱۲ـ نیروهای مخرب و مافیایی جامعه، مانند سوءاستفاده جویان در بخش تجارت و خدمات، عوامل بازار سایه‌ای، و کارمندان و کارگرانی که از نظر اخلاقی و اجتماعی فاسدند.

در بخش بعدی، سعی خواهد شد تا خصوصیات برجسته هر یك از این گروهها به تفکیك طرح شده و موقعیت کنونی آنها در جامعه و علایق و نحوه برخوردشان با نوسازی مورد بحث قرار گیرد.

علایق گروههای اجتماعی

۱ـ طبقهٔ کارگرـ طبقه کارگر در جامعه شوروی، به مراتب گسترده‌تر از دیگر گروههای اجتماعی است. رسماً به عنوان مالك مشترك داراییهای دولتی، این گروه می‌تواند از طریق خودگردانی، نسبت به ابزار تولید رأساً دست به تصمیم گیری بزند و مهمتر از همه آنکه ابزار تولید مستقیماً در دست این گروه بوده و آنها هستند که می توانند آن را در مسیر کار براه اندازند. منبع اصلی درآمد طبقه کارگر دوچیز است:

اول) دستمزدهای محل کار آنها.

دوم) دریافتیهای خارج از وجوه اجتماعی.

دستمزدها براساس پیچیدگی کار، سطح مهارت، میزان سختی کار، میزان خطرات کار برای سلامتی و سایر موارد اجتماعی کار که مستقیماً مربوط به بازده کار نمی‌شود، تغییر می کند. به دنبال دگرگونیهایی در مدیریت اقتصادی، دستمزدها براساس بازده نهایی کار، به مقدار زیاد افزایش یافته است.

نوسازی روابط اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی، در کل به سود طبقه کارگر است. آنها از رفع محدودیتهای رسمی در زمان کار، فراهم شدن دموکراسی بیشتر در مدیریت تولید، ارائه راه‌حلهای کارآتر نسبت به معضلات اجتماعی، برداشتن گامهای سریعتر در خانه‌سازی، میدان دادن به نیروهای کار در مبارزه علیه تشریفات و بوروکراسی اداری و تأمین بیشتر تقاضای کالاها و خدمات سود می برند.

البته نوسازی برخی پیامدهای منفی برای طبقه کارگر دارد که نباید نادیده انگاشته شود. این آثار منفی عبارت است از: افزایش سریعتر قیمت محصولات غذایی اساسی و خدمات و احتمالاً افزایش اجاره بهای خانه، بیشتر از سقف ضمانت شده از طرف دولت، و امثال اینها. در کنار این مسایل، مجموعه‌ای از مشکلات نیز از جانب نیروهای احتمالاً زاید بروز خواهد کرد. تعطیل بنگاههای متضرر و تلاش بسیاری از نیروهای کار به منظور دستیابی به همان میزان یا سطح بیشتری از تولید، با استفاده از نیروی کار کمتر، قطعاً موجب بیکار شدن و اخراج

بخشی از کارگران خواهد شد. این امر پیامد طبیعی نوسازی است؛ بهایی که باید برای آهنگ شتابان رشد کشور و غلبه بر آهنگ کند آن، پرداخت.

چشم‌اندازهایی که نوسازی در مقابل طبقات مختلف کارگر می‌گشاید، به هیچ‌وجه یکسان نیست. ابتدا به طبقه‌ای که شامل کارگرانی است که از بهترین تحصیلات، بالاترین کیفیت کار و خلاقیت و بیشترین فعالیت سیاسی برخوردارند، اشاره کنیم. اینها کارگرانی هستند که توان ابتکار در کار را دارند و قاعدتاً جذب بخشهایی می‌شوند که از تکنولوژی پیشرفته‌ای برخوردار است؛ مانند مهندسی ابزار دقیق، بخشهای پیچیده صنایع، صنایع شیمی یا بیوشیمی، صنعت ابزار ماشین، تکنولوژی کامپیوتر، و غیره. با بهره‌گیری کارآ و ماهرانه از تکنولوژی پیشرفته (که غالباً باید از کشورهای پیشرفته صنعتی اخذ شود و البته به طور محدود) آنها قادر خواهند بود که محصولات پیچیده و برخوردار از کیفیت بالا تولید کنند، که هم دارای تقاضای داخلی و هم خارجی است. کیفیت عالی و توانایی بهره‌گیری از تکنولوژی ـ که از نظر کارآیی بی نظیر است ـ این اطمینان را ایجاد می‌کند، که این بخش از کارگران از بالاترین میزان دستمزد، شرایط خوب زندگی، دسترسی به خدمات درمانی خوب، روحیهٔ بالا و اعتماد به نفس برخوردار خواهند شد و قطعاً در جامعه شرکت فعال خواهند داشت.

من معتقدم که این طبقه اجتماعی بیشتر از دیگران از نوسازی منتفع خواهند شد. چرا که اولاً ـ در سیستم اداری موجود، آنها فقط مجری دستورات بوده و قادر به بروز خلاقیتهای خود نیستند، و در نتیجه توان واقعیشان ظهور نیافته است. ثانیاً ـ آنها علاقه بیشتری در پایان بخشیدن به سیستم عدم توازن سطح دستمزدها دارند یعنی اینکه وزن بیشتری به کار بهتر و باکیفیت‌تر و خلاقتر داده شود و بهای کمتری به کار غیرماهرانه و از سر بی توجهی و بی تعهدی. ثالثاً ـ آنها علاقه ویژه‌ای به سازماندهی گروههای کوچك پیمانکاری، اتحادیه‌های اقتصادی و تعاونیهای کوچك دارند که توان خلاق آنها در چنین عرصه‌هایی به طور کامل ظهور می‌یابد. بالأخره، این بخش از کارگران که به خاطر فعالیت اجتماعی ـ سیاسی‌شان مورد توجه می‌باشند، معمولاً نیروی محرك در سازمانهای اجتماعی، شوراهای

کارگری، مبارزه برای کسب آزادیهای بیشتر در مدیریت و انتخاب مدیران و غیره می‌باشند. با توجه به مشکلات اجتماعی نوسازی، این مشکلات کمترین اثر را بر کارگران بسیار ماهر دارد و البته این بخش از طبقه کارگر به عنوان منبع اصلی حمایت از اقدامات اصلاحی محسوب می‌شود.

بخش دیگری از طبقه کارگر که گروه وسیعی را تشکیل می‌دهند، کارگران نیمه‌ماهر هستند که با تکنولوژی متوسطی کار می‌کنند. آنها نیز علاقه‌مند به شرکت در سازمانهای اقتصادی و کارهای پیمان‌کاری هستند. یکی از واقعیتهای اقتصاد ما این است که بسیاری از کارگران عادت کرده‌اند که در ازای صرف وقت دستمزد دریافت دارند و هیچ توجهی به بازده و نتیجه کار ندارند. با تفکیك کارگران متعهد از کارگران بی‌توجه، این گروه در نظام نوین روابط اقتصادی متضرر خواهند شد، مگر آنکه بیاموزند که اگر بهتر کار کنند، قادر خواهند بود سطح زندگی خود را به طور قابل توجهی افزایش دهند. در حال حاضر بسیاری از کارگران نیمه‌ماهر، در تعاونیها یا شرکتهای خانوادگی، شغل دوم دارند، چرا که سطح درآمدشان پایین‌تر از گروه قبلی بوده و نیاز جدی به درآمد بیشتر دارند.

البته با برداشتن گامهای سریعتر در توسعه اجتماعی ـ اقتصادی، این خیل عظیم کارگر نیز به زودی برخورد با شرایط جدید و شتاب پیشرفت تکنولوژی را تجربه خواهند کرد. برخی از آنان ناچار خواهند شد که در جستجوی شغل جدیدی برآیند. این مسئله، درآینده نزدیك، حداقل در شهرهای بزرگ مشکلاتی را فراهم نخواهد ساخت، اما به هرحال شغلهای جدید، احتمالاً به خوبی شغلهای قبلی نخواهد بود. در شهرهای کوچك و در حومه شهرها موقعیت بغرنجتر از این است. بیشترین مشکلات از ناحیهٔ کارگرانی خواهد بود که نسبتاً جوان و کم‌تجربه هستند، و آنهایی که توان آموختن تجربیات لازم برای کار جدید را از دست داده‌اند و همچنین افرادی که اصولاً کشش این‌گونه مسایل را ندارند (زنان غیرمجرد و افراد مسن).

اما رویهم‌رفته، این طبقه کارگر، بدون شك آنچه را که تحت شرایط نوسازی بدست می‌آورد، بیشتر از آن چیزی است که از دست می‌دهد. البته، این طبقه

دربرگیرنده بسیاری از حامیان و همراهان نوسازی است. این را هم باید در نظر داشت که این طبقه به طور چشمگیری از فعالیت و خلاقیت کمتری نسبت به طبقه قبل برخوردار است، اینها عادت کرده‌اند که مجری دستورات و برنامه‌ها باشند، تا اینکه مبتکر و خلاقِ کار براساس درك و فهم خود باشند. به منظور آنکه مردم مدافعین فعال یك تفکر گردند، باید درك کاملی از مقصد و عملکرد آن تفکر، براساس دریافت و مشاهده خود داشته باشند؛ باید آن را در هماهنگی با ارزشها، نیازها و علایق خود بیابند.

در هر صورت، اکثریت کارگران معمولی، هنوز درك درستی از مفهوم نوسازی، روند اقدامات و اینکه واقعاً در جهت منافع آنهاست، ندارند. در این ارتباط باید کارگرانی که ستون فقرات نوسازی را تشکیل می‌دهند، هدایت کرد و البته تعداد قابل توجهی هم وجود دارند که در سطح پایین سواد و مهارت بوده و با مسایل تنگ نظرانه برخورد می کنند و تمام همتشان متوجه منافع خودشان است. به علاوه در کنار نیروهای حامی نوسازی، در این بخش از طبقه کارگر، تعداد زیادی افراد منفعل و بی‌اراده نیز وجود دارند. برخی از آنان به همه چیز مشکوك بوده و هیچ ایمانی به توده‌ها ندارند (می گویند، همه این حرفها را قبلاً همه شنیده‌ایم، دفعات قبل موفقیتی حاصل نشد، این بارهم توفیقی در کار نخواهد بود). عده‌ای دیگر نیز هستند که به دگرگونیهای در حال تحقق، کاملاً بی‌علاقه هستند، تلقی آنها این است که نوسازی مدیریت اقتصادی، موضوعی مربوط به رهبران و متخصصان است و هنوز گروهی با اندیشه‌های محافظه‌کارانه وجود دارند که افسوس روزهای خوب گذشته را می‌خورند.

علاوه بر دو قشر یاد شده، یك قشر سوم از کارگران وجود دارند که شایسته توجه و دقت هستند. اینها در شرایط گذشته از موقعیت‌های خوبی برخوردار بوده‌اند و بالطبع با نوسازی برخوردی محتاطانه دارند. علی‌رغم بافت نامتجانس این گروه، یك جنبه مشترك در همه آنها هست: عادت به درآمد کار نکرده و امتیازها و سودهای ناحق. اینکه انسان بتواند بیشتر از آنچه کار می‌کند و به جامعه می‌دهد، از جامعه بستاند، اثرات تخریبی و تباه کننده‌ای بر انسان دارد. از مختصات این گروه آن

است که منافع شخصی و باندی خود را بر منافع نیروی کار یا کل جامعه مقدم می‌دارند. به طور مشخص چه کسانی به این گروه تعلق دارند؟

اول، آنهایی که در موقعیت‌های استثنایی و سازمانها و تشکیلات دارای امتیازهای ویژه کار می‌کنند، بدین‌ترتیب به طور طبیعی از همسویی و موافقت بیشتری با شرایط کار برخوردار می‌شوند، یعنی همسویی بیشتر با دستمزدهای کلان و منافع اجتماعی بیشتر، و البته نه براساس صلاحیت و سطح بالاتر بازده کار، بلکه صرفاً به خاطر موقعیت ویژه شغلی. برای نمونه، می‌توان از موقعیت ممتاز رانندگان مسئولین ارشد، کارکنان پزشکی در درمانگاههای خاص یا مؤسسات پزشکی مخصوص طبقات ممتاز و امثال اینها نام برد.

دوم، آنهایی که به سبب مهارتهایی که دارند، تعدادشان زیاد نبوده و از نظر عرضه این‌گونه مهارتها کمبود وجود دارد، و آنها به همین سبب تقاضای دستمزدهای کلان کرده‌اند، که از نظر خودشان عادلانه است، اما هیچ توجهی به بازده کار خود ندارند. من شخصاً، به این دسته، آنهایی را که آشکارا بدکار می‌کنند، و آنهایی که عمداً مواد خام سالم را وازده می‌کنند، اضافه می‌نمایم. افرادی که این چنین مواد خام را اسراف می‌کنند و هدر می‌دهند، به جای آنکه دستمزد دریافت دارند، باید وادار شوند که بهای این کارها را بپردازند. اما متأسفانه لشکری از این‌گونه افراد وجود دارد. اینها خانه‌هایی می‌سازند که بیخ‌گوش ساکنینش فرومی‌ریزد، چراغهایی می‌سازند که ساختمانها را به آتش می‌کشد. اینها عامل تصادف قطارها هستند. اینها هستند که محصولات کشاورزی را انبار می‌کنند تا بپوسد یا فاسد شود، و برای این کار مزد هم دریافت می‌دارند.

چهارمین بخش از طبقه کارگر، دربرگیرنده آنهایی است که قدری درآمد غیرقانونی دارند (اکثر آنها کارکنان تعمیر اتومبیل، آذوقه‌رسانی، خدمات شخصی و خانگی، بخش تجارت دولتی، فروشگاههای مزارع اشتراکی و امثال اینها هستند). اینها به صورت انعام، پول چای، سبیل چرب کردن، کارراه‌اندازی و حتی گاه به زور از مشتریها و ارباب رجوع حق حساب می‌گیرند. هرچند که این مقادیر، درآمد اصلی آنها را تشکیل نمی‌دهد، اما به هرحال، بخش قابل توجهی از آن را

دربرمی‌گیرد. در همین راستا، گروه پنجم طبقه کارگر هستند که زندگی خود را از طریق دله‌دزدی و گاه دزدیهای کلان از امکانات و کالاها می‌گذرانند. صنایع غذایی، بخش ساختمان و کشاورزی عرصه‌های اصلی فعالیت این گونه کارگران است. روی‌هم رفته، طبقه ممتاز کارگران، و تا اندازه‌ای آلودگان به رشوه و فساد، علاقه‌ای به نوسازی نشان نمی‌دهند. بدترین بخش آنان (مانند رانندگانی که عکسهای استالین را به شیشه جلوی اتومبیل نصب می‌کنند) علناً جزء محافظه‌کاران هستند، اگر نگوییم که جزء مرتجعین می‌باشند. بخش سالمتر، که نادرستی عمل خود و غیرمنصفانه بودن امتیازاتی را که از آن بهره‌مند هستند، درك می‌کنند، حالت منفعلانه به خود گرفته و جبراً نوسازی را می‌پذیرند. آنها می‌گویند، اگر امتیازات نسبت به همه، و نه تنها ما، حذف شود، خیلی بد نخواهد بود. این گروه، در مجموع به جای حمایت از نوسازی، با آن مخالفت می‌کنند، اما از آنجا که اعتقادات محکمی ندارند، یك نیروی اجتماعی قوی در مقابل نوسازی محسوب نمی‌شوند. با این تفاصیل روشن است که فقط بوروکراسی نیست که یك مکانیسم بازدارنده در مقابل نوسازی است، بلکه بسیاری از نیروهای طبقه کارگر نیز نقش ترمز را در مقابل نوسازی بازی می‌کنند.

۲ـ روستاییان مزارع اشتراکی ـ بعد از کارگران، روستائیان مزارع اشتراکی، گسترده‌ترین گروه اجتماعی را در اتحاد شوروی تشکیل می‌دهند. جنبه اصلی موقعیت آنها استفاده مجانی از زمینهایی است که دولت در اختیارشان گذاشته و مالکیت تعاونی ابزار تولید به جامانده از نیروی کار. البته طبق تعریف، آنها از نظر اقتصادی کاملاً خودگردان هستند؛ یعنی باید خودمستقلانه درباره ابزار تولید تصمیم بگیرند و آزادانه فعالیت اقتصادی خود را تدارك نمایند. درآمد آنها باید براساس نتیجه فعالیت اقتصادی و بازده کارشان باشد.

البته اندیشه اصلی دگرگونی روابط اقتصادی به وسیله نوسازی، کاملاً در جهت تحکیم اصول تعاونیهای کشاورزی است. چیزی که، طی چندین دهه، بیرحمانه مورد تجاوز قرار گرفته و کلیه اشکال روابط واقعی تعاونی از بخش تعاونیهای کشاورزی بیرون ریخته شده است. از آزادی انتخاب در مورد مسیر

اصلی تولید گرفته تا توزیع درآمدها. در این دوران، یك روند دولتی کردن مزارع اشتراکی و تبدیل آنها به مزارع شبه‌دولتی، با همان ساختار مدیریت بوروکراتیك و همان نتایج اقتصادی، صورت گرفته است(۴۷). من متقاعد شده‌ام که اگر ۳۰ـ۴۰ سال قبل، به تعاونیهای کشاورزی میدان و فرصت کار، براساس نظام تعاونی داده می‌شد، امروز این کشور، نه تنها، به هیچ‌وجه از کمبود مواد غذایی رنج نمی‌برد، بلکه یکی از صادرکنندگان عمده محصولات کشاورزی بود.

در نظر این کشاورزان، نوسازی به معنای بازگشت به اندیشه‌های اصیل تعاونی، دولت‌زدایی[9] از مزارع اشتراکی، رهایی آنها از بوروکراسی کنترل کننده فاقد تخصص، تولد دوباره دموکراسی در مزارع، توسعه خودگردانی، بازگرداندن قدرت نیروی کار در جهت آنکه خود، پرسودترین ساختار اقتصادی و کارآترین اشکال تولید را انتخاب کنند و استقلال است. البته دگرگون ساختن این مزارع در جهت حسابرسی کامل اقتصادی فرآیندی هموار شده و ساده بدون مشکل و درگیری نیست. این امر مستلزم پایان بخشیدن به سوبسیدهای دولتی و دگرگون ساختن دستمزدهای ثابت، به منظور توزیع درآمد واقعی نیروی کار است. ایجاد دگرگونی در جهت شرایط نوین، قطعاً تغییراتی را در وضعیت اقتصادی مزارع اشتراکی ایجاد خواهد کرد. این تغییرات، افقهای روشنی را جهت توسعه برخی مزارع خواهد گشود، اما برخی دیگر را دچار بهم ریختگی خواهد کرد. شکی نیست که منافع درازمدت استراتژیك کشاورزان با اهداف نوسازی منطبق است. اما وقتی منافع کوتاه مدت آنها مطرح باشد، موضوع پیچیده‌تر خواهد بود. زیرا، هرچند که روابط اقتصادی سابق کارآیی نداشته و موجب محدودیت آزادی عمل مزارع، خسارات غیرضروری و امثال اینها می‌شد، اما با این وجود، کلیه خسارات را پوشانده و دستمزدهای معقولی را حتی در مورد ضعیفترین مزارع ضمانت می‌کرد. البته در عمل، مزارع از هرگونه قدرت اقتصادی محروم بودند و از طرف دیگر هیچ‌گونه مسئولیتی را در قبال نتایج کار خود برعهده نداشتند، یا امکان

---

9. De–Etatization

هیچ گونه ریسك اقتصادی برایشان متصور نبود. آیا این سیمای واقعی یك سکون نیست؟ اما مردم به آن خوکرده، آن را تحمل نموده و با آن همراه شده بودند. به هرحال مردم عادت اداره مزرعه به دست خودشان و قدرت انجام ریسکهای اقتصادی را از دست داده بودند. البته نوسازی احساس بیم و امید را در جمعیت کثیری از کشاورزان ایجاد کرده است. بخش فعالتر، خلاقتر، جسورتر، و باکیفیت ترکشاورزان (همانند کارگران صنعتی) از نوسازی حمایت می کنند. مشتاقانه قراردادهایی بسته و نتایج بسیار بهتری نسبت به گذشته بدست می آورند. بخش فاقد جنبش و استقامت (به خصوص آنهایی که روی زمینهای ضعیف و با تکنولوژی پایین کار می کنند) در اینکه بتوانند، بدون کمك دولت روی پای خود بایستند، تردید دارند. همچنین بخش عظیمی از کشاورزان که مفهوم اصلی نوسازی را درك نکرده اند، تلقی شان این است که این مسئله مربوط به رؤسا است.

بیش از ۱/۴ محصول مزارع اشتراکی از قطعاتی حاصل می شود که در دست اشخاص بوده و با ابزار تولید شخصی و با نیروی کار خانوادگی اداره می شود. البته برخورد دولت با این داراییهای مختصر بارها تغییر کرده است، گاه آنها را در جهت توسعه‌شان به عنوان جزیی از کشاورزی سوسیالیستی، کمك کرده و گاه به اجبار و زور، به عنوان بقایای روابط مالکیت بورژوازی و ارتجاع آنها را حذف نموده است. اکنون با گشوده شدن درهای اقسام فعالیت کشاورزی، کشاورزی خانوادگی نیز فرصت دوباره‌ای یافته است. خانواده‌ها برای پرورش گاو، خوك و سایر دامها، در خانه خود یا در ساختمانهای مزرعه که خود آن را دایر کرده‌اند، قرارداد می بندند؛ مزارع اشتراکی، آنها را از نظر علوفه، خدمات دامپزشکی، و غیره تأمین می کنند و آنگاه دامهای آنان را براساس موافقت قبلی خریداری می کنند. با این سیستم، درواقع بخش خصوصی با بخش عمومی یکی شده و خانوادهٔ کشاورز، مزارع اشتراکی و جامعه، همگی از این وضع منتفع خواهند شد. سیاستی که امکان بهره گیری از منابع را در چهارچوب روابط تولید خصوصی فراهم می سازد، مورد علاقه طبقه کشاورز بوده و حمایت کامل آنان را به دنبال خواهد داشت. البته صحت دارد که این سیاست، تاکنون توسط مسئولین محلی

اجرا نشده است، و درواقع بسیاری از آنان در مقابل توسعه داراییهای شخصی کارشکنی می‌کنند و به آن به عنوان اساس روابط خرده‌بورژوازی و برخلاف روح سوسیالیسم نگاه می‌کنند.

روی‌هم رفته، طبقه کشاورز، همان قدر که کارگران صنعتی از نوسازی بهره‌مند می‌شوند، بهره می‌برند. بخش پیشرفته آن جزء ستون فقرات تحول اقتصادی محسوب شده و اکثریت آنان به این حرکت خواهند پیوست.

۳ـ طبقهٔ روشنفکر ـ طبقه روشنفکر علمی و فنی، طبقه‌ای است که شامل مدیران غیر ارشد، مهندسان، تکنیسینها، و دانشمندان علوم طبیعی است. آنها در عرصه‌های گوناگون تولید؛ امور علمی و فنی؛ طراحی، بکارگیری، ساخت، و بهره برداری از امکانات تولیدی نقش فعالی دارند. در حال حاضر جایگاه اجتماعی ـ اقتصادی این طبقه با نقش اجتماعی آن هماهنگ نیست. تعداد مهندسان و تکنولوژیستهایی که وجود دارد، بیشتر از نیاز کشور است، اما سطح تخصص و مهارت آنها بسیار پایینتر از استانداردهای جهانی است. درواقع اکثر آنها اصلاً در زمینه تخصص خودکار نمی‌کنند، بلکه به عنوان کارمندان غیرمتخصص در کارهای دفتری و امثال آن به عنوان پشت میزنشین کار می‌کنند. کار آنها به‌کلی فاقد هرگونه خلاقیت است؛ دستمزدهایشان پایین، و شخصیت اجتماعیشان بی‌اهمیت است. کیفیترین، خلاقترین و تواناترین بخش از طبقه روشنفکر علمی و فنی بیش از گروههای دیگر از روشهای مدیریت اداری و بوروکراسی حاکم رنج می‌برند. کار آنها با دستورالعملهای بی‌پایان به بند کشیده شده است، به طوری که سالها و دهها سال در انتظار به اجرا درآمدن کشفیات و اختراعات خود می‌مانند. در برخی از بخشها درآمد آنها از کارگران معمولی هم کمتر است و هیچ امکان درآمد بیشتر برایشان وجود ندارد، در حالی که خلاقیت آنان در کارشان، هیچ نتیجه مثبتی در درآمد و زندگیشان ندارد. همین امر موجب گرایش شدید آنان به نوسازی است. برای نیروهای متخصص و مبتکر، نوسازی متضمن ایجاد فرصتهای اساسی جهت تحقق اندیشه‌های نو، کسب درآمدهای بالاتر و فراهم شدن شخصیت اجتماعی بهتر است. هم اکنون، بسیاری از این متخصصین در حال پیوستن به تعاونیهای

تولید کالاهای برخوردار از تکنولوژی بالا و پیمان کاری هستند. اکثر آنها از سیاست فضای باز بیشتر حمایت می‌کنند.

از طرف دیگر، آگاهی اجتماعی این طبقه روشنفکر، نسبت به نوسازی سخت آلوده به شك است. مهندسان و تکنولوژیستها غالباً با تحریف بوروکراتیك اندیشه‌های نوسازی توسط شبه حامیان آن روبرو هستند، بدین‌معنا که آنها، برای پوشاندن عملکردهایی که هنوز دگرگون نشده است، دست به تحریف زده و با تفسیرهای صوری از محتوای نوسازی، به شکل احساساتی و توأم با شعارهای دهان پرکن، عمل می‌کنند. این گروه، علی‌رغم همفکری که با ماهیت نوسازی دارند، اما باور ندارند که مکانیسم ترمز در مقابل نوسازی نابود گردد. همچنین گروه نسبتاً بزرگی وجود دارند که به کارهای راحت و بی‌دردسر و حقوق خوب و بی‌مسئولیتی در کار عادت کرده‌اند. این گروه، یا هرگز مهارت حرفه‌ای نداشته و یا آن را از دست داده‌اند. آنها فاقد کارآیی بوده و از همین‌رو ترجیح می‌دهند عمر خود را در همان شرایط کهنه و خوگرفته بدان، تا فرارسیدن زمان بازنشستگی طی کنند.

۴ـ **مدیران ارشد** ـ گروه مدیران ارشد، دربرگیرندهٔ اداره‌کنندگان و رؤسای متخصص بنگاهها، سازمانهای ساختمانی، حمل و نقل، و مزارع دولتی و اشتراکی و رؤسای کارگاهها و دوایر، و غیره است. این گروه مسئولیت مدیریت اجرایی و علمی، تکنولوژیکی و توسعه اجتماعی ـ اقتصادی تولید را برعهده دارد. این گروه قدرت بسیاری در تصمیم‌گیریها، نه تنها در مورد ابزار تولید، بلکه درباب سودآوری نیروی انسانی دارد. مدیران ارشد، از درآمدهای بالا و کمکهای غیرنقدی فراوان برخوردارند. آنها از امتیازات بسیار و منافع و وجوه گوناگون بهره‌مند می‌باشند. گذشته از این مسایل می‌توانند از امکاناتی که زیردست آنهاست، در جهت منافع شخصی استفاده کنند. سطح زندگی آنها به طور مشخص، از همه گروهها بهتر است؛ البته کار آنها بسیار پیچیده و سخت است به طوری که فشارهای جسمی و روحی زیادی بر آنها وارد می‌آورد. کافی است به کار روزانه تمام نشدنی، بازرسی‌های بی‌پایان، روابط اداری و بوروکراتیك با

بخشهای دولتی، عدم تعادل میان برنامه‌های تولید و منابع موجود، عدم تحویل درست و بموقع مواد و امکانات، و امثال اینها، اشاره شود. دگرگون شدن شکل انتخاب مدیران، از صورت قبلی یعنی انتصاب از بالا، به صورت جدید یعنی انتخاب به وسیله نیروی کار، بسیاری از مسایل را تحت تأثیر قرار خواهد داد و روابط نیروی کار با مدیریت را بهبود خواهد بخشید. اما این یك روی سکه است، و روی دیگر آن نیاز به دگرگونی در روشهای مدیریت، به دور از اجرای سنتی دستورالعملهای از بالاست، چیزی که برخلاف استقلالی است که باید در مدیریت وجود داشته باشد و مدیران توان ریسك کردن و ابتکار عمل و سازماندهی را داشته باشند. در شرایط جدید، نیاز به مهارتهای بهتر مدیریتی و کیفیتهای برجسته شخصیتی روبه افزایش است و مشاغل مدیریتی پیوسته پیچیده‌تر و پرمسئولیت‌تر می‌شود. همین کافی است که بسیاری از مدیران را وادارد تا مواضعی محافظه‌کارانه اتخاذ نمایند و عجله‌ای برای تحقق دگرگونی در روشهای مدیریت نشان ندهند.

این نیز باید اضافه شود که اولین تلاشها در جهت تحول بنگاهها به سمت سیستم جدید، خوب طراحی نشده بود و موجب افزایش مدیران ناراضی نسبت به نوسازی و بی‌نظمی و سرآسیمگی گردید. برای مدیرانی که علاقه‌مند به نوسازی هستند، مهم این است که نوسازی چگونه به اجرا درمی‌آید؛ آیا توسط دستهای نامطمئن و به وسیله اقداماتی به اسم ابتکارات جدید، اما درواقع محکم کردن همان مدیریت اداری ـ دستوری قبل، می‌خواهد تحقق یابد؟ در این صورت فضایی از شك و ابهام و فقدان ایمان به پیروزی نهایی نوسازی شکل می‌گیرد. به هرحال موقعیت مدیرانی که خود را با شرایط جدید وفق دهند، به عنوان یکی از نتایج نوسازی، بهبود خواهد یافت. این موقعیت بستگی به کارآیی آنها و حصول به شاخصهای خوب اقتصادی، بکارگیری تکنولوژی جدید و افزایش صادرات خواهد داشت. بدین‌ترتیب، نوسازی با قدرت بسیار، علایق مدیران را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد، به گونه‌ای که امکان بی‌تفاوت ماندن نسبت به آن برایشان وجود ندارد.

۵ـ کارمندان سطح بالای توزیع و خدمات ـ گروه بعدی شامل کارمندان سطح بالای بخش توزیع، آذوقه‌رسانی عمومی و خدمات است. اگرچه این گروه ارتباط خاصی با ابزار تولید ندارند، اما نقش مهمی در تأمین کالاها و خدمات بازی می‌کنند. و هرچند که آنها به هیچ‌وجه مالکیتی نسبت به آن ندارند، اما قدرت بسیاری در توزیع و امکان اداره آن در جهت منافع خویش دارند. دستمزدهای این گروه بالاتر از حد متوسط نیست؛ اگرچه بنابر تحقیقات اجتماعی که مکرر در مطبوعات نیز منعکس شده است، آنها مالك داراییهای بسیار می‌باشند، از جمله خانه‌های دوم در کنار دریا، ماشینهای خارجی، طلا و چیزهای بهادار، آثار هنری، تلی از پول نقد، و غیره. بخشی از درآمد آنها، اگر نگوییم همه آن، درآمدهای غیرقانونی است که با سوءاستفاده از بازار کالاهای کمیاب و به وسیله قاچاق، رشوه‌گیری (مثلاً تخصیص خانه به این و آن)، فروش کالاهای پست به قیمتهای بالا، انتقال کالاهای دولتی به فروشگاههای تعاونی که در آن قیمتها بالاتر است، و امثال اینها حاصل شده است. کامیابی و ترقی روزافزون این گروه، مستقیماً مرهون روشهای اداری و بوروکراتیك مدیریت است که موجب کمبود کالاهای مصرفی می‌گردد. از عوامل نه چندان بی اهمیت رشد این گروه، ضعف دادگستری سوسیالیستی؛ یکی شدن تاجر مسلکان طبقه ممتاز با بخش فاسد حزب و مسئولین شوراها و دستگاه حقوقی و پلیس؛ فقدان آزادی در مدیریت؛ و فضایی است که در آن سالهاست که مجرمین صاحب قدرت و یا وابسته به قدرت، بدون مجازات، به دنبال کار خود می‌روند و هیچ گونه برخوردی با آنان نمی‌شود.

نوسازی، به طور کامل زیرپای این گروه را خالی خواهد کرد. حسابرسی اقتصادی و خودگردانی مالی، بنگاهها را تشویق می‌کند تا با دقت حساب دخل و خرج خود را داشته باشند. دگرگونی در شکل عرضه متمرکز کالا به حالت فروش آزاد محصولات تولیدی، موقعیت انحصاری آنهایی را که قبلاً توزیع کننده بودند، نابود می‌سازد. ایجاد فضای باز و توسعه بی‌وقفه دموکراسی، دست قاچاقچیان و حقه‌بازان را که سالها از زیر بار محکومیت گریخته‌اند، روخواهد کرد. نهایتاً، میان تعاونیهای تجاری و بخش خصوصی در عرصه تجارت و آذوقه‌رسانی عمومی و

خدمات رقابتی شکل خواهد گرفت که هرچه آنها توسعه یابند، میزان رقابتشان نیز شدت خواهد گرفت. نظام کهن روبه پایان است. این گروه که عمیقاً ریشه در نظام گذشته دارند، در مقابل دگرگونیها، به هر طریق ممکن، مقاومت خواهند کرد. به علاوه این بخش، سعی خواهد نمود تا تفکر نوسازی را در نظر مردم بی اعتبار جلوه دهد. اکنون در تعدادی از شهرها، فروشگاهها خالی از مواد غذایی اند، در حالی که مواد غذایی در ایستگاههای راه‌آهن، انبارهای عمده‌فروشیها و حتی در انبارهای پشت مغازه‌ها خاك می‌خورد. به طور طبیعی این مسئله به ذهن خطور می کند که مسئولین بخش توزیع با این اقدامات می‌خواهند اعتقاد مردم به نوسازی را از درون تحلیل ببرند و این امر را در ذهنها بنشانند که نوسازی آینده‌ای ندارد و محکوم به شکست است. به ابتکار اتحادیه‌های کارگری، در بسیاری از شهرها، گروههای کارگران به راه افتاده‌اند تا فروشگاهها و انبارها را مورد بازرسی قرار دهند. و بدین ترتیب کالاهای بسیار کمیاب، به مقادیر فراوان، کشف شده است که با دقت تمام جاسازی و مخفی شده بودند. نیروهای درستکار و دارای سلامت نفس، در این گروه، توان انجام اصلاحات لازم و نوسازی در این بخش را دارند، تا اینکه امکان کار شرافتمندانه با دستمزدهای متعارف فراهم شود. روی‌هم‌رفته، اوضاع در این بخش چندان خوب نیست.

در بخش توزیع یك سیستم نسبتاً پیشرفته با بنیانهای محکم و پایدار شکل گرفته است که کارکنان آن از درآمدهای غیرقانونی فوق‌العاده، برخوردارند. روشن است که در این سیستم، براحتی نمی‌توان، حامیان و همراهانی برای نوسازی پیدا کرد. تعداد شبه‌حامیان نیز در این گروه از گروههای دیگر کمتر است. نیروهای بخش توزیع و مبادله، احتمالاً به صورت یکی از سرسخت‌ترین جریانهای محافظه‌کارانه در مقابل نوسازی، تا مدتهای مدید، باقی خواهند ماند.

۶ـ تعاونیهای کوچك و تولیدکنندگان شخصی ـ اینان یکی دیگر از گروههای اجتماعی را تشکیل می‌دهند. نقش آنها در سازمان اجتماعی کار، تأمین کالاها و خدماتی است که مورد نیاز عموم است. پیمانکاران کوچك سوسیالیستی، هدف خود را پر کردن شکافها و فواصلی قرار داده‌اند که خود به خود، در عمل میان

بنگاههای بزرگ و بخش دولتی پیدا می‌شود. تولید محدود، براساس انعطاف پذیری، سازگاری با مقتضیات و شناخت حساسیتها با توجه به نیازهای مصرف کننده استوار می‌باشد. آنها نیازی به موافقت‌نامه‌های عریض و طویل ندارند و بالطبع قدرت دستیابی سریعتر به تکنولوژی جدید و تحقق اندیشه‌های نوین اقتصادی را دارند. وضعیت آنها در ارتباط با ابزار تولید، به اشکال گوناگون، از جمله مالکیت تعاونی، مالکیت شخصی، اجاره از دولت و یا خرید اعتباری از دولت است. تولیدکنندگان کوچك مستقل، مالکیت، کنترل، و بهره‌برداری ابزار تولید را خود در اختیار دارند. درآمد آنهاحاصل فروش کالاها و خدمات؛ براساس قیمت ناشی از عرضه و تقاضاست. تعاونیها (یا پیمانکاران خصوصی) بعد از تأمین هزینه‌ها و کنارگذاشتن مبالغی جهت توسعه کار، مابقی را به عنوان دستمزد حساب می‌کنند. در اصل، این سیستم کسب درآمد و توزیع آن، سیستم مزارع اشتراکی را به ذهن متبادر می‌سازد؛ با این تفاوت که درآمدهای مختصر تعاونی از ثبات کمتری برخوردار است، چرا که بیشتر به وضع بازار بستگی دارد. به همین دلیل، درآمد تعاونیها بیشتر تابع قرارداد بوده و به طور متوسط از درآمد مزارع بیشتر است؛ البته از طرف دیگر، کارفرمایان کوچك در مقایسه با سایر گروهها از نظر منافع اجتماعی متضرر می‌شوند (به آنها خانه دولتی تخصیص داده نمی‌شود، حقوق بازنشستگی، خدمات درمانی، و امثال اینها را ندارند).

در حال حاضر، اشکال جدید تعاونیهای تجاری و تجارت خصوصی در حال توسعه و تحکیم است. در بهار ۱۹۸۸ بیش از ۱۴۰۰ نوع تعاونی، تنها در عرصه تولید وسایل یدکی نایاب برای بنگاههای بزرگ، مشغول فعالیت بوده‌اند. عرصه‌ای که نیازهای عمومی، در آن تأمین نمی‌گردد، میدان درآمد خوبی برای تعاونیها محسوب می‌شود. آنها با اقسام ابتکارها تلاش می‌کنند تا هزینه‌های تولید را، هرچه بیشتر، کاهش دهند. به هرحال، بخش نسبتاً وسیعی از مردم علاقه‌مند ورود به این میدان فعالیت هستند. تمامی این افراد، همراهان نوسازی محسوب می‌گردند؛ و نوسازی نه تنها موجب افزایش درآمد آنها می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که توان آنها بیش از پیش ظهور و بروز یابد. پیشرفته‌ترین شاخه این گروه

از نظر فعالیت، جزء حامیان ایدئولوژیك نوسازی اند. سایر شاخه‌ها، انگیزه شان در حمایت از نوسازی آن است که سریعتر پولدار شوند، بدون آنکه به جنبه‌های اخلاقی و قانونی آن نیم نگاهی بیفکنند. البته مصرف کنندگان نسبت به کالاها و خدماتی که توسط تعاونیها عرضه می شود، گله‌های زیادی دارند، که عمدتاً از گرانی آنها ناشی می شود.

۷ـ روشنفکران اجتماعی و فرهنگی ـ موقعیت طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی (معلمین، پزشکان، هنرمندان، اعضای فرهنگستان در عرصه روابط انسانی و علوم اجتماعی) نسبت به سایر روشنفکران بالاتر است. به هرحال، جایگاه آنان در سازمان اجتماعی کار، متفاوت است؛ آنها نقش اساسی در شکل گیری ارزشهای معنوی و اخلاقی دارند. آنها هستند که فرهنگ را حفظ کرده و توسعه می دهند؛ آنها هستند که نسل نو را آموزش داده و تربیت می کنند. طبیعت کار آنها و هویت صنفی شان به گونه‌ای است که این گروه کاملاً از مسایل توزیع و بهره‌وری از ابزار تولید اجتماعی به دور می باشند. درآمد آنها، به نسبت اهمیت کارشان. بسیار اندك است، در حالی که نیاز به پرداختهای کلان برای کتاب، مقاله و... دارند. به دنبال ارزیابی اجتماعی پایین نسبت به کار پرارزش پزشکان و معلمان، در دوره سکون، آنها به این راه کشیده شدند، که خود برای خدمات خویش با نرخهای نسبتاً بالا قیمت تعیین کنند و از این راه خود را تأمین نمایند (تدریس خصوصی، ویزیت خصوصی). بدین ترتیب بیماران صمیمی که سلامتی خود را مرهون این پزشکان می‌دانستند، با پرداختهای کلان، خارج از ضوابط، از کار آنها قدردانی می کردند؛ البته برای بستری شدن، انجام آزمایشها، عمل، و غیره پرداخت بیشتری لازم بود. اگرچه این مسئله، کلیه بیمارستانها را دربرنمی گرفت، اما در کل پدیده‌ای عادی تلقی می شد.

وضع طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی، در دوره رکود معنویت و فساد اجتماعی، هم از نظر مادی و هم از جنبه‌های معنوی و اخلاقی بد بود. دستمزدهای بسیار اندك، موقعیت اجتماعی پایین و عدم امکان کار خلاق در تدریس، طبابت، ادبیات، هنر و علوم. آنها دو راه در مقابل خود داشتند: یا به ساز حکومت برقصند و

یا تلاش کنند که وظیفه تخصصی خود را، علی‌رغم مشکلات و گاهی شرایط غیرقابل تحمل، ادا کنند. آنان بیش از هر گروه دیگر، از پایمال شدن دموکراسی و آزادی، تحریف روابط سوسیالیستی و انحطاط اخلاق عمومی رنج می‌بردند. ما امروز، در میان این گروه، افرادی را مشاهده می‌کنیم که علی‌رغم تمام مشکلات دوره گذشته، سخت پایبند و وفادار به ارزشهای سوسیالیستی هستند؛ و همینها هستند که زمینه‌ساز نوسازی بوده‌اند. همان طور که الکساندر گلمن گفته است، فطرت اخلاقی مردم هرگز نمی‌میرد(۴۸):

> در دوره استالین فطرت مردم تحت فشار، ترور و بی‌پناهی رو به خشکی گذاشت، اما با جمع کردن و محکم کردن خود از درون و مقاومت به حیات خود ادامه داد، و کیفیت باطنی خود را حفظ نمود؛ در آن زمان نه کنگره بیستمی وجود داشت، و نه مانند امروز سخن از نوسازی بود.

باید از خوانندگان و شاعرانی چون بولات اوکودژاوا[10] و ولادیمیر ویزوتسکی[11]، دانشمندان مترقی علوم اجتماعی، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، در کنار پیشگامان، ایدئولوگها و منذرینی که شجاعانه علیه تحریفات بوروکراتیک در سوسیالیسم سخن گفتند یاد کرد. رادیکالترین اعضای طبقه روشنفکر فرهنگی، هم اکنون درگیر مبارزه‌ای جدی برای شناسایی نوسازی به عنوان یك انقلاب دموکراتیك هستند، انقلابی که هدفش رساندن جامعه شوروی به سوسیالیسم است. آنان به عنوان ایدئولوگها، مفسران، آفرینندگان، و پیشگامان توسعه فراگیر و عمیق نوسازی عمل می‌کنند. بخش عمده طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی، با اولین گام نوسازی، به استقبال آن شتافتند، چرا که به وسیله توسعه فضای باز سیاسی و دموکراسی و بحث آزاد در مطبوعات پیرامون مشکلات عاجل است که امکان عملی حل مشکلات فراهم می‌گردد. آنان در صف مقدم مبارزه برای ایجاد اخلاقیات و تولد دوباره جامعه قرار دارند.

در جهت شناخت بیشتر مبارزه این طبقه علیه پدیده سکون، نباید انسان چشم

---

10. Bulat Okudzhava

11. Vladimir Vysotsky

خود را برهم گذارد و این حقیقت را نادیده بگیرد، آن وضع اسفبار نمی‌توانست توسعه یابد، مگر آنکه برخی از اعضای این طبقه همراه آن می‌شدند. بخش محافظه‌کار که در گذشته، حافظ جزمیتهای حزبی بوده است، قادر نیست که به طور بنیادی نظرات خود را نسبت به اعجاز عصای سحرآمیز تغییر دهد. این بخش از طبقه روشنفکر، به سبب روحیه گذشته پرستی، به دگرگونی روابط اجتماعی، نه از باب پیشرفت، بلکه به عنوان انحراف از اصول سوسیالیستی نگاه می‌کند؛ آنها نسبت به توسعه زیاده از حد فضای باز و افشای بی‌پروای گذشته، سخت رنجیده و غضبناك‌اند، چراکه رؤیاهای جوانی آنها درهم شکسته می‌شود. این مطلب نیز، به ذهن خطور می‌کند که اکثریت دانشمندان علوم اجتماعی و معلمین ایدئولوژی، ذاتاً وابسته به اظهارات و نوشته‌های پیشین خود هستند و اکنون که روشن گشته است، آن افکار اشتباه بوده، بسیاری از آنان در حالت بحرانی بسر برده و دست و پا می‌زنند که ثابت کنند، حداقل برخی از آن افکار درست بوده است. این امر، پایه اندیشه محافظه‌کاری بخشی از طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی است. بسیاری از آنها برسر دوراهی قرار گرفته‌اند، از یك سو، افکار و ارزشهای پاگرفته در گذشته است، و از دیگرسو، آن چیزهایی که امروز تبلیغ می‌گردد؛ آنها با توجه به روحیه‌ای که دارند، نمی‌توانند به خود اجازه دهند که بپذیرند مسایل اجتماعی این‌گونه سرتاپا عوض و دگرگون شود. البته در میان حامیان و مخالفان اصلاحات، بسیاری از مردم هم هستند که فاقد هرگونه اصول و معیاری می‌باشند. آنها در ملاءعام، اظهارات پرشوری در اعتقاد به نوسازی می‌کنند، اما وقتی به دفاتر کار خود می‌روند، هیچ اقدامی در این جهت نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد، طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی نامتجانس‌ترین طبقات باشد.

۸ـ مسئولان ارشدـ مسئولان ارشد دستگاه اجرایی (و در اصطلاح مردم مقامات) که ابزار اجرایی دولت و قدرت حزب در عرصه سیاست و اقتصاد بوده و به صورت یك گروه قدرتمند، از طرف مالکین داراییهای سوسیالیستی یعنی مردم، عمل می‌کنند. شرایط زندگی این گروه، بسیار بهتر از سایر مردم است. علاوه بر

دستمزدهای کلان، از امتیازات فراوان مادی، اجتماعی، و فرهنگی بهره‌مند هستند. تحت شرایط اجتماعی گذشته، این گروه از قدرت سیاسی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. به دنبال گسترش سریع این طبقه، آنها بر سراسر کشور تسلط یافتند و بالطبع با حصارهای محکم اجتماعی و سیاسی از توده مردم مجزا گشتند. آنها تافته‌های جدا بافته بودند.

سبك مدیریت دستوری نسبت به گروههای زیردست، اجرای بدون چون و چرای دستورات مسئولان بالا، حل اکثر مشکلات به شکلی صوری و ظاهری، حداقل ارتباط و تماس مستقیم با مردم عادی و استفاده از موقعیتهای رسمی و اداری در جهت منافع شخصی، تقریباً مشخصات نمونه رفتاری این طبقه محسوب می‌گردید. با شرایط جدید، موقعیت این کارکنان به طور بنیادی در حال دگرگون شدن است. بسیاری از وظایف و اعمال آنها جزء حشو و زواید گردیده است، چرا که مدیریت اداری و بوروکراتیك در حال منسوخ شدن، قدرت بنگاهها در حال افزایش و دموکراسی در حال توسعه است. بدین‌ترتیب هم عرصه نفوذ و هم حجم دستگاه سیاسی در حال کاهش است، در نتیجه برخی از این مقامات در حال از دست دادن موقعیتهای بالا و مشاغل پرسود و مزایای خود هستند و تنها راهی که مقابل آنان گشوده است، این است که به بخش تولید نقل مکان کنند، جایی که مهارت و انرژی قابل‌توجه جسمی و اخلاقی موردنیاز است. روشن است که این دورنما، برای آن دسته از این گروه که هنوز بسیار جوان هستند و فاصله زیادی تا بازنشستگی دارند، نفس‌گیر است. آن گروهی که هنوز در دستگاه مشغول کارند، نیز با مشکلات سختی روبرو هستند. با شرایط نوین، ماهیت رهبری سیاسی نیز باید کاملاً دگرگون گردد. دیگر حزب به صورت سابق معنا ندارد. گلمن به درستی در این امر نظر داده و تأکید می‌کند که (۴۹):

> حزب باید بیاموزد که براساس توانایی معنوی و عقیدتی خود عمل کند، و باید دانست که فقط قدرت اخلاقی است که مردم می‌توانند با طیب خاطر، خود را تسلیم آن نمایند. زمانی که این امکان وجود دارد که دستور صادر شود و مطاع باشد، دیگر کسی تلاش نخواهد کرد تا

دیگران را متقاعد و توجیه سازد. وقتی که این امکان وجود دارد که اوامر مطاع باشد، کلیه پیچیدگیهای زندگی و همه اعمال به صورت مبتذل و پیش پاافتاده‌ای درمی‌آید و همه چیز در قالب فرمول و جزمیت نمود می‌یابد. دقیقاً همین نظام دستوری بوده که توده مردم را ساده‌اندیش و تك‌ساحتی نموده است. و این یکی از دلایلی است که آنها را در مقابل توسعه دموکراسی قرار می‌دهد. به همین خاطر است که بسیاری از حزبیها، به هیچ‌وجه قادر به تطبیق خود با وظایف پیچیده نیستند، و از اخلاقیات لازم بی‌بهره‌اند. آنها اگر قادر به انجام کاری نباشند، به راحتی می‌گویند که نیاز به انجام آن کار نیست. این گونه پدیده‌ها برای اصول سوسیالیسم سخت مضر و خطرناك است.

باید افزود که این گروه هنوز وفادار به ایدئولوژی سکون هستند. بسیاری از آنها معتقدند که تنها روشهای آمرانه مدیریت، مؤثر و کارساز است. آنها در رؤیای دستهای آهنین و فرامین کهن، قادر به درك امکان ترکیب برنامه‌ریزی با نظام اقتصاد بازار نیستند و چشم انتظار بازگشت روزهای خوش گذشته‌اند.

متأسفانه، هنوز محافظه‌کاران اکثریت نیروهای ارشد دستگاه اداری را تشکیل می‌دهند. جناح چپ آنها، هرچند ناخواسته، آماده شده است تا با روند توسعهٔ دموکراسی همراهی کند، اما جناح راست، آشکارا واکنش نشان می‌دهد. آنها اصلاً میل ندارند این راه باز شود، تا حتی اندکی از مسایل و جهالتهایشان، به صورت مقالات انتقادی در مطبوعات منعکس گردد. لازم است اشاره شود که شاغلین این دستگاه که مخالف نوسازی هستند، به قول خود زحمت بیهوده‌ای برای تطبیق با شرایط فضای باز سیاسی نمی‌کشند. آنها براین باورند که حتی اگر بدرستی و با دلایل قانع کننده، اعمال بی‌معنی آنها، در مطبوعات منعکس گردد، این یك فاجعه و پایان دوره آنها نیست چرا که بحثهای مطرح شده در مطبوعات بالأخره با مکانیسمهای دیگری ـ از بالا ـ حل خواهد شد. آنها باور نمی‌کنند که همه کارها از بالا درست نمی‌شود.

این واقعیت که فضای باز فراهم شده، به اندازه کافی مؤثر نبوده و هنوز به

سطوح معینی از دستگاه اداری راه نیافته است و همچنین فقدان آن در برخی جمهوریها، مناطق و بخشهای دولتی، یکی از دلایل اصلی مشکل پیشرفت نوسازی در کل می‌باشد. به هرحال فرآیند نفی گذشته و اثبات روابط جدید با اشکال تراشی و کارشکنی محافظه‌کاران و رهبران سیاسی مرتجع روبرو است. شبه‌حامیان نوسازی خطر عمده‌ای نیستند؛ هرچند که آنها خود را فعال وانمود می‌سازند و در طراحی مسیر حرکت و دستورالعملها نیز بخشی از کار را تعهد می‌کنند، اما در عمل خنثی کننده تلاشهای حامیان اصیل نوسازی هستند. باید در نظر داشت که نقش کارمندان ارشد، با توجه به نگرش محافظه‌کارانه‌شان، بسیار مهم است و آنها قطعاً اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی می‌کنند و این وضع تا مدتها ادامه خواهد داشت. آنها نقش اصلی را در مکانیسم بازدارنده در برابر ایجاد دموکراسی دارند، و خنثی کردن این گروه، یکی از مسایل جداً استراتژیك مدیریت اجتماعی است.

البته همه کارکنان حزب و دستگاه دولت این گونه که برشمردیم نیستند، بلکه در میان آنها نیروهای مترقی و متخصص سطح بالایی وجود دارند که نه تنها با تمام وجود از نوسازی حمایت می‌کنند، بلکه با شدت تمام در جهت توسعه و تعمیق آن وارد شده و در مسیر تحقق کامل آن فعالانه عمل می‌کنند. آنها به خاطر آنکه منافع گروهیشان اقتضا می‌کرده وارد این معرکه نشده‌اند، بلکه به سبب ارزشهای والای آن اقدام کرده‌اند.

۹ـ مسئولین حزبی و دولتی ـ گروه مسئولین حزبی و دولتی که شامل مسئولین سطح بالای حزب و دولت ـ اعضا و کاندیداهای عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست، اعضای شورای‌عالی، وزرا، ژنرالهای ارتش شوروی، دیپلماتهای برجسته، رهبران حزب و شورا در جمهوریها، مناطق و شهرهای بزرگ، و سایر افراد هم‌رتبه این گروه است. اینها بالاترین مقامات و رهبران سیاسی شوروی هستند. وقتی به موقعیت آنها نزدیك می‌شویم، این مطلب روشن می‌شود که اکثر آنها، همزمان چندین مسئولیت کلیدی راعهده‌دار هستند. مثلاً اعضا و کاندیداهای عضویت در کمیته مرکزی حزب، همزمان مسئولیت عضویت شورای‌عالی را

دارند، رهبران حزب در جمهوریها و مناطق نیز عضو کمیته مرکزی هستند و غیره. در نتیجه، همین گروه هستند که در مجموع، هسته اصلی حزب کمونیست و دولت شوروی را تشکیل می‌دهند.

تسلط آشکار مرکزیت بر اصول دموکراتیك، در اداره جامعه ما، بدین معناست که رهبری بالای سیاسی نقش بیش از اندازه‌ای در تصمیم‌گیریها و تعیین مسیر حرکت کشور و توسعه آینده و حل مشکلات جاری آن دارد. این جنبه ساختار اجتماعی و سیاسی ما در نتیجه عدم توسعه کافی نهادهای دموکراتیك؛ فقدان هرگونه سیستم قابل اعتماد برای مطالعه افکار عمومی، به گونه‌ای که بتوان در جهت اداره کشور، روی آن حساب بازکرد و حاکمیت طولانی تسلط روش آمرانه در اداره کشور است. مشخصهٔ اصلی حیات تاریخی اتحاد شوروی، وجود قدرت سیاسی کاملاً متمرکز است. این مشخصه در دوران استالین از اقتدار شگفتی برخوردار بود؛ و در سالهای نوسازی این قدرت متمرکز تا حدی تقسیم شده و به مردم و مسایل آنان توجه شده است؛ هرچند که هنوز دگرگونیهای اساسی در توزیع قدرت سیاسی میان سازمانهای گوناگون اجتماعی و یا میان حلقه‌های عمودی قدرت صورت نگرفته است.

در هر صورت این گروه هستند که در مورد استراتژی توسعه اقتصادی و اجتماعی کار می‌کنند، اهداف بلندمدت آن را تعیین کرده، مؤثرترین راهها جهت حصول به اهداف موردنظر را انتخاب کرده و یك سیاست بین‌المللی جهت تحقق آن و تحکیم موقعیت اتحاد شوروی اتخاذ می‌کنند. سازماندهی (انتصاب، ترفیع، تنزل، و عزل) کارکنان ارشد، در دستگاه سیاسی دولت، یکی دیگر از امتیازات مهم این گروه است. این گروه از بالاترین امکانات مادی و موقعیت اجتماعی، به خاطر بالاترین سطح مسئولیت و پیچیدگی کار برخوردارند. به هرحال، جنبه اصلی موقعیت این گروه، قدرت سیاسی است که گسترهٔ حیات اجتماعی را تحت اداره داشته و سرنوشت میلیونها نفر بستگی به عملکرد این گروه دارد.

چنین موقعیتی از قدرت بسیار زیاد (تقریباً قدرت مطلقه) و توأم با میزان بسیار بالای مسئولیت اخلاقی و سیاسی برخوردار است. اداره و انجام چنین وظایف

سنگینی کار هرکس نیست تا به درستی از عهده برآید، چنانکه دیده‌ایم هرکسی این توان را نداشته و نتوانسته از عهده برآید. علایق اعضای این گروه عمدتاً سیاسی است و می توان علایق آنها را به دو بخش اجتماعی و شخصی تقسیم نمود. عمده‌ترین علاقه اجتماعی رهبران سیاسی، خارج ساختن جامعه از سستی و سکون، سرعت بخشیدن به توسعه اجتماعی و اقتصادی، تثبیت قدرت کشور و ایجاد توانایی دفاع قابل اطمینان است. این را هم باید درك کرد، که اولاً اداره کشوری که در فرآیند توسعه‌ای پویا بسرمی‌برد و به توسعه اقتصادی بالایی که موجب موقعیت برتر آن می شود، دست یافته، راحت‌تر از اداره کشوری است که از نظر تکنولوژیکی و اجتماعی عقب است. ثانیاً، هر چقدر هم که بنیانهای قدرت در کشوری محکم باشد، ثبات آن کشور تا اندازه زیادی وابسته به روحیات آن مردم است، که آن هم متأثر از سطح زندگی و شرایط آن و سرعت بهبود زندگی مردم است. در نتیجه علایق اجتماعی رهبری کشور به طور بنیادی با علایق جامعه هماهنگ است. اما در مورد علایق شخصی این گروه، به‌وضوح می توان دید که همه تلاش آنها در جهت ابقا و تحکیم موقعیت اداری و قدرتشان است. ساده‌اندیشی است که کسی تصور کند، جدال برسر قدرت که همه تاریخ بشر را دربرمی‌گیرد، ریشه‌های اجتماعی‌اش تحت شرایط سوسیالیسم خشکیده و عمر آن به پایان رسیده است. اطلاعاتی که در حال حاضر، به طور وسیع پیرامون جنگ قدرت، طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و سالهای پس از آن منتشر شده است، نشان‌دهنده آن است که این تصور کاملاً بیجاست.

به هرحال، رهبران از دو طریق می توانند موقعیت خود را ابقا و تحکیم نمایند: یا به وسیله کارآیی بالای عملکردشان و حل موفقیت‌آمیز مشکلات پیچیده سیاسی و یا به وسیله ایجاد باندهای قدرت که اعضای آن به وسیله ارتباطهای خانوادگی و اجتماعی به هر عنوان که شده از یکدیگر حمایت کنند. آنان که روش اول را اعمال می کنند، باید از شعور بالا و وسیع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار باشند، باید قوت و شجاعت فراوان در کشورداری داشته باشند، باید اراده‌ای مصمم و خلل‌ناپذیر و ایمان راسخ و عمیق به تحقق اجتناب ناپذیر نوسازی

داشته باشند.

مردم معترفند که میخاییل گورباچف و نزدیکترین یارانش و برخی دیگر از رهبران سیاسی این ویژگیها را دارا هستند.اما باید دانست که در این گروه، هنوز تعداد زیادی وجود دارند که در دوران سکون شکل گرفته‌اند و به نظام اداری آمرانه و دستور صادر کردن خوگرفته‌اند و عادت کرده‌اند به طور احمقانه‌ای ریاست و برتری خود را نسبت به زیردستان اعمال کنند. گروهی که از قدرت مطلقه خود و آزادی عمل بی حد و حصر، در عین معافیت از کیفر و مصونیت از مجازات، بخوبی آگاه بودند. این افراد به هیچ‌وجه از روشهای جدید حمایت نمی کنند، و اکثر آنها با مقتضیات نوین سازگاری ندارند؛ شرایطی که رهبران سیاسی با کفایت بسیار بالا، و اخلاقیات فردی و اجتماعی برجسته را می طلبد. بسیاری از آنان، در گذشته مرتکب اعمالی شده‌اند که نه مردم فراموش کرده و نه هرگز فراموش خواهند کرد. آنها با از دست دادن میدان عمل سابقشان و به سبب عدم تمایل و ناتوانیشان در درك روح زمان، مبلّغ ارزشهای محافظه‌کارانه هستند. علی‌رغم حمایتهای ظاهری از نوسازی، آنها در عمل همان روشهای سابق رهبری را اعمال می کنند و پیوسته چوب لای چرخ تلاشهایی که جهت ایجاد دموکراسی در جامعه می‌شود، می گذارند. البته عرصه‌های اندکی، دور از دسترس اصلاحات جاری، باقی مانده است که هنوز در اختیار محافظه‌کاران است. یك فرآیند نسبتاً شدید تغییرات در رهبری، اوضاع را بهبود بخشیده، اما سرعت این روند کند بوده است.

تا اینجای بحث، گروههایی را که از نظر موقعیتشان در سازمان اجتماعی کار و نوع ارتباطشان با ابزار تولید، از یکدیگر تفکیك می شدند مورد بررسی قرار دادیم. این گروهها به وسیله روابط تخصصی، همکاری، رهبری و نظام اجرایی با یکدیگر پیوند می خورند.

جریان دیگری که لازم است در پایان این بخش بدان اشاره شود، تشکیلات جنایتکارانه جهانی (مافیا) است که از نظر کمیت محدود بوده، ولی بی‌اندازه با نفوذ و خطرناك است و ساختار کاملاً متفاوتی دارد. این گروه دربرگیرنده بخش ناسالم نیروی کار در بخشهای توزیع و خدمات، عوامل بازار سایه‌ای، بخش فاسد

مجریان دستگاه، مسئولین قضایی، و پلیس است. ما در اینجا، برسر آن نیستیم که پیرامون دله‌دزدها، سفته‌بازان و رشوه‌گیران سخن گوییم، بلکه بحث از دسته‌های جنایتکار قدرتمندی است که یك حکومت بی‌قانونی در مناطق امن خود ایجاد کرده و سالهای سال آن را حفظ کرده‌اند. برخی از اعضای این گروه دستگیر، محاکمه و محکوم شده‌اند؛ اما دیگران مخفی هستند. به هرحال روحیه آنها چنان نیست که منفعلانه صبر کنند تا چه پیش آید، چرا که نوسازی برای آنها، نه تنها به معنای از دست دادن کامل قدرت و موقعیتشان است، بلکه به معنای پایان یافتن آزادی آنهاست. نوسازی دشمنانی سرسخت‌تر و بی‌همه چیزتر از اینها ندارد. ما در اینجا، نه فقط با محافظه‌کاران، بلکه با مرتجعینی که هیچ نشانی از سوسیالیسم ندارند و حتی پایبند هیچ ارزش اجتماعی و اصول اخلاقی نیستند، درگیریم. اینها اگر فرصت پیدا کنند، نه تنها جامعه ما را به سوی سرمایه‌داری بلکه به سوی فئودالیسم سوق خواهند داد.

مایلم در اینجا قید کنم که تصویری که من از ساختار اجتماعی جامعه‌مان و عوامل واپس‌گرای آن ارائه کرده‌ام تا مشخص کنندهٔ وضع پیشرفت نوسازی باشد، براساس یك تحقیق جامعه‌شناسانه معتبر، عنوان نشده است، بلکه بیشتر براساس یك فرضیه استوار است. مواد این فرضیه از مطبوعات شوروی، نشریات تخصصی، نامه‌هایی که توسط خوانندگان مقاله‌های من برایم فرستاده شده، نظراتی که براساس بحثهای گوناگون حاصل شده و صحبت با گروههای مختلف اجتماعی و نهایتاً نتایج حاصل از تحقیقات اجتماعی مختلف از مناطق گوناگون، استخراج شده است. بررسی جامعتر و براساس تحقیقات قابل اطمینان مبتنی بر روش شناسی ساختار اجتماعی جامعه شوروی، مطلبی است که در بحثهای بعدی ارائه خواهد شد.

استراتژی مدیریت اجتماعی نوسازی

تا اینجا نحوهٔ برخورد مردم با نوسازی، از نقطه‌نظر جایگاه اجتماعی و وابستگی آنها به گروهی خاص مورد بحث قرار گرفت. البته این نحوهٔ برخورد به عوامل

دیگری نیز بستگی دارد. به عنوان نمونه، سطح تحصیلات فرد و کیفیت آن، اطلاع از حوادث جاری، هویت صنفی، مشی سیاسی، توان پیش‌بینی، و شناخت منافع فردی، گروهی و اجتماعی، همگی ویژگیهای مهمی است. به عنوان یك قاعده کلی، هرچقدر که فردی از نظر سیاسی و اجتماعی پیشرفته‌تر باشد، نحوهٔ برخورد او با نوسازی مثبت‌تر و فعالتر خواهد بود. بخش‌مترقی جامعه نسبت به سمت‌گیری بنیادی نوسازی و ضرورت تاریخی آن، بیشترین اهمیت را قایلند، در حالی که بخش بی‌تحرك جامعه، عمدتاً به تجربیات محدود خود در تماس با نوسازی می‌پردازند که غالباً بیانگر واقعیت آن نیست. تفاوتهای کلی، ناشی از شکل‌گیری شخصیت در ادوار مختلف تاریخی، تأثیر قابل توجهی در نحوهٔ برخورد افراد با نوسازی دارد. با یك نگاه، روشن می‌شود که نسل جوانتر، دربرگیرنده حامیان بیشتری نسبت به تغییرات اجتماعی رادیکال می‌باشد، و تعداد کمتری محافظه‌کار در این قشر وجود دارد. براساس مشاهدات من دو گروه سنی، هم‌اکنون به سبب فعالیت اجتماعیشان در خور توجه هستند: گروهی که سنشان از ۳۵ ـ ۳۸ سال بیشتر نیست و آنهایی که جوانتر از ۵۵ ـ ۶۰ سال نیستند. این گروهها موفق شده‌اند در سنین جوانی (لغایت ۳۲ سال) واقعاً آزادی را تنفس کنند؛ اولین گروه بعد از ۱۹۸۳ و دومین گروه بعد از ۱۹۵۶. نسلهای میان این دو گروه، که سنین بلوغ و جوانی خود را در دوران سکون اجتماعی، طی کرده‌اند، از بسیاری جهات در جامعه هضم شده و هویت خود را از دست دادند. شاخصه آنها، بدبینی اجتماعی است؛ آنها نسبت به ارزشهای سوسیالیستی ایمان اندکی دارند، نسبت به امکان تحقق دگرگونیهای مثبت در روابط اقتصادی مشکوك می‌باشند و در برخورد با مسایل اجتماعی سلوکی کاملاً منفعل دارند.

طرز تلقی افراد از نوسازی به جنبه‌های شخصیتی آنان نیز بستگی دارد. معمولاً افراد خلاق؛ پرانرژی، دارای عقاید سیاسی رادیکال، طرفدار دگرگونیهای انقلابی هستند. نقطه مقابل این گونه افراد، کسانی هستند که از نظر شخصیتی بیشتر منفعل و بی‌تحرك می‌باشند. تحقیقاً، یك عامل مهم دیگر، تجربه شخصی فرد نسبت به شرکت در اصلاحات اقتصادی و سایر اصلاحات است. همچنین میزان گرفتاری و

محدودیت افراد در سیستم روابط اجتماعی گذشته، سطح وابستگی اجتماعی آنها و میزان رضایت آنها از موقعیتی که دارند نقش مهمی دارد. نهایتاً نحوهٔ برخورد فرد با نوسازی تا اندازه زیادی بستگی به اخلاقیات وی همچون صداقت، پاکی، شعور اجتماعی، احساس شفقت و غمخواری و غیره دارد. به همین جهات، در هر طبقه و گروه اجتماعی می‌توان افرادی را یافت که نه تنها تلقّیهای گوناگون نسبت به نوسازی دارند، بلکه مخالف آن نیز هستند. کارگرانی که در کنار هم روی یك نیمکت می‌نشینند، دانشمندانی که مشترکاً روی یك موضوع کار می‌کنند و کارمندان یك بخش معین، غالباً دارای نظرات و تلقّیهای گوناگون بوده و براساس عقاید خود در مقابل هم سنگربندی می‌کنند.

بدین ترتیب نحوه برخوردها با نوسازی ویژگی دوگانه‌ای دارد، یعنی گروههای اجتماعی که ساختار جامعه را می‌سازند، به وسیله نحوهٔ برخوردی که مشخص کنندهٔ هر یك از این گروههاست، از یکدیگر تفکیك می‌شوند، اما در داخل هریك از این گروهها، افرادی با تلقّیها و برخوردهای متفاوت، به نسبتهای گوناگون، یافت می‌شوند. گروههای زیر، براساس تعلقات خود، برخوردهای متفاوتی با نوسازی دارند:

۱ـ طراحان و پیشگامان نوسازی ـ این گروه شامل کسانی است که با تمام وجود، نیاز به دگرگونی بنیادی و انقلابی در روابط اجتماعی به میراث مانده از گذشته را لمس کرده‌اند. آنها به خوبی واقفند که هیچ راه قابل قبول دیگری وجود ندارد و هرگونه انحراف از مسیر سیاسی تعیین شده جاری یا هرگونه تأخیر در اجرای نوسازی، سرنوشت سوسیالیسم را در اتحاد شوروی تهدید می‌کند. آنان به خوبی درك کرده‌اند که ایجاد دموکراسی کامل در روابط اقتصادی و سیاسی، ارزیابی مجدد تاریخ کشور و وضعیت امروز آن از سر صداقت و بدون پنهان کاری، تنها راه ممکن برای متوقف ساختن کندی پیشرفتهای علمی، فنی، اجتماعی و حفظ موقعیت رهبری شوروی در جامعه نوین بین‌المللی است. اعضای این گروه، حرف و عملشان یکی است و این شاخصه آنهاست، آنها فقط در مطلوبیت نوسازی سخن نمی‌گویند، بلکه در عمل به خاطر آن، بدون مضایقه از وجود خود،

می‌جنگند. آنان پیشگامان نوسازی هستند که آماده‌اند تا بر کلیه مشکلات پیچیده و سهمگین نوسازی غلبه کنند و به دیگران راه آینده را نشان دهند. آنها از نظر تعداد بسیار نیستند، اما نقش تاریخی‌شان بسیار عظیم است.

۲ـ حامیانـ این گروه وسیع، شامل مردمی است که در پیش بردن اندیشهٔ نوسازی در کنار طراحان و پیشگامان آن سهیم هستند. آنان این اندیشه را بی‌وقفه توسعه داده و همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند تا این اندیشه تحقق یابد. این گروه، مترقی‌ترین، فعالترین و خلاقترین بخش جامعه شوروی را تشکیل می‌دهد. آنان آماده‌اند تا با تمام توان و استعداد خود در نوسازی و بهروزی کشورشان شرکت کنند و همزمان سطح معیشت و مشی زندگی خود را بهبود بخشند. آنان مردمی هستند که به دموکراسی و انسانیت باور تمام دارند و سرسپردهٔ عدالت سوسیالیستی هستند. این گروه، در مواجهه با مکانیسم ترمز، معمولاً با آن درگیر می‌شوند، اما از آنجا که عملکردشان کاملاً هماهنگ نیست، همیشه پیروز نمی‌شوند. بسیاری از آنها با مشکلات و تلخکامیهای فراوان دست به گریبان هستند، اما سنّت تاریخ چنین است که ایمان و اعتقادشان بدون تغییر باقی می‌ماند.

۳ـ همراهانـ این گروه کسانی هستند که خود را ملزم به حمایت از مجموعه اندیشه نوسازی نمی‌دانند (گاه به دلیل آنکه خوب با آن آشنا نیستند، و گاه به سبب تردیدهایی که دارند و یا با یك یا چند مورد از محتوای آن موافق نیستند)؛ مع هذا کسانی هستند که علایق شخصی در مورد جنبه‌های خاص تحقق اصلاحات دارند. به عنوان مثال؛ توسعه تعاونیها، تجارت خصوصی، اجرای پروژه‌های مشترك میان شوروی و شرکتهای خارجی، ایجاد بنگاههای عظیم‌تر مستقل و افزایش قدرت نیروی کار، گسترش آزادی بیشتر در عرصه مدیریت، توسعه سریعتر علمی و فنی. نحوهٔ برخورد این گروه با نوسازی ـ نسبت به دو گروه نخست ـ کمتر ثبات و اطمینان دارد. این نحوهٔ برخورد، تا اندازهٔ زیادی، بسته به مشکلاتی است که آنان در تلاش برای دستیابی به منافع خود با آن روبرو می‌شوند. چنانچه این گروه، با ظاهرسازی، بوروکراسی، فریب و فساد روبرو شوند و نتوانند به نقطه‌نظرات خود

دست یافته و در کار خویش بهبودی حاصل کنند، دچار مشکل شده و بخشی از آنها سرخورده گشته، صحنه را ترك خواهند کرد.

۴ ـ شبه‌حامیان ـ این گروه شامل مردمی است که نه اصول گرا هستند و نه باورهای محکم سیاسی دارند. آنها آماده خدمت به همه اربابان هستند. برایشان فرقی نمی‌کند که چه کسی باشد. آنها واقعگرا هستند و هر واقعیتی را تصدیق می‌کنند، رضایت رؤسا را جلب می‌کنند و در جهت ترقی خویش گام برمی‌دارند. اگر بخواهیم بر اساس اظهارات رسمی خودشان قضاوت کنیم، این مردم را باید در زمرهٔ حامیان پرحرارت و مشتاق نوسازی به حساب آورد. اما آنها، چنانچه احساس کنند که فضای سیاسی در حال عوض شدن است، بلافاصله آرام شده و نظراتشان کاملاً عوض می‌شود. در شرایط مساعد و رضایت بخش، اعضای این گروه می‌توانند مفید واقع شوند. هرچند که عدم اصول گرایی آنها، توأم با فرصت‌طلبی و چپ و راست زدنشان، فی نفسه، بسیار خطرناك است. متأسفانه حضور اعضای این گروه، در رهبری یك واقعیت آشکار و تلخ است.

۵ ـ تماشاچیان ـ این گروه، از مردمی شکل یافته است که در اصل با اندیشه نوسازی موافقند، اما تجربه بسیار تلخی نسبت به تلاشهای گذشته در مورد اصلاحات اجتماعی دارند. آنها معتقدند که نوسازی امری ضروری است، اما جامعه توان کافی و سازماندهی مناسب را جهت درگیرشدن با نظام بوروکراسی که دارای قدرت فوق العاده است، ندارد. بنابراین هر چقدر هم که پیشگامان، حامیان و همراهان نوسازی تلاش کنند، ممکن است که ثمرهٔ تلاش آنها به وسیله نیروهای مخالف، متوقف و واژگون گردد. در چنین صورتی آنها که از سرصداقت و وفاداری و بدون عقب نشینی، خود را در اختیار نوسازی گذاشته‌اند، بیشترین آسیب سیاسی را خواهند دید و کمترین آسیب اجتماعی که می‌بینند، از دست دادن شغلشان خواهد بود. با چنین تصوراتی است، که اعضای این گروه، ترجیح می‌دهند نظاره‌گر تحولات، خارج از گود باشند؛ نه اینکه هیچ‌گونه همفکری با حمایت کنندگان نوسازی نداشته باشند، بلکه بر این مبنا که هیچ ایمانی به پیروزی نهایی آن ندارند. موضع این گروه خیلی باثبات نیست و تا اندازه زیادی، بستگی

دارد به اینکه نوسازی در عمل چگونه پیش برود. هر موفقیتی میزان شك و تردید آنها را کاهش داده و هر شکستی آن را افزایش خواهد داد. این گروه ذخیره اجتماعی مهمی برای نوسازی محسوب می‌شوند.

۶ـ خنثی‌ها ـ اینها نیروهای فاقد تحرك اجتماعی هستند که برایشان هیچ اهمیتی ندارد که در کشور چه می‌گذرد و چه در حال روی دادن است. آنها فقط درگیر مسایل شخصی و یا خانوادگی خود هستند. در برخورد با جریانهای اجتماعی، فاقد اطلاعات یا تجربیات چندانی هستند. آنها به سبب عدم تحرك اجتماعیشان از دیگران تفکیك می‌شوند. این گروه علاقه‌ای به جهت‌گیری کلی نوسازی ندارند، از اهمیت تاریخی آن آگاه نیستند و غالباً اخبار مربوط به رویدادهای جاری را به کناری می‌گذارند و به راحتی از کنار حوادث می‌گذرند. این گروه شامل بسیاری از محافظه‌اندیشان است که سخت به شیوه‌های زندگی گذشته چسبیده‌اند، صرفاً از این باب که به آن شیوه‌ها خو کرده‌اند و هرگز اجازه نمی‌دهند که نسیم اندیشه‌های نو به سوی مغزهایشان بوزد. به دلیل روحیه منفعل و بی‌تحرك آنها، رفتار این گروه آسیب عمده‌ای برای نوسازی در برندارد؛ اما به هرحال وجود چنین روحیه‌ای، پدیدهٔ مثبتی در جامعه محسوب نمی‌شود و در کل، این جریان می‌تواند به عنوان نیروی ترمز در مقابل توسعه‌اجتماعی عمل کند.

۷ـ محافظه‌کاران ـ اینها عمدتاً مردمانی هستند که شخصیتشان در دوره سرکوب دموکراسی و شکوفایی سبك مدیریت آمرانه شکل گرفته است. آثار دوران سکون، به شکلی ماندگار و محونشدنی در روان آنها نقش گرفته است. اکثر آنها هنوز معتقد به قدرت اعجازگر برنامه‌ریزی متمرکز و جوهرهٔ ضد سوسیالیستی در روابط بازار هستند، و اینکه جنگ دوم جهانی عمدتاً به دلیل نبوغ استالین پیروز گشت. البته به دنبال اجبار خود، در همسویی با شرایط نوین، آنها آمادگی شفاهی پذیرش نیاز به تغییرات مشخصی را دارند و اغلب فرهنگ لغات نوسازی را بکار می‌گیرند. آنها براساس افق فکری و دید کوتاهشان، نوسازی را یك فرآیند ضدسوسیالیستی می‌دانند. این گروه، در عمل به هر کاری دست خواهند زد تا راه دگرگونی اجتماعی را سد کنند. تلاش می‌کنند تا نگذارند نوسازی توان لازم برای تحول را

در خود گرد آورد و در صورت لغونشدن، حداقل جلوی رشد آنرا بگیرند.
۸ ـ مرتجعین ـ این گروه دلایل محکمتر و متقاعدکننده‌تری، نسبت به محافظه‌کاران در مخالفت با نوسازی دارند. محافظه‌کاران با اندیشه نوسازی از موضع جزمیت‌های استالینی مخالفند، در حالی که مرتجعین، در اصل، با هر ارزش سوسیالیستی مخالف هستند. اکثر آنها به خاطر چپاول‌کردن زندگی می کنند، و بیشترین تلاش را انجام می‌دهند تا بر اموال عمومی، از هر طریق ممکن، بدون در نظرگرفتن مسایل قانونی و اخلاقی، چنگ بیندازند. بخش دیگر آنها، کسانی هستند که به سبب داشتن قدرت نامحدود بر هزاران نفر از مردم، فاسد شده‌اند، و اکنون درصدد بازگرداندن و حفظ قدرت کذایی هستند، قدرتی که برای آنان زندگی خاص طبقه ممتاز و مصونیتهای قانونی را فراهم ساخته بود. تضاد میان این گروه و منافع سوسیالیستی، تضادی آشتی ناپذیر است. در پیشگاه تاریخ، پاسخ این پرسش که نهایتاً چه کسی پیروز خواهد شد، بدون تردید روشن است. اما در حال حاضر، نبرد میان مرتجعین که از قدرت برخوردارند و حامیان نوسازی، نبردی اجتناب ناپذیر و بیرحمانه است. گذشته از موارد ذکر شده، می توان نمونه‌های دیگری را از نحوهٔ برخورد با نوسازی عنوان کرد. به عنوان مثال گروهی از نسل جوان هستند که قادر به تشخیص ارزشهای دروغین و حقیقی نیستند، آنها کورکورانه در پی رهبر نمایان و بدعت گذاران حرکت می کنند، بر این باور که آنها برای نوسازی مبارزه می کنند، در حالی که آنها تیشه به ریشهٔ آن می زنند. البته عمده‌ترین نحوهٔ برخوردها با نوسازی، همان مواردی است که قبلاً مورد بحث قرار گرفت.

اکنون این پرسش مطرح می شود که ارتباط میان گروههای تفکیك شده از جهت موقعیت خارجی آنها در جامعه و همچنین طبقات و گروههایی را که دربر می گیرند، چگونه است؟ در پاسخ، جدولی را ارائه خواهیم کرد که ردیفهای آن نشان دهنده گروهها و طبقات اجتماعی و ستونهای آن معرف نحوهٔ برخورد با نوسازی است. از نظر حجم جمعیت، ممکن است برخی از خانه‌ها، میلیونها نفر و برخی دهها نفر را دربرگیرد. برآوردی را که من انجام داده‌ام، بیانگر توزیع

احتمالی نمونه‌های هر یك از طبقات اجتماعی با توجه به نوع برخورد آنها با نوسازی است، و در واقع یك مدل توزیع ارائه شده که در آن مهمترین مؤلفه‌های اجتماعی مشخص گردیده است. گروهها و طبقات اجتماعی، براساس میزان حمایتشان از نوسازی، از بالا به پایین ردیف شده‌اند و نوع برخورد با نوسازی، از مثبت ترین وضعیت تا منفی ترین برخورد، به ترتیب طبقه‌بندی گردیده است. جهت ساده‌شدن جدول مورد بحث، تغییراتی در لیست گروهها و طبقات اجتماعی که در بخش قبل این فصل مورد بررسی قرار گرفتند، داده شده است:

۱ ـ طبقه کارگران صنعتی پیشرفته با کشاورزان مزارع اشتراکی مشابه آنها، به سبب نوع برخورد یکسانشان یکی شده است.

۲ ـ به همین دلیل توده کارگران عادی با کشاورزان مزارع اشتراکی معمولی، با هم ترکیب شده‌اند.

۳ ـ گروههای دربرگیرنده رهبران سیاسی و مدیران ارشد یکی شده‌اند.

خانه‌های سایه‌دار نشان دهنده آن است که موضع مشخص وجود دارد، در حالی که خانه‌های خالی معرف آن است که در آنجا تقریباً موردی وجود ندارد یا به ندرت وجود دارد. جدول را می‌توان به طور افقی یا عمودی مورد استفاده قرار داد. در صورت اول برخوردهای مختلف نسبت به نوسازی توسط هرگروه خاص اجتماعی مشخص است؛ و در صورت دوم می‌توان مشاهده کرد که هر گروه اجتماعی دربرگیرنده کدام بخش جامعه در برخوردهای متفاوت با نوسازی است.

در صفحات بعد نگاهی دقیقتر به جنبهٔ دوم خواهیم داشت.

همان طور که از جدول مشاهده می‌شود، پیشگامان نوسازی عبارتند از: رهبران سیاسی و مدیران ارشد مترقی، طبقه روشنفکر اجتماعی و فرهنگی که قایل به تغییرات بنیادی هستند و کارگران و کشاورزان پیشرفته. حامیان نوسازی، گسترده‌ترین گروه اجتماعی را تشکیل می‌دهند. آنها در همه طبقات جامعه، بجز آنها که سخت به منافع خود می‌اندیشند، وجود دارند و این امر حاکی از گسترش اجتماعی اصلاحات است. کارگران، کشاورزان، اعضای تعاونیها و کارفرمایان خرد همه جزء همراهان نوسازی هستند. شبه حامیان در همه گروههای روشنفکر و

جدول مواضع طبقات و گروههای مختلف نسبت به نوسازی

طبقات و گروههای اجتماعی	پیشگامان	حامیان	همراهان	شبه حامیان	تماشاچیان	خنثی ها	محافظه کاران	مرتجعین
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
کارگران صنعتی وکشاورزان پیشرفته	▨	▨	▨					
رهبران سیاسی و مدیران ارشد	▨	▨		▨			▨	
روشنفکران اجتماعی و فرهنگی	▨	▨		▨	▨		▨	▨
اعضای تعاونیها و کارفرمایان خرد		▨	▨	▨				
کارگران و کشاورزان عادی		▨	▨		▨	▨	▨	
روشنفکران علمی و فنی		▨		▨	▨		▨	
منصوبین حزب در ادارات		▨		▨			▨	▨
کارکنان ارشد بخش توزیع و خدمات					▨		▨	▨
کارگران برخوردار از امتیازات ناحق					▨		▨	▨
اعضای تشکیلات جنایتکارانه (گروههای مافیایی)								▨

اجرایی یافت می‌شوند؛ در حالی که کارگران، کشاورزان و صنعتکاران نیازی به استتار سیاسی ندارند. در اکثر گروهها، نیروهای تماشاچی وجود دارد. کمترین نمود، مربوط به گروههایی است که فعالیت آنها ملازم با اتخاذ موضع مشخص در قبال نوسازی است؛ یعنی رهبران سیاسی و مدیران ارشد، کارکنانی که به وسیله حزب در ادارات منصوب شده‌اند، کارگران صنعتی و کشاورزان پیشرفته و کارفرمایان خرد. برخورد خنثی و بی‌طرفانه، شاخصهٔ اکثریت نیروهای بی‌تحرك و منفعل بخش کارگران عادی است. همانند حامیان نوسازی، محافظه‌کاران تقریباً در همه گروهها حضور دارند. آنها در میان کارگران و کشاورزان مزارع اشتراکی پیشرفته و کارفرمایان خرد از حداقل نیرو برخوردارند. اینها کسانی هستند که اگر محافظه‌کارانه می‌اندیشیدند، هرگز خود را درگیر مسایل نوسازی نمی‌کردند. با دقت در وضع مرتجعین، مشخص می‌شود که آنها در گروههای محدودی متمرکز شده‌اند که باید در مدیریت نوسازی بدرستی و دقت مورد توجه قرار گیرند تا نتوانند مشکلی ایجاد کنند. مرتجعین در گروههای زیر قرار گرفته‌اند:

الف) بخش فاسد کارکنان حزبی و دستگاه دولتی.

ب) کارکنان بخشهای توزیع و خدمات.

ج) بخشی از طبقه کارگر که توسط دو گروه فوق‌الذکر خریداری شده‌اند.

د)اعضای شبکه‌های جنایتکاران که با گروههای بالا یك کاسه شده‌اند.

همان طور که مشاهده می‌شود، تصویر حاصل نسبتاً پیچیده است. جامعه به گروههای مختلفی تقسیم شده که از اساس، مواضعشان نسبت به نوسازی فرق می‌کند و در مواردی نیز در مقابل هم قرار دارد. کشاکش و درگیری میان نیروهای اجتماعی که دارای مواضع له و علیه نسبت به دگرگونی در روابط اجتماعی هستند، هر روز در مطبوعات منعکس می‌شود، که موجب بحثهای داغ و رشد جریانها می‌گردد. جامعه در حال تحول به سوی نوسازی است و گروههای بی‌طرف و تماشاچی به تدریج، کمتر و کمتر می‌شوند و همچنین درگیری میان حامیان معتقد و مخالفان محکم، روز به روز عریانتر می‌گردد. از طرف دیگر، اگرچه نحوهٔ برخوردها به وسیله اعضای گروهها و طبقات خاص، قابل تشخیص است، اما

اینطور نیست که تنها براساس قالبهایی که مورد بحث قرار دادیم، بتوان برخوردها را پیش‌بینی کرد. در این رابطه تمایل عمومی نیروهای اجتماعی، نسبت به نوسازی، به گونه‌ای است که زمینهٔ یك جنبش را فراهم می‌سازد. این جنبش نیازمند یك استراتژی مدیریت است، نه یك برنامه معمولی، بلکه سیاستی پیچیده را می‌طلبد، و نه یك فرآیند تکامل تدریجی، بلکه به وسیله انقلابی که به طور رادیکال موجب دگرگونی در بنیان اجتماعی و ساختار سیاسی گردد و به یك توزیع مجدد کامل قدرت، حقوق، وظایف و آزادیها، میان طبقات و گروهها منجر گردد. با توجه به این پرسش که کدامیك از مسیرهای ممکن در جهت توسعه بیشتر اجتماعی، صحنه مبارزهٔ اصلی خواهد بود؛ من یکبار دیگر کاملاً با نظر گلمن موافقم که سه جهت اصلی را که جامعه ما می‌تواند انتخاب کند، خاطرنشان می‌سازد: جامعه‌ای انقلابی و دموکراتیك؛ جامعه‌ای لیبرال و محافظه‌کار و بازگشت به گذشته(به عصر استالین).

باید توجه داشت که سومین انتخاب فرضی منتفی است، چرا که مردم آموخته‌های زیادی دارند و به سبب آن آموخته‌ها، تغییرات بسیار نموده‌اند و دیگر اجازه نخواهند داد که آن اوضاع تکرار شود. وی توجه ویژه‌ای به خطرهای فعلی مسیر لیبرال و محافظه‌کار دارد که به وسیله آن جریانهای سیاسی که عمرشان گذشته است، می‌خواهند جایگزین جامعهٔ انقلابی و دموکراتیك گردند. در تبیین تفاوتهای این سه مسیر توسعه، گلمن چنین می‌نویسد(۵۰):

> ایجاد دموکراسی موجب توزیع مجدد قدرت، حقوق و آزادیها می‌گردد و مجموعه کاملی از ساختار مدیریتی و اطلاعاتی را ایجاد می‌کند. لیبرالیزه کردن جامعه، به معنای ابقای کلیه جنبه‌های سیستم اداری با وضعیتی معتدلتر می‌باشد. لیبرالیزه کردن جامعه، مانند آن است که فرد مشت خود را نیمه‌گره سازد؛ دست همان دست است و مشت هم هست، اما مشت واقعی نیست. از دیدگاه خارجی، لیبرالیزه کردن جامعه و ایجاد دموکراسی شاید یکسان بنظر آیند، اما در حقیقت چنین نیست.

در واقع مسئله اساسی، بودن یا نبودن نیست، یعنی مسئله این نیست که

نوسازی، اصلاحات اقتصادی و ایجاد دموکراسی تحقق می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد، زیرا نیروهایی که به طور جدی در مقابل آن ایستاده‌اند، خیلی عمده نمی‌باشند؛ بلکه مسئله‌اساسی، آن است که ماهیت نوسازی چگونه خواهدبود. انقلابی (رادیکال) یا انقلابی(لیبرال ـ محافظه‌کار). آیندهٔ مردم بستگی دارد به آنکه کدام یك از اینها در عمل تحقق یابد. اگر صورت اول تحقق یابد، جهان پس از آنکه شاهد اعجاز ژاپنیها، چینیها و سایرین بوده است، این فرصت را خواهد یافت تا شاهد اعجاز شوروی در حصول به افزایش سریع آهنگ رشد و تبدیل کشوری عقب از نظراجتماعی و تکنولوژیکی به کشوری فوق‌العاده مدرن و با قدرت باشد. اما اگر راه دوم انتخاب شود، آنگاه فاصله اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که طی سالیان اخیر، بسیار زیاد شده است، به صورت غیرقابل تغییر درخواهد آمد و این کشور بزرگ موقعیت خود را از دست خواهد داد؛ خود را در پس پردهٔ آهنین جدیدی حبس خواهد ساخت، مقاومتهای دموکراتیك سرکوب خواهد شد و در یك انزوای دیگر داخل خواهد گردید. این انتخاب، برای ما بسیار حیاتی است، چرا که سرنوشت آینده بتمامه به آن بستگی دارد.

آنچه مورد نیاز است، یك استراتژی کاملاً حساب شده و خوب طراحی گردیده است، تا قادر به پیش بردن فرآیند نوسازی به سمت یك عصر پیشرفت تاریخی باشد. این استراتژی باید درگیریهای درون گروهی و تنشهای اجتماعی را به حداقل برساند؛ به گونه‌ای که اهداف برنامه‌ریزی شده، با حداقل خسارات اجتماعی ممکن حاصل شود. این بدان معناست که مردم تا آنجا که ممکن است، باید از نوسازی کمتر لطمه ببینند و میزان خسارات آن در حداقل ممکن باشد. اگر این امر تحقق یابد، نوسازی به یکپارچگی و بهم پیوستگی جامعه کمك خواهد کرد و در غیر این صورت به سمت قطعه‌قطعه شدن و تلاشی خواهد رفت و ما باید در انتظار فروپاشی باشیم. بدین ترتیب یا ارزشهای اجتماعی دوباره متولد خواهد شد و یا مرگ آنها فرا خواهد رسید. این موضوعی است که باید به خوبی تشخیص داده شود. جمع کردن و همراه کردن منافع بخشهای دموکراتیك و ارتجاعی جامعه که درست در مقابل هم قرار دارند، و ساده انگاشتن منازعات اجتماعی، می‌تواند

اندیشه نوسازی را تضعیف نماید. بر همین اساس است که من معتقدم، لازم است کلیه پدیده‌هایی که در کندشدن پیشرفت نوسازی اثر می‌گذارد، و موجبات نارضایتی مردم را نسبت به نتایج حاصل از نوسازی فراهم می‌کند، مورد بررسی قرار گیرد. دنبال کردن سیاست مصالحهٔ اجتماعی و سازشکاری و ترس از انجام هرعملی که مغایر منافع گروههایی است که نوسازی را کند می‌سازند و مانع پیشرفت آن می‌شوند، می‌تواند به صورت ترمز جدی در مقابل توسعه فراگیر این فرآیند درآید.

همهٔ این مسایل، نشان دهندهٔ پیچیدگی طراحی یك استراتژی مؤثر جهت مدیریت نوسازی است. به علاوه، این پرسش نیز مطرح است که نوسازی با تکیه به کدام گروهها سمت‌گیری نماید، گروههایی که به وسیله جایگاه اجتماعیشان تعریف شده‌اند یا آنان که براساس تعلقاتشان؟ جایگاه، مسایل و مشکلاتی که گروههای نوع اول با آن روبرو هستند، کم و بیش روشن است، و بالطبع اتخاذ مواضعی که بتواند نحوهٔ برخورد آنها را با نوسازی بهبود بخشد، راحت‌تر است. البته باید در نظر داشت که نوع برخوردهای آنها نامتجانس است. حرکت با تکیه بر تعلقات گروهها، ساده‌تر است، اما تعریف آنها دشوار است. حتی یك سنجش افکار جامع نیز نمی‌تواند مشکل را حل کند و تعلقات را مشخص سازد، چرا که هیچ فرد محافظه‌کار یا مرتجعی نیست که به تعلقات خویش اقرار نماید. جایی که ملاکهای صریح نسبت به گروههای اجتماعی به اندازه کافی وجود ندارد، تنظیم ملاکهایی جهت مشخص ساختن گروهها، بر اساس مواضع عقیدتی‌شان در ارتباط با نوسازی می‌تواند مفید باشد.

در مابقی این فصل، بحث را محدود به تبیین مختصر ملاکهایی جهت مشخص ساختن گروههای اجتماعی که تصدی موقعیتهای مختلفی را در جامعه دارا هستند، خواهیم کرد. هدف این استراتژی، تحکیم و فعال ساختن گروههایی است که اساس نوسازی را پی می‌ریزند و محدود ساختن نقش و اقدامات گروههای مخالف. همچنین تحقق اقداماتی که بدان‌وسیله وضعیت دموکراتها و محافظه‌کاران، که سرنوشت نوسازی را رقم می‌زنند، روشن گردد. بدین منظور، ابتدا لازم

است وظایفی که هر گروه باید عهده‌دار گردد تعیین شود و سپس باید منابعی را که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، مشخص نمود. نخست به گروهها و طبقاتی که منبع نیروی حمایت از اصلاحات رادیکال هستند و نیاز به تقویت و تحکیم بیشتری دارند، می‌پردازم.

۱ ـ رهبران سیاسی ـ همانطور که قبلاً اشاره شد، این گروه کاملاً نامتجانس است، به طوری که در کنار طراحان و پیشگامان نوسازی، در این گروه، نیروهای محافظه‌کار و حتی مرتجع نیز وجود دارد. البته، یکی از کارهایی که باید صورت گیرد تصفیه و نوسازی پرسنل این گروه است. باید بافت آنرا جوانتر ساخت و تفکرسیاسی و اقتصادی آن را رادیکالتر نمود و سطح تخصصی و کیفیت اجتماعی و اخلاقی آن‌را افزایش‌داد. این امر اولاً ـ با اصلاح منظم سطح دانش اجتماعی (تاریخ، اقتصاد، حقوق و جامعه‌شناسی) نیروهای سطح بالاتر قدرت حاصل می‌شود. ثانیاً ـ با کادرسازی لازم؛ بدین صورت که پیشاپیش، مجموعه‌ای از رهبران سیاسی آینده را تربیت نمود. (که بیشتر از بخشهای تولید و خدمات انتخاب شده باشند و نه صرفاً از بخش اداری). وثالثاً ـ با دموکراتیزه کردن سیاست گزینش پرسنل و بخصوص روش ترقی رهبران سیاسی. این کار با تکیه بیشتر بر افکارعمومی و براساس رقابت میان کاندیداها، با توجه به تجربیات و برنامه آنها و همچنین انتشار سوابق سیاسی کاندیداها که نه فقط مشاغل مختلفی را که عهده‌دار بوده‌اند نشان دهد، بلکه کلیه سیاستها و عملکردهای آنها را که نقطه‌عطفی در تاریخ محسوب می‌شده معرفی نماید و امثال اینها، میسر می‌شود. اقداماتی از قبیل محدود ساختن دوره حضور در دفتر سیاسی ـ حداکثر دو دوره ـ و بررسی آشکار عملکرد رهبران سیاسی، موجب بهبود کیفیت رهبری خواهد شد. با تحقق چنین معیارهایی در عمل، می‌توان این گروه را به یك تفکر دموکراتیك اصیل نزدیك ساخت که بالطبع براساس چنین تفکری، نوسازی خواهد توانست گامهای سریعتری بردارد.

۲ ـ مدیران ارشد ـ این گروه، یکی از نقشهای محوری را در نوسازی روابط ـ اجتماعی بازی می‌کند. این گروه را می‌توان به آنهایی که می‌خواهند و می‌توانند و

آنها که نمی‌توانند و البته میل هم ندارند، تقسیم کرد. تغییرات مهمی باید در این نیروها صورت گیرد. بر اساس آخرین تحلیلها، فقط آنهایی که می‌توانند توان خود را در اداره تولید به نحو کارآ بهبود بخشند، اندیشه‌های نوین اقتصادی را درك کنند، به درستی مفاهیم جدید را تفسیر و تبیین نمایند و آنهایی که می‌توانند ریسکهای حساب شده کنند و به موفقیت نایل شوند، اجازه خواهند یافت تا مشاغل خود را حفظ کنند. مدیرانی که با ارزش‌ترین داراییشان، صندلی راحتی‌شان است و مهارت اصلیشان واسطه‌گری برای رؤسا است، باید به دور ریخته شوند و این کار هرچه سریعتر انجام شود، بهتر خواهد بود. چنانچه حسابرسی اقتصادی و خودگردانی مالی جدی گرفته شوند و صرفاً تشریفاتی محسوب نگردند، مدیران خود به خود، به دو دسته‌ای که در فوق اشاره شد، تقسیم خواهند شد. انتخاب مدیران توسط نیروی کار، سهم عمده‌ای در نوسازی پرسنل مدیریت خواهد داشت، اما تنها در صورتی که این امر به طور کامل تحقق یابد و صرفاً به صورت تشریفاتی برگزار نگردد(چیزی که در همه جا مرسوم است). به هر حال، اکنون، علاوه بر مکانیسم اقتصادی و دموکراتیك جهت اصلاح پرسنل مدیریت، یك سیاست مناسب جهت گزینش پرسنل ارشد در بخشهای وزارتی و مسئولیتهای محلی باید توسعه یابد. متأسفانه، آنها با روشهای بوروکراتیك آلوده شده‌اند و به راحتی نمی‌توانند خود را با این وظیفه پیچیده همراه سازند.

بخش فعال مدیران را می‌توان با اقدامات زیر تشویق کرد:

الف) افزایش قدرت اقتصادی بنگاهها و تحقق حسابرسی کامل اقتصادی.

ب) تهیه ضمانتهای قانونی و سیاسی جهت حمایت مدیرانی که جهت تحقق نوسازی علی‌رغم محدودیتهای موجود، دست به تصمیم‌گیری و عمل زده‌اند.

ج) تحقق یك نظام نوین جهت افزایش کیفیت دانشکده‌ها و مؤسسات آموزش عالی خاص و فرهنگستان علوم اقتصادملی.

د) گسترش تماسهای بین‌المللی با مدیریت شرکتهای خارجی و شرکت در بنگاههای مختلط.

۳ـ طبقه کارگر ـ این طبقه پیشگامان اولیه نوسازی نبوده‌اند، اما نقش اساسی در

تحقق آن دارند. در فصل سوم، تلاش شد این مسئله روشن گردد که نوسازی در جهت منافع همه گروههای جامعه به خصوص طبقه کارگر و کشاورز است. البته این سخن بدان معنا نیست که همه آنها موافق آن باشند. در طبقه کارگر، در کنار حامیان فعال نوسازی، تعداد قابل توجهی نیروهای منفعل و بی‌تفاوت وجود دارند که هیچ عجله‌ای برای روشن کردن موضع اجتماعی خود ندارند. موفقیت نوسازی؛ به خصوص رسیدن به نقطه‌ای که دیگر برگشت سیاسی نداشته باشد، تا اندازه زیادی بستگی به فعالیت طبقه کارگر دارد. آن بخش از کارگرانی که در حال حاضر، هیچ علاقه‌ای به نوسازی ندارند، باید از حالت بی‌حسی و بی‌علاقگی که دارند خارج شوند؛ باید آنها را بیدار کرد. بدین شکل که حداقل نسبت به آنچه در اطرافشان، در حال وقوع است، حساس و علاقه‌مند شوند و نظرات خود را در رابطه با مسایل کلیدی اظهار نمایند. کارگرانی که تحولات جاری را با علاقه دنبال می‌کنند. اما نسبت به آن بی‌اعتماد هستند، می‌توانند و باید داخل حامیان فعال یا حداقل همراهان نوسازی گردند.

شکی نیست که برخوردهای باز، نقش مهمی در حل این‌گونه مسایل بازی می‌کند، چرا که این امر آگاهی و حساسیت اجتماعی و سیاسی کلیه گروههای اجتماعی را، بدون استثنا تحریك و فعال می‌کند؛ اما برخوردهای باز به تنهایی کافی نیست. باید از هرگونه اعمال ننگین، ذلت بار و خلاف قانون پرهیز کرد، چرا که این مسایل، کارگران را از صحنه خارج و نیروهای یاور نوسازی را به خانه‌ها خواهد برد؛ نیروهایی که نه تنها نقش اصلی را در افزایش تولید دارند، بلکه نقش مستقیمی در تحول روابط اجتماعی بازی می‌کنند. باید بهترین و مؤثرترین سازماندهی تدارك شود تا این گونه اقدامات بدرستی هدایت گردد.

۴ ـ کشاورزان مزارع اشتراکی ـ دولت شوروی، سخت تلاش کرده است که کشاورزان را به صورت کارگرانی مزدوردرآورد، تا مالکین زمین. اکنون لازم است قبل از آنکه همه چیز از دست برود، این اشتباه جبران شود. یعنی باید تلاش کرد که آگاهی و شناخت کشاورزان را نسبت به زمین و دام به طور کیفی افزایش داد، عشق به کار کشاورزی و دلبستگی به خانه و کاشانه را در آنها افزون ساخت و این

توان را در آنها رشد داد تا خود با تلاش شخصی بتوانند مزرعه‌ای را اداره کرده و سود ببرند. اولین گام در این راه، آن است که حاکمیت دولت از مزارع اشتراکی برداشته شود، حرکتی که ۲۵ تا ۳۰ سال قبل باعث شد، با یك نوك قلم بوروکراتیك، مزارع اشتراکی تبدیل به مزارع دولتی گردد تا راحت‌تر بتوان آنها را کنترل نمود. در لاتویا[12] و سایر جمهوریهای بالتیك، تجربه نشان داده است که به دنبال برگرداندن مزارع اشتراکی به حالت اولیه خود، از صورت دولتی، بنگاههای کشاورزی فاقد کارآیی، مجدداً کارآیی بالایی بدست آورده‌اند. این امر، نتایج اقتصادی و اجتماعی خوبی به همراه داشته است.

این اقدام حجم طبقه کارگر را کاهش داده و حجم کشاورزان را افزایش خواهد داد، که این مسئله، قبلاً به عنوان یك حرکت قهقرایی تلقی می‌شد. در واقع این تغییر ساختاری، از یکسو دو گروه‌اجتماعی بسیار نزدیك به هم را رسماً یکپارچه می‌سازد ـ کشاورزان مزارع اشتراکی و کارگران مزارع دولتی ـ و از سوی دیگر، شخصیت صنعتی واقعی طبقه کارگر را برمی‌گرداند. اما هدف این نیست؛ مسئله اساسی آن است که کشاورزی مناسبترین صورت سازمانی و اقتصادی خود را که شاخصه اصلی این بخش است پیدا کند. در سوسیالیسم، سازمان تعاونی است که این مقصود را برآورده می‌سازد. علاوه بر این، کشاورزان اشتراکی باید از اختیار و مسئولیت کامل برخوردار باشند، مثلاً اگر در یك سطح کلی تصمیم گرفته شد که مزارع خود را به قطعات کوچکتر واحدهای اقتصادی تقسیم کنند، این اختیار را داشته باشند. در حال حاضر، اکثریت قریب به اتفاق مزارع عظیم، کارآیی لازم را ندارند، چنانکه تجربه جهانی هم این را نشان داده است. یك روش جدید سازماندهی مزارع اشتراکی، تبدیل آنها به اتحادیه تعاونیهای کشاورزی است که از نظر تجربی، باید خوب مورد آزمایش واقع شود(۵۱). در این صورت، تعاونیهای کوچك تبدیل به واحدهای خودگردان اقتصادی می‌شوند و اداره مزارع اشتراکی از پایین شکل خواهد گرفت، به نحوی که کارآیی آنها بیشتر خواهد شد. نهایتاً،

---

12. Latvia

قراردادهای خانوادگی و اجاره‌ای در تولید اجتماعی باید توسعه یابد و مزارع شخصی نیز گسترش یابد. با اجرای این برنامه، زندگی اکثریت کشاورزان اشتراکی و در حقیقت کل جمعیت روستایی بهبود خواهد یافت. بدین ترتیب، آنها نیرویی تازه خواهند یافت و اکثریت این گروه در سلك حامیان و همراهان نوسازی درخواهند آمد.

۵ـ نگاهی مختصر به طبقه روشنفکرـ مترقی ترین بخش این گروه، نیروی محرکی برای نوسازی محسوب می‌شوند. هرچه توان نوسازی بیشتر می گردد، تعداد نیروهای بی تفاوت در این گروه کمتر خواهد شد و تعداد اعضای متعهد و فعال آن افزایش خواهد یافت. در اینجا به دو مشکل جدی مربوط به این گروه اشاره می کنم. اولین مشکل، سطح بسیار پایین آموزشهای تخصصی طبق نیازهای زمان، در میان تعداد قابل توجهی از مهندسین، متخصصین کشاورزی، پزشکان و معلمان است؛ و این نشانگر آن است که طبقه روشنفکر در معنای دقیق آن بسیار محدودتر است تا مجموعه افراد صاحب مدرك. باید تعداد متخصصینی که در بخش کشاورزی کار می کنند و رقم آن بسیار بالاست، کاهش داده شود، و آنهایی که از کیفیت پایین تخصص برخوردارند و نمی‌توانند از عهده کار با تکنولوژی بسیار پیشرفته برآیند، باید شغل دیگری بیابند. این اقدام باعث خواهد شد که متخصصین واقعی از افزایش قابل توجه حقوق و موقعیت اجتماعی بهره‌مند شوند.

دومین مشکل، مربوط به دانشمندان و معلمین علوم اجتماعی است. پوشیده نیست که دانشمندان علوم اجتماعی در این کشور، به خوبی از عهده آزمون نوسازی برنیامده‌اند. چرا که جزمیتهای سنتی فرو ریخته است و زمان می خواهد تا مجدداً دانش اجتماعی، تئوریهای مناسب خود را برپاسازد. البته وضعیت محققین ساده‌تر است، چرا که آنها بلافاصله خود را با حقایق تازه کشف شده تطبیق می‌دهند. وضعیت معلمین بسیار دشوار است، چرا که آنها امروز باید پاسخگوی پرسشهای فراوان دانش‌آموزان و دانشجویان باشند، و اکثر آنان نمی‌دانند که چه بگویند. به عقیده من بسیاری از معلمین علوم اجتماعی، قادر

نیستند که از عهده وضعیت بحرانی برآیند و نمی توانند طرز تفکر خود را تغییر دهند و ناچار خواهند شد که خود را بازنشسته سازند. مابقی جستجو خواهند کرد و پاسخ پرسشهای مغشوش کنندهٔ اذهان را خواهند یافت. اما این راه‌حلی برای کل جامعه نیست. در دوره‌ای که روابط اجتماعی در حال دگرگونی کامل است، نیاز به تئوریهایی در علوم اجتماعی است که بر مبنای روش شناسی درست، نه مانند گذشته، شکل گرفته باشد. برای تأمین این هدف، تیمهای متعددی از دانشمندان به‌طور موازی مشغول کار روی یك مسئله می باشند. همزمان تعداد فزاینده‌ای از دانشجویان علوم اجتماعی در سطوح کارشناسی و بالاتر، در خارج مشغول تحصیل شده‌اند. به عنوان مثال، در ۱۹۸۹، ۲۰ جامعه شناس جوان برای یك دوره دوساله مطالعه به دانشگاههای مختلف آمریکا اعزام شدند و یك گروه ۲۰ نفره دیگر، برای یك دوره سه ماهه، عازم دانشگاه منچستر انگلیس هستند. این گونه اقدامات در یك روند رو به رشد است. در مورد گروههایی که تعلق خاصی به تحقق برنامه تغییرات رادیکال دارند، مسایل این گونه پیش می‌رود. اما با طبقاتی که تلاش می‌کنند، حرکت نوسازی را کند سازند، چه باید کرد؟ واضح است، گروههایی که در ارتباط با شبکه‌های جنایت هستند، باید شناسایی، دستگیر و بدون ملاحظه، براساس قانون صرف محاکمه شوند. البته در مورد بافت این گروهها قبلاً توضیحاتی داده شد. اما مسئلهٔ در مورد گروههایی که فعالیتشان علی‌رغم آنکه وابستگی با باندهای جنایت ندارند، و در مقابله با نوسازی است، کاملاً فرق می کند.

۱ ـ کارکنانی که توسط دستگاه حزب در ادارات سیاسی منصوب شده‌اند، ابزار اصلی اعمال روشهای اداری وبوروکراتیك و مشی اقتصادی قبل و تفکر سیاسی گذشته محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد که اکثر آنان قادر به پذیرش و بازکردن راه، برای رهبران سیاسی کشور، در جهت پیش بردن نوسازی، نیستند. اقدامات زیر را می‌توان در مورد آنها صورت داد:

الف) کاهش جدی تعداد آنها(حداقل به نصف یا یك سوم).

ب) بر سر کارآوردن نیروهای جوان و جایگزین ساختن کارمندان به وسیله

افرادی خارج از دستگاه حزب.

ج) پایان بخشیدن به فاصله اجتماعی و حتی فیزیکی میان اعضای این گروه و توده مردم (زندگی در خانه‌ها و محله‌های خاص، استفاده از فروشگاهها، رستورانها، خدمات رفاهی و درمانگاههای ویژه، معالجه در مراکز درمانی و بیمارستانهای مخصوص، پاویونهای ویژه مقامات در فرودگاه و راه‌آهن، و موارد کثیر دیگر از این دست.)

البته آن طور که من درك می کنم، کارمندان ارشدی که کارهای استثنایی بسیار مهمی را به عهده دارند و به هیچ‌وجه فرصت رهاکردن کار روزانه خود را ندارند، اخلاقاً این حق برای آنها محفوظ است که کالاهای مصرفی را بتوانند بدون صف دریافت دارند؛ البته مهم آن است که امتیازاتی که برای این گونه افراد وجود دارد، کاملاً آشکار بوده، و به هیچ‌وجه از مردم مخفی نگاه داشته نشود و اینکه نوع کالا و قیمت آن به هیچ‌وجه با کالاهایی که در فروشگاههای دولتی برای همه عرضه می شود، فرقی نداشته باشد. تنها در این صورت است که این قشر خاص واقعاً نیازها و مشکلات مردم را درك می کنند و می توانند خود را با مردم یکی بدانند. تحت چنین شرایطی، صندلیهای ریاست، نیمی از جذابیت خود را از دست خواهد داد و آنان که شایستگی کارکردن را دارند، جلو خواهند آمد تا ماشین دولت را پیش ببرند.

علاوه بر موارد فوق، اقدامات مهم زیر نیز جهت افزایش کیفیت اجتماعی این گروه باید صورت پذیرد:

الف) محدودیت کامل قدرت حزب.

ب) ایجاد دموکراسی در روش کارآموزی، بررسی اعتبارنامه‌ها و ترفیع کارمندان ارشد.

ج) سازماندهی راههای مؤثر در رشد کیفی آنها و محو تنگ نظریهای سیاسی.

د) توسعه آزاداندیشی نسبت به مفاهیم، اندیشه‌ها، تفکرات و حقایق جدید.

۲ ـ کارگران بخشهای توزیع و خدمات. قبلاً پیرامون بخشی از این گروه که به طور گسترده، آلوده به قاچاق و دزدی هستند بحث شد. در اینجا می‌خواهم به

گروهی بپردازم که شامل میلیونها کارگر است که در وضعیت خاصی قرار دارند. در اثر دستمزدهای بسیار اندك، که بنظر می‌رسد تعمداً، چنین فرض شده است، که آنها مابقی نیازشان را با سایر درآمدها تأمین می کنند، این فرصت برای این گروه فراهم شده، و بلکه آنها وادار شده‌اند که به فعالیتهای غیرسالم روی آورند، و نیازهای خود را از طرق نامشروع و غیرقانونی تأمین نمایند؛ یعنی گرانفروشی، کم‌فروشی، قاچاق، فروش کالاهای کمیاب به مشتریان خاص، به قیمتهای کلان و غیره. این طور بنظر می آید که در تجارت و کاسبی امکان زندگی سالم وجود ندارد. اگر بخواهید سالم بمانید، مجبورید که خواه‌ناخواه ارزان بفروشید. در نتیجه، کلیه عرصه‌های تجارت، آذوقه‌رسانی عمومی و خدمات شخصی و داخلی، همانند سرطان پیشرفته‌ای است که تمام سازمان اجتماعی مجاور خود را فاسد می سازد. در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیگر و حتی در غالب کشورهای سرمایه‌داری، تجارت این گونه آلوده نیست و درست همانند کار در کارخانه و مزرعه است و درآمد، ناشی از کار است. سیستم موجود ما، موجب تباهی بخش عظیمی از مردمی که در این قسمت کار می کنند، گردیده است. آنها به درآمدهای اضافی، عادت کرده‌اند و به هیچ‌وجه مایل به ترك آن نیستند. به هر حال، بدون کمك آنها و تلاش صادقانه‌شان در جهت سهیم شدن در موفقیت نوسازی، تماس نوسازی با مصرف کنندگان اصلیش ـ توده مردم ـ احساس نخواهد شد. فروشگاهها خالی از موادند و این وضع ادامه خواهد یافت، در حالی که کالا در انبارها مخفی شده است.

ما چگونه می توانیم تجارت سالم و کسب براساس کار و تلاش، همانند آنچه در اروپا وجود دارد، داشته باشیم؟ راهی که آرزوی لنین بود. راه اصلی برای رفتن بدین سمت، آن است که تولید کالاهای مورد نیاز مردم، افزایش یابد و بر کمبودها فایق آییم. اما این امر، زمان می‌خواهد. در ضمن، من معتقدم پلورالیسم تجاری موجب افزایش خواهد شد، چرا که میان سازمانهای مختلف تجاری رقابتی جهت کسب مشتری درگیر خواهد شد. آینده خوبی برای بنگاهها وجود دارد، تا کالاهای خود را در فروشگاههای خویش، به معرض فروش بگذارند. آینده خوبی برای

تعاونیهای مصرف که به وسیله اتحادیه‌های کارگری یاری می‌شوند، و همچنین فروشگاههای کوچك، رستورانها و کافه‌های اجاره‌ای وجود دارد. توسعه این اشکال تجارت و خدمات، پیامدهایی خواهد داشت. اولاً موجب رقابت میان فروشندگان خواهد شد، سنتی که ما آن را از دست داده‌ایم؛ و ثانیاً حامیان نوسازی را، در میان این قشر محافظه‌کار، افزایش خواهد داد.

آنچه گذشت، طرحی مقدماتی برای استراتژی مدیریت اجتماعی نوسازی است. در این ارتباط، تفکرات، ارزیابیها، استنتاجها، پیشنهادات و بحثهای فراوانی در حال مطرح شدن است. امید من آن است که در آینده، تحقیقات ویژه اقتصادی و جامعه‌شناسی، نشان می‌دهد که کدام یك از آنها صحیح است، کدام یك نیاز به اصلاح و تغییر دارد و کدام یك کاملاً اشتباه است.

فصل پنجم

شرایط سیاسی موفقیت

ایجاد دموکراسی و فضای باز سیاسی

اکنون، نوسازی به نقطه بحرانی خود رسیده است و در مقابل آن دو راه وجود دارد. یا چهره‌ای انقلابی به خود گرفته و با حمایت فعال مردم، کلیه موانع نوسازی جامعهٔ خود را رفع خواهد نمود و یا در صورت سرخوردگی مردم از نتایج آن، توان حمایت کنندگان آن ضعیف خواهد شد و منابع آن تحلیل خواهد رفت و مخالفان نوسازی شادمانه، شکست آن را اعلام کرده و بازگشتی به سیستم قبل روی خواهد داد. به نظر من بعید است که بخش مترقی جامعه که با نوسازی به جنبش درآمده و روحیه پیدا کرده است، بخواهد، یا بتواند، تن به شکست بدهد. احتمال بیشتر آن است که نبردی اساسی شکل خواهد گرفت. در نتیجه، یك مقابلهٔ شدید میان نیروهای اجتماعی بروز خواهد کرد که نتیجهٔ نهایی آن غیرقابل پیش‌بینی، و خسارات اجتماعی آن بی‌اندازه است. این امر، یکی از دلایلی است که توجه جهانیان را به خود جلب کرده است. پیشرفت آن به سادگی میسر نیست: پیروزیهای حاصل از دسترنج نیروهای مترقی ممکن است با پاتکهایی از جانب محافظه‌کاران روبرو شود و مدّ کامل دموکراسی و فضای باز سیاسی دچار جزر کامل گردد. براساس صف‌بندی و جبهه‌گیری نیروهای اجتماعی که در فصل گذشته شرح گردید، می‌توان تقسیم‌بندی زیر را پذیرفت. می‌توان مسئولین ارشد را به عنوان هادیان و پیشگامان نوسازی و طبقه بوروکرات اداری را، که به وسیله دستگاه حزب منصوب شده‌اند، نیروی ترمز در مقابل آن دانست. طبقه روشنفکر و

کارگران مترقی به عنوان همفکران نوسازی محسوب می‌شوند که هر کاری بتوانند، برای آن انجام می‌دهند تا موفقیتهای حاصل تحکیم گردد. اکثریت کارگران معمولی، به تدریج از خفتگی اجتماعی خود بیدار می‌شوند اینان در حال حاضر فقط توانسته‌اند جایگاه واقعی خود را به عنوان یك شهروند پیدا کنند. در کل، تعداد کارگران و کشاورزانی که نیاز به تغییرات اجتماعی را درك می‌کنند، روبه افزایش است. افزایش نیروهای طرفدار نوسازی، این نوید را می‌دهد که دیگر راه بازگشت وجود ندارد و اینکه تنها راه غلبه بر مشکلات فزآینده، پیشرفت مداوم و تحکیم سرسختانه سیاستهای تصمیم گرفته شده است. اگر چه فعالیت سیاسی توده مردم، هنوز به آن درجه نرسیده است، که دیگر نوسازی را غیرقابل بازگشت سازد. بنابراین، هنوز، نیاز به شناخت عمیقتر افراد، نسبت به اندیشه‌های نو احساس می‌شود و لازم است مردم حضور فعالتری در دگرگون سازی نهادهای اجتماعی و ایجاد ساختارهای جدید پیدا کنند.

تاریخ گواه آن است که آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، و پیشرفت اقتصادی، هرگز به ملتی، دو دستی تقدیم نشده است، بلکه برای رسیدن به آن با تمام توان خود مبارزه کرده‌اند. نوسازی انقلابی جامعه شوروی، از بالا قابل تحقق نیست. این انقلاب ممکن است و باید به وسیله خود مردم، با درك روشنی از منافع خود و با آمادگی کامل برای مبارزه در راه آن، تحقق یابد.

گورباچف این را بهتر از هر کس دیگر می‌داند. او با تحلیلی انتقادآمیز، نسبت به اسلاف خود، شکست اصلاحات سالهای ۱۹۵۰ ـ ۱۹۶۰ را عمدتاً ناشی از این حقیقت می‌داند که آن، اصلاحاتی از بالا بوده است، بدون شرکت گسترده توده مردم. تصمیمات حیاتی که تأثیرات عمده در سرنوشت مردم داشت، در اتاقهای دربسته، بدون هیچ گونه مشورت با مردمی که تصمیمات مربوط به آنها بود، گرفته می‌شد. علاوه بر این، برای اجرای این تصمیمات، به آنهایی که علاقه‌مند تغییراتی درجهت پیشرفت کشور بودند، اعتماد نمی‌شد، بلکه این دستگاه بوروکراتیك نظام بود که مجری تغییراتی بود که خود، نه تنها علاقه‌ای به تحقق آن نداشت، بلکه مخالف هم بود. تعجب نباید کرد که اکثر اهداف اصلاحگران، تنها روی کاغذ ماند.

با علم به این حقیقت است که گورباچف، اهمیت بسیار زیادی، به ایجاد دموکراسی در جامعه، به عنوان مطمئنترین راه شرکت دادن مردم و فعال ساختن آنان، می‌دهد. او خاطرنشان می‌سازد که ایجاد دموکراسی، روح نوسازی است و پیشرفت آن در کلّ، تعیین کنندهٔ موفقیت نوسازی... و آینده سوسیالیسم است(۵۲).

این موقعیتی کاملاً پیچیده است، چرا که طی دهها سال، هر گونه حرکت خودجوش سیاسی یا اجتماعی متوقف گردیده، یا گاهی به سختی سرکوب شده است. در طول زمان، این مسئله، باعث شده است که یك نوع از خودبیگانگی، نه تنها در مورد نهادهای سیاسی، بلکه در عرصه سیاست عمومی صورت پذیرد. لذا، اکثریت مردم، دیگر نمی‌خواهند سیاسی باشند و در سیاست دخالت کنند. شاخصه این روحیه، در نمونه زیر قابل لمس است. چنانچه در یك بحث دوستانه، کسی عنوان کند که این موضوع سیاسی است، دیگران، این سخن را به معنای اشاره‌ای مستقیم، جهت خاتمهٔ موضوع تلقی می‌کنند. بحث کردن پیرامون مسایل سیاسی، خطرناك بود، اما انجام اعمال مستقل سیاسی، خطرش تا مرز مرگ بود. در نتیجه، علایق، نیازها و ارزشهای مردم، بالطبع، بسیار محدود، شخصی و مبتذل گردید.

اکنون بسیاری از مسایل دگرگون شده است، اما برداشتهای گذشته از سیاست، بخصوص احساس ناشی از بدعتهای برپا شده از جانب مسئولین، تا مدتهای مدید، این روحیه را در مردم زنده نگاه خواهد داشت. دلیلی برای تعجب وجود ندارد. چوب باران خورده، با اولین کبریت شعله‌ور نمی‌شود، و برای مشتعل ساختنش، هم نیاز به مهارت و هم حوصله است. این امر، در مورد مردم نیز صادق است و ایجاد دموکراسی مانند اکسیژن است که امکان شعله‌ور شدن سریع آن را فراهم می‌سازد. دموکراسی یکی از اهداف مستقل نوسازی، و در عین حال کلید موفقیت آن، در سایر عرصه‌هاست. تنها ایجاد دموکراسی پایدار است که علایق مسئولین سطح بالا را با مردم عادی، با چنان نیرویی، به یکدیگر پیوند می‌زند که هیچکس را یارای نابود کردن آن نباشد.

متأسفانه، نه انقلاب پیشین و نه سیاست شوروی، سنتهای محکم روابط اصیل

دموکراتیك را توسعه نداد. مردم ما، قرنها زیر یوغ فئودالیسم و سلطنت مطلقه بسر برده و دهها سال، سلطهٔ بی‌قانونی استالین و برژنف را تحمل کرده‌اند. آنها یا موقعیت و شانس بدست آوردن آن را نداشته‌اند و یا فرهنگ سیاسی و ظرفیت ملی آن را از دست داده بوده‌اند. همچنین فقدان گفتگوهای دوطرفه با اعتماد به یکدیگر و تلاشهای مشترك گروهی در جهت رسیدن به توافقهای مسالمت‌آمیز و معقول که موجب تعادل میان منافع و علایق متقابل گردد، از مشکلات ما بوده است. سطح پایین فرهنگ سیاسی، این زمینه را فراهم کرده است که برخی گروهها به اسم تعمیم دموکراسی، در جهت منافع خود، هر اقدامی که خواستند، ولو با روشهای غیردموکراتیك، بکنند.

بوریس واسیلیف[1]، نویسنده مقالات سیاسی، این تحریف مفهوم دموکراسی را این چنین توصیف می‌کند:

> ناگهان ابلاغ شد که از فلان تاریخ بسیاری از کارها مجاز است؛ اما دموکراسی فوق همه‌چیز است. اجازه داده نشده است که کسی قانون را بشکند، قانون اساسی را زیرپا بگذارد، کارگری را از محل کار خود، بدون دلیل، به دستور رئیس اخراج کند، کسی حق افزایش قیمتها را بدون دلیل ندارد. دموکراسی همیشه حافظ قانون است؛ در حالی که ما براساس ساده‌اندیشی خود چنین می‌اندیشیدیم که دموکراسی تنها عبارت از این است که ما هر چه به فکرمان می‌آید، بتوانیم به زبان یا قلم آوریم. ما دموکراسی را این گونه می‌فهمیدیم.

با توجه به سلطهٔ طولانی بی‌قانونی و حالت متزلزل و ضعیف نظام قانونی، گورباچف با پافشاری، رابطه میان دموکراسی و حاکمیت قانون را خاطرنشان می‌سازد(۵۳):

> دموکراسی مغایر با دستور نیست؛ به عکس سطح بالاتر آن است که براساس اطاعت بی‌فکر و کورکورانه شکل نگرفته است، بلکه

1. Boris Vasilyev

براساس پذیرش کامل قلبی و شرکت اعضای جامعه صورت گرفته است. دموکراسی نقطه مقابل نظم و انضباط نیست، بلکه به عکس، دموکراسی انضباط آگاهانه است، و سطح مشخصی از سازماندهی طبقه کارگر براساس این احساس که آنها خود، اربابان واقعی کشور خویش، هستند و در کنار سایر آحاد کشور، براساس راه مشترك و احساس مسئولیت و علایق و تلاش مشترك عمل می کنند.

دموکراسی مغایر با مسئولیت پذیری نیست؛ دموکراسی به معنای مجاز ساختن افراد در اقدامات خود نیست، به معنای عدم کنترل نمی باشد. بلکه به عکس، دموکراسی، کنترل جامعه به وسیله خود جامعه، براساس اعتماد، بلوغ سیاسی و درك مسئولیتهای اجتماعی است. دموکراسی یکپارچگی حقوق و تکالیف است.

همه این مطالب، برای کسانی که در یك فضای دموکراتیك زندگی کرده‌اند، اموری بدیهی است، اما برای کسانی که در اتحاد شوروی زندگی می کنند، زمان می خواهد تا با دموکراسی حقیقی خو بگیرند. این مسئله، موضوع وحشت آوری نیست؛ آنچه خطرناك است، آن است که وضعیت پیشین، همان گونه که بوده است، ادامه یابد. هر نوع سوء استفاده، یا استفادهٔ نابجای شهروندان از حقوق دموکراتیك که موجب تضعیف حاکمیت قانون می‌گردد، از طرف نیروهای محافظه کار، چنین تفسیر می شود که این اقدامات نشانه آن است که دموکراسی، برای ما نابهنگام است و هنوز جامعه، آمادگی پذیرش آن را ندارد. مخالفان نوسازی معتقدند که اول باید توده‌ها، در قالبهای خاص، به وسیله یك رژیم توتالیتر(۵۴) آماده دموکراسی شوند و آنگاه، به آنها آزادی و حقوق اعطا گردد. البته این برداشتی بی معناست؛ و درست مثل آن می‌ماند که کسی بدون آنکه داخل آب شود، بخواهد شنا بیاموزد. بنابراین، امکان ندارد که بتوان جز تحت شرایط دموکراتیك، آموزش دموکراسی دید.

اغتشاشات اجتماعی و واکنشهای تند و درگیریهای شدید اجتماعی، به دلیل عدم وجود یك فرهنگ، ریشه‌دار دموکراتیك، اموری اجتناب ناپذیرند و در واقع این

مسایل اختلالات، بی‌نظمیها و تنشهای بچه‌گانه‌ای است که جامعه باید، دیر یا زود، با آنها روبرو شود، و البته هرچه زودتر آنها را پشت سر بگذارد بهتر است. روند ایجاد دموکراسی، پیچیده، چند بعدی، و دراز مدت است. این روند دو هدف بسیار مهم را دنبال می کند. اول) توسعه هر چه بیشتر فضای باز سیاسی؛ دوم) ایجاد دموکراسی در نهادهای سیاسی، تحکیم قانون و توسعه پلورالیسم در مسایل اجتماعی و سیاسی. در ادامه این بخش به مسئله اول می‌پردازیم.

هر چند که ایجاد دموکراسی یکی از مؤلفه‌های نوسازی و فضای باز سیاسی یکی از جنبه‌های دموکراسی است، اما غالباً ایجاد دموکراسی و فضای باز سیاسی، در کنار هم استعمال می شوند، گویا که یك هدف را می‌رسانند. این مسئله روشنی است، چرا که توسعه فضای باز سیاسی، مهمترین هدف نوسازی است و تاکنون جامعه شوروی، بزرگترین موفقیتهایش را در این راستا، کسب کرده است. غالباً روزنامه‌نگاران غربی می‌پرسند چرا برای تبیین فضای باز سیاسی، تعبیری مانند آزادی مطبوعات بکار نمی‌رود؟ آنچه مورد نظر ماست، مفهومی، بسیار گسترده‌تر از آزادی مطبوعات است. در نظر ما گلاسنوست(فضای باز سیاسی) همچون یك جو اجتماعی و فضای سیاسی است که همهٔ جامعه را دربرمی گیرد، و تا آنجا که ممکن است، همهٔ پرده‌ها را میان مسئولین و مردم برمی‌دارد، و رابطه میان آنها را به رابطه‌ای صریح تبدیل می سازد. طبیعت سوسیالیسم وجود صراحت و گفتگوهای مساوی میان گروههای مختلف اجتماعی با علایق گوناگون اما یك هدف را ایجاب می کند. به منظور آنکه، گفتگوها، بر بنیان مساوات قرار گیرد، باید توده مردم، از کلیه ابزار لازم جهت تصمیم گیری برخوردار باشند. فضای باز سیاسی، همچنین به معنای آن است که مردم باید صادقانه و به طور کامل از همه مسایلی که در داخل و خارج می گذرد مطلع باشند. پیرامون موفقیتها و شکستهای اقتصادی، مشکلات، تفاوتهای اجتماعی و مواضع گوناگون گروهها، درگیریهای درونی سطح بالای حزب، وضعیت محیط زیست در شهرها و مناطق خاص، مخارج تسلیحاتی و هزینه‌های دفاعی، حجم بدهیهای ملی، فعالیتهای کا.گ.ب و وزارت کشور و همه چیز دیگر.

در کشورهایی که سنتهای عمیق دموکراتیك دارند، رسانه‌های عمومی، اطلاعات زیادی را در باب مسایل مهم و کلیدی حیات جامعه به مردم منتقل می سازند؛ هر چند که این کار همیشه انجام نمی شود؛ اما در اتحاد شوروی اساساً چنین سنتی وجود نداشته است. اگر چه در شوروی، کارها به نام مردم صورت می گیرد، اما مسئولین بیشتر عادت کرده‌اند که بدون شرکت و همفکری مردم، کارها را جلو ببرند تا با همکاری آنها. مسئولین خود را به زحمت و دردسر نمی اندازند که مسیر حرکت یا نتایج کار خویش را با مردمی که خود را خدمتگزار آنها می‌دانند، به بحث بگذارند. مطلب زیر، خلاصه‌ای از نتایج بحث پیرامون گلاسنوست است، که در نوزدهمین کنفرانس حزب مطرح گردیده است:

> بدون فضای بازسازی، نه نوسازی و نه دموکراسی، هیچکدام مفهومی نخواهد داشت. فضای باز سیاسی، جو طبیعی لازم برای حیات و پیشرفت دموکراسی سوسیالیسم انسانی است. کنفرانس، فضای باز را به عنوان فرآیند توسعه مورد توجه قرار می دهد. و تأکید می کند که رشد بی‌وقفه آن، شرط ضروری تحکیم بنیانهای دموکراتیك نظام سوسیالیستی است؛ و همچنین لازمه سلوك درست مردم و شرکت آحاد مردم در کلیه مسایلی که جامعه، دولت و نیروی کار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کنفرانس، فضای باز سیاسی را به عنوان ضمانت مؤثر در جلوگیری از هرگونه تحریف سوسیالیسم می داند؛ ضمانتی که بر اساس کنترل عمومی نسبت به فعالیت نهادهای اجتماعی، مسئولین و ساختار اداری بنیان گذارده شده است.

موضع رهبری در جهت توسعه فضای باز کاملاً روشن است. معهذا، هر گام جدی در این مسیر با دشواری روبرو است.

تعداد منابعی که مردم می توانند اطلاعات مورد علاقه خود را درباره مسیری که کشور در حال دنبال کردن است بیابند، به طور قابل توجهی در طی سه، چهار سال اخیر رشد نموده است. از همه مهمتر آنکه پرده‌هایی که تاریخ گذشته ما را مخفی نگه‌می‌داشت، کنار زده شده است. سالهای غم‌انگیز ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰، سالهای

طوفانی ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، دوران سکون دهه ۱۹۷۰. بایگانیهایی که دسترسی به آنها، حتی برای تاریخ نگاران، کاملاً ممنوع بوده است، یکی پس از دیگری، گشوده شده است. مردم می‌توانند، عطش خود را برای پی بردن به هر مقطعی از تاریخ شوروی با خواندن روزنامه‌ها و مجلات مناسب، سیراب سازند. تا چند سال پیش، کتابخانه‌ها اجازه داشتند که به مراجعه کنندگان خود، اطلاعات ادواری را تنها تا سه سال قبل ارائه کنند. عریان ساختن این گونه بدبینیها موجب شگفتی است. محروم ساختن مردم از درك حوادثی که خود در بستر آن، زندگی کرده بودند! اکنون روزنامه‌ها و مجلات، به صورت منابع بسیار با ارزش اطلاعات درآمده‌اند. بسیاری از آنها، به طور مرتب، نقاط کور و تکه‌های خالی و جاافتاده تاریخ ما را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و مطالب جدید و جالبی پیرامون شخصیتهای تاریخی با دسترسی به اسناد و مقایسه و مقابله، نقطه نظرات مختلف در باب لحظات تاریخ گذشته و حال و آینده کشور ارائه می‌کنند. همه اینها، تقاضای فزآینده‌ای را جهت درك بهتر آنچه در گذشته روی داده و ارزیابی صحت تصمیمهای اتخاذ شده و مقایسه مؤثرترین راههای توسعه و غیره ایجاد کرده است. این امر، به نوبه خود، شهروندان عادی را کمك خواهد کرد تا به بلوغ سیاسی برسند و از مسئولیت خود نسبت به توسعه کشور آگاه شوند و آنها را مهیا و خواستار بدست گرفتن آینده کشور در دستهای خویش سازد.

دومین عامل در توسعه فضای باز سیاسی، انتشار کلیه بخشهای آمار اجتماعی است که قبلاً در دسترس نبود. در دوره استالین، این آمار یا به درستی منعکس نمی‌گردید و یا اصلاً گردآوری نمی‌شد. در دوران ذوب شدن یخها، این امر رو به بهبود گذاشت، اما با تهاجم عصر سکون، کتاب سال آماری، درست در جلوی چشمان مارو به نازك شدن گذاشت و بخشهای بیشتر و بیشتری حذف شد. نه تنها داده‌های مربوط به مسایل حساس مانند آمار جنایات و خودکشی، دیگر منتشر نمی‌شد، بلکه میانگین امید زندگی، مرگ و میر، ازدواج و طلاق و نرخ تولد نیز منعکس نمی‌گردید. با اطلاعات مربوط به مسیر و حجم مهاجرتها مانند اسرار دولتی برخورد می‌شد. اکنون همه این اسرار پایان پذیرفته است. برای اولین

مرتبه، طی سالهای سال، کلیه آمار اجتماعی، جهت بحث در دسترس قرار دارد. هر چند که منابع اطلاعات مرکز آمار عملاً بسیار محدود است و بسیاری از داده‌های مورد نیاز به سادگی مفقود شده است.

سومین عامل در توسعه فضای باز سیاسی، تغییرات اساسی در رسانه‌های عمومی است. در گذشته، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون پربود از تمجید برای کارهای صورت نگرفته که بیش از اندازه زده کننده بود. در این ارتباط مزاح زیر دربارهٔ برنامه‌های رادیویی در عصر خروشچف زبانزد همه بود.

پرسش: چگونه خانواده من می تواند مقدار زیادی مواد غذایی بدست بیاورد؟

پاسخ: ساده است. کافی است که دو شاخهٔ یخچال را به رادیو وصل کنید.

این، تنها نمونه‌ای از واکنش مردم نسبت به اوضاع و احوال آن دوره بود. به هر حال، اکنون مطبوعات، مطالب زیادی علیه بوروکراتها و باندهای مافیایی که پیشرفت نوسازی را کند می‌سازند، به چاپ می‌رسانند. روزنامه‌ها و مجلات، اسامی افراد، زمان و مکان حوادث را عریان مطرح می کنند و از مسئولین مرکزی و محلی تقاضا می‌کنند تا مسایل را به طور دموکراتیك مورد بحث قرار دهند. در بسیاری از مقالات پرسشهایی که ناشی از نگرانی مردم نسبت به اوضاع است، به صراحت مطرح شده و پاسخ داده می‌شود. برنامه‌های تلویزیونی که مشکلات حاد و اصلی را با مردم، از هر طبقه و گروه، به بحث می گذارند، امری عادی و شایع شده است. همچنین برنامه‌هایی متنوع، جذاب، پرتحرك و آموزنده از بسیاری ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی پخش می‌گردد، که از موفقیت زیادی هم برخوردار بوده است. محدودیتهای شدید انتقاد نسبت به تصمیمات حزب و دولت برداشته شده است. در حال حاضر، با شروع بحث پیرامون برنامه‌های پیشنهادی، انتقاد نسبت به آنها نیز آغاز می‌شود و همچنان ادامه می‌یابد، و پس از تصمیمات نهایی مسئولین نیز ادامه می‌یابد. این وضع نشان دهندهٔ شرایط دموکراتیك و سالمی است که ظهور نموده است.

عرصه‌هایی که بحث در آنها مجاز نبوده، به تدریج در حال محو شدن است؛ عرصه‌هایی که کسی حق نداشت، پیرامون آن اظهار نظر کرده، یا چیزی منتشر

کند، تا چند سال پیش عرصه‌های متعددی از این دست وجود داشت، مانند حضور نیروهای شوروی در افغانستان، میزان هزینه‌های نظامی در بودجه کشور، مهاجرت یهودیان، تظاهرات اعتراض آمیز نسبت به تصمیمات دولت، بدبختیهای مردم، درگیریهای شخصی و اختلاف نظر سران سیاسی و غیره. چنین القا شده بود که مداخله در امور جمهوریها و شهرهایی که تحت اختیار شخصیتهای دفتر سیاسی حزب قرار داشت، غیرمجاز و نارواست. این محدودیتها، اکنون برداشته شده و یا حداقل از شدت افتاده است و دیگر عرصهٔ ممنوعه‌ای وجود ندارد.

اما فضای باز سیاسی، صرفاً به معنای قرار دادن مردم در روند مسایلی که در حال جریان است، نمی‌باشد. بلکه مردم باید اجازه داشته باشند، به راحتی نظرات خود را به شکل تظاهرات و راهپیمایی، نسبت به عملکرد مسئولین و تصمیمات در حال اتخاذ و یا در حال اجرا، اظهار نمایند؛ تا اینکه از جانب مسئولین توضیحات قانع کننده دریافت دارند. این امر یکی از نشانه‌های ابراز انتقاد از پایین و برخوردهای شدید و بی‌پروا، و بحثهای عریان میان اداره کنندگان و اداره‌شوندگان، در باب توسعه جامعه است. موضوعات زیر از جمله موارد ذکر شده است: آیا جمهوریهای متحد، می‌توانند یا باید به سوی حسابرسی اقتصادی متحول بشوند؟ این امر چگونه قابل تحقق است، آیا با تثبیت ارزهای خودشان؟ آیا می‌توانند به سوی استقلال بروند؟ توزیع مجدد قوای مقننه و قضائیه چگونه است؟ ارتباط میان دولت مرکزی و جمهوریها چگونه خواهد بود؟ مشروعیت و تنفیذ راه‌حلهای مشخص و تصمیمات ریاست شورای عالی بر چه مبنایی است؟ و...

توسعه فضای باز سیاسی، آسایش و ثبات زندگی کارمندان دستگاههای دولتی را کاسته است. آنها دیگر نمی‌توانند هر معامله‌ای که خواستند با کارگران، کشاورزان و روشنفکران انجام دهند؛ مردمی که هر چند با شیوه‌های نزاع سیاسی آشنا نیستند، اما دستشان به خبرنگاران مطبوعات و رادیو و تلویزیون می‌رسد؛ آنها که در شرایط نوین، پیشتازان واقعی نوسازی محسوب می‌شوند. کسی از مردم، انتظار تشکر و سرخم کردن، در قبال این شرایط را ندارد. اکنون، بوروکراسی،

خود را ناچار می بیند که با توده مردم بسازد، چرا که در شرایط نوین هر کس که علناً با فضای باز مخالفت کند، ممکن است شغل خود را از دست بدهد. بحثهای آزاد و رودررو، میان گروههای اجتماعی، چهارمین عامل توسعه فضای باز سیاسی است.

پنجمین عامل، گسترش و تعمیق روابط اجتماعی و فرهنگی میان اتحاد شوروی و سایر جهان است. پخش برنامه از طرف رادیوهای غربی برای شوروی، دیگر جلوگیری نمی شود، چرا که مدتی است نکته قابل توجه و برجسته ندارند. کار آنها این بود که مردم شوروی را تحت تبلیغاتی قرار دهند که منابع داخلی نمی توانست آن را تأمین نماید، و برخوردهای انتقادآمیز را نسبت به عملکرد مسئولین شوروی برمی انگیختند. اکنون رسانه‌های عمومی شوروی، همان کار را بسیار بهتر و براساس اطلاعات درست و با عمق بیشتر انجام می‌دهند. بدین ترتیب، علاقه مردم به استفاده از فرستنده‌های غربی، به طور چشمگیری کاسته شده است. ما امروز، به خوبی درباره مسایلی که به زندگی و سرنوشتمان مربوط می شود، آگاه و باخبریم؛ هر چند که هنوز علاقه‌مند به دانستن نظرات و تفسیرهای متخصصین و روزنامه‌نگاران غربی نسبت به نوسازی هستیم. مشکل است که انسان سیستم اجتماعی ـ سیاسی را که در آن زندگی می کند، از درون به خوبی درك کند. بنابراین نگرشهای واقع بینانه از خارج می تواند بسیار مفید واقع شود.

اکنون مردم شوروی می توانند، برنامه‌های تلویزیونی اکثر کشورهای غربی را به طور مستقیم دریافت دارند. سفرهای خارجی، چه به جمهوریها و چه به خارج شوروی به سرعت افزایش می یابد، شرکتهای خارجی در شوروی، در حال برپایی است و این بدان معناست که مردم ما در زمینه تجارت، ارتباطات تنگاتنگی با سایر کشورها پیدا کرده‌اند. ارتباطات شخصی میان مردم شوروی و سایر کشورها در حال باب شدن است. مبادله فیلم، کتاب و ترجمه آثار مختلف بسیار گسترش یافته است. همه اینها، حاکی از آن است که اتحاد شوروی، بیشتر و بیشتر، به سوی فضای باز، و گشودن درهای خود به روی سایر ملل، پیش می‌رود.

البته، توسعه فضای باز، به راحتی پیش نخواهد رفت، چرا که روند آن، برخلاف

منافع گروههای قدرتمندی است که می‌خواهند فعالیتهایشان مخفی بماند. آنها تحت پوشش اسرار دولتی یا حزبی، کارهای خود را ادامه می‌دهند و در عمل این کار را کرده‌اند؛ و این مسئله روشنی فضای باز سیاسی را به تاریکی مبدل می‌سازد. بدین ترتیب، دوایر دولتی و شوراهای محلی، موانع زیادی بر سر راه نوسازی ایجاد خواهند کرد و نوسازی با مخالفت غیرقانونی بوروکراسی روبرو می‌شود. بسیاری از سران و رهبران قادر نیستند و تمایلی هم ندارند تا روشهای همیشگی خود را رها کنند و تن به انتقاد از پایین بدهند. این امر برای آنها طاقت فرساست و هنوز توان تحمل شنیدن افکار مستقل همکاران خود را ندارند. در نتیجه، هنوز فضای باز سیاسی کامل نشده است. ترمز اصلی در مقابل توسعه بیشتر فضای باز ناشی از حالت سکونی است که از جانب کارکنان حزب و شوراها، وزارتخانه‌ها، مؤسسات و سازمانها ابراز می‌شود. آنها از فضای باز وحشت دارند، تمایلی به ارتباط با مردم ندارند و اساساً نمی‌توانند مردمی باشند؛ آنها نسبت به پیامدهای این روند بی‌اعتمادند. بسیاری از کمیته‌های حزبی، هنوز سخت تلاش می‌کنند که بر مطبوعات اعمال کنترل کنند. تلاش می‌کنند، قدرت تصمیم گیری در اینکه چه چیز باید منتشر شود و چه چیز ممنوع باشد را انحصاراً در اختیار گیرند و حتی به وسیله توبیخ رسمی نویسندگان مقالات نامناسب، اعمال قدرت کنند. حتی نظریه‌ای در مناطق دور از مرکز مطرح است که دو نوع فضای باز وجود دارد. یك نوع برای مناطق مرکزی و دیگری برای مطبوعات ایالتی (البته در جهت منافع گروه سابق الذکر). بدین ترتیب در مواردی، روزنامه‌های مرکزی، اخبار بسیار انتقادآمیزی را درباره مسئولین محلی یك منطقه مشخص، که در منطقه مزبور خرابکاری کرده‌اند، بدون آنکه هیچ امضایی در پای آن باشد چاپ کرده‌اند.

هنوز فضای باز لازم در سیستم قضایی ایجاد نشده است. بنابر قانون، حضور در کلیه محاکم باید بدون هیچ گونه محدودیتی برای مطبوعات آزاد باشد. علی‌رغم این مسئله، پیوسته از حضور خبرنگاران در مراحل دادگاه جلوگیری می‌شود. یك تحقیق اجتماعی در این مورد مسئله را روشن کرد. تنها ۶۰ درصد قایل بودند که فضای باز، ادارات دادگستری را نیز شامل می‌شود. ۵۰ درصد حاضر بودند، به

روزنامه‌نگاران درباره موضوع مورد بررسی اطلاعات بدهند و ۴۶ درصد حاضر بودند که به آنها اجازه دهند، در همان جایگاه مردم عادی در دادگاه بنشینند. فقط ۱۳ درصد قضات، توجهی به ضبط صوت خبرنگاران نداشتند، هر چند که از نظر قانونی منعی ندارد که خارج از دادگاه با خود ضبط حمل کنند. مطلب زیر، نمونهٔ خوبی جهت درك کارهای عجیبی است که علیه فضای باز سیاسی انجام می‌شود.

به دنبال شکایات مردم سوردلوفسك[2] در مورد کیفیت بد نان آنجا، گروهی از مسکو جهت بررسی و شنیدن نظرات مردم وارد آنجا شدند. بدین منظور، پرسشگران، فروشگاههای مختلف را سرکشی کردند. مدیران کارخانه عرضه‌کنندهٔ نان شهر، بلافاصله تعدادی از کارکنان خود را سازمان داده و آنها را روانه فروشگاهها کردند تا پاسخگوی پرسش تحقیق کنندگان باشند و پرسشنامه‌های مربوطه را پر کنند. به آنها گفته شده بود که با نامهای عوضی و یا اسامی دوستان و آشنایانی که آنها را لو ندهند، پرسشنامه‌ها را پرکنند. و برای اینکه بتوانند بهتر عمل کنند، یك اتوبوس ویژه در اختیارشان قرار داده شده بود. بدین ترتیب، مدیران کارخانه موفق شدند نیمی از پرسشنامه‌ها را به نفع خود تغییر دهند و سنجش افکار عمومی شهروندان سوردلوفسك این چنین به دست آمد. بعداً، جریان توسط یکی از افرادی که در این ماجرا شرکت کرده بود، در روزنامه لیتراتورنایا گازتا[3] مورخ اول آوریل ۱۹۸۷ افشا گردید.

روی هم رفته در مردمی که طعم فضای باز سیاسی و آزادی را چشیده‌اند، تغییراتی اساسی حاصل شده است. برای بسیاری فضای باز سیاسی، به معنای روح زندگی است. و البته تلاشهایی که جهت محدود ساختن و یا بازگشت کامل نوسازی صورت می گیرد، معمولاً با مخالفت روبرو می‌شود. تظاهرات و راهپیمایی براه می‌افتد، مخالفتها و شکایات در مطبوعات، منعکس می گردد، طومارهایی با هزاران امضا به کمیته مرکزی حزب فرستاده می‌شود، و بر روی دیوار ساختمانها، شعارها و دادخواهیها، با رنگهای پاك نشدنی، نوشته می‌شود. بوروکراتها، باید راه

---

2. Sverdlovsk

3. Literaturnaya Gazeta

خود را بگیرند و بروند، چرا که این بار، توده‌ها، به خودآگاهی و جامعه آگاهی رسیده و منافع خود را خوب تشخیص می‌دهند و آماده‌اند که برای خواسته‌های خود بجنگند. توده‌ها قادرند.

نوزدهمین کنفرانس حزب، توسعه هر چه بیشتر فضای باز سیاسی را در جهت ایجاد دموکراسی بیشتر تصویب کرد. در آنجا مطرح شد که جلسات و نشستهای حزب باید باز باشد، اینکه مردم باید به طور کامل در جریان عملکرد رهبری حزب کمونیست، سازمانهای حزبی محلی و کمیته‌های حزبی قرار داده شوند و ترفیعات کارکنان ارشد، باید واقعاً دموکراتیك انجام شود. اعضای رسمی حزب، این حق را یافته‌اند که بتوانند در نشستهای کمیته‌ها و حتی کمیته مرکزی که مربوط به آنها می‌شود، حضور پیدا کنند. این حق به آنها داده خواهد شد که از اسناد، اخبار و اطلاعاتی که در دسترس کمیته‌های حزبی است، استفاده کنند. تأکید ویژه‌ای بر این مسئله شده است که باید ضمانتهای قانونی لازم جهت حفظ فضای باز سیاسی ایجاد گردد، و قوانینی وضع گردد که حقوق و تکالیف دولت، کارکنان و شهروندان را در جهت تحقق اصول آن مشخص نماید.

به عنوان حسن ختام این بحث، جملات زیر را که میخاییل گورباچف، در مورد فضای باز ایراد کرده است می‌آورم:

> ایجاد دموکراسی و فضای باز سیاسی، تنها ابزار تحقق نوسازی نمی‌باشند، آنها جوهره حصول به نظام سوسیالیستی است. ما باید بیاموزیم که در شرایط فضای باز سیاسی زندگی کنیم و پیوسته به آنچه انجام داده‌ایم با تحلیلی انتقادآمیز نظر کنیم؛ اینکه چه میزان موفق بوده‌ایم، به چه چیزها دست یافته‌ایم و اشتباهاتمان چه بوده است. فضای باز سیاسی و انتقاد، اینها ابزار ضروری کنترل و هدایت جامعه در همه عرصه‌ها و عملکردها، در دست مردم است. در پاسخ به این پرسش که آیا در مقابل فضای باز سیاسی، انتقاد و دموکراسی، حد و مرزی گذاشته شده است؛ ما محکم می‌گوییم: چنانچه فضای باز سیاسی، انتقاد و دموکراسی، در جهت منافع سوسیالیسم و توده‌های

مردم است، هیچ حد و مرزی برای آن وجود ندارد.

نوسازی نهادهای سیاسی

فضای باز و رشد آگاهیهای سیاسی در مردم، به خودی خود نمی‌تواند نوسازی را غیرقابل بازگشت سازد. آینده دموکراتیك کشور باید به وسیله نهادهای مطمئن سیاسی تضمین گردد؛ که نه تنها شهروندان را قادر سازد، اخبار واطلاعات مهم مربوط به خود را دریافت کرده و مورد بحث قرار دهند، بلکه در دولت شرکت کرده و قدرت خود را به طور واقعی اعمال نمایند. به منظور آنکه خوانندگان، مشکلات ما را راحت‌تر درك کنند، به طور خلاصه ساختار قدرت سیاسی فعلی را در اینجا توضیح می‌دهم. بر طبق قانون‌اساسی، شورای نمایندگان مردم، اساس نظام سیاسی ما را تشکیل می‌دهد. از نظر حقوقی، در واقع جامعه شوروی تحت سه قدرت موازی اداره می‌شود. این سه قدرت به ترتیب از بالا به پایین عبارتند از:

۱ـ دستگاه حزب

۲ـ وزارتخانه‌ها و بخشهای دولت

۳ـ شوراهای نمایندگان مردم

مفهوم نمایندگی از طرف مردم در معنای مرسومش، در مورد هیچ کدام ازاین کانونهای قدرت صادق نیست؛ چرا که این مفهوم اساساً بدین معناست که کلیه آن نیروها، به وسیله انتخابات مستقیم، آزاد، عمومی، با شرایط مساوی و آرای مخفی انتخاب و به کار مشغول شده‌اند. شرایط اصلی تحقق چنین چیزی دو امر است. اولاً امکان کاندید کردن واقعاً آزاد افراد، توسط کلیه گروههای اجتماعی، و ثانیاً کنترل انتخاب کنندگان بر فعالیتهای نمایندگان منتخب خویش و داشتن قدرت عزل آنهایی که عملکردشان درست نبوده و مورد رضایت موکلین نیستند. اکنون ببینیم در عمل چه روی می‌دهد. شورای رهبری حزب که اعمال کننده بیشترین قدرت است، براساس نظرات داخل حزب انتخاب و شروع به کار می‌کنند و نه به صورت یك انتخابات واقعی، و بالطبع نمی‌توانند جایگاه یك شورای واقعی را داشته باشند. افراد منتخب، تنها بخش کوچکی از دستگاه حزب را تشکیل

می‌دهند، چرا که اکثریت مسئولین حزبی به وسیله مقامات بالاتر منصوب می‌شوند و در عمل تنها جوابگوی آنها می‌باشند. به علاوه انتخابات حزب، انتخاباتی مستقیم نیست، بلکه انتخاباتی چند مرحله‌ای است که بالطبع از روابط دموکراتیك به دور است.

دومین جایگاه قدرت سیاسی نظام، به وسیله وزارتخانه‌ها و بخشهای دولتی پر می‌شود که به طور عجیب و شگفتی تعداد بسیاری (حدود ۹۰۰) را شامل می‌شود. میلیونها بازوی قدرتمند بوروکرات در وزارتخانه‌ها و کمیته‌های دولتی استخدام شده‌اند که استخدام هیچ یك از آنها ربطی به یك شیوه دموکراتیك و نمایندگی مردم ندارد. آنها با اعمال قدرت بی‌اندازه در ادارهٔ امور، فقط نماینده خود و منافع خودشان بوده‌اند. با صدور دستورات اجباری بی‌حساب و نظارت بر هر قدم مردم، وزارتخانه‌ها در واقع، غاصب قدرت هیئتهای مقننه و لگدمال کردن آنها در زیر پای خود بوده‌اند.

شوراهای نمایندگان مردم نیز، بی‌شباهت به دو کانون قدرت اول نیست؛ آنها هم ادعای رسمی نمایندگی مردم را دارند. تا همین اواخر انتخاب این افراد، صرفاً تشریفاتی بوده است، چرا که مردم همیشه مجبور بوده‌اند، فقط با وجود یك کاندیدا، بهترینها را انتخاب کنند. به علاوه، شوراها در اداره امور از هیچ قدرت واقعی برخوردار نبودند، چرا که به شدت توسط رهبری حزب محلی، وزارتخانه‌ها، بنگاهها و به وسیله هیئت مدیره خود شورا که اختیارات نامحدودی در تفسیر به‌رأی تصمیمات نمایندگان داشتند، محدود می‌شدند. تصمیماتی که اهمیت حیاتی برای مردم دارند، به طور تشریفاتی، به وسیله شوراهای نمایندگان مردم اتخاذ می‌شود، در حالی که عملاً این کار توسط اعضای کمیته‌های اجرایی یعنی دستگاه بوروکراتیك انجام می‌گیرد.

این وضعیتی است که باید با اصلاحات سیاسی رادیکال دگرگون شود. این اصلاحات باید بتواند بنیان محکم، سنتی و پیچیدهٔ این سیستم را دگرگون سازد؛ و البته در نتیجه این دگرگونی انقلابی در ساختار قدرت، بسیاری از کله‌گنده‌ها، قدرت خود را از دست خواهند داد. در نوزدهمین کنفرانس حزب، اعلام شد که

جهت اصلی اصلاحات آن بوده است که این اطمینان را ایجاد کند، که قدرت عالی شوراها، ضامن بقای سوسیالیسم و حاکمیت مردمی، در سراسر کشور است. این اندیشه، در شعار پر مغز زیر بیان گردیده است که:

«همه قدرتها از آن شوراها»

اصلاحات سیاسی موفق، بدین معناست که اولاً تا اندازه زیادی، قدرت حزب، وزارتخانه‌ها و بخشهای دولتی باید به شوراها واگذار گردد؛ و ثانیاً مراحل انتخابات و تشکیل شوراها، باید به طور کامل دموکراتیك شود. وظیفه اول قدری بغرنج‌تر است، چرا که بدون تحقق نوسازی در حزب و وزارتخانه‌ها، یعنی دو نهنگی که اداره کشور، روی آنها آرام گرفته است، مقصد مورد نظر حاصل نمی‌شود.

ابتدا به بخشهای دولتی بپردازیم. نظر اقتصاددانان آن است که وظیفه اساسی در رابطه با آنها، کاهش جدی تعداد نیروهای دوایر دولتی است، البته نه تا آن اندازه که کارها مختل شود و امکان خدمات رسانی به بنگاهها، سازمانها و شهروندان را از آنان سلب کند. پیرامون توافق در میزان مورد نیاز، حقوقدانان بر مسئله بی‌کفایتی این دوایر تأکید دارند. آنها خاطرنشان می‌کنند که نیاز به تعریف روشنتر حقوقی از فعالیتهای وزارتی و محدودسازی قدرت آنها به وسیله قانون است. به عنوان مثال پیشنهاد شده است که وزارت دادگستری، کلیه قوانین مقرری را که فراتر از صلاحیت محدود بخشهای اداری است، اجباراً ثبت نماید. این اقدام، وزارت دادگستری را قادر می‌سازد تا با عملکردهای ثبت شده‌ای که مخالف قانون اساسی و قوانین جاری، صورت می‌گیرد، برخورد نماید. چیزی که در حال حاضر، امکانش وجود ندارد. ایجاد یك کمیته ویژه کنترل اجرای قانون اساسی، هدف مشابهی را دنبال می‌کند. اوضاع درهم و برهم حقوقی که فعلاً وجود دارد، باعث شده است، حتی تصمیمات دولت به گونه‌ای باشد که قوانین اولیه‌ای را که هنوز ابطال نشده است، نقض کند. بدین ترتیب، قوانین چندگانه، مزید بر قدرتهای چندگانه شده است.

همچنین لازم است میان قدرت اقتصادی ادارات بخشی (وزارتهای صنعتی) و

شوراهای منطقه‌ای تعادل برقرار شود. سهم منابع عمومی که در اختیار هر یك از آنها قرار داده می‌شود، قابل مقایسه نیست. وزارتخانه‌ها همه چیز دارند و شوراهای منطقه‌ای هیچ ندارند. البته شوراها برای فعالیت خود، کاملاً وابسته به صدقهٔ وزارتخانه‌ها هستند که بنگاهها را در هر منطقه در اختیار خود دارند. حتی در برخی شهرهای بزرگ (نمی‌خواهم به اوضاع شهرهای کوچك اشاره کنم) وزارتخانه‌ها، نه تنها کل خانه‌های موجود را در اختیار خود دارند، بلکه امور زیربنایی و حتی حمل و نقل عمومی در دست آنهاست. تصمیمات مربوط به توسعه اجتماعی چنین شهرهایی به وسیله مدیریت بنگاههای بزرگ گرفته شده است و نه توسط شوراها. با چنین شرایطی، نمایندگان مردم، معمولاً، فقط می‌توانند نظاره کنند و تقاضا نمایند.

به منظور خارج شدن از این وضعیت، پیشنهاد شده است که وزارتخانه‌ها، به شوراها عوارض بپردازند تا آنها بتوانند مسئولیت کامل توسعه اجتماعی و اقتصادی فراگیر مناطق خود را عهده‌دار شوند و منافع مردم محلی را تأمین کنند. بخشهای دولتی و بنگاهها مسئولیت تولید را جهت توسعه لازم به عهده خواهند گرفت، و شوراهای نمایندگان مردم، مسئولیت امور زیربنایی و تحکیم شرایط زندگی خوب را عهده‌دار خواهند بود. البته توزیع مجدد قدرت میان ادارات بخشی و ناحیه‌ای با مشکلات عمده‌ای روبروست. هر چند که طرح تفکیك وظایف حزب و قدرت دولت مشکل‌تر است.

تقسیم وظایف موجود بدین شکل است که حزب تصمیم گیرنده است، اما مسئولیت اجرایی ندارد، و شوراها دستورات حزب را اجرا می‌کنند و نسبت به نتایج آن کاملاً مسئول هستند. به عبارت دیگر دستگاه حزب همهٔ حقوق را دارد، در حالی که شوراهای محلی همه تکالیف را برعهده دارند و بار همه مسئولیتها را بر دوش می‌کشند. البته هیچگونه استدلال منطقی در این تقسیم کار وجود ندارد. این گونه تقسیم وظایف صرفاً ناشی از قدرت مطلق کمیته‌های حزبی است. آنها به‌تدریج حقوق بی‌اندازه‌ای برای خود ایجاد کرده و از هرگونه تعهدی آزاد بوده و خود را بر شوراها مسلط ساخته‌اند. جای هیچ شگفتی ندارد که بدون نوسازی

رادیکال قدرت سیاسی، تلاش برای تقسیم وظایف مناسبتری میان حزب و بخشهای دولتی محکوم به شکست است. اکنون تصمیم بر آن است که جهت اصلاحات فراگیر سیاسی و حقوقی، هم تقسیم وظایفی روشن صورت گیرد و هم اینکه نهادهای سیاسی، با توجه به وظایف محوله جدید، سازماندهی گردند. بدین ترتیب، این امیدواری حاصل می‌شود که بالأخره مشکل حل شود.

براساس مدارك نوزدهمین کنفرانس، حزب باید از حالت یك نهاد اداره کننده جامعه به طور مستقیم خارج شود، و مسئولیت توسعهٔ اندیشه‌های استراتژیك و طراحی یك ایدئولوژی پاسخگو به شرایط و مقتضیات نوین را به عهده بگیرد. سایر مسئولیتهای آن عبارت خواهد بود از: آموزش، گزینش و ترفیع پرسنل رهبری و توسعه سازمانهای کارگری. قرار بر این است که در آینده، کمیته‌های حزبی دیگر اجازه اعمال نظر به صورت دستور مستقیم به شخصیتهای دولتی و اقتصادی را نداشته باشند. کار حزب دستور صادر کردن نخواهد بود، بلکه ارائه خط سیاسی خواهد بود. توانایی حزب دیگر ناشی از قدرت سیاسی آن نخواهد بود، بلکه براساس تجربه، صداقت، توانایی و فعالیت عملی اعضای آن خواهد بود. چنین دگرگونی مهمی در وظایف حزب، بدون شك نیازمند نوسازی ساختار درونی حزب و نحوهٔ کار آن است. جهت‌گیری اصلی این نوسازی، ایجاد دموکراسی کامل در روابط میان کمونیستهاست. در عمل، باید تعداد حقوق‌بگیران این دستگاه (حافظان بوروکراسی) به طور جدی کاهش یابد و مرکز ثقل آن باید به نهادهای پایین منتقل شود. ما غالباً فراموش می‌کنیم که حزب فقط یك میلیون عضو رسمی نیست، بلکه قبل از آن شامل حدود بیست میلیون کمونیستی است که در کارخانه‌ها، مزارع، مدارس، بیمارستانها، مؤسسات پژوهشی و غیره کار می‌کنند.

تاکنون ماشین اداری کمیته‌های حزب، تحت نام کمونیستها عمل کرده است، و به طور انحصاری از توانایی آنها بهره برده و آنها را تحت امر خویش گرفته است. این وضع باید دگرگون شود. دستگاه حزب در حال سازماندهی مجدد و کاهش حجم است. دستگاه حزب باید نقش رهبری خود را به شاخه‌های محلی در ادارات، کارخانه‌ها، مزارع اشتراکی و نهادها واگذار کند. بخشهای صنعتی کمیته

مرکزی و کمیته‌های پایین‌تر حزب که وظایف شوراها را دو برابر می‌ساختند و همیشه کارشان دستور صادر کردن به بخشهای دولتی و بنگاهها بوده است، حذف گشته‌اند. طرحهایی جهت کاهش شبکه منطقه‌ای سازمانهای حزب و یکپارچه کردن آنها در واحدهای بزرگتر و حذف کمیته‌های محلی وجود دارد. روی هم رفته قرار است حداقل ۳۰ ـ ۵۰ درصد، دستگاه حزب کاهش یابد. این عمل، سازمانهای سطح پایین حزب را آزاد خواهد ساخت و آنها را قادر خواهد نمود تا با استقلال بیشتر و فعالتر کار کنند.

سبك عضویت سازمانی حزب، نیاز به دگرگونی اساسی دارد و لازم است عضوگیری جدید صورت گیرد. در دوره سکون عصر برژنف مکانیسمی جهت عضوگیری جدید با طول و تفصیلهای مسخره شکل گرفت. دستگاه حزب جهت عضوگیری، ویژگیهای سیاسی، عملی و اخلاقی اعضا را مد نظر قرار نمی‌داد، بلکه بیشتر مسایل ظاهری مانند سن، جنس، جایگاه اجتماعی، تحصیلات، ملیت و نظایر اینها را ملاك قرار می‌داد. کارگران صنعتی، بدون در نظر گرفتن ویژگیهای شخصیتی شان، هیچ مشکلی در پیوستن به حزب نداشتند، در حالی که متخصصین می بایست سالها معطل بمانند تا شاخه‌های مربوطه سهمیهٔ لازم جهت پذیرش آنان را دریافت دارند که تا آن موقع غالباً عقاید آنها تغییر یافته بود. این عمل کاملاً با اندیشه حزب در اتحاد میان مردمی که دارای تفکر سیاسی مشابه می باشند، مغایرت داشت. اکنون مطرح شده است که دیگر پذیرش در حزب کاملاً آزاد باشد و سیستم سهمیه بندی منتفی گردد و اینکه افراد غیر حزبی نیز بتوانند در رأی دادن به کاندیداها شرکت کنند. تصمیم گرفته شده است که انتخاب برای دفتر حزب به دو دوره ۵ ساله محدود گردد که به این ترتیب سیستم انتصابی موجود بهم خواهد خورد. بعد از این ده سال نیروها یا باید به پُستی بالاتر انتقال یابند و یا شغل دیگری اختیار کنند، و ترجیحاً به همان شغل قبلی و احتمالاً همان پُستی که آن را ترك کرده بودند، برگردند. این مسئله در رفتار نیروها اثر بسزایی دارد.

تغییراتی که ذکر شد، مسایل تخیلی نیست، بلکه واقعیتهایی است که در دست اقدام است. انتخابات مجدد در شاخه‌های حزب قبلاً صورت گرفته است و

انتخابات کمیته‌های منطقه‌ای، شهری و بخشی در حال جریان است. این مسئله که اگر تفکیك وظایف حزب و شوراها با موفقیت تحقق پذیرد، چه نتایجی بدنبال خواهد داشت، تنها با گذشت زمان روشن خواهد شد. در این راستا، احساسی وجود دارد که ممکن است دوباره، شعار «همه قدرتها از آن شوراها» براساس انقلابی سوسیالیستی، طنین افکن گردد.

شوراها به کدام سمت دگرگون خواهد شد؟ آیا بخشی از وظایف اداری مستقیماً در حال انتقال به آنهاست؟ آیا نفوذ حزب نسبت به آنها در حال محدود شدن به فعالیت اعضایش است؟ و آیا وزارتخانه‌ها و بخشهای دولتی، سهم عمده‌ای از قدرت اقتصادی خود را به آنها منتقل ساخته‌اند؟ به عبارت دقیقتر چه اقداماتی باید جهت تحقق این مقصود صورت پذیرد؟

نخستین و مقدمترین کار آن است که مکانیسم انتخاباتی موجود، به طور اساسی حالت دموکراتیك پیدا کند. متجاوز از ۵۰ سال است که مردم شوروی فقط نقش تشریفاتی در انتخابات داشته‌اند. کاندیداها به جای آنکه از پایین پیشنهاد شوند، با جسارت تمام از بالا به حوزه‌های انتخابیه معرفی می شدند. خدا بدادمان می‌رسید، اگر برخی این جرأت را به خود می‌دادند که فردی را که دارای استقلال رأی بود، برای شوراها معرفی می کردند. من الم‌شنگه‌ای را که چند سال پیش در آکادمگرودوك[4] و نووسیبیرسك درآوردند، به یاد دارم، چرا که به کارکنان یك مؤسسه دستور داده شده بود تا قائم مقام فرهنگستان علوم را در بخش سیبری، جهت شورای عالی کاندید کنند و آنها فرد دیگری را پیشنهاد کردند. به هیچ وجه این مسئله مطرح نشد که آیا فردی که به عنوان کاندیدا پیشنهاد شده، بهتر است یا بدتر؛ بلکه مسئله این بود که عده‌ای فرامین را به گوش جان نگرفته و مخالفت کرده بودند؛ و این نشانه عدم بلوغ سیاسی آن کارکنان بود! مردم خواهان آن هستند که برای هر کرسی، چندین کاندیدا معرفی گردد و هریك از آنها، از برنامه خود در یك مبارزه انتخاباتی واقعی دفاع نماید. آنها معتقدند که هم انتخاب نهایی و هم

4. Akademgorodok

گزینش کاندیدا باید براساس آرای مخفی صورت گیرد، در حالی که عملیات رأی‌گیری و استخراج آرا، کاملاً تحت نظارت دموکراتیك باشد، تا از هرگونه تقلب اجتناب شود.

از اصول جدید در سیستم سیاسی، این خواهد بود که انتخاب یك‌سوم نمایندگان شورای عالی به جای آنکه توسط هیئت موکلان انجام شود، توسط سازمانهای اجتماعی صورت می‌گیرد. یعنی حزب کمونیست، مجمع جوانان کمونیست، اتحادیه‌های کارگری، تعاونیها، سازمانهای زنان، اتحادیه‌های تخصصی و غیره. به عنوان مثال، مجمع اتحادیه‌های مشاغل هنری که مرکب از اتحادیه‌های نویسندگان، هنرمندان، کارکنان سینما، آهنگسازان، کارکنان تئاتر، آرشیتکتها، و غیره است، ۱۱ صندلی شورای عالی را به خود اختصاص دادند. البته تعداد کاندیداها بسیار بیش از این بوده است و این تعداد در یك مبارزه انتخاباتی از میان آنها برگزیده شده‌اند. این مبارزهٔ انتخاباتی، موجب بالا آمدن بهترین نمایندگان طبقه روشنفکر در بالاترین جایگاه قدرت دولتی شده است. تحت شرایط قبلی، یعنی سیستم انتخابات به وسیله هیئت موکلان، نمایندگی این گروه و یا سایر گروههای اجتماعی در شورای عالی، بیشتر یك امر شانسی بشمار می‌آمد. این مسئله نیز مهم است که سازمانهای عمومی نباید کارکنان خود را مطرح کنند (تا دو کار همزمان داشته باشند)، آن طور که سابق براین رسم چنین بود.

دومین شرط دگرگون ساختن شوراها به سمت نهادهای اصیل قدرت مردمی، تفکیك جدی آنها از صورت هیئتهای اجرایی و برقراری مجدد تفوق آنهاست. به چند دلیل، کارکنان رسمی قدرت بیشتری نسبت به آنان که نمایندگی منافع عموم را داشتند، دارا بودند.

اولین دلیل آنکه، اکثر نمایندگان، وظایف خود را فقط در طی نشستهای کوتاهی که سه یا چهار بار در سال منعقد می‌گردید انجام می‌دادند، در حالی که کارکنان رسمی، تمام سال را مشغول کار بودند. پیش نویس قوانینی که توسط شوراها به تصویب می‌رسید، به وسیله کارکنان رسمی تنظیم می‌شد که کاملاً از

دستورالعملها و بخشنامه‌ها اطلاع داشتند و نیروهای اداری حرفه‌ای محسوب می‌شدند. درحالی که نمایندگان مردم، معمولاً فرصت کافی جهت کسب اطلاعات لازم و بررسی و بحث پیرامون پیش نویس تصمیمات نداشتند. غالباً، آنها فقط مدارك آماده شده را امضا و مهر می‌کردند. این تجربه‌ای است که شخص من به عنوان یك نماینده در شورای منطقه‌ای نووسیبیرسك طی سالهای ۱۹۶۸ـ۱۹۷۰ داشته‌ام.

دلیل دوم انقیاد شوراها نسبت به کمیته‌های اجرایی، این است که تا همین اواخر کارکنان کمیته اجرایی (رئیس، قائم مقام، رؤسای بخشها و تا اندازه‌ای نمایندگان) همزمان نمایندگان مردم هم بودند. این طور فکر می‌شد که داشتن عنوان نمایندگی و امکان شرکت در نشستها، پرستیژ اجتماعی آنان را بالا می‌برد و کار قانونگذاری را ساده‌تر می‌سازد. در واقع چنین سیستمی، موقعیت کاندیداهای حزب را تحکیم می‌کرد. کارکنان رسمی که دارای سمت نمایندگی هم بودند، در واقع در فاصله میان انتخابات، عزل نمی‌شدند و می‌توانستند نفوذ و اقتدار خود را در کار روزانه خویش اعمال نمایند. جنبه دیگری از این سیستم، عدم مساوات اساسی میان نمایندگانی بود که کارکنان رسمی و ثابت بودند و آن نمایندگانی که مشاغل دیگری داشتند. کارکنان رسمی، اربابان مطلق شورا بودند. آنها پیش‌نویس قوانین را تهیه می‌کردند، آن را در نشستها مطرح می‌ساختند، پرسش‌ها را پاسخ می‌دادند، و البته مفاد قوانین را آن گونه که لازم می‌دیدند هدایت می‌کردند. سایر نمایندگان دچار احساس عدم اعتماد به نفس و قدری نیز احساس گناه بودند، چرا که فرصتی برای کار کردن جهت نشستهای شورا نداشتند و البته در جلسات، یا سکوت می‌کردند و یا خود به خود رأی می‌دادند. حتی سخنان نمایندگان از پیش توسط کارکنان کمیته اجرایی برنامه‌ریزی می‌شد.

به دنبال تصمیمات نوزدهمین کنفرانس حزب، از سال ۱۹۸۹، اعضای شورای عالی از مشاغل عادی خود آزاد خواهند شد و این امکان را پیدا خواهند کرد تا به طور کامل به کار قانونگذار خود بپردازند. در مورد شوراهای محلی که بار کاری آنها سبکتر است و نمایندگان آنها بالغ بر میلیونها نفر می‌شوند. نیازی نیست تا از

مشاغل خویش آزاد شوند. البته هر شورای محلی، از میان اعضای خود یك نماینده انتخاب خواهد کرد تا تمام وقت، در طول سال وظایف خود را دنبال کند و همچنین بر کار کارکنان تمام وقت نظارت نماید. نشستها بیشتر از زمان کنونی طول خواهد کشید و در آن مدت، نمایندگان از مشاغل رسمی خود آزاد خواهند بود. این اصلاحات که برخی قبلاً صورت گرفته و برخی پیشنهاد شده است، بدان معناست که عناصر مدل پارلمانی در درون سیستم سیاسی ما نفوذ یافته است. کار منظم دو مجلس شورای عالی، ایجاد یك کمیسیون دایمی در مورد موضوعات کلیدی، آزادسازی نمایندگان از مشاغل رسمی‌شان، ایجاد کمیته‌های کنترل اجرای قانون اساسی، تمرین مقدماتی استیضاح وزرا و موارد دیگر موجب خواهد شد که ساختار قدرت شوروی به نظام پارلمانی اروپایی نزدیکتر شود و فرهنگ سیاسی جامعه ما اصلاح گردد.

اکنون پرسش دیگری مربوط به تجدید سازمان قدرت سیاسی، که خود موضوع بحثهای داغ داخلی و خارجی بوده است مطرح می گردد، و آن اینکه چرا به دنبال اعلام تفکیك قدرت حزب و دولت، نوزدهمین کنفرانس حزب، و سپس شورای عالی، صلاح دانستند که جایگاه ریاست هر شورا، به عنوان یك قاعده توسط دبیر اول کمیته حزب مربوطه پر شود؟ این کاملاً به معنای متمرکز ساختن قدرت بیشتر حزب و شورا در یك فرد می باشد. در نظر اول، چنین می نماید که این مسئله، با اندیشهٔ اولیه کاملاً مغایر باشد. این نظر ابتدا، توسط میخاییل گورباچف، در نطق خود در کنفرانس، مطرح گردید. این مطلب در گزارش منتشر شده یك ماه قبل کمیته مرکزی عنوان نشده بود؛ و بسیاری از نمایندگان از قرار معلوم، هیچ آمادگی آن را نداشتند. من به عنوان شاهد در این کنفرانس، ناظر بحثهای داغ، پیرامون این نقطه نظر، پس از آنکه مطرح شد، در راهروها و تالار بودم. صادقانه بگویم، من هم دچار بهت شده بودم. ضرورت تفکیك قدرت حزب و دولت به نظر من کاملاً مسلم و غیرقابل بحث می آمد و اکنون این پیشنهاد، کاملاً رودررو با آن تفکر بود. بسیاری از افراد مانند من می‌اندیشیدند. اما بیشتر سیاستمداران کهنه‌کار و عاقبت‌اندیش، نظرشان چنین بود که این پیشنهاد، نه تنها صحیح بوده،

بلکه تنها راه حل ممکن بوده است، چرا که امکان واقعی انتقال قدرت مسئولین حزب به شوراها را فراهم می‌سازد. با گذشت زمان، من به درستی آن پی بردم و البته مطلوبیت آن را مورد بحث قرار می‌دهم.

دستگاه حزب، هم‌اکنون، عملاً قدرت نامحدودی دارد. نه میزان این قدرت و نه سبك عمل آن، به وسیله قانون معین نشده است. دستگاه حزب براساس صلاحدید و میل خود، می‌تواند هرگونه که بخواهد تصمیم بگیرد. ما نتیجه عملی این مشی را دیده‌ایم. البته، باید مقرراتی در شورای قانونگزاری نوشته شود که تنظیم کنندهٔ وظایف دستگاه حزب و روابط آن با دولت و جامعه و وادار کردن آن در تقسیم قدرت خود با شوراها باشد. اما این امر عملاً چگونه می‌تواند تحقق پذیرد، در حالی که آن قدرت هم‌اکنون در دستهای دستگاه حزب متمرکز است؟ تاریخ نمونه‌ای سراغ ندارد که انتقال قدرت داوطلبانه و از سر اختیار صورت گرفته باشد. ما در اینجا، اندیشه جمع کردن وظایف حزب و دولت را داریم. حداقل در یك دوره موقت و انتقالی. به هرحال، فشار افکار عمومی چنین است که رؤسای کلیه شوراها بدون استثنا ـ از شوراهای محلی گرفته تا شورای عالی ـ باید به وسیله انتخابات عمومی، بادادن امکان مساوی به همه و با رأی مستقیم و مخفی انجام شود و همچنین این الزام وجود داشته باشد که برای هر کرسی کاندیداهای متعدد پیشنهاد گردد.

رهبران خوب و مورد احترام مردم، این آزمایش را با سربلندی پشت سر خواهند گذاشت و کرسی نمایندگی واقعی مردم را بدست خواهند آورد. رهبران حزب که در مبارزه انتخاباتی بازنده می‌شوند، لزوماً باید پستهای حزبی خود را رها سازند، و این امر موجب بهبود کیفیت رهبری خواهد شد. همان طور که آمتیستوف[5] عنوان کرده است(۵۵):

> شکی نیست که‌این قسم نوسازی، موقعیت مترقی ترین و با انرژی‌ترین بخش دستگاه حزب و آنان که خود را بیشتر از هر کس وقف اندیشه

---

5. Ametistov

نوسازی کرده‌اند، را تحکیم خواهد نمود، و نقش آنها را در بدنه دولت حفظ خواهد کرد. این تحول بنیان بوروکراسی حزب را درهم خواهد شکست و آن را از اساس نابود خواهد ساخت.

آنچه گذشت، بخشی از مهمترین جنبه‌های فرآیند اصلاحات سیاسی در اتحاد شوروی است. برخی از مسایل بدیهی و بسیار مهم که خارج از محدودهٔ بحث بوده، باقی‌مانده است. از جملهٔ مسایلی که مربوط می‌شود به ایجاد جامعه‌ای براساس حاکمیت تمام عیار قانون؛ یعنی جامعه‌ای که در آن، قانون، نیرویی مقدس، تخلف‌ناپذیر، و واجب‌الرعایه محسوب گردد و هرگونه انحراف از آن مجازات قطعی در پی داشته باشد؛ همچنین مبارزه جهت افزایش حقوق و آزادیهای فردی، براساس قوانین و ضمانتهای موجود در قانون‌اساسی؛ توسعه همه جانبه سازمانهای عمومی جدید که نقش عمده‌ای در نوسازی دارند؛ دگرگونی در ساختار سازمانهایی همچون مجمع جوانان کمونیست، اتحادیه‌های کارگری، و غیره.

باید در نظر داشت که در کنار نوسازی روابط اقتصادی، نیاز به یك استراتژی اجتماعی مناسب، جهت اصلاحات سیاسی و حقوقی است. مهمترین جنبه این استراتژی مربوط به گروههای اجتماعی و نحوهٔ برخوردهای آنان با نوسازی است. هدف اصلی این استراتژی آن است که به تدریج حامیان نوسازی، به پیشگامان آن؛ همراهان آن به حامیان مسلم و تماشاچیان و منتظران به همراهان تغییر یابند، آنان که نسبت به مسایل اجتماعی، بی‌تفاوت هستند، حداقل در سلك ناظران علاقه‌مند درآیند، و محافظه کارانی که تلاش می‌کنند روند نوسازی را کند سازند، به مردمی بپیوندند که با آن صادقانه برخورد می‌کنند. فرآیند سیاسی مورد بحث که قبلاً به آن پرداختیم، حصول به این اهداف را ممکن خواهد ساخت؛ و به منظور افزایش کارآیی آن، اقدامات دیگری باید صورت پذیرد که برخی از آن چنین است:

۱ـ حذف کامل سیستم غیر دمکراتیك تعیین لیست افراد، که به وسیله آن دستگاه حزب اشخاص را برای پستهای مهم نامزد می‌کند، چرا که این سیستم

گردش طبیعی و نوسازی رهبران ارشد را دچار کندی و انحراف می‌سازد، تشکیل یك رده بالا از مسئولین، براساس انتخابات دموکراتیك توسط مردم و پاك کردن دستگاه رهبری به طور کامل از عناصر فاسد، محافظه کار و مرتجع. ایجاد فضای باز سیاسی بیشتر در برخورد با رهبری سیاسی حزب و رهبران شوروی، به طوری که مردم قادر باشند، به راحتی افکار مستقل خود را در باب آثار عملکرد آنها ظهور دهند. منعکس ساختن اخبار داخلی مربوط به عملکرد کمیته‌های حزب، شوراها و کمیته‌های اجرایی، در مطبوعات و رادیو و تلویزیون. برنامه‌های کانال مرکزی تلویزیون درباره اجلاس عمومی کمیته مرکزی، شورای عالی و هیئت وزیران، به خوبی نشان خواهد داد که چه کسانی، مبارزان واقعی و پایدار نوسازی هستند و چه کسانی صرفاً شبه حامیان آن، که عملشان با سخنشان هماهنگی ندارد.

۲ـ شسته، رفته‌کردن قوانین موجود، تا بدین‌وسیله، بسیاری از تناقضات و ابهامات که راه را برای تفسیرهای گوناگون باز می‌کند، رفع گردد. کاهش سریع در تعداد موارد قانون‌شکنی پشت میز نشینان، بدون توجه به مقام و موقعیت آنها و اعمال مراحل قانونی علیه بوروکراتهایی که عملکرد آنها به کشور آسیب می‌رساند. افزایش اعتماد عمومی نسبت به درستی و سلامت اقدامات جاری، به خصوص با سپردن کارها به مردم به منظور تشویق تعاونیها و تجارت فردی و همچنین توسعه تیمهای پیمانکاری و اجاره و غیره. ایجاد ضمانتهای حقوقی برای کلیهٔ مدیران و مجریانی که هموار کنندگان راه ایجاد روابط اجتماعی جدید بوده و غالباً بدون مدافع و بی‌پناه، در مقابل موج اتهام شکستن و زیرپا گذاشتن تعالیم گذشته، وارد گود می‌شوند.

۳ـ ایجاد شرایط سیاسی و ایدئولوژیك مناسب جهت یکپارچه کردن سازمانی حمایت کنندگان نوسازی، بدون توجه به آنکه آنها اعضای حزب کمونیست هستند و یا نیستند. حمایت کلی از جنبشهای روبه گسترش مردمی و حامی نوسازی و ایجاد یك اتحادیه فراگیر از پیشگامان توده‌ای در حمایت از نوسازی، براساس تشکل کلیه این افراد در جمهوریها و شهرهای بزرگ که به وسیله روزنامه‌نگاران خوشنام، سیاسیون با نفوذ، اعضای فرهنگستان علوم، متخصصین

علوم اجتماعی، کارگران پیشتاز، و اعضای تعاونیها و امثال اینها رهبری می شود؛ بدون آنکه اعلام شود حزب دومی براه افتاده است. این جبههٔ مردمی می تواند به عنوان یك جریان جدی و قابل ملاحظه در مقابله با سازمانهای حزبی در شرایط خاص وارد عمل شود. باید به این جبهه مردمی اجازه داده شود که خود مسایل مالیشان را با کمك داوطلبانه اعضا و سازمانها اداره کنند، نشریات ادواری خود را منتشر سازند، و دارای برنامه‌های ویژه خود در کانال مرکزی تلویزیون و تلویزیونهای محلی باشند.

۴ـ پایان بخشیدن به بدبینی سیاسی مسئولین نسبت به جنبشهای مردمی که قاعدتاً اکثریت جوانان فعال و سرزنده و حساس را گردهم می‌آورد. پیوند دادن باشگاههای نوظهور سوسیالیستی و جنبشهای پیشگام اجتماعی با جبهه مردمی؛ و تدارك آنها با کمکهای عملی و سازمانی و حمایت معنوی از ایشان؛ از جمله تدارك ساختمانهای لازم برای فعالیتشان، ایجاد تسهیلات ضروری جهت انجام فعالیتهای سیاسی مانند سازماندهی، راهپیمایی، تظاهرات، و ملاقاتهای خصوصی با رهبران سیاسی و غیره. ایجاد تماسهایی برای مبادله اندیشه و بحث پیرامون ارزشهای اخلاقی میان اعضای جنبشهای پیشگام اجتماعی و حزب کمونیست و اعضای جوان کمونیست، به منظور یکپارچه کردن کلیه اشکال فعالیت که با روح نوسازی سازگار است.

من، فقط به برخی از اقداماتی که زمینه تحقق سریعتر، رادیکالتر، و مؤثرتر نوسازی را فراهم می سازد، پرداختم. چنانچه به پیشنهادهای مشخصی که توسط بسیاری از مردم علاقه‌مند به تحول انقلابی جامعه شوروی ارائه می‌شود، توجه جدی گردد، حتی موفقیتهای بزرگتری قابل حصول است.

مایلم جمعبندی نظرات خود را درباره حوادثی که هم اکنون در کشورم در حال روی دادن است، به عنوان نظر یك شهروند و یك متخصص، با کلماتی که بیانگر تمام اعتقادم می باشد، اظهار نمایم:

نوسازی ضرورتی اساسی است. نوسازی در حال پیش رفتن است و باید موفق گردد.

فصل ششم

ضمیمه

سال ۱۹۸۹ اولین سال نوسازی بنیادی جامعه شوروی

پنج فصل این کتاب در پایان سال ۱۹۸۸ تحریر شده است و مملو از پیش‌بینی نسبت به تغییرات سیاسی عظیم است. اما دگرگونیهایی که در سال ۱۹۸۹ در اتحاد شوروی روی داده است، عملاً، از انتظارات و امیدواریها پیشی گرفته است.

اولین سال نوسازی اساسی در جامعه ما به غایت برجسته بود. این سال با درگیریهای ناشی از زلزله مصیبت بار ارمنستان آغاز شد. در ادامه حوادث زیر رخ داد: مبارزه انتخاباتی کاملاً بی سابقه، حوادث اندوهبار گرجستان، اولین کنگره نمایندگان خلق که افراد مسن را روی‌هم رفته به مدت ۹۵ ساعت در مقابل تلویزیونهاشان میخکوب ساخت، اولین اجلاس شورای عالی جدید، تشکیل دولت جدید، درگیریهای حاد قومیتها در تعدادی از جمهوریهای متحد و خودمختار (جمهوریهای بالتیك، ازبکستان مولداوی و ترانسکاکازیا) و بالأخره اعتصاب گسترده سراسری معدنچیان زغال سنگ.

مسایل در بسیاری از مناطق کشور، آن چنان در حال دگرگونی است که به دشواری می توان مسیر آن را دنبال کرد و آنها را کنترل نمود. در این بحث مختصر، امکان پرداختن به همهٔ این مسایل وجود ندارد و در اینجا فقط به سه مورد می پردازم. مبارزه انتخاباتی، کنگره نمایندگان خلق و اولین اجلاس شورای عالی جدید. این حوادث می تواند نقطه پایان طبیعی این کتاب محسوب شود و برای مردم شوروی حوادثی بزرگ و برای شخص من لحظات برجسته و بسیار غم آلود در

تاریخ سیاسی اتحاد شوروی.

در پایان سال ۱۹۸۸ تاریخ انتخابات نمایندگان مردم، ۲۶ مارس ۱۹۸۹ معین گردید. قانون جدید انتخابات به طور اساسی با قانون قبلی فرق داشت و در اصل بسیار دموکراتیك‌تر بود. پارلمانی متشکل از ۲۲۵۰ نمایندهٔ مردم، که در سلسله مراتب قدرت دولتی از موقعیت بسیار برجسته‌تری، نسبت به شورای عالی پیشین برخوردار بود و این مفهوم در نوع خود کاملاً بدیع بود. قرار شد، انتخابات مقدمتاً براساس یك مناظره انتخاباتی میان کاندیداها جریان یابد و آنها برنامه‌های خود را معرفی و از آن دفاع کنند و قرار شد یك‌سوم نمایندگان از حوزه‌های انتخاباتی روستایی با جمعیت تقریباً هم حجم و یك سوم از حوزه‌های ملی، با تعداد نمایندگان مساوی از هر جمهوری، و یك‌سوم از سازمانهای عمومی مانند اتحادیه‌های کارگری، فرهنگستان علوم، کمیته مرکزی حزب کمونیست، و مانند اینها، که به هریك تعداد معینی از کرسی‌ها تخصیص داده شده بود، کاندید و انتخاب شوند.

البته قانون جدید انتخاباتی دچار ضعفهای جدی بسیاری بود، اما مع‌هذا این فرصت را به حوزه‌های انتخابیه می‌داد، که خواسته‌های خود را اظهار نمایند و در بسیاری مناطق نیز این امتیاز به طور کامل داده شده بود. مبارزه انتخاباتی، به صورت مناظره تندی میان رادیکالها از یك طرف و بوروکراتها و حزب از طرف دیگر درآمد. گروه اول نمایندگانی را جهت حمایت از سیاستهای تعیین شدهٔ نوسازی، معرفی کرده بودند، در حالی که گروه دوم، همهٔ تلاش خویش را انجام می‌دادند تا با نمایندگی کنگره، منافع گروهی خویش را در بالاترین جایگاه قدرت دولتی، حفظ نمایند. بدین منظور تمام روزنه‌ها و راه گریزهای قانون جدید را مورد بهره‌برداری و سوءاستفاده قرار دادند. نبرد قبلاً با معرفی کاندیداها به وسیله نیروی کار بنگاهها و سازمانهای عمومی که حق چنین کاری را داشتند، آغاز شده بود. در بسیاری از مناطق لیست نهادهایی که کاندیدا معرفی کرده بودند، به وسیله کمیته‌های حزبی استخراج شده بود. البته نیروهای فعال سیاسی که اسامی مورد نظرشان در این لیست‌ها ظاهر نشده بود جلساتی برپا ساختند و کاندیداهای خود را معرفی کردند. تلاشهایی نیز صورت می‌گرفت تا گردهمآییهایی از افراد اجیر یا

ساکنان محلی تشکیل دهند و با گرفتن طومارهای پر از امضا، کاندیداهایی را جلو بیندازند، که سرانجام اعلام شد که چنین کارهایی غیرقانونی است. بدین ترتیب هزاران هزار نفر کاندیدا معرفی شدند، به طوری که برای هر کرسی از یك تا ۲۰ نفر مطرح بود. آندره ساخاروف[1] (عضو فرهنگستان) به وسیله ۵۵ مؤسسه جداگانه فرهنگستان علوم شوروی کاندید شده بود و بوریس یلتسین[2] به وسیله بنگاههای متعددی در مسکو و اورال؛ من نیز به وسیله سه دسته سازمان مختلف کاندید شده بودم ـ اتحادیه‌های کارگری، فرهنگستان علوم و اتحادیه مجمعهای تخصصی مانند مجمع جامعه‌شناسی شوروی.

قدم بعدی، بررسی صلاحیت کاندیداها و ثبت نام رسمی آنها بود. این عمل به وسیله هیئتهای اجرایی طی جلساتی صورت می‌گرفت. این هیئتها می‌بایست، سخنان کاندیداها را شنیده، به برنامه آنها توجه کرده و با آرای مخفی مشخص می‌کردند که چه کسی صلاحیت دارد و چه کسی نامش از لیست حذف گردد. این مراحل، در واقع انتخابات مستقیم را به گونه‌ای غیر مستقیم ساخت، چرا که در این بررسیها، هم خام‌ترین و ناشی‌ترین کاندیداها حذف شدند و هم رادیکالترین نیروها. این مسئله ناشی از دیدگاهها و استراتژیهای متفاوت بود که به بهانه‌ها و دستاویزهای گوناگون صورت گرفت. روی هم رفته در همه جا، هیئتهای اجرایی انتخابات، به طور قابل توجهی لیست کاندیداهای مطرح شده را کاهش دادند. تقریباً در ۴۰۰ هیئت اجرایی فقط یك کاندیدا باقی ماند. بسیاری از سازمانهای عمومی، به همان تعداد کرسیهای تخصیص داده شده، کاندیدا معرفی کردند. یکی از این موارد، کمیته‌مرکزی حزب کمونیست بود که برای ۱۰۰ کرسی، ۱۰۰ کاندیدا معرفی نمود. اتحادیه‌های کارگری برای ۱۰۰ کرسی ۱۱۴ نفر و فرهنگستان علوم برای ۲۰ کرسی ۲۳ نفر را معرفی کردند. همزمان در برخی از حوزه‌های انتخاباتی، برای هر کرسی ده کاندیدا یا بیشتر مبارزه می‌کردند. این مسئله رقابتهای نامناسبی را میان گروههای مختلف ایجاد کرد.

---

1. Andrei Sakharov
2. Boris Yeltsin

یك مورد که مربوط به شخص من می گردد، می تواند کمکی جهت درك روشنتر اوضاعی که وجود داشت، باشد. در اجلاس مجمع عمومی اتحادیه‌های کارگری به کاندیداتوری من رأی دادند، براساس این زمینه فکری که من در سال ۱۹۸۶ از افزایش قیمت خرده فروشی گوشت و شیر حمایت کرده بودم (در حال حاضر ۱/۲ تا نیمی از هزینه‌های تولید با سوبسید تأمین می شود) و هیچ توجهی نشده بود که من شرط کرده بودم، افزایش قیمتها باید با افزایش دستمزدها و حقوق بازنشستگی جبران گردد. در حالی که مجامع تخصصی این برداشت غلط اتحادیه‌های کارگری را نداشتند و از زاویه دیگری برخورد کرده بودند. بدین ترتیب، هر یك با یك تلقی خاص مرا کاندید کرده بودند. ازمیان لیست داخلی آنها که شامل ۵۰ نفر می شد، ۱۳ نفر جهت مبارزه انتخاباتی برای کسب ۱۰ کرسی انتخاب شدند، که من نیز یکی از آن ۱۳ نفر بودم. دو ماهی که میان ثبت نام کاندیداها و انتخابات گذشت، بی اندازه پرحرارت و خسته کننده بود. کاندیداها می بایست در جلسات بی پایان پیش از انتخابات حضور بهم رسانند. کلیه دیوارهای متروی مسکو با تبلیغات و پوسترهای انتخاباتی پوشیده شده بود، که تقریباً روزانه عوض می شد. گروههایی ازمردم، سخت مشغول جمع آوری رأی برای کاندیداهای خاص خویش بودند. من در وضعیت سختی بسر می بردم، مخالفینم در هر جلسه‌ای که در آن شرکت می کردم، حاضر می شدند و صبر می کردند تا نوبت سخنرانی من شود و آنگاه با سئوالهای فراوان و احمقانه در وسط سخنرانی، تلاش می کردند، جلوی سخنرانی مرا بگیرند. همزمان در چندین روزنامه موجی از بدزبانی را علیه من براه انداخته بودند. اگر می دانستم کاندید شدنم، مستلزم این گونه گرفتاریهاست، شاید هرگز با کاندیداتوری خود موافقت نمی کردم. البته، مبارزه انتخاباتی من به هیچ وجه، سخت ترین نبود.

گروههای فعال سیاسی ذینفع، تصمیم گرفتند کلیه مراحل انتخابات و حتی شمارش آرا را زیر نظر بگیرند، چرا که تجربه ثابت کرده است که در چنین جریانهایی، همه چیز ممکن است روی دهد. این گونه بسیج سیاسی، به خصوص در مسکو، لنینگراد، سوردلوفسك و پایتخت جمهوریهای بالتیك و سایر شهرها

بسیار قوی بود. و بدین ترتیب، بالأخره انتخابات برگزار شد. اکثر کرسی ها پر شد و در آن حوزه‌هایی که کسی انتخاب نگردیده بود (یعنی هیچ کاندیدایی ۵۰ درصد آرا را کسب نکرده بود) انتخابات به دور دوم کشیده شد. اعلام نتایج انتخابات روح تازه‌ای در مردم دمید؛ آنها احساس می کردند که بالأخره چیزی وابسته به خود آنها به طور واقعی شکل گرفته است، چیزی که نقش آنها در آن، صرفاً نقش مجری تصمیمات از بالا نبوده، بلکه آنها در جریان یك فعالیت سیاسی شرکت کرده‌اند که در جهت حقوق خود آنهاست؛ جریانی که آنها را قادر می سازد تا از منافع خود دفاع کنند. به همین دلیل دور دوم و سوم انتخابات بسیار جدی تر و با نتایج بهتر برگزار شد.

نمایندگانی که دارای گرایشهای رادیکال بودند، تقریباً در همه جا رأی آوردند. اما نهایتاً چه کسانی کنگره نمایندگان خلق را شکل دادند؟ ترکیب آنها کاملاً با شورای عالی تفاوت داشت. نسبت زنان از ۲۵ـ۳۰ درصد، به ۱۷ درصد کاهش یافت، و نسبت جوانان (زیر ۳۰سال) به ۵ درصد تنزل یافت، کارگران و کشاورزان کمتری به کنگره راه یافتند و به طور چشمگیری تعداد روشنفکران افزایش یافت. نسبت کمونیستها تا ۸۷ درصد می شد؛ و بدین ترتیب مردم اعتماد خود را به کمونیستهای صادق نشان دادند؛ اما عمال حزب می بایست راه خود را بگیرند و بروند. در شهرهایی مانند لنینگراد، کمروو[3] و برخی شهرهای دیگر حتی یکی از رهبران رسمی حزب انتخاب نگردید. حتی در صورت عدم وجود هر مخالفی، وقتی یکی از اینها محترمانه خود را کاندید می کرد، غالباً هیچ کمکی به او نمی شد و مردم علیه او رأی می‌دادند. این جریان را می‌توان اولین ضربه اساسی به موقعیت انحصاری حزب در ساخت قدرت سیاسی دانست.

به هر حال، اتحاد شوروی، کشوری وسیع با جمهوریها و مناطق گوناگون با سطوح مختلف توسعه سیاسی است. آنچه در مسکو، لنینگراد و جمهوریهای بالتیك اتفاق افتاد و منجر به روی کار آمدن چهره‌های جدید شد، چیزی نیست که

3. Kemerovo

بتوان از همه جا انتظار داشت و اینکه همین وضع در مناطق آسیای مرکزی و قزاقستان روی داده باشد. به عنوان مثال، دبیر اولهای کلیه ۱۹ کمیته منطقه‌ای حزب در قزاقستان انتخاب شده بودند که به وضوح با اوضاع سایر جمهوریها مغایرت داشت. نتیجهٔ نهایی آن بود که در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر از حامیان اصلاحات رادیکال و ۱۶۰۰ ـ ۱۷۰۰ نفر از حامیان اصلاحات ملایم و قایل به محدود ساختن اصلاحات، به کنگره راه یافتند. این وضع نشان دهندهٔ اکثریت کم و بیش یکپارچه کنگره است. مسئله‌ای که یوری آفاناسف، آن را «مهاجمین مطیع» نام گذاشت. توضیح این مطلب جهت درك اوضاع کنگره مناسب است، چرا که این گروه اکثریت تابع چوب راهنما و قیام و قعود رؤسا بودند و از همین موضع، سخت به نیروهای مستقل و غیرمطیع می تاختند و تهاجم می کردند، که در پیشاپیش مخالفین آنها، نمایندگانی بودند که به اسم «گروه مسکو» شناخته می شدند.

اولین اجلاس کنگره بیش از دو هفته به طول انجامید، و در این مدت کار آن در ساعت ۱۰ صبح آغاز می شد و گاهی پیش از نیمه شب هم به پایان نمی رسید. مردم می توانستند شاهد این جلسات از تلویزیون باشند. مردم برای اولین بار در زندگیشان، شاهد یك اجتماع واقعی سیاسی بودند، مجموعه‌ای که از پیش تعیین نشده بود و جایی که در آن، یك مبارزه واقعی سیاسی در حال روی دادن بود. در آن ایام، مبارزه‌ای سخت جدی در جریان بود و میخاییل گورباچف می بایست همه خبرگی و استعداد خود، به عنوان یك سیاستمدار، را به کار می گرفت تا بتواند برخی از دستورجلسه‌ها را به پیش ببرد. در کنگره بحثهای داغی در جریان بود، از جمله اوضاع جمهوریهای بالتیك، پیمان محرمانه اتحاد شوروی و آلمان در ۱۹۳۹، حوادث تفلیس[4] (۵۶) در ۹ آوریل ۱۹۸۹ و نقش ارتش شوروی در افغانستان.

اصلی ترین موضوعی که کنگره در مقابل خود داشت، مسئله قدرت سیاسی بود، به عبارت دقیقتر اینکه انتقال قدرت به کدام سمت صورت گیرد. حامیان نوسازی

4. Tbilisi

رادیکال، تقاضا داشتند که کنگره خود را، بلافاصله به عنوان بالاترین مرجع اقتدار سیاسی کشور اعلام نماید. سایر نمایندگان در قبال این پیشنهاد، با مواضع خود به وقت گذرانی پرداختند. در اولین روزهای اجلاس، پیشنهادهای مطرح شده توسط جناح رادیکال با ۴۰۰ ـ ۶۰۰ رأی حمایت می گردید و در اواخر کارکنگره این رقم به ۸۰۰ رسید. اگر چه حامیان جناح رادیکال از نظر رقم افزایش یافتند، اما نقطه‌نظرات رادیکالها به پیروزی دست نیافت. اکثریت محافظه‌کار، اجازه بحثهای بیشتر در حمایت از پیشنهادات رادیکالها را ندادند و یکپارچه علیه آن پیشنهادات رأی دادند و پیروز شدند. بنابراین، نتایج اصلی کار کنگره چه بود، چه تصمیماتی گرفته شد و چه بدست آمد؟

کنگره، میخاییل گورباچف را به عنوان ریاست شورای عالی و ا. لوکیانوف[5] را به عنوان معاون وی انتخاب کرد. قبل از انتخاب وی، گورباچف پاسخهای تفصیلی به بسیاری از پرسشهای عنوان شده توسط نمایندگان داد و کاندیداتوری او به بحثهای انتقادی کشیده شد. اما در حقیقت، هیچ آلترناتیو مناسب دیگری برای مقام ریاست دولت وجود نداشت. از میان ۲۲۵۰ رأی، فقط ۸۷ رأی از آرای مخفی، رأی مخالف به او بود. در مورد لوکیانوف نیز بحثهای انتقادی تندتری مطرح بود، اما در پایان، تصدیق شد که این حق گورباچف است که معاونی را انتخاب نماید که بتواند از نزدیك با او کار کند.

بخش عمده‌ای از کار کنگره، صرف انتخابات شورای عالی گردید که شامل دو مجلس است: شورای اتحادیه‌ها و شورای ملیتها. نمایندگان رادیکال با پیشنهاد روش انتخاب به صورت تصویبی مخالفت کردند، چرا که این امر به معنای انتخاب بهترین کاندیداها از میان یك تعداد نبود، بلکه در واقع تصویب لیستهای پیشنهادی بود که براساس کاندید کردن یك فرد برای کرسی معین صورت می گرفت. به هر حال به وسیله آرای مخفی کنگره، ترکیب شورای عالی که از مناطق مختلف پیشنهاد شده بودند، تصویب شد؛ و تنها استثنای این روش، گروه مسکو بودند که

5. A.Lukyanov

۵۵ کاندیدا را برای ۲۹ کرسی پیشنهاد کردند تا قدری اختیار انتخاب فراهم شود. آرای کنگره در مورد برخی نمایندگان برجسته، به گونه‌ای بود که آنها رد شدند، در حالی که برخی از کاندیداهای گروه مسکو، که از آنها معروفیت کمتری داشتند، انتخاب شدند.

تشکیل کمیسیونهای مختلف جهت مطالعه و بررسی مشکلات معین و حاد، باید به عنوان یکی از مثبت‌ترین دستاوردهای کنگره یاد شود. اولین کمیسیون مربوط بود به تحلیل حوادث ۹آوریل ۱۹۸۹ در تفلیس. در این روز نیروهای انتظامی با تظاهرات مردم، در میدان اصلی شهر برخورد کردند، ۱۶ نفر کشته شدند که ۱۴ نفرشان زن بودند. وظیفه کمیسیون آن بود که اولاً تصویر روشن و درستی از آنچه اتفاق افتاده بود ارائه کند، و سپس مسئولین این تراژدی را مشخص نماید. کمیسیون دیگری، مسئولیت یافت تا با دقت تمام اسناد مبادله شده میان استالین و هیتلر که شامل پیمان نامه‌ای مخفی در سال ۱۹۳۹ بود را مورد بررسی قرار داده، و موارد قانونی و غیرقانونی الحاق مولداوی، اوکراین غربی و جمهوریهای بالتیك را مشخص و نتیجه‌گیری نماید. هدف کمیسیون سوم تحقیق در فعالیت بازپرسان ویژه پیشین گدلیان[6] و ایوانوف[7] بود که سالهای سال پیرامون فعالیتهای شبکه مافیاتی ازبك ـ مسکو، که میلیونها در معاملات غیرقانونی پنبه به جیب زده بودند، کار کرده بودند. در مورد این دو نفر، سرنخهایی وجود داشت که روشن می کرد آنها جنایتهایی را که در ارتباط با پله‌های بالاتر قدرت سیاسی و افراد بالای نظام بود، مخفی نگه‌داشته بودند. آنهایی که این دو نفر را از کار روی موضوع برداشته بودند، ادعا می کردند که آنها در کار خود، از روشهای غیرقانونی سود می برده‌اند و مردم را وادار می‌کرده‌اند که علیه خود شهادت دروغ بدهند، اقرارنامه‌های دروغین بنویسند و دیگران را گرفتار سازند. قرار است، کمیسیون مشخص و ثابت کند که چه کسانی در این ماجرا بی‌گناه و چه کسانی گناهکار بوده‌اند. کنگره، همچنین، یك کمیسیون قانون اساسی به ریاست گورباچف تشکیل داد. این کمیسیون وظیفه

---

6. Gdlyan 7. Ivanov

حیاتی و پیچیده تهیه یك پیش‌نویس اصلاح شده از قانون‌اساسی ۱۹۷۷ با یك قانون‌اساسی جدید که منعکس کننده تحولات جاری در کشور باشد را به عهده دارد.

بخش عمده‌ای از کار کنگره به بحث پیرامون گزارشهای گورباچف و ریژکوف[8] در مورد توسعه اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی کشور، اختصاص یافت. این گزارشهای انتقادآمیز دربرگیرنده مسایل متنوعی بود، و یك سلسله اقدامات کامل را جهت اصلاح اوضاع پیشنهاد می‌کرد. حدود ۱۰۰ نماینده در این بحثها شرکت می‌کردند. عمده کار آنها به بحث و بررسی مشکلات حاد مربوط به گروههای مختلف اجتماعی و منطقه‌ای ـ کودکان، عقب‌افتاده‌ها، سالمندان، زنان، جوانان، ساکنین روستاها، جمعیت مناطق تحت آسیبهای محیطی، مشکلات شهری و امثال اینها اختصاص یافته بود. در آنجا، تصویری کامل از مسایل و مشکلات اجتماعی ما ارائه گردید.

آنچه ذکر شد، نتایج و پیامدهای فوری و زودرس کنگره نمایندگان خلق بود. سنجش افکار عمومی، نشان داد که ۴۷ درصد مردم، کار آن را موفق و ۲۷ درصد ناموفق می‌دانستند، در حالی که بقیه یا پاسخ نداده بودند و یا موضعی بینابین داشتند. میزان نسبتاً بالای مردمی را که از نتیجه کار کنگره مأیوس بودند، می‌توان چنین تحلیل نمود که اولاً سطح توقعات مردم از کنگره بسیار بالا بود، و ثانیاً بسیاری از مردم با اقلیت رادیکال همفکری داشتند، که آنها هم در کنگره به نتایج چندان موفقی دست نیافته بودند. به نظر من راه افتادن کنگره نتایج غیرمستقیمی در برداشت که تأثیرات چشمگیر سراسری داشته است که می‌توان آنها را به همان میزان نتایج مستقیم، مهم دانست. این نتایج عبارتند از:

۱ـ درك بخشهای وسیع مردم مانند کارگران صنعتی، کشاورزان مزارع اشتراکی، روشنفکران و غیره از اینکه جامعه ما در یك بحران جدی با ریشه‌های عمیق و بسیار پیچیده، و به نظر من ناشی از انسان، بسر می‌برد، و اینکه تلاش

---

8. Ryzhkov

بسیار زیادی باید صورت گیرد تا بتوان بر این بحران غلبه کرد.

۲ـ رشد آگاهی سیاسی توده‌ها، و بیداری اجتماعی در بسیاری از مردم که قبلاً نسبت به مشکلات و نیازهای اجتماعی بیگانه بودند، و شکل گرفتن علایق زنده به مسایل سیاسی و بخصوص روحیه شرکت در مکانیسم قدرت. این مسئله درخواسته‌های فراوان مردم از نمایندگان منتخب خود، و از سیل نامه‌ها و تلگرامها که در آن خواستار اقدامات عظیمتر از جانب نمایندگان می‌باشند و حمایت از اصلاحات رادیکال، قابل مشاهده است.

۳ـ شناخت بهتری از منافع طبقات و گروههای اجتماعی و درك ضرورت دفاع از این منافع در یك سطح سیاسی بالا و اینکه امکان این امر در کنگره است.

۴ـ روشن شدن این مسئله برای مردم و مسئولین که مجموعه‌ای عظیم از سیاستمداران جوان و تحصیلکرده وجود دارد، که تعلق خاطر و شجاعت لازم، جهت دفاع از منافع موکلین خود، در عرصه مبارزات پیچیده سیاسی را دارند.

به هر حال، ادامه کار با اولین اجلاس شورای عالی جدید و تشکیل دولت جدید دنبال شد. در این جهت، کمیسیونهای دایمی و کمیته‌های شورای عالی در نهایت دقت و انصاف عمل کردند، و از ۷۱ نفر معرفی شده ۹ نفر رأی نیاوردند. نمایندگان از کاندیداهای پست وزارت فرهنگ، ریاست کمیته دولتی تربیت بدنی و ورزش، ریاست کمیته دولتی قیمت گذاری، وزارت منابع آب، ریاست کمیسیون خرید محصولات کشاورزی و چند مورد دیگر حمایت نکردند. تعدادی نیز با اکثریت پایینی انتخاب شدند. همه اینها حاکی از سطح بالای مسئولیت وزرا در مقابل شورای عالی و کنگره نمایندگان خلق بود. برای اولین بار طی دهه‌های متمادی، شوراها بدون دستور حزب شکل گرفت و از این رو، موقعیت خود را به عنوان بالاترین قدرت سیاسی تثبیت می‌کرد.

در این اجلاس، شورای عالی، همچنین تعدادی کمیسیون و کمیته دایمی بنا نهاد و برخی از قوانین را مورد رسیدگی و تصویب قرار داد. ادامه کار اجلاس نشان داد که نمایندگان شورای عالی در حال تمرین عادات مبارزه پارلمانتاریستی هستند؛ هر چند که روش تشکیل آن، چنانکه اشاره شد، چندان دموکراتیك نبود.

اعضای شورا، در واقع، منعکس کننده نظرات و منافع طبقات مختلف اجتماعی هستند. همچنین تعدادی از شخصیتهای برجسته در صفوف آن قرار دارند. البته توجه به این نکته لازم است که شورای عالی در مسیر حرکت خود، به تدریج به چپ متمایل گردید و رادیکالتر شد؛ لذا انتظار می‌رود که کیفیت کار آن و تصمیماتش رو به بهبودی گذارد.

جامعه شوروی، در حال گذر از یکی از برجسته‌ترین، پیچیده‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات تاریخ خود است. نوسازی روابط اجتماعی با عنوان اصلاحات اقتصادی بنیادی، موانع اصلی سر راه خود را برطرف نموده است، و اکنون سیاستهای فراگیر اجتماعی و فرهنگی و مسایل مربوط به قدرت سیاسی را تحت شمول خود قرار داده است. با توجه به تأثیر عمیق آن در سطوح مختلف و عرصه‌های گوناگون اجتماعی، این فرآیند، تنها با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و دگرگونیهای گسترده ضدانقلابی استالین در اواخر دهه ۱۹۲۰، قابل مقایسه است.

در اولین سالهای نوسازی، تغییرات اساسی، سطوح بالای دولت و ادارات را تحت تأثیر قرار داد. اصلاحات اولیه، که به وسیله نیروهای بالا ظهور یافته بود، از نیمه سال ۱۹۸۸ به سوی دگرگونیهای عمقی میل نمود. نیروهای پایین که از منافع خود آگاه شده‌اند و آماده‌اند تا بخاطر آن بجنگند، اکنون به پیشگامان بالایی این تحول رسیده‌اند و گوی سبقت را از آنان ربوده‌اند. باید در نظر داشت، این گونه تحولات سیاسی با تکیه به نیروهای بالا و برنامه‌ریزی از بالا، توسعه نمی‌یابد، بلکه با تکیه به نیروهای پایین توسعه می‌یابد. اولین کنگره نمایندگان خلق و اولین اجلاس شورای عالی آغاز توزیع مجدد قدرت سیاسی میان حزب که قبلاً قدرت عالی به شمار می‌رفت و شوراها که تحت شرایط نوین، مدعی آن هستند را، مورد توجه قرار داد. در این ارتباط سنجش افکار عمومی نشان داد، که ۹۰ درصد جمعیت بزرگسال کشور، نظرشان چنین است که قدرت عالی باید در دست کنگرهٔ نمایندگان خلق و شورای عالی باشد، و فقط ۱۰ درصد از ابقای سیستم گذشته، تحت قدرت دستگاه حزب و دولت حمایت کردند. به هرحال، فعلاً ساخت قدرت پیشین باقیمانده و دگرگون کردن آن کار چندان ساده‌ای نیست. بدین ترتیب در

نظام ما، برآیند دوگانه شگرفی از قدرت وجود دارد، که در آن دستگاه حزب بر سنتهای تاریخی تکیه دارد. و شوراها بر اندیشه نوسازی، قانون اساسی و قانون. در چنین شرایطی، در هر مورد، یك نزاع سیاسی شکل می گیرد، که در برخی، دستگاه حزب و در برخی دیگر شوراها پیروز می شوند.

تداوم پیگیرانه ایجاد دموکراسی، دولت زدایی از مالکیت اجتماعی ابزار تولید و دموکراتیزه کردن قدرت سیاسی، امکان حل این مسئله اساسی را فراهم می کند. البته نباید تصور شود که این تحول، مسیر همواری را در مقابل خود دارد. به هرحال، اصلاحات، با مخالفتهای قدرتمندی از جانب دستگاه حزب و دولت روبرو خواهد شد؛ که اقتدار آنها در قدرت انحصاریشان بر مالکیت دولتی ابزار تولید است. این قدرت باید از آنها سلب شود. آغاز حسابرسی اقتصادی در مناطق و جمهوریها، پیمان کاریها، تدارك اعتبار ـ اجاره، ایجاد طبقه جدید روستائیان مالك، رشد خودگردانی اقتصادی و مجتمع های محلی؛ همه و همه راههایی است که به وسیله آن مالکیت انحصاری دولت بر بخش اعظم ثروت اجتماعی از بین خواهد رفت.

در دوره جدید، چرخشی در جهت هر چه رادیکالتر شدن اصلاحات آغاز شده است. تحقق توأم توزیع مجدد مالکیت اقتصادی و قدرت سیاسی، هویتی انقلابی به اصلاحات جاری می بخشد. در حال حاضر، این تحولات، هم به وسیله اقداماتی از بالا و هم اقداماتی از پایین دنبال می شود. همزمان با این اقدامات، گرایشی قابل توجه در مردم، در جهت افزایش نقش خود و آگاهی کامل از منافعشان و رسیدن به جایگاه واقعی خود و فریاد حکومت مردمی، مشاهده می شود. چنانچه این فرآیند ادامه یابد، یعنی اکثریت طبقه کارگر، مشتاقانه پذیرای ارزشهای دموکراتیك شوند و خود را با نوسازی همسو کنند، هویت رادیکالی ظهور خواهد نمود که جامعه شوروی را قادر می سازد از فرآیند دشوار دگرگون سازی روابط اجتماعی کهنه و فرسوده، سربلند بیرون آمده و راه مؤثرتری را جهت توسعه اقتصادی در پیش گیرد، تا بتواند شرایط اجتماعی بهتری را برای کلیه افراد این سرزمین فراهم سازد. اما اگر مردم، فعالیت سیاسی لازم را از خود بروز ندهند و دستگاه

محافظه‌کار میدان عمل بیشتری بیابد، اصلاحاتی نیم‌بند و ناتوان از ایجاد اصلاحات اساسی و بهبودی زندگی مردم رخ خواهد داد. احتمال سومی، که کلاً مغایر توسعه آینده است، نیز وجود دارد و آن هم چرخشی سریع به راست و برقراری مجدد نظام شبه استالینی، با دیسیپلین آهنین، فشار، پایمال ساختن ابتکارات فردی و سرکوب هر عقیده سیاسی مخالف است. البته این نسخه سوم، حامیان کاملاً اندکی دارد و آنها مترصد فرصت هستند. به نظر من، بعید بنظر می‌رسد که این جریان بتواند قدرت بیابد، اما درست نیست که آن را از صورت مسئله حذف کنیم.

به عنوان جمعبندی از هویت دوره‌ای که جامعه شوروی در حال گذر از آن است، باید گفت این هویت مبارزه‌ای جدی در مسیر توسعه اجتماعی به سمت مقصدی مشخص است. آنچه محقق خواهد شد یکی از این سه صورت است: یك تحول انقلابی رادیکال، یك تحول لیبرالیستی و محافظه‌کارانه و یا بازگشت و ارتجاعی آشکار.

اینجا، نقطه پایان سخن من است. امکان گام زدن در همه جنبه‌های توسعهٔ نوین وجود ندارد. امیدهای امروز توأم با نگرانیهای عمده‌ای است. دگرگونیهای دلگرم کننده و امیدبخشی که در عرصه‌های سیاسی روی داده، همراه با عقب‌افتادگی جدی در صحنه اقتصاد، کسربودجه، منابع ناکافی برای نیازهای اجتماعی و همچنین گسترش فرآیندهای منفی و مخرب در جامعه ماست.

ما اکنون در حال ورود به پیچیده‌ترین دوره نوسازی هستیم؛ ساختار کهنه درهم ریخته شده است، و هنوز به جای آنچه نفی شده، اثبات کامل صورت نپذیرفته است. زندگی به طور فزاینده‌ای مشکل شده است، با این حال اکثر مردم موافقند که دیگر بازگشتی صورت نگیرد. آنچه باید انجام گیرد، آن است که تمام قوای خود را جمع کرده و با مشکلات آتی روبرو شده و بر آنها فایق آییم.

در حقیقت برای ما راه دیگری وجود ندارد.

پی نوشتها*

مقدمه

۱. جهان دوم (Second World) مراد کشورهای سوسیالیستی است که از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر هستند و عمدتاً شامل اتحاد جماهیر شوروی و آن بخش از کشورهای اروپای شرقی است که نظام اقتصادیشان همانند نظام اقتصادی شوروی است، مثل لهستان، یوگسلاوی و چکسلواکی.م

۲. پرسترویکا (Perestroika) واژه‌ای است روسی، مرکب از پیشوند Pere و کلمه Stroika که میخاییل گورباچف آن را در مورد نوسازی جامعه شوروی و دگرگونی ساختار اقتصادی آن وارائه راهی نو در اندیشه سوسیالیستی، در مفهومی بسیار گسترده بکار برده است. در زبان انگلیسی این واژه را به Reconstruction و Restructuring به معنای بازسازی، تجدید ساختمان، تجدید ساختار و Renewal به معنای نوین سازی و نوسازی ترجمه کرده‌اند.

در این کتاب با توجه به مفهومی که نویسنده مدنظر داشته، همه‌جا به نوسازی ترجمه گشته است.م

۳. دفتر سیاسی (Political Bureau) یا پولیت بورو، بالاترین مرجع تصمیم گیری شوروی بوده که از ۱۵ عضو تشکیل گردیده و توسط اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست انتخاب می شده‌اند. بالاترین نیروهای سیاسی شوروی مرکب از مهمترین مقامات حزبی و دولتی در آن قرار می گرفتند.م

۴. این اصلاحات توسط الکساندر دوم معروف به الکساندر آزادیبخش که در سال ۱۸۵۵، پس از مرگ پدرش امپراطور نیکلا به قدرت رسیده بود صورت گرفت. وی برخلاف پدر خویش فردی معتدل و مردمدار بود. از اولین اقدامات او در اصلاحات داخلی، رفع زورگوییهای سیستم دولتی و سانسور بود. او بردگی را لغو و اعلام کرد: شیوهٔ تسلط و تملك جانها، از این پس ادامه نخواهد داشت و بردگی در هر شکل آن از بالا تا پایین طبقات اجتماعی ملغی است. از این زمان به بعد (۱۸۶۱) او را تزار آزادیبخش خواندند.م

۵. این اصلاحات توسط استولی‌پین، پس از قیام ۱۹۰۵ مردم شوروی در دوره نیکلای دوم و به دنبال عقب نشینی اجباری حکومت استبدادی در مقابل فشارهای مردمی و ایجاد یك مجلس طبقاتی صورت پذیرفت.م

---

* مواردی که با حروف م مشخص شده، از طرف مترجم اضافه شده است.

۶. هدف اصلاحات کاسیگین بهبود اوضاع اقتصادی بود و بدین منظور قرار بود نقش ارشادی در برنامه‌ریزی دستوری افزایش یابد، همچنین گسترش استقلال بنگاهها و بهبود روشهای مدیریت جهت بهبود بخشیدن به مکانیسم فعالیتهای اقتصادی عنوان می‌شد.م

۷. لنین در مقالهٔ «ابتکار عظیم» طبقات اجتماعی را چنین تعریف کرده بود:

> «طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق می گردد که به سبب وضع خود در نظام تاریخی معین تولید اجتماعی، برحسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار، و بنابراین برحسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروههایی از افراد هستند که از بین آنها، یك گروه می تواند، به علت تمایزی که بین جای آنها در یك رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد.» ـ مجموعه آثار و مقالات ـ م.

۸. معاملات، داد و ستدها، زد و بندها و فسادهای مالی که در هیچ کجا ثبت نمی شود و تنها سایه‌ای از آن نمایان است و بوسیله سندسازی پولهای کلان به جیب این و آن می‌رود. در اقتصاد سوسیالیستی، روابط سایه‌ای گاه ناشی از خود سیستم و تنگناهای آن است که بنگاههای اقتصادی را وادار به انجام معاملات سایه‌ای می سازد، به عنوان مثال بنگاهها جهت حل مشکلات داخلی خود و تأمین مواد و منابع با سایر بنگاهها وارد معاملات سایه‌ای شده و دست به بده‌بستان می‌زنند و یا برخی کالاها و مواد را به کانالهای خاص توزیع سرازیر کرده تا با درآمد حاصله مشکلات خود را رفع کنند و البته در این بین پولهای کلانی هم به جیب می‌زنند. این مسئله گاهی هم ناشی از طبع فزونخواه و زیاده‌طلب انسان بوده که کنترلهای بیرونی، در قالبهای رسمی، چاره‌ساز آن نیست.م

۹. کمونیسم جنگی (War Communism) سیاستی بود که به دنبال جنگ داخلی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و در شرایطی که حیات انقلاب تهدید می گردید، شکل گرفت. براساس آن موادغذایی از دهقانان به زور گرفته می شد تا نیازهای شهری و ارتش تأمین گردد. در سال ۱۹۲۱ به این سیاست پایان داده شد.م

۱۰. سیاست جدید اقتصادی (New Economic Policy) یا نپ (NEP) به دنبال بحران شدید داخلی، چهار سال پس از انقلاب اکتبر اتخاذ شد. دولت بر سر دوراهی قرار گرفته بود. یا می بایست در برنامه اقتصادی خود تجدیدنظر می کرد و یا پذیرای سقوط می شد. لنین تصمیم به یك عقب‌گرد ناگهانی گرفت و آن اعلام نپ بود.

وی به صراحت اعلام کرد: «فلاکت و ضایعات به قدری است که دیگر قادر نیستیم به یکباره صنعت بزرگ دولتی و سوسیالیسم را برقرار سازیم» و همچنین عنوان کرد: «این جریان به معنای استقرار دوباره سرمایه‌داری است... برای دهقانان به معنای چشم‌پوشی از مصادره اموال، برقراری آزادی تجارت و اختیار آزادانه محصول مازاد است». (مجموعه آثار و مقالات).

بدین ترتیب تجارت خصوصی به صورت محدود آزاد شد، اخذ مواد غذایی به اجبار از دهقانان متوقف گردید، کشاورزان اجازه یافتند، مازاد محصولشان را در بازار آزاد بفروشند و زارعین اجازهٔ داشتن زمین را پیدا کردند، کارخانه‌های کوچك و فروشگاهها به مالکینش بازگردانده شد و سیستم دستمزدهای متفاوت رایج گردید و...م

۱۱. من عمداً موارد دیگری را که جا داشت ذکر کنم، عنوان نکردم، مواردی مانند تحکیم امنیت ملی، پیشرفت سریع علمی وفنی، افزایش کارآیی اقتصادی، تأمین تعادل زیست محیطی و ...، چرا که جوامع گوناگون با بافتهای اجتماعی ـ سیاسی مختلف، نظایر اینها را به عنوان اهداف خودِ مطرح می کنند، و اینها مشترکات است. اما در نظر ما اینها هدف سوسیالیسم نیست. بلکه زمینه‌های حرکت به سوی آن و پیش شرطهای آن است.

۱۲. شووتیسم (Chauvinism) اصطلاحاً به معنای وطن‌پرستی افراطی و برترشمردن مصالح و منافع یك ملت بر مصالح کل جامعه بشری و حق و عدالت است. پایه آن بر نژادپرستی و تفاوتهای نژادی گذارده شده است. این اصطلاح از نام یکی از سربازان ناپلئون ـ نیکلاشوون ـ که سخت ستایشگر ناپلئون و ملیت فرانسوی و کشور خویش بود، گرفته شده است.م

۱۳. مزارع اشتراکی (Collective Farms) یا کلخوز (kolkhoz) یك واحد از دو واحد اجرایی ساختار کشاورزی شوروی بوده است. واحد دیگر مزارع دولتی (State Farms) یا سووخوز (Sovkhoz) است. این دو واحد در روند اشتراکی کردن و جمعی ساختن کشاورزی شکل گرفتند. این فرآیند، یعنی کلکتیویزاسیون (Collectiviza tion) عبارت بود از تغییر صورت املاك و مزارع از حالت شخصی و خصوصی به حالت مزارع وسیع اشتراکی و جمعی. در اواخر دهه ۱۹۳۰ این تحول با اعمال خشونت فراوان انجام گرفت و روسیه که یکی از عمده‌ترین کشورهای صادرکننده محصولات کشاورزی بود، به یکی از واردکنندگان آن تبدیل شد و حتی در اثر همین برنامه در دهه مزبور قحطی گسترده‌ای حادث گردید. اما اینها موجب نشد تا روند کلکتیویزاسیون متوقف شود، بلکه بعد از جنگ جهانی دوم، آهنگ این حرکت شدت یافت و بین سالهای ۱۹۵۰ ـ ۱۹۷۰، ۲۵۰/۰۰۰ مزرعه اشتراکی در ۳۵/۰۰۰ مزرعه بزرگ ادغام گردیدند. هدف آن بود که فاصله میان مزارع اشتراکی و مزارع دولتی کاسته شده و تولید رو به افزایش گذارده و مالکیتهای مختصر فردی نیز کاسته شود. حدود ۱۴/۰۰۰ مزرعه دولتی نیز وضع چندان خوبی نداشته است و کارگران این مزارع دستمزد ثابت دریافت می‌داشتند.

مشخصات مزارع اشتراکی که نوعی تعاونی محسوب می‌شدند و کشاورزان در آنها عضو می‌گردیدند، بدین ترتیب بوده است:

الف) زمین به صورت اشتراکی بوده که دولت اجازه استفاده مجانی از آن را می‌داد.

ب) ابزار تولید به صورت کلکتیو (جمعی) بوده است.

ج) مدیریت کلخوزها بر عهده یك مجمع عمومی بوده که توسط اعضا انتخاب می‌شدند.

د) استفاده از امکانات ایستگاههای ماشین و تراکتور (MTS) تا سال ۱۹۵۸ و سپس خرید مستقیم

امکانات از مراکز فنی زراعی (در سال ۱۹۵۸ خروشچف این مراکز را به مزارع اشتراکی واگذار کرد).

هـ) مشترك بودن کار کشاورزی تحت نظر مسئول شورای مزرعه اشتراکی.

و) حاکمیت برنامه بر کلیه مراحل کشت و برداشت (مسایل مربوط به تولید، بذر، زمان کشت و برداشت و میزانی که می‌بایست تحویل داده می‌شد).

ز) مشترك بودن حاصل کار که با توجه به کمیت و کیفیت بازده براساس روز کار (Workday) در پایان سال میان اعضا تقسیم می‌گردید.

اما مزارع دولتی به طور تمام عیار در اختیار و کنترل دولت قرار داشتند. همه‌چیز آنها از زمین گرفته تا ابزار تولید و محصول و مسئولین، دولتی بودند.

در مزارع دولتی دیگر از مختصر آزادیهای مزارع اشتراکی، از جمله بهره‌مندی از یك زمین کوچك مجاور منزل که می‌توانست کمك خرج خانواده باشد و مختصری دام و طیور، خبری نبود.م

فصل اوّل:

۱۴. این امر در زندگی من تأثیرات زیادی برجای گذاشت. مسئلهٔ دستمزد کارگران مزارع اشتراکی توجه مرا به مدت ۱۵ سال یعنی تا سال ۱۹۶۶ به خود مشغول ساخته بود.

۱۵. این پدیده‌ها در داستانهای یوری تریفونوف (Yuri Trifonov) با نام «خانه سنگچین» و یوری بوندارف (Yuri Bondarev) با عنوان «سکوت» و الکساندر کرون (Alexander Kron) با نام «بی‌خوابی» و بسیاری دیگر به خوبی تصویر شده است.

۱۶. در آن زمان اشعار تسوتایوا ممنوع بود و اجازه نشر نداشت و تنها جای آن قلبها بود. به هرحال امروز این اشعار برای همه آشناست.

۱۷. اصول سازمان جامعه استالینیستی در داستان تمثیلی فاضل اسکندر (Fazil Iskander) که در شماره اول مجله یونوست (Yunost) چاپ شد. به شکلی عالی تصویر شده است و حتی نام یکی از قهرمانان داستان «شگفت‌زده» است.

۱۸. نمونه‌های فراوان و بسیار جالبی از این گونه تفکر براساس نامه‌های خوانندگان در مجله اگونك (Ogonek) چاپ شده است.

19. *Znamaya* , No.3,1987

۲۰. حسابرسی اقتصادی (Economic Accounting) شیوه‌ای است که براساس آن هر بنگاه تمامی پرداختهایش را از منابع درآمدی خویش تأمین کرده و پرداختهایش به بودجه، متناسب با آن کاهش می‌یابد. این روش در مورد بنگاههایی اعمال می‌شود که از منابع عمومی استفاده می‌کنند و هزینه‌ها و پرداختهایشان در بودجه پیش‌بینی شده است. درآمدها به صندوق بودجه واریز شده و در مقابل دولت جهت توسعه و تقویت آنها، منابع مالی لازم را تأمین می‌نماید.م

۲۱. ایستگاهها یا دوایر ماشین و تراکتور (Machine And Tractor Stations) یا (MTS)، انبار و دایره‌ای است که چندین مزرعه اشتراکی را از نظر تأمین ماشین و تراکتور، راننده و مکانیك جهت

امور مختلف کشاورزی مکانیزه از جمله شخم‌زدن، کاشت، درو و غیره تحت پوشش قرار می‌دهد.م

۲۲. تعجبی ندارد که در دهه ۶۰ تعداد بسیاری آثار برجسته و درخشان به رشته تحریر درآمد، که تا نیمه دهه ۱۹۸۰ دیگر برای قشر کتابخوان، چنین فضایی تکرار نشد.

23. *The Work – Day And Principle Of Material Incentives On Collective Farms* (Gosplanizdat, Moscow 1958)
The Present Collective – Farm Economy (Znaniye,Moscow 1960)
Distribution According To Work On Collective Farms (Ekonomika ,Moscow, 1966)

با کتاب سومم موفق به دریافت دکترای اقتصاد گشتم، و در سال ۱۹۶۸ به عضویت فرهنگستان علوم درآمدم.

۲۴. به طور وسیعی، نه تنها در خارج، بلکه در داخل شوروی، این فرهنگ وجود دارد که اطلاعاتی که طی سالهای سال از طرف مرکز آمار شوروی منتشر شده است، غیرقابل اعتماد تلقی می‌شود.

۲۵. نمونه روشنی از این جنایات سازمان‌یافته را می‌توان در فعالیتهای رهبری حزب و مسئولین شورا و مدیران اقتصادی ازبکستان در مقاله‌ای با عنوان «افعیهای خفته برگنج» که در روزنامه پراودا، در تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۸۸ چاپ شده است، ملاحظه کرد. این تنها یك نمونه از موارد بی‌شمار این گونه جریانها می‌باشد.

26. «Improving Production Relations And Social Mechanism Of Economic Development», Novosibirsk, 1983. Published In The Washington Post, 4 August 1983.

فصل دوّم:

27. S.Andreyev: «Reasons And Consequences». *Ural*, No.2, 1988, P.109.

فصل سوّم:

28. Editor And Compiler: Prof. V.Z. Rogovin.
29. *Sotsialisticheskaya Industriya,* 4 February 1988.
30. *Pravda*, 2 February 1988.
31. *Ogonek*, No.2, 1988.
32. *Pravda*, 13 February 1988.

۳۳. کولاك (Kulak). این واژه روسی در اصل به معنای مشت است و نام دهقان ثروتمندی بود که زمین‌ها اجاره می‌کرد و خود به صورت یك تولیدکننده عمده عمل می‌نمود، از این رو دهقانان ثروتمند و

زارعین بزرگ را کولاك نامیدند. پس از انقلاب اکتبر با کولاکها برخورد شد و زمینهای آنان مصادره گردید، اما به دنبال سیاست جدید اقتصادی (نپ) مجدداً قشر دهقانان مرفه یا کولاکها پیدا شدند. در سال ۱۹۲۷ دولت تصمیم گرفت تلاش مجددی را در جهت اجرای سوسیالیسم ارضی انجام دهد. بنابراین در سال ۱۹۲۹ استالین دست به تصفیهٔ این طبقه اجتماعی زد و تمام اموالشان از قبیل زمین، خانه، دام و طیور در اختیار مزارع اشتراکی قرار گرفت. این اقدامات با مقاومت شدیدی روبرو گردید و منجر به یك سرکوب سخت و اعدام و تبعید میلیونها نفر شد. البته مدتی بعد اجازه امکان بهره‌مندی شخصی به طور محدود از خانه و زمین کوچکی در جوار آن و مختصری دام و طیور داده شد.م

34. CF.,For Example, The Article «Licence For Sale» In The News Paper Moskovskaya *Pravda*,22 December 1987, The Article «Behind The Counter Incognito» In *Pravda*, 1February 1988, And Others.

35. A. Nuikin, «Ideals Or Interests?», *Novymir*, No.2,1988, P.226.

36. *Literaturnaya Gazeta,* 10 October 1986.

37. «The System With In The System», *Literaturnaya Gazeta*, 1987.

فصل چهارم:

38. R. Yaremchuk «Rasstavayas Sdogmami» («Parting With Dogmas») *Pravda*, 21 November 1987.

39. V. Romanyuk, «In Formatsiya K Razmyshleniyu Ili K Svedeniyu? («In Formation For Thought Or For Action?»), *Izvestiya*, 11 January 1988.

40. E. Sazonov, «Igra Bez Pravil». («Game Without Rules»). *Pravda*, 22 December 1987.

۴۱. Leasing (اجاره‌ای) این روش اقتصادی نوع خاصی از قرارداد اجاره است که در واقع اجاره اعتباری محسوب می‌شود، طبق قرارداد تجهیزات و تأسیسات صنعتی همراه با قول فروش آنها به نفع مستأجر، اجاره داده می‌شود. در این روش اجاره‌کننده امکان تأمین منابع مالی لازم جهت سرمایه‌گذاریهایش را پیدا می‌کند و می‌تواند هزینه اجاره را در هزینه‌های عمومی محسوب کرده و از تخفیف مالیاتی برخوردار شود. م

42. V.N. Ivanov, «Nashe Sotsialnoye Samochuvstviye» («Our Social Self – Awareness»). *Argumenty I Fakty*, 1988,No.1.

43. Zh.T.Toshchenko, «Vzerkale mnenii» («In The Mirrior Opinions») *Sotsialisticheskaya Industriga*, 9 February 1988.

44. Cf., For Example, YU.V. Arutyunyan, Sotsialnaya Struktura Selskovo Naseleniya («The Social Structure Of rural Population»), Moscow, Mysl, 1971; V.G. Venzher (Ed)., Sotsialno – Ekonomicheskiye Problemy Perekhoda Sovetskovo obshchestva K Besklassovoi Strukture.
("The Socio–Economic Problems Of The Transition Of Soviet Society To a Classles Structure»)
Economics Institute Of The Uss R Academy Of Sciences, 1982, pp.7, 26–7; And Many Other Works.

۴۵. من شخصاً اعتقادی به اینکه طبقه روشنفکر بر اساس درجه علمی و مدرکی که دارند تقسیم بندی شوند ندارم و موافق نیستم که افراد بر مبنای مدرك و درجه علمی شان جزء روشنفکران قرار گیرند؛ بخصوص که در دوره سکون بسیاری از ایشان بدون داشتن اهلیت لازم صاحب مدرك شده‌اند، بدون آنکه تلاش علمی کرده باشند و صرفاً برای آنکه تعداد پیش‌بینی شده افراد صاحب مدرك در برنامه درست از آب درآید، به آنها مدرك داده‌اند و یا اینکه برخی از آنها به سادگی مدرك خریده‌اند.

46. T.I. Zaslavskaya And I.V.Ryvkina, Sotsiologiya Ekonomicheskoi Zhizni. Ocherki Teorii. («The Sociology Of Economic Af fairs. Theoretical Essays») (Forthcoming)

۴۷. بسیاری از متخصصین اقتصاد کشاورزی شوروی (و. ج. ونزر V.G.Venzher،۱.۱. نیکونوف A.A.Nikonov، ل. و. نیکی فوروف L.V.Nikiforov،م. یا. لمشف M.Ya.Lemeshev، ا.م. یملیانوف A.M.Yemelyanov،من و عده‌ای دیگر) با جریان تبدیل مزارع اشتراکی به مزارع دولتی مخالفت کردیم.
استدلال ما این بود که کارآیی مزارع اشتراکی سوسیالیستی بسیار بیشتر از مزارع دولتی است، اما صدای این اقتصاددانان در میان تبلیغات پر هیاهویی که عنوان می کرد باید این دو گونه سازمان کشاورزی با گامهای سریعتری بهم نزدیك و فاصله‌شان برداشته شود، خفه گردید.

48. A. Gelman. «Vremya Sobiraniya Sil». («Time To Gather Strength») *Sovetskaya Kultura*, 9 April 1988.

۴۹ و ۵۰. همان کتاب.

51. V.Yefimov And T.Kadyrov, «Kolkhoz – Assotsiatsiya Kooperotivov»
(«The Collective Farm As An Association Of Co – Operatives») *Izvestiya*, 5 April 1988, No.96.

فصل پنجم:

52. M.S. Gorbachev: Speech To The Joint Session Of The Cpsu Central Committee, The Uss R Supreme Soviet, And The Rsfsr Supreme Soviet In Celebration Of The Great October Sociolist Revolution, 2 November 1987.
53. M.S. Gorbachev: «Restructuring – The Vital Cause Of The People» Speech To The 18 Th Conference Of Soviet Trade Unions, 25 February 1987.

۵۴. توتالیتر(Totalitarian)

این اصطلاح از واژه فرانسوی Total به معنای جامع و فراگیر گرفته شده است و آن دسته از رژیمهای مطلقه و استبدادی را شامل می‌شود که کلیه شئون جامعه اعم از سیاست، اقتصاد، مذهب، فرهنگ و هنر و... را تحت کنترل و نظارت خود قرار می‌دهند و در جهت اهداف خود هدایت می کنند. شاخصه اینگونه نظامها در تاریخ معاصر جهان نازیسم آلمانی و فاشیسم ایتالیایی و کمونیسم است.م

فصل ششم:

55. Prof.E.Ametistov, «Yes, But These Are The Hands Of The People», *Sovetskaya Kultura*, 9 August 1988.

۵۶. فاجعه ۹ آوریل ۱۹۸۹ تفلیس، پایتخت گرجستان، بدین ترتیب بود که تظاهرات گسترده‌ای از طرف مردم خواهان استقلال این جمهوری برپا شد، مرکز تجمع میدان شهر بود و نیروهای انتظامی برای پراکنده‌کردن مردم وحشیانه به آنان یورش بردند و بدون توجه مردان، زنان، نوجوانان و کودکان را زیر ضربات خود گرفتند. تظاهرکنندگان برخلاف آمار رسمی که تعداد کشته‌شدگان را اندك اعلام کرده بود، آمار سنگینی از این کشتار ذکر کرده‌اند.م